سرچشمه‌های فرهنگ باختر زمین

— ۱ —

نامهٔ ارسطوطالیس

دربارهٔ هنر شعر

از یونانی بفارسی گردانیده

سهیل افنان

B.A., F.R.A.S.

LUZAC & CO. LTD.
LONDON. W.C.1.
1948

سرچشمه‌های فرهنگ باختر زمین .

— ۱ —

ارسطوطالیس

بقلم

سهیل افنان

بزودی چاپ میشود

۱ — ایرانیان — ترگودیای ائیسخلوس .

۲ — دانش یونانی در ایران زمین .

بیـاد

برادر پاك روانم

فؤاد محسن افنان

این کتاب نوشته شد .

فهرست

پیش گفتار

در این کتاب نویسنده میکوشد نامه شعر ارسطو را از یونانی بفارسی گرداند، و بزبانی ساده و روشن خواننده را با یکی از چشمه‌های دانش باختر زمین آشنا کند. چون گویا از روزگار ساسانیان تا کنون هنوز کسی دست بچنین کار نزده، سختیهای گوناگون پوشیده نیست، باز میبایست هر چه زودتر قدم پیش گذاشت.

میدانیم چگونه اندیشه و هنر یونان باختریان را از چاه نادانی بیرون کشید و بشاهراه ترقی انداخته عصر نهضت را پیش آورد. عشق کنجکاوی و شیوهٔ خرد پرور انتقادی را آموخت و بر زندگی آنها پر تو افکند. از آن روز عقل و روح اروپا یونانی ماند.

پس در آغاز دورهٔ بیداری، آشنائی درست با فیلسوفهای یونان ما را از هر چیز بیشتر لازم. چه تنها از این راه میتوان بجوهر فرهنگ اروپا پی برد، و افق اندیشه خویش را توسعه داد، و قوهٔ عقلانی باختری را بهوش ایزد پرست خاوری پیوند نمود. دیگر آنکه یکتا وصف ایران باستان در نوشته یونانیان باقی مانده و بسی دلپذیر و سودمند است.

گذشتگان نیز تا یك اندازه در این رشته کوشیدند. بنابر این در دیباچه، تاریخ پیوستگی فرهنگی دو کشور باختصار داده شد. بیشتر اسنادی که تاکنون بدست آمده مذکور گشت، و تحلیل یك یك را که شرحی درازتر میخواهد بکتاب دیگر گذاشته.

یکی از سختیهای خود نامه ارسطو در زبان است و خوب نمایان میباشد، و دیگر در اندیشه که پس از دو هزار سال با همه موشکافی دانشمندان چندان آسان نیست. در فارسي گردانیدن متن یونانی راه میانه را گزیده، نه کلمه بکلمه است نه آزادانه. و در عبارتهای ویژهٔ حکیم اول، بر خلاف بیشتر مترجمان، چیزی از خود نیفزودیم و عین سخن را بسنده شمردیم. و گرچه پیچیده است، بدینگونه میتوان دید مقصود چیست و سبك گفتار چه.

چون در فارسی هنوز دستوری برای چگونگی نوشتن نامهای یونانی نیست، از روی خود حروف نقل شد، جز هنگامی که از کتابهای عربی گرفته. زیرا در عربی نامها بیشتر از سوریانی آمده و اندکی تغییر یافته، چنانکه حرف کاپا قاف میگردد و سوکراتیس سقراط میشود و علتش درست روشن نیست. از برای آثار ارسطو نیز در آینده میباید نامهای فارسی گذارده شود.

در گزارشنامه مراجع دیگر هست، تا هرگاه خواننده بررسی بیشتر خواهد، اورا آسانتر باشد. از ادبیات اروپائی نمودار آوردن ما را مناسب نیامد، چرا که نمی توان گفت آشنائی تا چه اندازه است. ولی رجوع ببزرگواران ایران مانند ابن سینا بسیار لازم.

در پایان مشتی از اصطلاحات ادبی ارسطو را دادهایم. نه تنها برای پسند پژوهندگان، ولی بامید یاری نویسندگان که در نقد ادب بواژههای مخصوص این هنر نیازمندند. اینجا میتوانند میان اصطلاحات یونانی و انگلیسی و فرانسوی و عربی ابو بشر و ابن سینا و ابن رشد مقارنه کنند.

هر کتاب خوشهای است از خرمن هوش و کوشش یك دستهای،

و آنچه از دیگران گرفته در همه جا ذکر کرده . دیگر باید از آقای کشیش گودرو سپاسگذاری کنیم، و بهم چنین از آقای دانشمند دکتور با نیت که در موضوع دیباچه باستادی چند راهنمائی نمودند . و بویژه از دوست گرامی آقای دکتور پینیس که بمقابله نمودن ترجمه فارسی و متن یونانی پرداختند و بعضی پیش نهادهای خوبی کردند .

اکسفورد ، نوفمبر ۱۹٤۷

سهیل افنان

بخش نخست

دیباچه

دانش یونانی در ایران زمین

۱

پیوستگی فرهنگی و داد و ستد دانش و هنر میــان ایران و یونان هنوز درست پژوهش نشده ، و اندازهٔ آشنائی ایرانیان پیشین با نوشتجات یونانی اهتمام محققّان را نیافته . و هر چنــد امیّد است این را موضوع بحثی جدا گانه کرد ، اینجا باختصار ذکر شود .

فرهنگ یونانی در هیچ یك از دوره‌های تاریخی ایران تأثیر و انتشار تمدّن اسلامی را نداشت . یکی در اندك مدّت زندگی ایرانیان را دگرگون ساخت و آن دیگر حتّی در روزگار اسکندر و جا نشینانش گــیاهی بی ریشه و رنگی بی اندیشه بود . با همــه این از روزی که هخامنشیــان رو سوی باختر آوردند و نخست در آسیای صغیر سپس در خود سر زمین یونان با این ملّت تماس پیدا کردند ، علاقاتی بمیان آمد که در هر دو اثری پایدار گذاشت . این علاقات همیشه دوستانه نبود و گاهی بنبرد و زور آزمائی میکشید ، باز رشته اتّصــال هرگز گسسته نشــد و جدائی کامل حاصل نگشت .

از کتب یونانی واضح است که با وجود ترس و ستوه از کشورستانی هخامنشیان و جا نفشانی در نگاهــداری آزادی خویش ، شایستگیهــای شاهان و مردان ایرانرا هیچگاه منکر نبودند . سترابون گوید « ایرانیــان در نظر یونانیان نامدارترین بیگانگان هستند . » و هرودوتوس نویسد چون اثینیان در جنگ دریائی سلامیس کشتیهای خشایارشارا درهم شکستنــد ثمیستوکلیس در گروه هم میهنان گفت « بدرستی بدانید این کار را ما بزور خویش انجام ندادیم . این کار خدایان وقهرمانان است که رشك بردند یك مرد پادشــاه اروپــا و آسیا شود[1] » . و ائیسخلوس که در آن جنگ خود

۱) تاریخ هرودوتوس .Herod. VIII, 109

شرکت نمود در ترگودیای «ایرانیـان[1]» داریوش را بسی ستوده فیروزی یونانیانرا بیاری خدایان منسوب کنـد که از هوبریس[2] یعنی خودپسندی و سرکشی خشایارشا بخشم آمده بودند. و کسنوفون در کتاب دانش آموزی کوروش (کورو پایدئیـا) شرح شایانی در آئـین پرورش و آموزش جوانان بزرگزادهٔ ایرانی دارد.

از سوی دیگر ایرانیان کشور پهنـاور خودرا بروی بازرگـانان و جهانگردان و پناهندگـان یونانی باز کرده با رسوم کسنوس که مهانداری باشد پذیرائی میکردند. پزشکان شاهان هخامنشی نخست مصری ولی از داریوش اول ببعـد یونانی بودند[3]. ماننـد اپولونیدس پزشك دربار اردشیر درازدست که بگناه عشقبازی با ملکه ایران، بفرمان مادر شاه زنده خاك شد[4]. و کتیسیاس که بیست سال پزشك اردشیر دوم و مادر شاه گشت و از اسناد شاهی تاریخی نوشت که بعضی قسمتهـایش تا کنون باقی است[5]. و پلوتارخوس در داستان سرگذشت همـان پادشاه[6] گوید پزشکی داشت بنام پولوکریتس و زینو در دربار استـاد رقص بود. از این گـذشته بیشتر هخامنشیان سپاهیان یونانی اجیر کرده در شهرهای دوردست برای نگاهبانی داشتند. چون داریوش اول باروپا لشکر کشید واداشت یونانیان بر بوسفور پل سازند و خشایارشا در جنگ با اثینه نه تنها لشکریان بلکه مستشاران یونانی نیز همراه برد. و کوروش کوچك در جنگ با برادرش اردشیر دوم که کسنوفون در کتاب (اناباسیس) وصف نموده، بسرداران و سربازان یونانی امید داشت.

این علاقات ناگزیر طبقات مختلفهٔ یونانی و ایرانی را بهم نزدیك کرد و آشنائی گذشته از نتائج اقتصادی و اجتماعی تأثیرات فرهنگی نـیز درخور

---

۱) Aeschyllus : Persai.

۲) Hubris.

۳) Herod. III, 132.

۴) Ktesias. Persika 30, 42.

۵) Persika of Ktesias ed. J. Gilmore, 1888.

۶) Plutarch : Life of Artaxerxes.

داشت . ولی چگونگی آن بر ما پوشیده است . دورهٔ درخشان اثینه هنگام اوج هوش و هنر یونانی با سلسله هخامنشی هم عصر بود ، ولی نمی توان گفت ایرانیان تا چه اندازه از این چشمه آگاه و با بهره بودند و از سوی خود بر سیر اندیشه یونانی چه تأثیری وارد آوردند. چون از عهد فارسی قدیم (۹۰۰ — ۴۵۰ پ.م.) آثار ادبی جز سنگ نبشته چیزی نیست باید بکتب یونانیان رجوع کرد . آنجا هم معلوماتی در این بابت یافت نمی شود. گرچه مقصود هرودوتوس وصف دو فرهنگ متباین ایرانی و یونانی و وقایع جنگ خونینی است که بدان کشید ، و هر چند خود از ایونیانی بود که با وجود عشق و تعلق باثینه تبعیّت ایرانی داشتند ، هیچ نگوید ایرانیان با تحقیقات فیلسوفان ایونیا یا شاعران خود یونان آشنا بودند . از سولون شاعر نامدار و مرد سیاسی داستان دلپذیری آورد . چگونه در بازگشت از مصر در شهر ساردیس حضور کروسوس رسید و پس از دیدن گنجهای گرانبهای را ، در جواب پرسش پادشاه گفت کسی را نباید خوش و کامیاب شمرد پیش از انکه واپسین روز زندگی را طی کند[1] . باز در وصف یك مجلس سور هرودوتوس گوید هر سرکرده ایرانی یك مهمان یونانی نزدیك داشت و یکی از ایرانیان با سردار یونانی بزبان خودش در وقایع میان دو کشور گفتگو میکرد[2] . و اینکه داریوش اب بوسفور دو ستون از مرمر سفید بنا کرد و سنگ نبشته یکی بزبان یونانی و دیگر بزبان آشوری بود[3] . باز ذکر کند ایرانیان برای نوشتن پوست میش و بز بکار میبرند[4] . ولی در انتشار ادبیّات یونانی در ایران چیزی نیست . وکسنوفون که ایرانیانرا میشناخت و چندی جزو سپاهیان کوروش کوچك بود ، در کتابی که در بارهٔ استاد نامدارش سقراط نوشت[5] نگوید اگر ایرانیان از تعالیم آن فیلسوف آگاه بودند .

---

۱) Herod. I, 30. این عقیده در نظم ونثر یونانی مکرّر آمده

۲) Herod. IX, 16.

۳) Herod. IV, 87.

۴) Herod. V, 58.

۵) Memorabilia

امّا تأثیر معتقدات ایرانی در سیر تفکیر یونانیان موضوعی است که تتبّعات تازه لازم دارد. میلز نشان داده[۱] که اثر فلسفه یونانی یا تعالیم مذهب یهود در گاتها یا بخشهای دیگر اوستا هیچ وجود ندارد و رسایل فیلون یهودی[۲] بنوشتجات زرد شتی راه نیافت. بعکس مبادی آن کیش که در همه جا منتشر بود در تحقیقات فیلسوفان مورد توجّه واقع گشت. میدانیم افلاطون بیاری کراتولوس[۳] بافکار تازه‌ای راهنمائی شد و این کراتولوس شاگرد فیلسوفی در آسیای صغیر بود بنام هرکایتوس[٤] که با کیش اهورا مزدا کاملاً آشنائی داشت و برخی گویند وی بدربار شاه دعوت شد و حضور داریوش رسید[۵]. و پرفوریوس[٦] گوید پوتاگوراس[۷] از تعالیم زرد شتی اقتباس کرد[۸]. شرح این مسائل اینجا مورد ندارد ولی شکّی نیست طبع نقّاد یونانی در فرهنگ ایرانیان و عقیدهٔ خداوند یکتا و اصول حکمرانی و آئین پرورش وآموزش جوانان کاوش میکرد. و شاید از اینجهت چنانچه ییگر[۹] متذکّر شده، ایونیان از مفکّرین خود اثینه همیشه آزادتر و جنبه روحانی را قویتر داشتند و میهن دوستی را هرگز بمقام پرستش نمیرساندند.

بنابر این میتوان گفت ایرانیان هخامنشی از زبان یونانی بکلّی دور و بر کنار نبودند ولی نه باندازه توجّه بادبیاتشان. و چون تودهٔ ملّت بیشتر سواد نداشت این آشنائی نزد شاهان و درباریان و دسته روحانیان حصر میشده و آنهم حسب تمایلات وملاقات شخصی نه در نتیجه تعلیم در آموزشگاه.

---

۱) Mills: Zarathusra and the Greeks. p. 79, 85, 202

۲) Philo Judaeus

۳) Cratylus

٤) Heraclitus

۵) Mills. p. 101

٦) Porphyry

۷) Pythagoras

۸) Benveniste: The Persian Religion. Paris. 1929

بازرك: طبقات الامم للقاضی صاعد الاندلسی. چاپ مصر ص ۳۹

۹) W. Jaeger: Paideia. Vol. I. Eng. transl. Oxford.

۲

اسکندر اوضاع خاور زمین را دگرگون ساخت . آتشی که در پرسپولیس کاخهای شاهی را خاك و ویران کرد ، ایرانیانرا از پایان یك دوره و رسیدن دوره‌ای دیگر آگهی داد . در آغاز شاید در اثر آموزش استادش ارسطو ، اسکندر غرور نژادی در سر داشت و خودرا نماینده فرهنگی عالیتر میشمرد . بخصوص بخرابه‌های طراوده شتافت و بخدایان یونانی قربانی کرده ، برهنه دور آرامگاه اخیلوس دوید و فریاد آورد « چه نیك بخت ای اخیلوس که همچو هومیروسی وصف تورا گفته ». و پلوتارخوس آورده[1] که از سرحد هندوستان ترگودیاهای یونانی خواست تا در وقت فراغت بخواند ، ونسخه‌ای از اشعار هومیروس که ارسطو تصحیح کرده بود با یك خنجر همیشه زیر بالین داشت .

ولی پس از باز آمدن از جنگ هند و آشنائی زیادتر با ایران و ایرانیان ، تمایلات و سیاست وی بکلّی تغییر کرد . دلاوری و بردباری ایرانیانرا سخت بپسندید و دید که سازمانهای کشوری هخامنشی بمراتب از اوضاع مکدونیه و یونان برتری دارد[2] . پس اشراف ایرانی دور خود گرد آورد و لباس شاهان ایران را تن کرده آئین دربار هخامنشی را پیش گرفت و در شهر شوش خود دختر داریوش را تأهل نمود و فرمان داد هشتاد تن از سردارانش با دختران بزرگان کشور زنا شوئی نمایند . در بسیاری از ایالات ساتراپهای ایرانی را باقی گذاشت و بطور کلّی کوشید سه عنصر متباین ایرانی و مکدونی و یونانی را آمیزش دهد تا همه خودرا بندگان یك پادشاه و یك دولت بشمرند[3] .

امّا جانشینانش راه دیگر گرفتند . اینها بعلّت دشمنی و جنگ پیوسته با یکدیگر نه میل نه توانائی بر فتوحات تازه داشتند . پس با شور و افتخار

۱) Plutarch : Life of Alexandre.

۲) رك. Bevan : The House of Seleucus. London. 1902.

۳) Jouguet : L'Impérialisme macédonien et l'Hellénisation de l'Orient. Paris, 1926, p. 456

در تأسیس شهرها و نشر فرهنگ یونانی از هم سبقت جستند . در سد سال پس از اسکندر شمارهٔ یونانیان مقیم آسیا رفته رفته زیاد گشت و زبان یونانی انتشار یافت و کارمندان دولتی بویژه لشکری و درباریان سراسر یونانی شدند . و در هفتاد شهری که بفرمان اسکندر ساخته شد حکومت و عادات خودرا داشتند حتّی نمایشخانه‌هائی جهت ترگودیا .

سود و زیان جهانگشائی اسکندر که نوشتجات زردشتی اسکندر گجسته یا ملعون مینامد و در ایران آشوبی بر پا کرد خارج از موضوع ما است . امّا از حیث انتشار زبان و فرهنگ یونانی آنچه در مصر و سوریه روی داد در ایران واقع نشد . در مرکزهائی مانند اسکندریه و انطاکیه ترتیب زندگی و زبان وسبك اندیشه و هنر یونانی گشت وفیلسوفان و نویسندگان یونانی از هر سو بدانجا رو آورده ارج و ستایش می‌یافتند . حال آنکه امور ایران آن روزگار درست معلوم نیست . ایرانیان گویا بظاهر فروتنی و فرمانبرداری گزیده رنگ تازه را گرفتند ولی ملیّت و شخصیت خودرا از دست ندادند . مؤرخان یونانی شکایت نمایند که فضا و زندگی بر یونانیان مقیم آن کشور چیره آمد و آنان اگر بظاهر یونانی در حقیقت ایرانی مشرب وایرانی مسلك شدند[1] . گذشته از این ساوکیدها دیگر بر تمام خاك ایران حکمفرما نبودند . بویژه در فارس که در حدود سال ۳۰۰ پ.م. سلسله شاهان فراتادارا استخررا پایتخت ساخته بکلّی از یونانیان مستقلّ شدند . در آنجا عادات و رسوم و زبان و مذهب سراسر ایرانی بود . فارسی قدیم در روزگار داریوش خط آرامی را اتّخاذ کرد وذکرش در سنگ نبشته بهیستون آمده و در ایام اردشیر اول بفارسی میانه مبدّل گشت و در شمال حسب تسمیه امروزه شکل پهلوی اشکانی و در جنوب پهلوی ساسانی گرفت[2] . و در جاهائی نیز که صولت و نفوذ ساوکیدها بیشتر بود باز این سه عنصر مختلف یعنی ایرانی و مکدونی و یونانی آمیزش نیافت ، و اگر وجوه زندگی شکل و رنگ یونانی داشت در اخلاق و

---

۱) Grote : A History of Greece Vol. XII p. 196

۲) Hertzfeld : The Archeological History of Iran. p. 46

اندیشه ایرانیان اثر نبخشید . بگفتهٔ هرتسفلد کلاه تغییر کرد نــه عقل زیر کلاه[1] . و جوگه گوید « میتوان گفت در خاور زمــین هلنیت شکست سختی خورد[2] » . اروپائیان این را شایستهٔ تأسف دانند و مــا آنرا دلیل استحکام و پایداری قومیّت ایرانی میشمریم . راست است در شمال شرقی ایران در ایالت باکتریا یونانیان بسیار بوده در اوایل دورهٔ اشکانی دولت مستقلّ داشتند و سالها مرکز فرهنگی مهمّی تشکیل میدادند ، ولی آنهم چون در خاك بیگانه ریشه کرده بود دیری نگذشت از میان برفت .

شكّ نیست در اثر فتوحات اسکندر و حکومت چنــدین ســالهٔ جانشینانش زبان یونانی نه تنها در سرحدّات باختری بلکه در سراسر کشور ایران منتشر شد . پرستشگاهی که پای خرابه‌هــای پرسپولیس کمی پس از سوزاندنش ساخته هنوز برای پرستش اهورامزدا بود ، ولی جای فارسی قدیم یا میانه بزبان و خط یونانی کنده یعنی جای اهورامزدا نام زئوس بزرگ نوشته و جای مهر نام اپولون و جای ناهید نام آرتمیس[3] . باز مدرکی دست نیــامده ثابت کند که با نوشتجات نیز و شاهکارهایشان آشنــا بودند . گرچه در اثر آمیزش ، کلمات و الفاظ یونانی خواه نخواه در فارسی داخل شد[4] . آثار پهلوی مانند بوندهشن و دین کرت و نامه تنسر[5] گوید که اسکندر یــك نسخه از کتاب اوستا که با حروف زرّین بر برگهای پوست نوشته شده بود از ایران بیونان فرستاد و این خبررا قرنها بعد در کتب عربی نیز مییابیم[6] . ولی محقّقان امروزه این سخن را هیچ نپذیرند بر اســاس اینکه کتــاب اوستا نخست در روزگار بلاش اول سال پنجاه میلادی ثبت و تدوین گشت[7] .

۱) Hertzfeld : p. 50

۲) Jouguet : p. 459

۳) Hertzfeld : p. 44

٤) Noldeke : *Persische Studien. Weiner Akad.* Band CXXVI. باز فرهنك ایران باستان . پور داود ص ۱۱۳

٥) Bailey: *Zoroastrian Problems in the Ninth Century Books*, p. 153, 155

٦) مقدمهٔ ابن خلدون . بیروت ص ٤٥٠

۷) Hertzfeld, p. 53.

در هر حال فرهنگ یونانی در دورهٔ فاتحین نیز خاك موافقی نیافت و ریشه نکرد . تخمی که در اروپا ببرگ و شکوفه رسید و هنوز از بار و برش برخوردارند ، در ایران همواره گیاهی بیگانه و بی توشه ماند .

۳

تاریخ دورهٔ اشکانی که بنیادش در اثر شورش پارتیان (۲۵۰ پ.م) گذارده شد درست روشن نیست و از سرِ توانائی و پیشرفتشان آگاهی نه . در اینجا مانند در سراسر تاریخ گذشته ایران جز سنگ نبشته و آثار باستانی بیشتر اسناد و مآخذ بقلم بیگانگان است که با ایرانیان پیوسته در نبرد بودند . پارتیان گرچه از خود فرهنگ یا کیش نوینی نداشتند نزدیك پانصد سال در ایران حکمرانی و آسیا را از چنك رومانیان حفظ کردند . روزی که مهرداد دوم لقب شاهنشاه بزرگ گرفت خویشتن را جانشین هخامنشیان شمرد و اردوان دوم بامپراطور تیبریوس پیغام فرستاد میخواهد کشورهائی که کوروش گشود و اسکندر غصب کرد باز ستاند[1] .

در این دوره آن واکنش سیاسی و اجتماعی که ایام ساسانیان زور و اهمیت یافت آهسته بمیان آمد[2] . ولی بالطبع نخست ناتوان و بی‌آوازه بود چه نفوذ یونانی هنوز نیرومند و در سراسر کشور وجود داشت . از اینرو امور دولتی وترتیب زندگی یك شکل ناهمواری بخود گرفت . عنصر مکدونی از میان رفته ایرانی و یونانی یك ممزوج غریبی تشکیل میداد ، در ظاهر یونانی و از حیث روح شرقی اشکانیان از یك سو آهنگ برکندن ریشه بیگانه را از خاك ایران داشتند و از سوی دیگر نظر بشمارهٔ یونانیان که بیشتر در شهرهای جداگانه میزیستند ، نا گزیر مراعات و دوستی نشان میدادند چه بازرگانان دولتمند یونانی با دهگانان بزرگ ایرانی هم دست شده پشت و پناه می یافتند . اعتماد و نیروی شاهان مستمدّ از سپاهیان پارثائی و ایرانی بود ، باز بر سکّه هایشان خودرا دوستدار یونان (فیل هلین)

---

۱) Tacitus VI, 31.

۲) Debevoise : *The Political History of Parthia* p. xli ; 196.

مینامیدند و از وجود و زبانشان استفاده میکردند . خود زردشتی بودند[۱] و تدوین اوستا بفرمـــان بلاش اول صورت گرفت ، ولی پیروان مذاهب یهودی و مسیحی را آزادی کامل داده بر سکه‌ها نام خدایان یونانی مانــند زئوس و پالاس میکنندند . چون بر ایران مستولی شدند سازمانهای دولتی را تغییر دادند[۲] و در جریان امور پهلوی اشکانی بکار بردنـــد[۳] ، و خود زبان یونانی آموختـــه همسران یونانی گزیدند و فیلوستراتوس در وصف تالار یکی از کاخهای اشکانی گوید نقش سوزن دوزیها افسانه‌های یونانی نشــان میداد و عکس فتح اثینه و جنگ ثورموپولی[٤] .

امّا اندازهٔ انتشار زبان و ادبیّات یونانی در عامّهٔ مردم روشن نیست . میدانیم اشکانیان از خود ادبیّات نداشتند وچون سال ۱۴۰ پ م . تمـــام ایران را زیر حکم آوردند ، پهلوی اشکـــانی زبان دولتی گشت[۵] . از سوی دیگر یونانی بویژه در طبقهٔ بازرگانان متداول بود و برای مراسلات استعمال میشد[٦] ، و شاهان و سرکردگان آنرا بخوبی میدانستند و در بعضی موارد و در علاقات با شهرهای سرحدّات باختری بکار میبردند . چنانچه مسکوکات اشکانی نام و القاب شاهی‌را بیونانی میداد ، جز سکه‌های سه پادشاه که پهلوی را نیز اضافه داشت . بهم چنین سنگ نبشته‌ها مانـــند نوشتهٔ مهر داد دوم در پای بهیستون و باز نوشتـــهٔ گودرز و فرمـــان اردوان سوم در بارهٔ انتخابات شهرداری شوش تمـــام بیونانی میباشـــد[۷] . گذشته از این چون پایتخت زمستانهٔ اشکانیـــان در تیسفون رو بروی سلوکیه واقع شده بود که شمارهٔ مردمانش بنیم ملیون میرسید و زندگانی کاملاً یونانی داشتنـــد ، آمیزش و هم نشینی طبقـــات روشن فکر دو ملت

---

۱) Christensen : *L'Iran sous les Sassanides.*

۲) Debevoise : p. XXXVIII.

۳) Debevoise : p. 27.

٤) رك. Sykes : *A History of Persia*, Vol. I.

۵) A. Ghilain : *Essai sur la langue Parthe*. Louvain. 1939.

٦) Debevoise, p. 370.

۷) Debevoise, p. xl.

وسایلی آسان و آماده می یافت .

شاید در اثر همین نزدیکی بسلوکیه شاهان و درباریان عشق و توجهی بتر کودیای یونانی پیدا کرده زبانرا باندازهٔ فهم اشعار میدانستند . این نمایشها در دورهٔ جانشینان اسکندر در ایران بر پاشد ، و بوسیلهٔ دستههای بازیگر که گویا از شهر بشهر میگشتند رواج یافت . در شهر سلوکیه مخصوصاً نمایشخانهٔ بزرگی ساخته ترگودیاهای اوریپیدیس نمایش میدادند . پلوتارخوس داستانی دارد که مؤرخان همه نقل نموده[1] . گوید چون سورن در جنگ بر مارکوس کراسوس چیره شد ، سر و دستان اورا بریده نزد پادشاه فرستاد . اورود اول آن هنگام در ارمنستان سرگرم عروسی فرزندش پاکوروس با دختر ارتاوسدس پادشاه ارمنستان بود . در حضور شاه اشعار یونانی میسرودند « زیرا او از زبان و ادبیات یونانی بی بهره نبود و ارتاوسدس باندازهای خوب میدانست که خود بیونانی ترگودیاها و سخنرانیها و تاریخها نوشته بود » ایاسون ، یکی از بازیگران ، قطعاتی از ترگودیای اوریپیدیس بنام باکخیدس میخواند که ناگهان در باز شد و سرداری ایرانی شاه را تعظیم نموده سر کراسوسرا میان گروه انداخت . فریاد شادی از هر سو بر خاست و ایاسون سر بریده را دست گرفته با شور ابیات مناسبی از همان ترگودیای اوریپیدیس خواند که موجب خوشنودی پادشاه و ستایش حضار گشت .

پس بدون تعرّض بنواحی دیگر فرهنگ یونان در دورهٔ اشکانی ، واضح است که زبان و تا یک اندازه ادبیّات آن قوم میان شاهان و درباریان وبویژه مؤبدان که مردمانی آموخته و دانشمند بودند ، شیوع داشت . باز نمی توان گفت اگر تحقیقات فلسفی نیز جلب توّجه کرده بفارسی ترجمه شده بود . و چون از اصول پرورش و آموزش آن دوره معلوماتی در دست نیست ، نمیدانیم اگر تعلیم زبان یونانی دانشجویانرا لازم بوده ، ومانند ترتیب امروزه زبان دوم تدریس شمرده میشده . هرتسفلد

---

1) Plutarch : *Life of Marcus Crassus.*

بتأکید گوید « ایران اشکانی نه بشاهکارهای ادبیّات یونانی، نه بجوهرش آگاهی یافت[1] » . تأکید باین شدت کسی را روا نیست .

٤

سال ۲۲٤ میلادی دولت اشکانی پیچیده شد و سلسله ساسانی پادشاهی آغاز نمود . پس از پانسد و پنجاه سال سرنوشت کشور دو باره دست شاهان جنوب افتاد که بیاد نیاکان نامدار هخامنشی دیهیم سر گذاشتند .

دوره ساسانی نقطه تحوّل بزرگی است در امور مملکت و افکار و روحیات ملت . پس از قرنها تن دادن بمؤثرات بیگانه ، مقوّمات ایرانی که هرگز از میان نرفته بود ، اندك اندك جای خودرا باز ستاند و رنگهای یونانی را بپوشاند[2] . آن واکنش ملّی که در عهد اشکانیان جنبشی آرام و پنهان است نیرو یابد . البتّه تبدّل فوری نیست و همیشه از روی آگاهی نه . ولی در رشتههای گوناگون و در هنرهای زیبا و معماری نیز پیدا شود[3] . همچون در روزگار داریوش ملوك الطوایفی بر افتد و تمام کشور زیر حکومت یك خدائی در آید و کیش زردشتی دین شاه وبنده گردد .

در این روزگار دانش هندی از خاور بخاك ایران رسید و بیاری کتب پندنامه و پزشکی در گندشاپور و دربار خود پادشاه راه یافت و با اندیشه و هنر ایرانی آمیخته گشت . برزویه پزشك دانشمند انوشیروان کلیله و دمنه را بزبان پهلوی گردانید و دیباچه سودمندی برآن افزود[4] . امّا اینجا باید چشم بر سیر فرهنگ یونانی داشت که با وجود کوشش پنهان اشکانیان و سعی آشکار ساسانیان از دری تازه قدم پیش گذاشت .

---

۱) Hertzfeld, p. 53.

۲) » p. 99.

۳) » p. 88.

٤) رك A. Christensen, p. 429 باز صاعد اندلسی . طبقات الامم . چاپ مصر. ص ۱۷ ، باز مقالهٔ پول کراوس در مجلهٔ تحقیقات شرقی *Rivista d. Studi Orientali.* Vol. 14. 1933.

اکنون مهمانی است فرو تن و پیامش اندیشه و فلسفه نـه حکم و زور آزمائی . اگر دعوت را شاهـان دانش دوست کردند ، آشنـائی بهتت عیسویان سرحد ّ باختری ایران روی داد .

مانند اشکانیان این سلسله مذاهب مختلفه را آزادی کامل میبخشیدند . و چون در عهد شاپور بعضی عیسویان را بکشتار دادنـد ، آن واقعه را علت سیاسی بود و ترس از گرویدن برومانیان هم کیش و شورش داخلی[1] . از اینرو بر شمارهٔ آنان بیفزود . شاهـان اسیر زیاد در ایران نشـاندند و مشتی زردشتیان بدان مذهب پیوستند .

زبان مادری عیسویان سامی نژاد در ایران و عراق یك فرعی از آرامی بود بنام سوریانی . آرامی را هخامنشیان نـیز برای مراسلات سیـاسی و علاقات بازرگانی با ممالك دیکر بکار میبردند و سوریانی از دیرگاه آثاری از نظم و نثر داشت . مرکزشان پیش از ظهور عیسویت شهر حران شمرده میشد که از زمان اسکندر و جانشینانش از نقـاط بزرگ فرهنگ یونانی گشته ، و چون در پایان سده دوم میلادی این مذهب در قسمت شمـالی عراق[2] انتشار یافت شهر رها (ادسا) اهمیت همرسانده شهرت کرد . نخست مانند عیسویان سوریه که رنگی کاملا یونانی گزیـده ، در فرایض دینی همان یونانی را استعمال میکردند ، ولی با نیازمندیهای تازه در فکر ترجـه افتادند . قدیمترین ترجمه از متن یونانی بسوریانی بخشی از کتاب انجیل است که در سده دوم میلادی نقل شـد و بر قرار ماند تا وقتی کـه در سده پنجم بهمراهی چند تن تمام آنرا سوریانی کرده پشیتا[3] نام نهـادند . و کاینا تاریخ ادبیات سوریانی با ترجمه کتاب مقدس شروع گردد[4] .

از کسانی که در سده اول و دوم میلادی سرگرم تحقیق و تألیف در دانش یونانی بودنـد ، یکی فیلون یهودی در سـده اول در اسکندریه و

---

۱) A. Christensen, p. 268.

۲) باصطلاح امروزه

۳) Peshitta.

۴) Wright: *History of Syriac Literature*, p. 3.

دیگر اسکندر افرودیسی که در اوایل سده دوم در اثینه فلسفه تعلیم میداد وآثارش بعد نزد عرب ترجمه و تفسیر شد[۱]. مسعودی (متوفی ۳٤٥ ه ۹٥٦ م) در التنبیه و الاشراف گوید[۲] فلسفه یونانی را بفرمان امپراطور اوگستوس از اثینه بدو شهر روم و اسکندریه آورده ، چون تئودوروس مدرسه روم را ببست ، اسکندریه مرکز تدریس دانش یونانی گشت. آنچه مقرّر است انکه در سده سوم مدرسه‌ای برای آموزش فلسفه در اسکندریه دایر بود و استادانش بیشتر از پیروان طریقهٔ نو افلاطونی که امونیوس سکاس[۳] نخست پیش گرفت و پلوتینوس که عرب فلوطین نامیده[٤] بر پایه‌ای مستحکم گذاشت . این اخیر در مصر بدنیا آمد و پس از گردش در خاور زمین و آشنائی با دانش هندی و ایرانی در روم روزگار بتألیف گذراند و سال ۲٦۹ م در گذشت . آثارش نزد دانشمندان اسلامی معروف شد و آنچه کتاب الربوبیّه یا اثولوجیای ارسطو میگفتند در واقع بخشی از کتاب تاسوعات پلوتینوس است[٥] . بیشتر اروپائیان سرچشمه تصوّف را در کتب او و نو افلاطونیان دیگر می یابند . وشاگردش پورفوریوس[٦] کوشید نظریّات افلاطون و ارسطو را بهم توافق دهد و بر رسایل منطق ارسطو دیباچه‌ای نوشت بنام ایساگوگه که اعراب ایساغوجی یا بترجمه لغوی المدخل گفته . و از جمله شاگردانش ایامبلیخوس[٧] و اخیراً از نو افلاطونیان نامی پروکلوس[٨] بود که در اثینه حوزه تدریس فلسفه داشت .

---

۱) Alexandre of Aphrodisias. 198-211 A.D.
رك . ارسطو عند العرب . عبد الرحمن بدوی . قاهره ۱۹٤۷

۲) چاپ صاوی . بغداد . ۱۹۳۸ ص ۱۰٥

۳) Ammonius Sacaas.

٤) P. Kraus : *Plotin chez les Arabes. Bulletin de l'Institut d'Egypte.* Egypte. 1941. p. 272.

٥) W. R. Inge : *The Philosophy of Plotinus.* رك Enneads IV-VI. 2 Vol. 1929.

٦) وفات ۳۰۰ م . Porphyry

٧) وفات ۳۳۰ م . Jamblichus

۸) وفات ٤۸٥ م . Proclus

آشنائی عیسویان اسکندریه با فلسفه نو افلاطونی بعضی کشیشانرا وا داشت بکوشند نظریات فلسفی را مطابق تعالیم عیسوی نمایند و با این قصد تألیفاتی کردند . و در حدود سال ۲۷۰ م یکی از استادان مدرسه اسکندریه بانطاکیه رفت و در آنجا مجلس تدریسی مشابه بر پا کرد[۱]. ولی هیچ نتوان گفت اقدام این استاد با آغاز تعلیم فلسفه در انطاکیه که بعملیات مترجمان نستوری کشید و یا با تأسیس مدرسه ایرانی نصیبین چه علاقه‌ای داشته است .

انطاکیه که از دیرگاه مدرسه‌ای برای تعلیمات مذهبی داشت ، میتوان قدیمترین مرکز تدریس منطق ارسطوطالیسی و علم جدل در سوریه شمرد . و دانش یونانی نخست از این شهر بقسمتهای شمالی و شرقی عراق رسید . از آنجا بشهر رها (ادسا) نقل شد و در مدرسه ایرانی ایساگوگه و بعضی از رسایل منطق خود ارسطو اولین بار بدقت ترجمه شد .

مدرسه نصیبین را شاعری بنام آفریم دایر نمود و چون سال ۳۶۳م او را نفی کردند با شاگردانش بشهر رها مرکز روحانی عیسویان آرامی شتافت . این مدرسه را ایرانی میخواندند[۲] ، یا بعلت انکه آن هنگام نصیبین جزو ایران شمرده میشد[۳] و یا برای انکه شاگردان ایرانی بودند . موضوع تعلیم در اینگونه مدرسه‌ها که بعد در جاهای دیگر نیز پیدا شد[۴] ، نحو و بلاغت و فلسفه بود عبارت از بعضی قسمتهای مخصوص منطق ارسطو که ، چنانچه خواهیم دید ، پیشوایان مذهبی جایز میشمردند ، باز ستاره شناسی و موسیقی و پزشکی بر اساس کتب جالینوس و بقراط[۵] .

---

۱) O'Leary : *Arabic Thought and its Place in History*, p. 25.

۲) J. Tkatsch : *Die arabische Uebersetzung der Poetik des Aristoteles...* *Akad. d. Wiss. in Wien, phil-hist. Kl. Kommission f. die Herausgabe der arab. Aristoteles-Uebersetzungen*, Bd. I. Wien, 1928, p. 56 B. این کتاب گنجی است پر از معلومات و نتیجه سالها کاوش و تتبع .

۳) رك . تاریخ طبری . ترجمه فارسی بلعمی . نمونه سخن فارسی . تهران . ص ۱۹

۴) این مدرسه‌ها بسوریانی اسکولی که از لفظ یونانی سخوله آمده میگفتند .

۵) Galenus, Hippocrates.

در سده پنجم اختلاف بزرگی در گروه عیسویان دست داد . چون نستوریوس را سال ۴۲۸ م بطرك قسطنطنیه گماشتند ، در موضوع طبیعت وجود حضرت عیسی و شأن و مقام مریم ، که یك دسته مادر خدا (تئوتوکوس) مینامیدند ، اختلاف پیدا شد[1] . نستوریوس گفت این عقیده غلوّ است زیرا مریم از نوع بشر بود و چگونه شود خداوند آدمی‌زاده باشد. کوریلوس بطرك اسکندریه ویوحنا بطرك انطاکیه بمخالفت بر خاستند ، و در انجمن دینی افسوس سال ۴۳۱ دسته مونوفوزیتها که بیکتائی طبیعت حضرت عیسی قائل بودند[2] ، غالب آمده نستوریوس را مشرك خواندند ، و او عاقبت در منفای لیبیا جان سپرد . عیسویان رها طرفداری نستوریوس کردند و از ترس مونوفوزیتها با پیروان دیگرش بخاك ایران پناه آوردند . سال ۴۸۳ در اثر انجمن دینی گندشاپور که بسوریانی بیت لاپات نامیده ، تمام کلیسیاهای ایران نستوری گشت .

اختلافات دینی نستوریان را بر جدائی از هم کیشان سوری خویش وا داشت ، و سعی بر عدم استعمال زبان یونانی یك جنبش ادبی نیرومندی پیش آورد که نتائج کلّی در خور داشت و برای پیشرفت زبان سوریانی میدان خوبی باز نمود . این زبان از حیث لغت توسعه یافت و چه در صرف و نحو چه در مفردات از یونانی اقتباس نموده حتی رسم الخط را اندك تغییر داد[3] . آغاز ترجمه کتب طبّی و فلسفی یونانی بنستوریان علاقه نداشت و خیلی پیشتر در مدرسه ایرانی آغاز شد ولی ترقی و انتشار بکوشش دانشمندان این دسته بود . احتیاجات کلیسیا و بحث در مبادی عیسویّت نخست بترجمه کتاب مقدّس سپس بتفاسیر کشید . و رسایل یونانی را سرمشق قرار داده جای شعر سرودهای مذهبی و جای فلسفه در اصول دین میگذاشتند . همچنانکه آثار فارسی میانه بزبان پهلوی در مسائل دینی و بقلم مؤبدان

---

۱) رك . مسعودی . التنبیه والاشراف . بغداد ص ۱۲۷ ، F. Loofs : *Nestorius and his place in History*. 1914.

۲) رك . *Hastings Encyclopaedia of Religion and Ethics.*

۳) J. Tkatsch, p. 50 A.

است ، ادبیّات سوریانی در آغاز بقلم کشیشـــان و رنگی مذهبی گرفت . رسایل فراوانی که از آن ایّام باقی مانده چنین نشان میدهد[1].

نستوریان میکوشیدند همه جا مذهب عیسوی را از نقطه نظر معتقدات خودشان تعلیم دهند و از سوی دیگر بدلایل و براهین عیسویان معارض را مجاب کنند . از اینرو بمبادی جدل و دلایل عقلی پرداختند و از فیلسوفان بویژه مؤسس علم قیاس و برهان یعنی ارسطو مدد جستند ، و بترجمه آثارش اهمیّت زیاد دادنـــد و بر خلاف مونوفوزیتها کـــه بنو افلاطونی مایل بوده بافلاطون چندان توجّه نداشتند . و چون آشنائی ایرانیان و عرب بیشتر از راه ترجمه‌های نستوریان دست داد ، آنان نیز با تعلّقی که بمنطق ارسطوطالیسی یافتند پیوسته اورا مقامی ارجمند داده حکیم اول و معلم اول مینامیدند . امّا از رسایل منطقی او که با هم اورگانون[2] گفته تنها آن قسمتها را ترجمه میکردند که در ابحـــاث دینی بدان احتیـــاج میدیدند و آنچه گمان برده مخالف دین است کنار میگذاشتند . بطوری که ترجمه و تدریس فقط رساله مقولات (کاتگوریای) و رساله تفسیر (پری هرمنیاس) که عرب العبـــارة نامیده و هفت فصل اول از رساله تحلیلات نخستین (انالوتیکون) را جایز میشمردند . « فرأوا ان یعلّم من کتب المنطق الی آخر الاشکال الوجودیه ، ولا یعلّم ما بعده . لانهم رأوا ان فی ذلك ضررًا علی النصرانیّـــه . . . »[3]

پس در پی ترجمه کتاب مقدّس گزارشنامه پیدا شد و اختلاف دینی باهتمام در رسایل فلسفی یونانی کشید چنانچه نستوریان کتـــاب انجیل را بیســـاری مقولات ارسطو تفسیر میکردند[4] . گر چه بعـــد بشعر یونانی نیز کمی ذوق یافتند و در حدود ۷۸۵ م تئوفیلوس نامی در رها دو منظومه هومیروس را بسوریانی در آورد . ابن العبری گوید وی برئاست ستـــاره شناســـان خلیفه المهدي رسید و ترجمه اش بی اندازه خوب[5] و ایلیانوس نویسد این اشعار را

---

۱) J. Tkatsch, p. 48 B.

۲) Organon این اصطلاح در سده ششم میلادی مستعمل بود .

۳) رك . ابن ابی اصیبعه ج ۲ ص ۱۲۵

۴) J. Tkatsch, p. 54 Bs.

۵) تاریخ مختصر الدول . چاپ صالحانی ص ۲۱۹

بفارسی نیز که مقصود پهلوی باشد گردانیدند[۱].

عملیات مدرسه ایرانی برای سوریانی زبانان بسیار مهم شد . و نستوریان که نازهای کایمیا را از یونانی بسوریانی تغییر داده اکنون بعلم و فلسفه رو آوردند ، و آموزش دیگر حصر کشیشان و تحقیقات مذهبی نبود بلکه مطالب علمی مقام اول را داشت و دانش یونانی را سرچشمه قرار داده در کیمیا و ستاره شناسی و چهر شناسی و مسائل دیگر ترجمه و تألیف میکردند و پزشکان سوریانی در سراسر ایران معروف شدند و در دوره اسلامی بپایه‌ای رسیدند که مایه رشك اعراب گشت ، چنانچه داستان دلپذیر جاحظ گواهی میدهد[۲]. و قدیمترین مخطوطات موجوده همانا از شهر رها است[۳]. سال ۴۸۹ م بتحریك مطرانی بنام کوروش و فرمان زینو امپراطور بیزنتی مدرسه ایرانی در رها بعذر مرکز تبلیغات نستوری بودن بسته شد . استادانش بسرکردگی بارسوما بخاك ایران پناه آوردند و وی فیروز پادشاه ساسانی را قانع کرد که دسته نستوریان دشمنان دولت بیزنتی هستند . پس خوش آمد دیده مدرسه را دو باره در نصیبین باز کردند و بهر سو حتی بهندوستان و چین مبلغین و استادان فرستادند . بودن اینها در ایران یك جنبش فکري بوجود آورد و از قرار وقایع نگاری اربلا[۴] کسانی که بایران پناهنده شدند مدرسه‌های دیگر نیز آنجا دایر کردند .

در باره دسته اول مترجمان مدرسه ایرانی معلومات زیادی نیست . معمولاً سه تن را که هر چند نخستین مترجمان نتوان گفت از جمله پیش قدمان ذکر کنند . یکی هیبا[۵] که سال ۴۳۵ جای ربولا[۶] مطران رها گشت و بنام

۱) Aelianus Claudius: *Varia Historia* XII, 48. *Eng. transl. Stanley*. 1665.

۲) رك . کتاب البخلاء . چاپ قاهره ص ۸۵ . نخست براون انظار را بدان متوجه نمود . E. G. Browne: *Arabian Medecine*. Cambridge. 1921.

۳) J. Tkatsch, p. 53 A.

۴) Arbela بقلم یکی از نستوریان سده ۶ م . بنام مشیها زیکا ed. Sachau نقل از Tkatsch. 47 B.

۵) Ibas.

۶) Rabbula. رك Wright

مترجم شهرت کرد، دیگر کومی نامی که از او هیچ خبر نداریم و سوم پروبا (پروبوس)[1] که شاید هم عصر هیبا و از مدرسه ایرانی رها بود. وی در گزار شنامه‌ای بر رساله تفسیر ارسطو متن یونانی را بسوریانی گردانید ولی این قدیمترین ترجمه رساله مذکور نیست. و احتمال دارد بنقل بعضی قسمتهای دیگر اورگانون نیز پرداخت. باز گزار شنامه‌ای بر فصل اول تا هفتم رساله تحلیلات نخستین نوشت که دستور رؤسای مذهب اجازه میداد. و باومشتارك[2] یك مترجم دیگری بنام ابو القشتری ذکر کند که در عهد خسرو دوم (۵۹۰ — ۶۲۸ م) نفوذ زیاد داشت و مانند اینها نستوری بود. کلیتاً در آواخر سده پنجم و اوایل ششم میلادی در ترجمه آثار ارسطو کوشش و جدیت بی اندازه عیان آمد.

ارزش ادبی نوشتجات سوریانی بپایه نظم و نثر فارسی یا عربی نرسد[3]. شاید از اینکه هیچگاه استقلال سیاسی نیافته، آن روح ملی را که در آفرینش ادبی نیروئی است شایسته و توانا نداشتند. ولی اگر خصایص و صفات ممتازی حاصل نکرد، از راه نقل آثار یونانی که سپس بفارسی و عربی در آمد جهان دانش را خدمتی بسزا نمود و مشعل تحقیقات مجردهٔ عقلانی را بدست محققان ایرانی و عرب سپرد و در آن راه چالاك کرد تا روزی که اینها بدور خود باروپائیان رساندند.

بسیاری از نویسندگان و مترجمان سوریانی زبان ایرانی نژاد بودند، مانند فرهاد[4] نامی که مسیحی شده خودرا یعقوب نامید و بحکیم ایرانی معروف گشت. وی برئاست دیر مار متی نزدیك موصل رسید و کتابهائی در وصف کشتار عیسویان روزگار شاپور نوشت. دیگر اکاسیوس[5] جاثلیق

---

۱) Probus, Kumi رك. Wright. p. 64 در سده پنجم دو ترجمه مختلف رساله تفسیر بوده و یکی از آنها به بروبا منسوب است.

۲) رك. A. Baumstark : *Geschichte der syrischen Literatur* (Bonn 1922) نقل از مایرهوف.

۳) رك. Duval : *La Littérature Syriaque*. Paris, 1899.

۴) Aphraates

۵) Acacius

سلوکیه که از برای قباد ساسانی نامه‌ای در عیسویت بپهلوی گردانیـد . دیگر کشیشی ایرانی بنام معنا[۱] که از رهـا مطرود بایران رو آورد و مطران شهر ریو اردشیر شد و از راه ترجمه کتب از سوریانی بپهلوی خودرا نزد یزدگرد عزیز کرد . باز مطران بیت ارشـام نزدیك سلوکیه مردی سیمیون[۲] نام که اورا مجادله کنندهٔ ایرانی (داروشا فارسایا) گفتـه . دیگر مار ابهی[۳] که در اصل زردشتی و سال ۵۳۶ جاثلیق گشت . وی در رهـا یونانی آموخت و کتـاب انجیل را ترجمـه کرد و در اثر خشم انوشیروان بآذربایجان تبعید و عاقبت در زندان در گذشت . و بهم چنین بولص ایرانی که خواهیم دید خودرا بدربار انوشیروان پیوست .

نزدیك سد سال پس از نستوریان دستهٔ مونوفوزیتها که مرکزشان در اسکندریه بود بنقل کتب یونانی مشغول شدند و چون پراکنده بودند آثار زیادی از آنها باقی نمـانده . سرجیوس رأس عینی (سرگیس روش عینویا) که تحصیلات را در اسکندریه کرد و در انطاکیـه مرکز گزیده ، در سده ششم آن دسته را از راه ترجمه و گزارش با کتب جالینوس و ارسطو آشنا کرد . میان مونوفوزیتها نامی‌ترین مترجم شمرده شود[٤] .

از اسکولهای نستوری و دیرهای سوریانی گذشته ، مرکز دیگر برای ترجمه و نشر فلسفه یونانی شهر حرّان[٥] توان شمرد . گرچه در نظر بعضی[٦] این جایز نیست چه حرّانیـان صابئی بیشتر پی ریاضیّات و ستاره شنـاسی میرفتند و بتحقیقات فلسفی چندان میل نداشتند . بثـابت بن قرّه حرّانی مرد ریاضی و ستاره شناس نامدار دوره اسلامی ، ابن الندیم[۷] تفاسیر رسایل

---

۱) Ma'na

۲) Simion

۳) Mar Abha

٤) Sergius of Ras 'Aina رك Wright. 88-93 در آثارش رك J. Tkatsch, p. 68 Bs.

٥) Carrhae در شمالی عراق میان دجله وفرات .

٦) J. Tkatsch, p. 115 A.

۷) فهرست . مصر . ص ۲٤۸ ، ۲۵۰ ، ۲۸۰ . دوست دانشمند دکتور ویلهلم کونچ

ارسطو و کتابی در بارهٔ سقراط نسبت میدهد که هنوز محقق نیست .

امّا مرکز سوم همانا مدرسه گندشاپور است که در روزگار انوشیروان و بهمّت آن پادشاه دانش دوست باوج خود رسید و بزرگترین مرکز فرهنگی آن کشور بلکه تمام خاور زمین گشت . این شهر را شاپور اول بنا کرد و در آن اسیران رومانی که در اثر جنگ با امپراطور جولیانوس گرفته بساختمان وا داشت[۱]. نخست او یک مدرسه طبّ بقراطی در آن برپا نموده و در اثر توجّهات انوشیروان سر منزل دانشمندان هندی و ایرانی و یونانی و سوریانی از زردشتی و مسیحی و یهودی شد و قرنها بعد در دوره عباسیان هنوز از مراکز نامدار برد و حارث بن کاده پزشك روزگار حضرت پیغمبر در آنجا پزشکی آموخت[۲]. تکاتچ گمان برد مدرسه را نستوریان دایر کردند[۳] و تدریس بزبان پهلوی یا سوریانی میشد[٤] . در هر صورت این یکتا مدرسه ایران نبود و معلوماتی که تاکنون در باره آن در دست هست بیشتر در پزشکی است و از فلسفه کمتر سخن رفته[٥] . در اینجا طبّ ایرانی مستمدّ از عادات و رسوم زردشتی با طبّ هندی و یونانی[٦] آمیخته شد و تدریس‌را در بیمارستان بزرگی هم نظراً هم عملاً قرار داده[۷] . و در ترجمه و نامه نویسی سخت میکوشیدند « لانهم اخذوا

یکی از ترجمه‌های عربی ثابت بن قرّه را که در ریاضیات است با متن یونانی مطابقه نموده با حواشی و تفسیرات زیاد برای چاپ آماده کرده است ، خصوصاً فرهنگ گرانبهائی از ترجمه عربی بعضی مصطلحات یونانی بکتاب خود افزوده است .

۱) رك فهرست ، چاپ مصر ص ۲۲۷ . اینجا شرحی هست .

۲) صاعد ، طبقات الامم ، چاپ مصر ٦٤

۳) J. Tkatsch, p. 64 As.

٤) ابن الندیم گوید « واّما السریانیه فکان یتکلم بها اهل السواد والمکاتبه فی نوع من اللغة بالسریانی فارسی » وشاید اینجا مقصودش پهلوی است ، فهرست ص ۱۹ .

٥) رك Schulze : *Disputatio d. Gundisapora. Commentaria* Soc. Scient. Petrograd. Vol. XII.

Eberman : *Medicinskaya Shola v. Dzundisapure Zapiski kollegii vostokovedon.* 1925. این دو کتاب را ماندیدیم .

٦) رك ، ابو منصور هروی ، الابنیه عن حقایق الادویه ، نمونهٔ سخن فارسی ، ص ۱۰٤

۷) رك ، دکتور احمد عیسی ، تاریخ البیمارستانات فی الاسلام ، دمشق ۱۹۳۹ .

فضائل کل فرقة فزادوا علیها بما استخرجوه من قبل نفوسهم ورتّبوا لهم دساتیر و قوانین و کتباً جمعوا فیها کل حسنة ممّا یستدل منهما علی فضلهم و غزارة علمهم ولم یزالوا کذلك ... »[۱] و گمان قوی میرود که دستور زبان از گندشاپور بکوفه و بصره رسید ، چنانچه مبادی نحو عربی بر پایه منطق ارسطو گذارده شده . و مقصود ابن خلدون گویا کار و کوشش این مدرسه است چون گوید « ان اکثر من عنی بهما فی الاجیال الذین عرفنا اخبارهم الامّتان العظیمتان فی الدّوله قبل الاسلام و هما فارس و الروم فکانت اسواق العلوم نافقه لدیهم علی ما بلغنا لما کان العمران موفوراً فیهم . »[۲]

عهد انوشیروان از دوره‌های فرهنگی پر افتخار ایران است که هنوز بدقّت بر رسی نشده و در آن سیر دانش یونانی شکل جدّی میگیرد . البتّه ساسانیان بیشتر علاقات با یونانیان را نبریده مانند هخامنشیان پزشکان یونانی داشتند و اردشیر در سنگ نبشته نقش رستم هر سه زبان پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی و یونانی بکار برده[۳] . مسعودی در مروج الذهب گوید « و لاردشیر ابن بابك اخبار فی بدء ملکه مع زاهد من زهّادهم و ابناء ملوکهم یقال له تنسر ، وکان افلاطونی المذهب علی رأی سقراط و افلاطون » باز همین را در التنبیه و الاشراف تکرار کند[۴] و مقصود صاحب نامه تنسر است که در اصالت آن اینهمه اختلاف هست[۵] . باز شاپور اول در سنگ نبشته نقش رجب هر سه زبان را استعمال کند . ابن العبری گوید این پادشاه پزشکان یونانی دعوت نمود تا در ایران طبّ بقراطی تعلیم دهند . و روایتی هست[۶] که در حضورش میان مؤبد مؤبدان دادار

---

۱) ابن القفطی . نقل از کتاب احمد عیسی .

۲) مقدمه . چاپ بیروت ص ۴۷۹

۳) Hertzfeld, p. 81.

۴) مروج الذهب . چاپ بغداد ص ۲۱۰ و التنبیه والاشراف . چاپ بغداد ص ۸۷

۵) رك . نامه تنسر . مجتبی مینوی . دیباچه ناشر . چاپ تهران .

۶) رك J. Tkatsch, p. 64 B باز رك Henning : *An Astronomical Chapter of the Bundahishn.* J. R. A. S. Oct. 1942, p. 245.

بن داد دخت و دانشمندان یونانی مباحثه فلسفی روی داد که در نامه‌ای پهلوی وصف شده بود و اکنون از میان رفته است . و در دین کرت آمده[1] که ایام این شاپور اول ترجمهٔ بعضی کتابهای هندی و یونانی بآن مجموعهٔ نامه‌های دینی که اپستاك گفته میشد افزودند . امّا ابن الندیم چنین گوید « قال ابو سهل بن نوبخت فی کتاب النهمُطان . . . الی ان ملك اردشیر بن بابك . . . فبعث الی بلاد الهند و الصین فی الکتب التی کانت قبلهم ، و الی الروم ، و نسخ ما کان سقط الیهم ، و تتبّع بقایا یسیرة بقیت بالعراق ، فجمع منها ما کان متفرقاً ، و الف منها ما کان متبایناً ، و فعل ذلك من بعده ابنه سابور حتی نسخت تلك الکتب کلها بالفارسیه علی ما کان هرمس البابلی الذی کان ملکاً علی مصر ، و دوروس السریانی و قیدروس الیونانی من مدینة اثینس المذکورة بالعلم ، و بطلیموس الاسکندرانی ، و فرماسب الهندی. . . ثم جمعها و ألفها وعمل بها من بعدهما کسری انوشیروان ، لنیته کانت فی العلم و محبته . . . »[2] هر چند آشنائی تنسر را با آثار افلاطون که مسعودی گوید ، میلز بشدّت ردّ کرده[3] و استاد بیلی گمان ندارد فلسفه ارسطو را در روزگار شاپور بپهلوی گردانیدند[4] ، در برابر این مآخذ مختلف نمیتوان منکر شد که در عهد اردشیر و شاپور کتب دانش یونانی در ایران فعلاً وجود داشته .

در روزگار خود انوشیروان و در اثر آزادی فکر و ذوق شخصی فلسفه و تحقیقات عقلانی مجلسی آراسته یافت[5] . اگر پیشرفت مدرسه گندشاپور گواه اهتمام انوشیروان است بامور فرهنگی ، مأخذی در دست داریم که خود شاه نیز با آثار افلاطون و ارسطو آشنائی داشت و این کتابها را در ترجمهٔ پهلوی میخواند و امروزه چه نام مترجم چه خود رسایل

---

۱) رك H. W. Bailey: *Zoroastrian Problems in the 9th – C. Books.*

۲) فهرست . چاپ مصر ص ۳۳۱ ، ۳۳۳ ، ۳۳۴ .

۳) Mills: *Zarathusra and the Greeks*, p. 27, 76.

۴) در کتاب پیشتر نامبرده .

۵) رك وصف مؤرخ نامی Gibbon: *Decline and Fall of the Roman Empire.* XLII.

بکلّی از میان رفته است . آگاثیاس (۵۳۶ — ۷۸۲ م) که نسبت بایرانیان دوستی نداشت ، در تاریخش انوشیروان را از پیروان افلاطون نامد و نویسد که پزشکی سوریانی بنام اورانیوس شاه را فلسفه آموخت . « از این گذشته میگویند تمامی ارسطو را بهتر نوشیده بود تا سخن ران (دموستینس) و ثوکیدیدس » و از رسایل افلاطون که شاه میخوانده تیمائیوس و گورگیاس و فائیدون و پارمنیدس را ذکر کند « زیرا در تحقیق خیلی توانا بود و میکوشید حرکات طبیعت را دریابد » سپس از جانب خود اظهار شگفتی کند که چگونه توان سخنان افلاطون و ارسطو را « در یك زبان متوحش و بی اندازه دور از موسیقی » گردانید[1] .

حقیقت ترجمهٔ آثار افلاطون و ارسطو و آشنائی انوشیروان با دانش یونانی مآخذ دیگر نیز در تأیید دارد . اندکی پس از تاجگذاری این پادشاه مدرسه نصیبین فرعی در شهر سلوکیّه رو بروی تیسفون پایتخت ساسانیان باز نمود و مار ابهی آنجا فلسفه یونانی تعلیم میداد[2] و میتوان یقین داشت دربار شاهی از آن بی خبر نبود . دیگر انکه سال ۵۲۹ م مدرسهٔ فلسفه اثینه را که بسرکردگی پروکلوس دایر شده بود بعلّتهای سیاسی بفرمان امپراطور جوستینیان بسته ، تدریس فلسفه ممنوع گشت . پس هفت تن از فیلسوفان که شنیده یکی از پیروان افلاطون بر تخت شاهی نشسته و دانشمندان را نوازش کند ، سوی ایران شتافتند . اقامت این هفت تن بنام داماسکیوس و سمپلیکیوس و دیایوگنیس و هرمیاس و اسیدوروس و یولالیوس و پریسکیانوس[3] دیری نپائید . ولی هنگام باز گشت انوشیروان در عهدنامه[4] مخصوص از دولت بیزنتی تعهّد خواست که از اینها رعایت نمایند و از هر گونه آسیب در پناه دارند . از عملیّات این فیلسوفان در ایران اطلاعات درستی نداریم ولی آشنائی سوریانیان سپس ایرانیان و اعراب

---

۱) Agathias Scholasticus : *Patrologia Graeca*. Vol. 88 Col. 1389.

۲) J. Tkatsch, p. 65 B.

۳) رك . Gibbon. XL.

۴) رك . قابوسنامه . نمونه سخن فارسی . تهران ص ۱۴۷

با سمپلیکیوس نامی ترین اینها از این تاریخ میباشد[1] . و از داماسکیوس نیز رسالهای باز مانده[2] . بعضی اروپائیان مانند مرحوم نیکلسن انتشار عقاید نو افلاطونی در ایران را که در عرفان اهل تصوف میتوان جست در اثر اقامت این دانشمندان میپندارند .

از اینها گذشته یك ترجمهٔ لاتینی اکنون هست از سلسله مذاکراتی که پریسکیانوس با پادشاه داشته و بایواتر با حواشی زیاد چاپ نموده[3] . این مذاکرات بعنوان « حلّ مسائلی که در بارهٔ آن خسرو پادشاه ایران شك داشته » در مطالبی است مانند « در اینکه آیا روان تن دارد » و « در اینکه روان از تن جدا است و سوی خود رو آورد » و جز اینها . از قرار دیباچهٔ این تحقیقات بحث بر اساس بعضی از رسایل افلاطون و ارسطو بوده که یك یك نام برده و بهم چنین آثار بعضی فیلسوفان دیگر . چون اصل مذاکرات پریسکیانوس بالطبع بیونانی میشده و ذکری نیست که انوشیروان این زبانرا میدانسته ، سخنان را بپهلوی ترجمه مینمودند و احتمال دارد بآرامی که از دیرگاه نزد درباریان و بزرگان مستعمل بود .

باز معلوماتی هست که از بولس ایرانی[4] بما رسیده . ابن العبری گوید مردی بود در امور مذهبی و فلسفه هر دو آزموده و امید داشت مطران فارس گردد و چون موفّق نشد بکیش زردشتی پیوست و از درباریان پادشاه گشت . باز گوید وی رساله شگفت آوری « در باره کتاب برهان حکیم ارسطو از برای پادشاه خسرو اول » نوشت که در حقیقت یك دیباچه و یك گزارش است در منطق ارسطو کایتاً و متن سوریانی را لاند با ترجمه لاتینی چاپ کرده است[5] . و ابن الندیم در تأیید وجود منطق در زبان فارسی گوید « وکتابة اخری یقال لها نیم گستج و هی ثانیة وعشرون

---

۱) رك . فهرست . چاپ مصر ص ۳۷۵ وصاعد . طبقات الامم . چاپ مصر ص ۳۷ .

۲) Damascius : *Dubitationes et Solutiones*. Paris. 1889.

۳) *Supplementum Aristotelium*. Vol. I Part. II, edit. Bywater. Berlin. 1886.

۴) Barhebraeus : *Chron. Eccl.* II, 97 رك Paulos Persa

۵) J.P.N. Land : *Anecdota Syriacorum*. Vol. IV. Brill. 1875.

حرفاً یکتب بها الطبّ و الفلسفه و هذا مثالها . . . و لهم کتابة اخری یقال لها راس سهریه یکتب بهـا المنطق و الفلسفه و هی اربعة و عشرون حرفاً و فیهـا نقط و لم تقع الینـا[۱] » و جای دیگر گوید « و قد کانت الفرس نقلت فی القدیم شیئاً من کتب المنطق و الطبّ الی اللغـة الفارسیه فنقل ذالک الی العربی عبد الله بن المقفع و غیره[۲] . »

میماند ذکر بعضی نامه‌هـای پهلوی کـه در آن اثر دانش یونانی بویژه ارسطو بخوبی نمایان است و بکوشش استاد بیلی با اصل تطبیق گشتـه[۳] . در اینها نقل بعضی الفـاظ علمی و فلسفی چه از یونانی بپهلوی چه از راه سوریانی راستی هنرمندانه است و واژه‌های شیوا آورد کـه میتوان امروزه بکار برد . و این گاهی در نتیجه آشنائی با کتب یونانی است و گاهی از راه نوشتجات مانی و پیروانش و تمام از سده نهم میلادی میباشد . در کتاب (نامکیهای منوچهر[۴]) بمناسبت زیج شهریاران ذکر ستاره شنـاس اسکندرانی پتولمائیوس[۵] آمده . در دین کرت[۶] در باره « هندک ستـاره اشمران » هست ، نقل از رساله طبیعت یا چهر شناسی[۷] ارسطو و دو لفظ « بوشن و ویناسشن » از همان رساله نامبرده آید که اعراب کون و فساد ترجمه نمودند . باز منوچهر در (داتستان وینیک[۸]) علمای طبیعت را کـه یونانیان فوزیکوی میگفتند « گوهرک دانـکان » گردانیده . و دین کرت[۹] لفظ سکفیستک دارد که همان سوفسطـائی است و از سوپیست سوریانی آمده . و لفظ فیلیسو کفای (فیلسوفان) و « زمیک پیانه » که ترجمـه

۱) فهرست . چاپ مصر ص ۲۰ ، ۲۱

۲) فهرست . ص ۲۲۷ . جای دیگر خواهیم دید مترجم عربی در واقع محمد پسر عبد الله بن مقفّع بوده .

۳) Bailey : *Zoroast. Problems...* p. 78-119

۴) نامه های منوچهر II,2,9,11. نقل از کتاب بیلی .

۵) Ptolemy

۶) دین کرت 420. 11 نقل از بیلی .

۷) Physics

۸) پرسشن 90. 3. نقل از بیلی .

۹) 250. 2-4. نقل از بیلی .

تحت اللفظی گیومتریای یونانی است[1]. باز در دینکرت و در نامه زتسپرام برادر منوچهر استاد بیلی اثر رساله تیمائیوس افلاطون را پیدا کرده[2]، گوید در بندهشن تأثیر فلسفه یونانی کمتر است. و در نامه زتسپرام طب بقراطی با الفاظ معادل هست[3]. و کلیتاً در نام نهادن برای علوم پساوند یونانی «لوگوس» که در زبانهای اروپائی دیده شود با پساوند فارسی «شناس» مطابق میکردند، و جز اینها که باید خواننده در کتاب گرانبهای استاد بیلی بجوید.

دیگر اسکندر نامه است که نولدکه ثابت کرده نسخه سوریانی نقل از پهلوی است[4]. ونلینو شرح سه کتاب را میدهد که متن یونانی نخست بپهلوی ترجمه شده سپس بعربی[5]. اول کتابی در کشاورزی که در یونانی گنوپونیکا و در نسخه خطی عربی بنام الفلاحة الرومیّة است. نسخه عربی در واقع نقل از پهلوی و عنوانش و رزنامه بوده. دوم کتابی در ستاره شناسی که الفهرست گوید بوزرجمهر گزارشی بر آن نوشت. سوم کتابی عربی بنام کتاب تنکلوشا البابلی[6] باز در فلك که شاید در روزگار انوشیروان بپهلوی نوشته سپس بعربی گردانیده شد.

در سده هفتم میلادی ادبیات سوریانی بویژه از حیث بررسی در آثار ارسطو اندك اندك رو بزوال گذاشت، و جنگ هرقل و خسرو پرویز که سر زمین سوریانیان را ویران کرد و دیگر ظهور اسلام و انتشار زبان عربی بر این زوال افزود. در این قرن معلومات ما بیشتر در باره یعقوبیان است. در دیرهای خود که مثال کوچکی از دیرهای بزرگ نستوریان

---

۱) 429. 13. نقل از بیلی.

۲) Bailey : p. 98-110. باز رك.

Henning : *An Astronomical Chapt. of the Bundahishn.* J.R.A.S. Oct. 1942.

۳) Bailey : p. 105

٤) Noldeke : *Beiträge zur Gesch. des Alexandreromans.*

٥) Nalino : *Tracce di opere greche giunti agli Arabi.* در کتاب عجب نامه بافتخار مرحوم استاد براون. کمبریج ص ٢٤٥

٦) رك. فهرست. ص ٢٧٧

سده پنجم بود ، اینها نیز در دانش یونانی تتبّع میکردند. لب رود فرات در دیر آشیان شاهباز (کن نشرین) که در دوره اسلامی شهرت داشت ، سویروس سبوخت[١] (متوفی ٦٦٧ م) مطران آنجـا ، از دانشمندان بشمار میرفت و ابن العبری معلومات مذهبی و فلسفی و ریاضی اورا ستوده است. دلیلی نیست که سویروس از یونانی ترجمه میکرد ولی بر رسـاله تحلیلات نخستین ارسطو گزارشی نوشت . و چون در نامه بیکی از کشیشان ذکر رساله بلاغت ارسطو را کند ، شاید میتوان استنتاج نمود که این رسـاله در آن ایام ترجمه شده بوده هر چند ذکرش هیچ نیست[٢].

یکی از شاگردان سویروس در کن نشرین مردی بود بنام اثاناسیوس بلدی[٤] و دیگر یعقوب رهاوی[٥] (متوفی ٧٠٨ م) که در هنر از استـاد درگذشت و باز جورجیوس[٦] (متوفی ٧٢٤ م) مطران مسیحیـان حوران در سوریه که جزئی از منطق ارسطو را ترجمه کرده گزارشی نوشت کـه هنوز در دست هست . یعقوب رهاوی که زبان و دانش یونانی نخست از سویروس آموخت سپس در اسکندریه ، کنج آرام دیر کن نشرین خویشتن را در فلسفـه و ادبیّات بزرگترین ادیب عصر نمود و بنـام ترجمان کتب معروف گشت . بسیـاری از آثارش اکنون موجود است ولی ترجمههـای رسایل ارسطو که باو نسبت داده گویا درست نیست[٦]. در نقل یعقوبیان همان موضوعهای نستوریان را انتخاب میکردند ولی کلیّتاً سبك آثارشـان تفاوت دارد . نستوریان بیشتر تحت اللفظی و کلمه بکلمه ترجمه کرده در وقتی که بعضی مونوفوزیتها راهی آزادتر گرفته سخنانشان روانتر است[٧].

١) Severus Sebokht رك Wright, p. 137

٢) رك J. Tkatsch, p. 75 Bs.

٣) رك مقاله جوزپه فورلانی G.Furlani : *Sul l'introduzione di Atanasio di Baladh alla logica e sillogistica aristotelica. Rendiconti della R. Academia dei Lincei.* T. XXV, 717-78. باز رك Tkatsch, p. 77 B

٤) Jacob of Edessa . رك Tkatsch, p. 77 As

٥) رك Tkatsch, p. 78 A باز V. Ryssel : *Georg der Araberbisschof.*

٦) Tkatsch, p. 77 B.

٧) Tkatsch, p. 79 Bs.

در سده هشتم باز نستوریان پیش افتادند و شهرت مدرسه‌های رها و نصیبین وی را مساعد بود ، و مار ابهای دوم و جاثلیق تیموتئوس اول ، گزارشهائی در مسائل مذهبی و تاریخی و منطقی نوشتند . اما چیزی شایسته توجه بوجود نیامد تا سده نهم و دهم که ترجمه‌های سوریانی پیش از خاموشی و فراموشی سالهای بعد رونقی یافت و در عهد عباسیان انجمنهای علمی و فلسفی را راهنما گشت . بزرگترین مترجم این [illegible] همانا پزشك و حکیم نامی ابو زید حنین بن اسحق العبادی بود که بیشتر آثارش بعربی است در دوره اسلامی ذکر شود . [illegible] ترجمه‌های سده نهم و دهم میلادی مهمترین بخشی است در تاریخ ادبیات سوریانی و [illegible] فائده را در خود داشت ، زیرا از راه نقل دانش یونانی نوشتجات علمی و فلسفی مسلمانان را روحی تازه بخشید و تأثیراتش [illegible] و از راه غیر مستقیم باروپا رسیده از جمله عوامل بیداری آنجا گشت .

ابن العبری در سده سیزدهم میلادی [illegible] که در آثار ارسطو کوشیده . گریگوریوس ابو الفرج [illegible] یهودی زاده [illegible] ابن العبری[1] نامیده ، آثار زیادی بسوریانی و عربی [illegible] و در مراغه آذربایجان در گذشت . در تقلیید شفای ابن سینا [illegible] خود بسوریانی گردانید[2] ، خلاصه تمام فلسفه ارسطو را [illegible] مجموعه ساخت و در کتاب زبدة الحکمه [illegible] عبارت را از ابن سینا گرفته ، گزارشی بر بیشتر کتب ارسطو نوشت و از جمله بر رساله شعر وی که در این کتاب مذکور است [illegible] در تقلید النجاة ابن سینا کتاب مفصل خودرا تلخیص کرد و [illegible] از آثار عربی او مشهورترین همان (تاریخ مختصر الدول)[3] است که در پایان زندگی بخواهش مشتی از دوستان مسلمانش در مراغه نوشت .

---

۱) [illegible] Bar Hebraeus.
۲) کتاب اشارات را ترجمه کرد [illegible]
۳) چاپ صالحانی ، بیروت ، ۱۸۹۰

ارسطو نزد دانشمندان اسلامی .

فتح عرب از بزرگترین وقایع تاریخ ایران است که تأثیراتش همیشه باقی خواهد بود . قوّت ایمان و روح پر فتوح اسلام ، اعراب را از هر چیز بیشتر در گشودن ایران زمین که در دست سست شاهان پسین ساسانی دودل و ناتوان شده یاری کرد . ولی پایه استوار فرهنگ آن کشور نلغزید و هوش و هنر مردانش حدود ندانست و حاکم نشناخت . پس دیری نگذشت یکی از غرائب تاریخی دست داد . مغلوبان خرده خرده با زور دانش بر غالبان چیره شدند تا انکه در عهد عبّاسی از هر حیث جز باسم فرمان یافتند و در ایجاد فرهنگی که بنام تمدّن اسلامی معروف است از شریکهای عرب پیش افتادند .

۱

در اوایل دوره اموی (٤٠ — ١٣٢ ه ٦٦١ — ٧٥٠ م) یعنی در سده اول هجری و هفتم میلادی ، مدرسه گندشاپور از پایه بلند روزگار انوشیروان افتاده بود و عملیّات مترجمان و نویسندگان سوریانی چنانچه ذکر شد رو بزوال میرفت . هر چند عرب زوری نیاورده آنان را بحال خویش گذاشت ، زبان عربی اندك اندك غلبه کرد تا انکه عاقبت سوریانی جزو زبانان مرده گشت و مانند اوستائی و سانسکریت بیشتر در مراسم دینی استعمال میشد . امّا در اسکندریه در آواخر دوره هلینی ، و با وجود مخالفت عیسویان ، هنوز حوزه‌های تدریس دانش یونانی بنام موسئیا و انجمنهای علمی بنام اکادیمیای دایر بود[۱] . در سده ششم میلادی یحیی النحوی فیلوپونی[۲] از استادان مدرسه آنجا ، که گویا بریاست مدرسه نیز رسید ،

---

۱) Academiai, Mouseia

۲) John Philipponus فیلوپونی یعنی دوستدار کوشش نام دسته‌ای از شاگردان

گذشته از منشآت طبّی گزارشهائی بر رسایل ارسطو نوشت و نامی یافت ، چه از راه منطق ارسطو از تعالیم عیسویت دفاع مینمود . و سرجیوس رأس عینی که پیشتر نامبرده ، بتحصیل علم میکوشید . از قرار مآخذ عربی[۱] ، در این ایام چند تن از متتبعان اسکندریه مجموعه‌هائی در طبّ جالینوس در شانزده مقاله ساختند[۲] و در رسایل بقراط در دوازده مقاله ، و اینها نخستین آثاری بود که حنین و شاگردانش بسوریانی و عربی گردانیدند . گرچه تاریخ تالیف درست معلوم نیست . و در اوایل سده هفتم پزشکانی مانند بولس اجانیطی و اهرون[۳] که آثارشان نزد مسلمانان معروف شد ، آنجا منزل گزیده و اصطفان اسکندرانی[۴] فیلسوف دربار هرقل نامدارترین استادان شمرده میشد .

چون دمشق پایتخت خلفای بنی امیّه گشت ، مسلمانان با عیسویان سوریه و دانشمندان مقیم دیرها ، تماس پیدا کردند و علاقات زیادی میانشان پیدا شد . عبد الملك خلیفه پنجم پزشك و وزیر دارائی عیسوی اختیار کرد ، و الاخطل مسیحی را نخستین شاعر بنی امیّه میخواند . و برادرش عبد العزیز یکی از توانگران رها را بنام اثاناسیوس با ستادی پذیرفت[۵] . و از قرار مخطوطات سوریانی آن عهد ، میان مسلمانان و کشیشان مباحثات و

عیسوی اسکندریه بود . رك . مقاله سودمند دکتور ماکس مایرهوف : M. Meyerhof: *Von Alexandrien nach Baghdad.* ترجمه عربی عبد الرحمن بدوی در کتاب « التراث الیونانی في الحضارة الاسلامیة » قاهره ۱۹٤۰ ص ٤۳ . بعضی نویسندگان اسلامی یحیی النحوی و ابن البطریق رایکی گمان برده . رك . ظهیر الدین بیهقی . تاریخ حکماء الاسلام . دمشق ۱۹٤٦ ص ۲۹ . باز فهرست . ص ۲٥٦ .

۳) رك . فهرست . ص ٤۰۷ ، قفطی . اخبار الحکماء ص ۷۱ . ابن ابی اصیبعه ج ۱ ، ص ۱۰٤ . صاعد اندلسی . چاپ مصر ص ٥۳ و ٥۲

٤) مایرهوف گوید مجموعه جالینوس در ۲۸ مقاله بود .

٥) Ahrun, Paul of Aegina.

٦) رك. Usener : *De Stephano Alexandrino.* Bonnae. 1879. ما این راندیدیم .

۷) H. Lammens S. J. : *Etudes sur le siècle des Ommayyades.* Beyrouth. 1930, p. 212.

مجادلات دینی دست میداد[1] . بنا بر این امویان از این راه با منطق ارسطو که عیسویان در اثبات عقاید خویش بکار میبردند ، و از راه غیر مستقیم با تعالیم فلسفه رواقی که با مبادی عیسویت از دیرگاه آمیخته شده بود[2] آشنا گشتند . و یوحنای دمشقی[3] مانند جورجیوس مطران حوران در دانش یونانی توانا شد و از نخستین کسانی بود که اعراب دمشق را بدان رهبری کرد .

از این گذشته امویان از یك سو دواوین را که در ایران بفارسی و در سوریه بیونانی ثبت میشد بعربی نقل و بر قرار نمودند ، و از سوی دیگر دانشمندان و شاعران ایرانی نژاد گرد خود آوردند . و این آغاز آن مشارکت فرهنگی میان ایرانیان و عرب بود که بر هوش و همّت ایرانی میدان پهناوری باز نمود و تمدّن اسلامی را بوجود آورد . الولید دوم (۱۲۶ه ۷٤۳ م) که خود خون ایرانی داشت یونس الکاتب سازنده و آواز نویس ایرانی را نزد خویش خواند[4] و حمّاد راویه که معلّقات را جمع آوری کرد از مادر ایرانی و زبان عربی را شکسته و بلهجه ایرانیان میراند[5] . دیگر برخی پزشکان ایرانی عیسوی و یهودی از گندشاپور بدمشق شتافتند . از جمله ماسرجویه[6] پزشك ایرانی یهودی که رساله‌ای از اهرون طبیب اسکندرانی بعربی گردانید و این احتمال دارد قدیمترین کتاب علمی این زبان بوده . روایتی هست[7] که خالد بن یزید بن معاویه ، حکیم آل مروان ، میل بکیمیا داشت و فرمان داد بعضی فیلسوفان یونانی را از مصر بیاورند

---

۱) سامی النشار . مناهج البحث عند مفکری الاسلام . قاهره ۱۹٤۷ ص ۷

۲) رك . عثمان امین . الفلسفة الرواقیه . مصر ۱۹٤۵ ص ۲۲۸

۳) رك *Encyclo. Britt. John of Damascus*

٤) فهرست .ص ۲۰۷

۵) فهرست . ص ۱۲٤ باز P. Hitti. *History of the Arabs*. p. 242 باز H. Lammens. S. J. *Omayyades*. p. 263

٦) فهرست . ص ٤۱۳ ماسرجیس نامد ، رك . مقاله مایرهوف در کتاب *The Legacy of Islam*. p. 314

۷) فهرست . ص ۳۳۸ ، باز صاعد . طبقات الامم ص ٦٤

و کتب کیمیا را که الصنعه گفته بعربی در آورند و « هذا اول نقل کان فی الاسلام من لغة الی لغة .» هر چند کتاب الفهرست[۱] ابن الندیم که این را گوید قدیمترین مآخذ است از برای نقل و شرح رسایل یونانی در دوره اسلامی و طبقات الاطباء[۲] ابن ابی اصیبعه و تاریخ الحکماء[۳] ابن القفطی چون متمم می‌آید ، این داستان در باره خالد بن یزید درست نیست[۴] . کلیتاً گرچه امویان بدانش یونانی بویژه منطق ارسطوطالیسی راه یافتند ، این آشنائی وی‌را موافق نیامد و بتتبع و تحقیق نکشید . صاعد اندلسی مانند ابن خلدون نیز گوید « وکانت العرب فی صدر الاسلام لا تعتنی بشیء من العلم الّا بلغتها[۵] . »

۲

در عهد عباسی (۱۳۳ — ۶۵۶ ه ۷۵۰ — ۱۲۵۸ م) دانش یونانی زینت مجالس شد . اهل اندیشه را بذوق و شوق انداخت و آفاق تازه‌ای باز نمود . مانند روزگار انوشیروان دعوت از جانب خلفای دانش دوست بجا آمد ، و کوشش و رهبری از جانب ایرانیان و سوریانیان دانشجوی دانش آموز .

در نتیجه بررسی مایرهوف[۶] ، امروزه مسلّم است که دانش یونانی در دوره اسلامی از اسکندریه از راه انطاکیه و حرّان ببغداد رسید . ابن ابی اصیبعه از کتابی بعنوان « بدء ظهور الفلسفه » بقلم فارابی که اکنون مفقود است چنین نقل نماید[۷] « انتقل التعلیم (بعد ظهور الاسلام) من

۱) چاپ فلوگل در لیپتسیگ و چاپ قاهره .
۲) چاپ ملّر در قاهره ۱۸۸۴
۳) چاپ لپرّت در لیپتسیک ۱۹۰۳
۴) رك J. Ruska, *Arabische Alchemisten. I. Chalid ibn Jazid ibn Muawiya* Heidelberg. 1924.
۵) طبقات الامم . مصر . ص ۶۲
۶) Meyerhof. *Von Alexandrien nach Baghdad.*
۷) طبقات الاطباء . ج ۱ ص ۱۳۵

الاسکندریه الی انطاکیه وبقی بها زمناً طویلاً ، الی ان بقی معلم واحد . فتعلم منه رجلان . وخرجا ومعها الکتب . فکان احدهما من اهل حرّان ، والآخر من اهل مرو ، فاماً الذی من اهل مرو ، فتعلّم منه رجلان: احدهم ابراهیم المروزی و الآخر یوحنا بن حیلان . وتعلّم من الحرّانی اسرائیل الاسقف ، و قویری ، و سارا الی بغداد ، فتشاغل اسرائیل بالدین ، و اخذ قویری فی التعلیم . و امّا یوحنا بن حیلان فانه تشاغل ایضا بدینه ، و انحدر ابراهیم المروزی الی بغداد فاقام بها . و تعلّم من المروزی متّی بن یونان . .» سپس گوید فارابی نزد یوحنا بن حیلان فلسفه آموخت و شاید این وصف نقل تعلیم فلسفه را از همو شنیده . مسعودی گوید[1] « و لأی سبب نقل التعلیم فی ایام عمر بن عبد العزیز من الاسکندریه الی انطاکیه ، ثم انتقاله الی حرّان فی ایام المتوکّل . و انتهی ذلک فی ایام المعتضد الی قویری ، و یوحنا بن حیلان ، و کانت وفاته بمدینة السلام في ایام المقتدر و ابراهیم المروزی ، ثم الی ابی محمد بن کرنیب و ابی بشر متّی بن یونس تلمیذ ابراهیم المروزی ، و علی شرح متّی لکتب ارسطاطالیس المنطقیه یعوّل الناس فی وقتنا هذا ، و کانت وفاته ببغداد فی خلافة الراضی ، ثم الی ابی نصر محمد بن محمد الفارابی تلمیذ یوحنا بن حیلان و کانت وفاته بدمشق فی رجب سنة ۳۳۹ . . . » امّا چیزی که معلوم نیست علّت و چگونگی این انتقال است ، هر چند انطاکیه و حرّان از دیرگاه مراکز فرهنگ یونانی گشته .

ابو جعفر المنصور خلیفه دوم عباسی و بانی شهر بغداد شاید از تحقیقات فلسفی وستاره شناسی بی بهره نبود[2] . وی جورجیوس بن بختیشوع رئیس بیمارستان گندشاپور را ببغداد خواند و از مقرّبان خویش کرد . و فرزندان و خویشاوندان این پزشك سه قرن نزد خلفای عباسی زیسته پزشکی و فلسفه آموختند و بوزارت نیز رسیدند[3] . صاعد اندلسی گوید[4] « ان اوّل

۱) التنبیه والاشراف . بغداد ص ۱۰۵

۲) صاعد گوید اطلاع داشت . ص ٦٤

۳) رك J. Tkatsch, p. 80 A.

٤) صاعد . ص ٦٦

علم اعتنی به من علوم الفلسفه علم المنطق ، و النجوم ، فامّا المنطق فاول من اشتهر به فی هذه الدوله (العباسیه) عبد الله بن المقفع الخطیب الفارسی ، کاتب ابی جعفر المنصور . فانه ترجم کتب ارسطاطالیس المنطقیه الثلاثه ، التی فی صورة المنطق . وهي کتاب قاطاغوریاس و کتاب باری ارمنیاس و کتاب انولوطیقا . و ذکر انه لم یُتَرجم منه الی وقته الّا الکتاب الاول فقط . و ترجم کذلك المدخل الی کتاب المنطق المعروف بالایساغوجی لفرفوریوس الصوری . . . » عین این روایت در تاریخ الحکماء ابن القفطی[1] و کتاب عیون الانباء ابن ابی اصیبعه[2] آمده . و پیش از اینها ابن الندیم گوید[3] « وقد کانت الفرس نقلت فی القدیم شیئاً من کتب المنطق و الطب الی اللغة الفارسیه فنقل ذلك الی العربی عبد الله بن المقفّع و غیره » دانشمند جوانمرگ دکتور کراوس در بحث شایانی[4] ثابت کرده که مترجم در واقع فرزند ابن المقفّع یعنی محمد بن عبدالله بن المقفّع بوده . و در تأیید یك نسخه خطّی از ترجمه مذکور در کتابخانه دانشگاه قدیس یوسف در بیروت هست که کراوس بگواهی آورده[5] . این کتاب در حقیقت تلخیص شرحی است در ایساگوگه پورفوریوس و رسایل مقولات و تفسیر و تحلیلات نخستین ارسطو تا آنجائی که نزد گزارندگان عیسوی رسم بود . و کراوس گمان دارد که این ترجمه را محمد بن عبد الله بن المقفّع از اصل یونانی کرده و او این زبان را میدانسته . از جهت دیگر فورلانی عقیده

---

۱) چاپ لیپرت . ص ۲۲۰

۲) چاپ ملّر . ج ۱ ص ۲۰۸

۳) فهرست . ص ۲۴۸

٤) در مجله *Rivista d. study Orientali* XIV

این را عبد الرحمن بدوی بعربی گردانیده . کتاب « التراث الیونانی فی الحضارة الاسلامیة » ص ۱۰۱

۵) این نسخه را که ما بررسی نموده در کتابخانه بشمار ۳۳۸ ثبت است . نخست فورلانی در مجله R.S.O. XIII. 1932 آنرا وصف نمود . مقاله کراوس در توضیح آن است .

دارد که ترجمه از پهلوی بعربی شده[1] . بهر حال هر چند خود نسخهٔ خطّی که در ری وباصطلاح کتاب شاهٔ مدن استنساخ شــده قدیم نیست ، این گویا قدیمترین کتاب موجودی است در منطق ارسطو در زبان عربی و باید مخصوص متذکر شد که بقلم مردی ایرانی و فرزنــد یکی از نویسندگان بزرگ ایران میباشد .

در پایان کتاب این عبارت آمده . « تمّت الکتب الثلاثه من ترجمــة محمد بن عبد الله بن المقفّع، وقد ترجمها بعد محمد، ابو نوح الکاتب النصرانی، ثم ترجمها بعد ابی نوح ، سَلْم الحرّانی . . . . » باز باید ملاحظه نمود که این دو مرد دیگر که بترجمه رسایل مذکوره پرداختند هر دو ایرانی بودند . از سلم که هم عصر خلیفهٔ المــأمون بود بعد سخن گوئیم . امّا ابو نوح ، معاصر هارون الرشید ، همان ابو نوح الانباری است که بهمراهی جاثلیق تیموثئوس اول (متوفی ۸۲۳ م) و بفرمان خلیفه از جمله رســاله توپیکای ارسطو را از سوریانی بعربی گردانید[2] .

خلیفه‌ای که از همه عباسیّان بیشتر بدانش و هنر توّجه داشت و کتب یونانیان را ببغداد آورده دانشمندان را بتألیف و ترجمه تشویق نمود و بیت الحکمه را تأسیس کرد ، خلیفه هفتم المأمون بود (۱۹۸ — ۲۱۸ ه ۸۱۳ — ۸۳۳ م) که خون کیانی در تن داشت و مانند انوشیروان عشق تحقیق و دانائی در سر[3] . اینجا محض اختصار بذکر برخی از استادان و مترجمــان و گزارندگان نامی این روزگار اکتفا میشود ، بویژه کسانی که فارابی گفته فلسفه یونانی را در آغاز ببغداد آوردند .

۱ — اسرائیل که فارابی و مسعودی نامبرده کشیشی بوده گویا مقیم

---

۱) هیچ کدام دلایل کافی برای نظریّات خویش ندارند . سامی النشار حدسهــای دیگر دارد که مقنع نیست . چون ما در تهیّه چاپ این کتاب هستیم از ابدای رأی اینجا خود داری کنیم .

۲) رك . ترجمه عربی مقاله کراوس ، ص ۱۱٦ . یك انبار قصبه‌ای بوده در ناحیه جوزجان فارس و انبار دیگر لب فرات غرب بغداد . أبو نوح از انبار فارس بوده .

۳) رك . وصف فهرست ص ۳۳۹ و صــاعد ص ٦٥ ، و محمد فرید رفاعی ، عصر المأمون . قاهره . باز G. le Strange ; *Baghdad during the Abbasid Caliphate.*

حرّان ، گرچه ذکرش در کتب سوریانی نیامده و نوشتجاتی از خود نگذاشته یا باقی نمانده .

٢ — قویری بنام ابراهیم و کنیه ابو اسحاق استاد ابو بشر متی بوده . از جمله گزارشی بر رساله مقولات (کاتیگوریای) نوشته ، و بر رساله تفسیر یا العبارة (پری هرمنیاس) و بر تحلیلات نخستین یا تحلیل القیاس (انولو تیکون پروترون) و بر تحلیلات دوم یا البرهان (انولو تیکون هوسترون) . ابن القفطی گزارشی[1] بر رساله سوفسطیقا (سوفستیکه النخی) نیز بدو منسوب کند . و ابن الندیم گوید[2] « کتبه مطّرحة مجفوّة لان عبارته کانت عفطیة غلقة » . از آثارش هیچ باقی نیست .

٣ — یوحنا بن حیلان در فهرست ذکرش نیست . از قرار ابن القفطی و ابن ابی اصیبعه[3] استاد فارابی بوده ، هر چند معلوم نیست در حرّان یا بغداد . و در اوایل سده چهارم هجری و دهم میلادی در بغداد در گذشت .

٤ — درباره ابو یحیی المروزی معلومات بسیار کم است . ابن الندیم دو کس را بدین نام ذکر کند[4] . در خصوص فیلسوف نویسد ابو بشر متّی بن یونس شاگردش بود و خود مردی فاضل و پزشکی نامدار در مدینة السلام ، و آنچه در منطق و غیره دارد بزبان سوریانی است . و جای دیگر[5] گوید گزارشی بر تحلیلات دوم ارسطو نوشت .

٥ — ابو زید حنین بن اسحق العبادی[6] (متوفی در صفر ٢٦٠ هـ ٨٧٣ م) از عیسویان حیره و بزرگترین دانشمند و مترجم نستوری عصر خویش بود . فرزند دواساز ، در بغداد پزشکی می‌آموخت . چون ، حسب داستان معروف که مؤرخان عرب تکرار کرده ، با استادش یحیی بن ماسویه در افتاد ،

---

١) ص ٣٧

٢) فهرست ص ٢٦٧

٣) تاریخ الحکماء ص ٢٢٧ و طبقات الاطباء ج ٢ ص ١٣٥

٤) فهرست . ص ٢٦٨

٥) فهرست . ص ٢٤٨

٦) فهرست . ص ٤٠٩

بآسیای صغیر و یا بگفته ابن ابی اصیبعه باسکندریه رفت و زبان یونانی را بدقت آموخت ، و این مؤرخ اخیر گوید فارسی را نیز خوب میدانست . پس در نقل کتب مختلف از پزشکی و فلسفه و غیره کوشید و میان سوریانیان خودرا نامی ترین مترجم دوره عباسی نمود . مسعودی در التنبیه[۱] ترجمه خوبی از تورات بدو منسوب کند . و عاقبت پزشك خلیفه المتوکل گشت . بیشتر آثارش در عربی بود و در سوریانی مخصوصاً فرهنگی نوشت که پس از خود همه استعمال میکردند . ابن العبری بیست و پنج کتاب بدو منسوب کند . کلیتاً نوشتجات یونانی را بسوریانی ترجمه میکرد و ترجمه‌های سوریانی را بعربی میگردانید و گاهی ترجمه‌های سوریانی پیشتر از خودرا تصحیح میکرد . خیلی الفاظ و اصطلاحات فلسفی از خود ساخت که در زبان عربی وجود نداشت ، و این خدمت بزرگی از جانب وی شمرده میشود . امّا سوریانی چون از دیرگاه بترجمه پرداخته تمام اصطلاحات لازمه را برای خود تهیه داشت، هر چند اینها نیز گاهی سخت ناپسند بود . و نمونه آن در قطعه کوچکی که از رساله شعر باقی مانده ودانشمندان از آثار او می‌پندارند دیده میشود . آثار و رسایل ارسطوراکه او ترجمه کرده درجای دیگر ذکر میشود . اینجا همین باید گفت که غیر از کتب ترجمه ، کتابهای دیگر نیز از خود نوشته که الفهرست بتفصیل ذکر کند[۲] و باید دلیل هوش و همّت این دانشمند نستوری شمرد . از جمله شاگردان نامدارش فرزندش اسحق بن حنین و خویش وی حبیش ابن الحسن الاعسم که در نقل و تألیف شرکت داشتند .

٦ — ابو بِشر متّی که برای ما اهمیّتی مخصوص دارد در شهرت از همه استادانش پیش افتاد . ابن النـدیم گوید[۳] « ابو بشر متّی بن یونس ، وی همان یونان است از مردمان دیر قُنّی[٤] ، از کسانی که در اسکول مرماری

۱) چاپ بغداد ، ص ۹۸ و۱۳۸

۲) فهرست . ص ٤١٠

۳) فهرست . ص ٣٦٨

٤) دیرقُنّی در سوریانی دایرا دیقونی ، دهی بود با یك دیر در جنوب غربی بغداد نزدیك دجله .

پرورش یافت ، و نزد قویری خواند ، و نزد روفیل و بنیامین ، و نزد ابو احمد بن کرنیب[1] و تفسیری از سوریانی بعربی دارد ، و باو منتهی شود رئاست منطقیان در عصر خود . از جمله تفسیرهایش ، کتـاب تفسیر سه مقاله اخیر از تفسیر ثامسطیوس ، کتاب نقل نص کتاب برهان ، کتـاب نقل نص سوفسطیقا ، کتاب نقل تفسیر اسکندر از کتاب کون و فساد ، کتاب نقل نص کتاب شعر ، کتاب نقل اعتبار الحکم و تعقّب المواضع ثامسطیوس ، کتاب نقل تفسیر اسکندر از کتاب سماء ، و آنرا ابو زکریا یحی بن عدی تصحیح نمود ، و متّی تمام چهار کتاب منطق را تفسیر کرد و مردمان در خواندن بر تفسیر وی اعتماد کننـد . و از کتابهـائی که دارد ، مقالهای در مقدّمات که در صدر کتاب انولوطیقا نوشت و کتابی در مقیاسهای شرطیّه »

ابن القفطی گوید[2] « آن عیسوی منطقی ابو بشر نزیل بغـداد و عالم منطق ، شارح آن با سخنان فراوان ، قصدش تعلیم و تفهیم ، و اعتماد اهل این شئون در عصر و مملکتش بر کتب و گزارشهـای او بود ، و ایام خلافة الراضی پس از سال سیصد و بیست و پیش از سال سیصد و سی در بغداد میزیست ، و مناظرهای دست داد میان او و ابو سعید سیرافی نحوی[3] در مجلس عام بحضور فضل بن فرات . . . » سپس تمام آنچه ابن الندیم نوشته تکرار کند .

ابن ابی اصیبعه در سخن از فارابی گوید[4] « در زمـانش ابو بشر متّی بن یونان بود که از ابو نصر سال بیشتر داشت و ابو نصر ذهنی تندتر و سخنی شیرینتر . و ابو بشر متّی از ابراهیم مروزی آموزش یافت و وی در

---

۱) ابن کرنیب . رك . فهرست ص ۲٦۷ . از دسته دوم دانشمندان اسلامی . یك وقت در بغداد رئیس مدرسه بوده . کتابی در ردّ ثابت بن قرّه نوشته .

۲) چاپ لیپتسیگ ص ۳۲۳

۳) این مناظره را یاقوت در معجم الادبا از قول ابو حیـان توحیـدی بتفصیل حکایت کرده و مارگو لیوث آنرا جداگانه چاپ نموده . رك . J. R. A.S. Jan. 1905. باز در مقدمه کتاب مقابسات توحیدی . چاپ قاهره ص ٦۸ . رك . فهرست ص ۹۳

٤) عیون الانباء فی طبقات الاطباء ج ۲ ص ۱۳٤

خلافت الراضی میان سال ۳۲۳ تا ۳۲۹ در گذشت » و جای دیگر گوید[1] که متی در بغداد در ۱۱ رمضان سال ۳۲۸ (مطابق ۲۲ جون ۹۴۰ م) وفات کرد . باز گوید « شیخ ابو سلیمان محمد بن طاهر بن بهرام سجستانی[2] در تعلیقهای[3] خود گفت کـه یحی بن عدی اورا حکایت کرد که متی ایساغوجی را نزد مردی عیسوی خوانـد و قاطیغوریای و بارمنیاس را نزد مردی بنام روبیل و کتاب قیاس را نزد ابو یحیی المروزی . » و ابن العبری عین سخنان ابن القفطی را تکرار کرده گوید[4] « متی نستوری النحله بود » و این معلوم است چه دیر قنّی از دیرهـای نستوریان ولی استـادانش یعنی روفیل و بنیامین کشیشان یعقوبی بودند .

۷ — ابو نصر محمد بن محمد بن طرخان فارابی[5] (متوفی رجب ۳۳۹ هـ = دیسمبر ۹۵۰ یا جانوری ۹۵۱ م) از فاریاب خراسان شاگرد یوحنا بن حیلان و هم عصر ابو بشر متّی بود . از کندی فیلسوف عرب بمراتب پیش افتـاد و بنام معلم ثانی معروف گشت . میان فیلسوفان خاور زمین کسی جز ابن سینا بر او مقدّم نیست هر چند بشهادت خودش ابن سینا از او استفـاده کلّی کرد . مؤرخان نویسند که زبانهای مختلف میدانست ولی بـکار ترجمه دست نزد . گویند که بیش از سد کتاب نوشت بویژه در کتب افلاطون و تفسیر رسایل معلم اول ارسطوطـالیس ، که دانشمندان امروزه در صدد چاپ آنها میباشند[6] . گذشته از تحقیقات فلسفی در مطـالب دیگر نـیز

---

۱) ج ۱ ص ۲۲۵

۲) رك . شرح حال سجستانی بقلم استاد دانشمند محمد قزوینی . چاپ فرانسه .

۳) یعنی کتاب صیوان الحکمه مفقود .

۴) مختصر الدول . ص ۲۸۵

۵) رك . فهرست . ص ۳٦۸ . باز Leclerc ; *Histoire de la médécine arabe.* Vol. I p. 359 باز مقاله کارا دو ڤو در نام فارابی در دائرة المعارف اسلامی *Encyclop. of Islam* باز I. Madkour ; *La Place d'al Farabi dans l'école philosophique musulmane* Paris. 1934.

٦) از جمله کتب اخیره *Risalat Fil Akl.* Bibliotheca Arabica Scholasticorum. ed. Bouyges. Beyrouth. 1930. *Plato Arabus.* ed. R. Walzer. باز Instituti Warburgiani. London. 1943.

تألیفات دارد مانند سیاست و دین و ریاضیات و موسیقی و تاریخ و غیره ، و آثارش را قرنها بعد در مصر و اسپانیا بدقت میخواندند . گرچه پزشکی آموخت طبابت نمیکرد و شاگردانش بشمار انـدك بودند باز مـدرسه‌ای تشکیل دادند و در ایران شهرتی بسزا یافتند .

۸ — ابو زکریا یحیی بن عدی[1] (متوفی ٣٦٤ ه ٩٧٥ م) از شاگردان ابو بشر و فارابی و از یعقوبیان تکریت اب دجله بود . شـاید نامی‌ترین فیلسوفان عرب مسیحی شمرده میشد . ابن الندیم صاحب الفهرست ، یکی از دوستانش ، نویسد « الیه انتهت ریاسة اصحابه فی زماننا » از کتابهـای افلاطون که از سوریانی بعربی گردانید : نوامیس وتیماوس ، و از کتابهای ارسطو : مقولات ، تروپیکا ، تحلیلات نخستین ، شعر ، سوفستیکا ، باز از رسایل فیلسوفان دیگر . از خود نزدیك پنجاه جلد کتاب نوشت و آنچه اینجـا اهمیّت دارد انکه مانند استـادش ابو بشر رسـاله شعر را بعربی گردانید[3] . هم عصر وی ، مسعودی ، گوید[2] مانند محمد بن زکریای رازی از مدرسه نو پوثاگوریان بود و در عقـاید فلسفی از این فیلسوف ایرانی پیروی میکرد .

۹ — سَلم که الفهرست[4] صاحب بیت الحکمه مینـامد[5] خود ایرانی و از دوستان نویسنده ایرانی شعوبی سهل بن هارون بود که لقب صاحب خزانة الحکمه داشت . باز گوید که کتابهائی از فارسی بعربی گردانید و چون مأمون دسته‌ای را فرستاد که از قسطنطنیه نوشتجات یونانی بیـاورند ، سلم جزو آنها تعیین گشت[6] .

---

۱) رك . فهرست ص ٣٦٩ ، قفطی ص ٣٦١ ، ابی اصیبعه ج ۱ ص ٢٣٥ ، باز Abbé Perrier ; *Yahya ibn 'Adi*. Paris. 1920.

۲) فهرست . ص ٣٥٠ . این هنوز بدست نیامده .

۳) التنبیه . چاپ بغداد ص ١٠٦

۴) فهرست . ص ١٧٤

۵) در باره بیت الحکمه المأمون رك O. Pinto ; *Le bibliothece degli Arabi nell' età degli Abbassidi*. (Bibliofilia XXX. 1928).

۶) فهرست ص ٣٣٩

۱۰ — ابو سلیمان محمد بن طاهر بن بهرام سجستانی (متوفی حدود ۳۹۱ﻫ ۱۰۰۱ م) از فیلسوفان ایرانی سده چهارم مقیم بغداد بود. کتابی بنام صیوان الحکمه در تاریخ فیلسوفان یونانی و دیگران نوشت که از میان رفته. مقتطفات آن در کتاب تتمة صیوان الحکمه هست[۱] که از ظهیر الدین بیهقی است. الفهرست[۲] چیزی شایسته بازگوئی از او ندارد و شرح ابن القفطی[۳] زیادتر است. ابو سلیمان رئیس منطقیان بغداد و در خانه اش دانشمندان گرد آمده گفتگو و مناظراتی داشتند که ابو حیان توحیدی در کتاب مقابسات وصف کرده. چون استاد فاضل اقای محمد قزوینی بحث شایانی در باره ابو سلیمان نوشته اند[٤] و دوست دانشمند دکتور مارتین پلسنر در نتیجه بر رسی در کتابخانه قسطنطنیه در تهیّه بحثی تازه هستند، اینجا باین مختصر اکتفا شود.

۱۱ — ابو الخیر حسن بن سوار بن بابا بن بهرام معروف بابن خمار (متولد ربیع الاول ۳۳۱ ﻫ ۹٤۲ م) یکی از شاگردان یحیی بن عدی و در اصل عیسوی سپس مسلمان شد. الفهرست اورا بسیار ستوده[٥] کتب اورا بشمارد، از جمله نقل دو رساله ارسطو در باره آسمان و در اخلاق از سوریانی بعربی. از خود نیز تألیفاتی داشته که باقی نمانده بیهقی نویسد[٦] چون ابن خمار بخوارزم رفت، سلطان محمود بن سبکتکین پس از فتح آنجا اورا بغزنه برد و در آنشهر در اثر خوابی که دید مسلمان شد و بحفظ قرآن پرداخت. و چون پزشك نیز بود اورا بقراط ثانی میگفتند. ابن هندو[۷] پزشك ایرانی از شاگردانش بود.

---

۱) این را با ترجمه فارسی، دکتور محمد شفیع در هندوستان چاپ کرده. باز محمد کرد علي در شام چاپ کرده بنام تاریخ حکماء الاسلام. دمشق ۱۹٤٦

۲) ص ۲٦۹

۳) ص ۱۸۳

٤) چاپ انجمن تحقیقات ایراني در فرانسه

٥) ص ۳۷۰

٦) ظهیر الدین بیهقی. چاپ دمشق ص ۲٦

۷) بیهقی. چاپ دمشق. ص ۹۳

۱۲ — ابو علی عیسی بن اسحق بن زُرعة (۳۳۱-۳۹۸ ه ۹٤۲—۱۰۰۸م) از یعقوبیان و هم سال ابن خمار و هم نشین یحیی بن عدی . ابن الندیم[1] کتابهای اورا بشمارد و از جمله نقل دو رساله سوفستیکه و تاریخ حیوانات ارسطو از سوریانی بعربی . ابن زُرعه از خود نیز تألیفات داشت و کوشید حقایق مذهب عیسوی را ببرهانهای فلسفی ثابت کند . و بیهقی[2] از زبان ابن زرعه شرحی دارد در اهمیت منطق و مخالف نبودنش با مبادی مذهب .

۱۳ — ابو حیان علی بن محمد بن عباس توحیدی، (متوفی حدود ٤۰۰ ه ۱۰۱۰ م) ایرانی و از معتزلیان و از شاگردان یحیی بن عدی و ابو سلیمان سجستانی بود . مردی ادیب و فقیه و جزو متکلمان ، یاقوت[3] اورا بتفصیل ذکر کند . بیشتر آثارش از میان رفته . کتاب الامتاع والمؤانسه[4] بچاپ رسیده و بهم چنین کتاب مقابسات[5] که گرچه از تحقیقات ژرف فلسفی خالی است ، وصف سودمندی از مجالس مباحثه و گفتگوی اهل ادب و اندیشه در بغداد میدهد و محیط علمی آن روزگار[6] ، و از بعضی‌ها مانند استادش یحیی بن عدی حکایتها میآورد[7] و در باره نقل کتب از یونانی بعربی شرحی مینویسد[8] .

اینها یك دسته از محققان و مترجمان نامی دوره عباسی بودند که با مراعات ایجاز ذکر شد ، و از نام دیگران مانند ابن البطریق از دسته اول مترجمان ، و قسطا بن لوقای بعلبکی که بیشتر در ستاره شناسی شهرت داشت ، وعبد المسیح بن ناعمه که رساله سوفستیکه را ترجمه کرد ، و ابن الطیب ، و ابن بطلان و ابن جزله چشم پوشانده ، از سه مرد نامدار

---

۱) فهرست ص ۳٦۹

۲) چاپ دمشق ص۷۵

۳) ص ۳۸۰ رك . مقاله مارگولیوث در باره توحیدی در دائرة المعارف اسلامی .

٤) چاپ لجنة التألیف والترجمة والنشر . قاهرة ۱۹۳۹

۵) چاپ حسن سندوبی . قاهرة ۱۹۳۰

٦) چاپ قاهرة . ص ٢٦٢

۷) ص ، ١٥٦ و ١٦٠ و ٢٩٧

۸) ص ، ٢٥٨

یعنی کندی فیلسوف عرب و ابن سینا و غزالی هیچ نگفته .

آنچه در پایان این شرح کوتاه میبایست گفتن انکه در سیر دانش یونانی از فیلسوفان یونان بگزارندگان اسکندریه ، سپس مترجمان سوریانی ، و از آنان بمحققان ایران ساسانی و دانشمندان اسلامی ، بهره نژاد ایرانی از همه بیشتر و آوازه‌اش از همه کمتر است . زیرا نه تنها نوشتجات پهلوی از میان رفته ، خود ایرانیان نیز گاهی بسوریانی گاه بعربی نوشتند و بسببهای گوناگون در حق زبان مادری کوتاهی کردند .

دیگر باید یاد داشت که با وجود ترجمه‌های زیاد ، مردان خاور زمین از سوریانی و ایرانی و عرب ، کلیتاً بحقیقت فلسفه افلاطون پی نبردند و جز منطق که در ابحاث دینی نیز استعمال میشد از کتب ارسطو چندان بهره بر نداشتند ، و از فیلسوفان پیش از سقراط آگاهی درستی نیافتند و بشعر و ادبیات یونانی ذوقی پیدا نکردند . یك علت را میتوان مخالفت پیشوایان دینی شمرد که اینگونه مسائل را ضد ایمان و مذهب می‌پنداشتند[۱] ، و علت دیگر پیچیدگی و دشواری نقل که همچو ابن سینائی را وا داشت یك ترجمه را چهل مرتبه بخواند . با همه این از خوشه چینی خویش توانستند تحقیقاتی کنند و حقایقی دریابند که چون بباختر زمین رسید بر فرهنگ اروپائی بویژه در قرون وسطی تأثیر بی اندازه بخشید .

۳

اینجا نام چند تن از مترجمان و گزارندگان بویژه سوریانی و مسلمان آثار ارسطو برده میشود . این بیشتر بر اساس الفهرست ابن الندیم[۲] است ، که هیچ گونه کامل نتوان شمرد و احتیاج بتأیید از مآخذ دیگر دارد .

---

۱) رك Goldziher: *Stellung der alten islamischen Orthodoxie zu der antiken Wissenschaften*

ترجمه عربی « موقف اهل السنّه القدماء بازاء علوم الاوائل . » تراث الیونانی فی الحضارة الاسلامیّه . ص ۱۲۳

باز کتاب « ترجیح اسالیب القرآن علی اسالیب الیونان » چاپ قاهره ۱۹۳۱

۲) . چاپ قاهره ص ۳۴۷–۳۵۳

۱ — قاطیغوریاس — المقولات — — — — — — — *Categoriae*

گردانندهٔ : ابن الندیم گوید حنین و در واقع اسحق بن حنین .

(چاپ Julius Theod. Zenker, 1846 باز
(M. Bouyges. *Bibliotheca Arabica Scholasticorum*. Vol. IV.

گزارندگان : اصطفن اسکندرانی — اللینس — یحیی النحوی — ثاون سوریانی — ابو نصر فارابی — ابو بشر متّی — قویری — پرفوریوس — امونیوس — ثامسطیوس — ثاوفرسطس — سنبلیقوس — ابن رشد .

مختصرات وجوامع : ابن الندیم گوید ابن المقفع و مقصود محمد بن عبد الله بن المقفع — ابن بهریز — کندی — اسحق بن حنین — احمد بن الطیّب — رازی .

۲ — باری ارمینیاس — العبارة — — — — — *De Interpretatione.*

گردانندهٔ : حنین از یونانی بسوریانی و اسحق بن حنین بعربی
(I. Pollak : *Die Hermeneutik des Aristoteles in der arabischen Uebersetzung des Ishaq ibn Honein*, 1913).

گزارندگان : اسکندر — یحیی النحوی — املیخس — پورفوریوس — قویری — ابو بشر متّی — فارابی .

مختصرات : حنین — اسحق - ابن المقفع باز مقصود محمد بن عبد الله بن المقفع — کندی — ابن بهریز — ثابت بن قرة — احمد بن الطیب — رازی .

۳ — انالوطیقا الاولی — تحلیل القیاس . — — — *Analytica Priora.*

گردانندهٔ : ثیودوروس بعربی و تصحیح حنین — حنین یك قسمت را و اسحق باقی را بسوریانی — یحیی بن عدی .

گزارندگان : اسکندر یك قسمت را — ثامسطیوس دو مقاله نخستین را — یحیی النحوی همان قسمت اسکندر را — قویری

یك قسمت را — ابو بشر متّی دو مقاله نخستین را — کندی
— ابی الطیب سرخسی مختصری نوشت .

٤ — ابودیقطیقا — انالوطیقا الثانی — البرهان *Analytica Posteriora.*

گردانندہ : حنین دو مقاله را و اسحق تمام را بسوریانی — ابو
بشر متّی نقل اسحق را بعربی گردانید .

گزارندگان : ثامسطیوس — اسکندر — یحیی النحوی — ابو یحیی
المروزی — ابو بشر متّی — فارابی — کندی — قویری —
ابن الطیب سرخسی مختصری نوشت .

٥ — طوبیقا — الجدل — — — — — — — — — — *Topica.*

گردانندہ : اسحق بسوریانی — یحیی بن عدی نقل اسحق را بعربی
گردانید — ابو عثمان سعید بن یعقوب دمشقی هفت مقاله را
— ابراهیم بن عبد الله مقاله هشتم را .

گزارندگان : اسکندر — امونیوس — یحیی بن عدی —
ثامسطیوس — فارابی — ابو بشر متّی مقاله نخستین را —
گزارشنامه اسکندر و امونیوس را اسحق بسوریانی گردانید
و ابو عثمان دمشقی بعربی .

٦ — سوفسطیقا — المغالطین — الحکمة المموهة . *Sophistici Elenchi.*

گردانندہ : ابن ناعمه و ابو بشر متّی بسوریانی — یحیی بن عدی
وتیوفیل بن توما الحمصی بعربی — ابن زُرعه از سوریانی بعربی
— ابراهیم بن بکوس عشاری ترجمه ابن ناعمه را بعربی
گردانید .

گزارندگان : قویری — کندی — فارابی .

۷ — ریطوریقا — الخطابه — — — — — — ۳ — — — Rhetorica

گرداننده : اسحق بعربی — ابراهیم بن عبد الله .

گزارنده : فارابی — ابن رشد .

۸ — ابوطیقا — الشعر — — — — — — — — — — — Poetica

گرداننده : ابو بشر متّی از سوریانی بعربی — یحی بن عدی .

(چاپ ترجمه ابو بشر D. Margoliouth. *Analecta Orientalia ad Poeticam Aristoteliam.* Londini. 1887.

باز J. Tkatsch : *Die arabischen uebersetzung der Poetik...* Wien. 1928-1932.

گزارندگان : ثامسطیوس — کندی — فارابی — ابن سینا — ابن رشد — ابن طملوس — ابن العبری . (چاپ گزارشنامه ابن رشد F. Lasinio. Pisa. 1872)

۹ — السماع الطبیعی — — — — — — — — — — — Physica

گرداننده : یك مقاله را ابو رَوح الصابی و تصحیح یحی بن عدی — مقاله دوم را از یونانی بسوریانی حنین و از سوریانی بعربی یحی بن عدی — مقاله چهارم را نا تمام بقلم قسطا — دمشقی — مقاله پنجم را قسطا بن لوقا — مقاله ششم و هفتم و هشتم را قسطا .

گزارندگان : یحی النحوی که قسطا و عبد المسیح ابن ناعمه بعربی گرداندند — پرفوریوس که بسیل ترجمه کرد — ابو بشر متّی تفسیر ثامسطیوس را بسوریانی تفسیر کرد — ابن کرنیب یك قسمت را — ثابت بن قرّه یك قسمت را — ابراهیم بن الصلت یك قسمت را — ابو الفرج قدامه بن جعفر بن قدامه یك قسمت را .

کتاب السماء والعالم — — — — — — — — — — — *De Caelo*

گرداننده : ابن البطریق و تصحیح حنین — ابو بشر متی بخشی از مقاله نخستین — ابن خمار از سوریانی بعربی .

گزارندگان : اسکندر افرودیسی — ثامسطیوس که یحیی بن عدی ترجمه یا تصحیح کرد — حنین — ابو زید بلخی .

الکون والفساد . — — — *De Generatione et Corruptione.*

گرداننده : حنین بسوریانی — اسحق بن حنین بعربی — ابو عثمان سعید بن یعقوب دمشقی — ابن بکوس .

گزارندگان : اسکندر که ابو بشر متّی ترجمه کرد و قسطا مقاله نخستین آنرا ترجمه کرد — امقیدوروس که اسطاث ترجمه کرد ، باز ابو بشر متی و ابو زکریا ترجمه اورا تصحیح کرد — ثامسطیوس — یحیی النحوی .

الآثار العلویه . — — — — — — — — — *Meteorologica.*

گرداننده : ابو بشر متّی (؟) - یحیی بن عدی از سوریانی بعربی .

گزارندگان : امقیدوروس — اسکندر که بعربی نقل شد

کتاب النفس . — — — — — — — — — *De Anima.*

گرداننده : حنین بسوریانی و اسحق بن حنین بعربی .

گزارندگان : ثامسطیوس — امقیدوروس — سنبلیقیوس — ابن البطریق تلخیص کرد .

کتاب الحس و المحسوس . — — — *De Sensu et Sensibili.*

گرداننده : ابو بشر متّی بخش کوچکی را بعربی — ابن العهدی گوید ابراهیم بن بکوس رساله را نقل کرد .

۱۵ — کتاب الحیوان . — — — — — — — — *Historia Animalium.*

گرداننده : ابن البطریق بعربی — ابن الندیم گوید ترجمه‌ای سوریانی بوده بهتر از عربی — ابن زُرعه از سوریانی بعربی .

گزارندگان : نیقولاوس اختصاری نوشت که ابن زرعه بعربی گردانید .

۱٦ = ماطاطوفوسیقا — کتاب الحروف — الالٰهیات — *Metaphysica.*
ما بعد الطبیعه

گرداننده : اسحاق چند مقاله را — یحیی بن عدی یك مقاله را — اسطاث تا قسمت حرف نو — شملی (؟)

(چاپ یك قسمت از ترجمه اسطاث در تفسیر ما بعد الطبیعه ابن رشد .

M. Bouyges : *Averroès. Tafsir Ma Ba'd At-Tabi'at. Bibl. Arab. Schol.* 4 Vol. تا کنون سه جلد چاپ شده

گزارندگان : اسکندر یك قسمت که ابو بشر بعربی و حنین بسوریانی گردانید — ثامسطیوس همان قسمت را و ابو بشر ترجمه آنرا کرد .

۱۷ — کتاب الاخلاق . — — — — — — — *Magna Moralia* (؟)

گرداننده : ابن خمار از سوریانی بعربی .

گزارندگان : پرفوریوس که اسحق بن حنین ترجمه کرد — ثامسطیوس که اسحق ترجمه کرد — فارابی یك بخش را .

۱۸ — کتاب المرآة — — — — — — — — — *Optika* (؟)

گرداننده : حجاج بن مطر .

کتاب اثولوجیا ــ الربوبیّه (این از ارسطو نیست) *Theologia.*

گرداننده : حجاج بن مطر — عبد المسیح بن عبد الله بن ناعمه الحمصی .

(چاپ Dieterici, 1882.)

گزارندگان : کندی

ترجمه های سوریانی وعربی رساله شعر .

آنچه از ترجمه سوریانی رساله شعر امروزه در دست هست ، پاره بسیار کوچکی است که مارگولیوث بچاپ رساند[1] . تاریخ و شخص گرداننده معلوم نیست . مارگولیوث گمان برد[2] نقل حنین بن اسحق عبادی است و از این قرار از سده نهم میلادی . تکاتچ[3] ترجمه را بپسرش اسحق بن حنین نسبت دهد . اگر نستوریان در مدرسه ایرانی تمام اورگانون را در آواخر سده پنجم و اوایل ششم میلادی ترجمه کردند و میدانیم که در آواخر ششم با رساله بلاغت آشنا بودند ، نمیتوان تصوّر کرد که رساله شعر را که جزو اورگانون میشمردند بکلّی کنار گذا شته . از اینرو احتمال دارد که پیش از دوره اسلامی ترجمه نا کامل یا تلخیص رساله شعر بزبان سوریانی وجود داشته و این را سه قرن بعد حنین یا فرزندش تصحیح یا تکمیل نموده ، چه پیشتر دیدیم این عادت شیوع داشت . بهر حال چون ترجمه تحت اللفظی است و این شیوه نستوریان بود ، باید بدانها نسبت داد . امّا پاره ای که اکنون موجود است یقیناً از دوره اسلامی میباشد ، و یك چیز نشان میدهد که هرچند مترجمان سوریانی در نقل کتابهای فلسفه و منطق موفقیّت یافتند ، توانائی فهم رساله شعر را نداشتند و اصطلاحات فنّی آنها راسخت بود ، چه با نمایشنامه یونانی وشعر اپوس یا آشنائی نجسته یا بذوقشان نیامد . پس بیك ترجمه حرفی اکتفا کردند واز معانی و مدلول بکلّی دور و بی خبر ماندند .

ترجمه عربی ابو بشر متّی را نخست مارگولیوث چاپ نمود[4] وچند سال

(۱ رك . D. Margoliouth : *Analecta Orientalia ad Poeticam Aristoteliam.* Londini. 1887, p 77. حسب ترتیب Bekker از سطر 1449b23. تا 1450a7.

(۲ ص ٤

(۳ J. Tkatsch, p. 97 A.

(٤ در کتاب *Analecta Orientalia*... p. 1.

بعد در کتابی دیگر[1] بلا تینی گردانید . سپس تکاتیچ در دانشگاه وین از نو چاپ و بلا تینی کرد[2] و دیباچه بسیار دانشمندانه و سودمندی بدان افزود . این ترجمه عربی که نقل از سوریانی است پیچیده و نا مفهوم و از ارزش ادبی یکلی خالی است ، زیرا کلمه بکلمه نقـــل کرده و بمقصود حقیقی آگاهی نیافته و در تفسیر عبارات متن اشتباهات زیاد دارد ، و در فهرست مصطلحات کتاب بعضی از اینها مذکور است . ابو بشر بمعنی ترگودیا و کومودیا پی نبرده مدیح و هجاء گوید و در اثر ترجمه سوریانی ، با زیگران در صحنه نمایش را منافقین نامد . شایسته توجـــه است که ترجمه ابو بشر بسیار کلمات فارسی دارد مانند دستبند بمعنی فرودستان و گروه خوانان که در عربی لفظی است بیگانه ، وچون خود از نستوریان و دیر قنّی از سر حدّ ایران چندان دور نبود ، احتمال دارد ابو بشر فارسی نیز میدانسته و در نقل از ان زبان استفاده کرده . ولی تأکید نتوان نمود تا ترجمه های دیگر او نیز تدقیق گردد .

یك فائده بزرگ ترجمه ابو بشر انکه چون نقلهای سوریانی و عربی از متنهائی یونانی میشده که از حیث تاریخ از متنهای موجوده امروز قرنها پیشتر بوده ، از اینراه میتوان متن کتابهای یونانی را تصحیح کرد . بعضی محققان ایراد گیرند که بیاری ترجمه ابو بشر جایز نیست متن یونانی رساله شعر را تصحیح نمود ، زیرا این نقل از سوریانی است نه مستقیمـــاً از یونانی . ولی هرگاه معانی در این دو نقل مشوّش گشته ، پاره‌ای اضافات هست که در متن یونانی وجود ندارد و البتّه نتوان گفت در اثر ترجمه عیان آمده . مانند مثال درخت در فصل نوزدهم و بعضی دیگر که ما در ترجمه خویش جـایز دانسته درج نموده‌ایم .

تأثیر رساله شعر ارسطو را نزد ادبا و فیلسوفان اسلامی بآســانی نتوان یافت . البتّه پیچیدگی و نا مفهومی ترجمه ، و عدم آشنائی مسلمانان با نمایش یونانی بویژه اصول و ترتیب ترگودیــا ، آنان را از استفــاده باز داشت . و

---

۵) D. Margoliouth : *The Poetics of Aristotle*, 1911.

۶) همان کتاب پیشتر نامبرده .

چنانکه گزارشنامه‌های فارابی و ابن سینا نشان دهد ، یك نظر منطقی برساله مذکور میکردند که از مقصود ارسطو فرسنگها دور است . از سوی دیگر ، چنانچه تکاتچ نیز میگوید[۱] ، ایرانیان کسانی بودند که در بغداد محیطی بوجود آوردند که چون موافق اینگونه تحقیقات بود ، ابو بشر را بترجمه رساله تشویق نمود . پس از خدمات بزرگی که بشعر و بنحو عربی کردند ، ایرانیان بنقد شعر متوجه شدند . و قدیمترین کتاب موجوده در این موضوع بعربی ، همانا کتاب (الشعر والشعراء[۲]) دانشمند و ادیب ایرانی ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبة دینوری[۳] (۲۰۳ – ۲۷٦ ﻫ ۸۱۵ – ۹۰٤ م) است . و ابن المعتز از جمله کتاب (طبقات الشعراء) را نوشت[٤] ، و قدامه بن جعفر صاحب کتاب (نقد الشعر[٥]) با ابو بشر متصل بود و ملاقات داشت . اما در خاك خود ایران در روزگار ابن سینا و شاید در اثر گزارشی که بر رساله شعر ارسطو نوشت ، ابو الحسن سیستانی کتاب (ترجمان البلاغه) را تألیف کرد که گویا اساس کتاب (حدائق السحر فی دقائق الشعر[٦]) رشید الدین وطواط بوده . باز کتابی بقلم شرف الدین رامی و کتاب شمس قیس رازی بنام (المعجم فی معاییر اشعار العجم[۷]) .

ترجمه کامل رسایل اورگانون ارسطو بزبان عربی و از قلم مترجمان مختلف تنها در کتابخانه ملی پاریس موجود است . و عنوان ترجمه ابو بشر متی که یکی از آنها میباشد از این قرار است . « کتاب ارسطوطالیس فی

---

۱) J. Tkatsch, p. 107 B.

۲) چاپ دوم مصطفی سقا ، قاهره ۱۳۵۰ ﻫ ۱۹۳۲ م . باز رك ،
Ibn Qotaiba : *Introduction au livre de la Poésie et des Poètes*, par Gaudefroy-Demombynes, Paris, 1947.

۳) فهرست ص ۱۱٥

٤) فهرست ص ۱٦۸

٥) فهرست ص ۱۸۸ کتاب نقد النثر قدامه بچاپ رسیده . قاهره ۱۳٥۱ ﻫ ۱۹۳۳ م

٦) این را اقای استاد عباس اقبال در طهران بچاپ رساندند . ترجمه عربی شواربی . قاهره .

۷) چاپ موقوفات گیب وچاپ طهران .

الشعراء نقل ابی بشر متی بن یونس القنائی من السریانی الی العربی . » این نسخه در دوجا یکی در میان و دیگر در پایان افتادگی دارد[1] .

یك شرحی که اینجا میتوان باختصار ذکر نمود از قلم مؤرخ سوریانی ابن العبری و در همان زبان است ، که مارگولیوث چاپ کرد[2] . این گزارنده تمام مطالب را از گزارشنامه ابن سینا نقل کرده است و آنرا هم درست نفهمیده . القاضی الحریری گوید « حین سرق ام سلخ ام مسخ ام نسخ[3] » و مارگولیوث نویسد تمام شرح ابن العبری گناهی است در حق ارسطو .

---

۱) درمیان از سطر 1460^a17 تا 1461^a7 . ورساله در سطر 1462^b5 پایان یا بد ، حال انکه متن یونانی تا سطر 1462^b20 برسد .

۲) در کتاب *Analecta Orientalia...*

۳) در ص ٤٤ همان کتاب نقل شده .

گزارشنامه‌هاي فارابي و ابن سينا و ابن رشد .

دانشمندان اسلامی مانند گزارندگان متأخر یونانی و مترجمان سوریانی منطق ارسطو را در هشت کتاب میشمردند . بزبان ابن خلدون[1] « کتاب المنطق ثمانية . الاول في الاجناس العاليه ... ويسمّى كتاب المقولات[2] . والثاني في القضايا التصديقيه ... ويسمّى كتاب العبارة[3] . والثالث في القياس وصورة انتاجه ... ويسمّى كتاب القياس[4] . والرابع كتاب البرهان[5] ... والخامس كتاب الجدل[6] ... والسادس كتاب السفسطه[7] ... والسابع كتاب الخطابه[8] ... والثامن كتاب الشعر[9] . ثم ان حكماء اليونانيين بعد ان تهذّبت الصناعة ورتّبت ، رأوا انـه لا بد من الكلام في الكليات الخمس المفيدة للتصوّر فاستدركوا فيها مقالة تختصّ بها مقدمة بين يدي الفن[10] ، فصارت تسعاً وترجمت كلّهـا فى الملة الاسلامية وكتبها وتداولها فلاسفة الاسلام بالشرح والتلخيص كما فعله الفارابى و ابن سينا ثم ابن رشد ... » پس گزارشهای موجوده در باره کتـاب هشتم یعنی رساله شعر اینك باختصار وصف میشود .

---

۱) مقدمه ابن خلدون . چاپ بیروت ص ۴۹۰، ۴۹۱ . از رك . رسائل اخوان الصفا . چاپ مصر . ج ۱ ص ۲۰۲

۲) کتگوریای .

۳) پری هرمنیاس .

۴) انالوتیکون پروترون .

۵) انالوتیکون هوسترون .

۶) توپیکون .

۷) پری سوفیستیکون النخون .

۸) تخنه ریتوریکه .

۹) پری پوئیتکس .

۱۰) مقصود کتاب ایساگوگه یعنی المدخل پورفوریوس .

۱

ابن الندیم در ذکر کتابهای الکندی گوید[1] «کتاب رسالته في صناعة الشعر» و در رساله شعر ارسطو نوشته «وللکندي مختصر في هذا الکتاب[2]» چون این رساله تا کنون بدست نیامده، نخستین شرح موجوده از حکمای اسلامی همانا گزارشنامه فارابی (متوفی ۳۳۹ ه ۹۵۰ م) است که بکوشش دکتور آربری چاپ گشت[3] . رساله نسبتاً کوتاه است و در آغاز گفته «الی الوقوف علی ما اثبته الحکیم في صناعة الشعر[4] . . . » معلم ثانی مانند گزارندگان اسلامی دیگر، نفهمیده ترگودیا نمایش است نه مدیح «امّا طرغودیا فهو نوع من الشعر له وزن معلوم یلتذّ به کل من سمعه من الناس او تلاه، یذکر فیه الخیر والامور المحمودة[5] . . . » و در مقصود ارسطو از لفظ تقلید یا تشبیه (میمیسیس) گوید «فقد تبیّن ان القول الشعري هو التمثیل[6] .»

احتمال دارد فارابی ترجمه عربي ابو بشر متی رادر دست داشته، زیرا همچنانکه مترجم گفته «في الشعراء» وی نوشته «في صناعة الشعراء» و ترجمه اصل میشود «في صناعة الشعر» ولی این دلیل قطعی نیست چه ممکن است حرف الف در استنساخ افزوده شده باشد . از سوی دیگر در گزارشنامه ذکر ثامستیوس راهکنند و میدانیم این ثامستیوس خود گزارشی بیونانی در باره رساله شعر ارسطو نوشته که شاید بعربی یا سوریانی گردانیده بودند . دیگر آنکه بر خلاف ابو بشر ترگودیا را بنام یونانی میبرد نه مدیح و در وصف اشعار یونانی انواعی آورده که درمتن ارسطو و ترجمه عربی نیست . این نکته مهم در شرح ابن سینا نیز ملاحظه خواهد شد .

---

۱) فهرست ص ۳۵۹

۲) فهرست ص ۳۵۰

۳) در مجله *Rivista d. Studi Orientali*, Vol. 17, p. 266.

٤) باز همان مجلّه ص ۲٦۷

٥) همان مجلّه ص ۲٦۹

٦) باز در ص ۲٦۸

۲

ابن سینا (متوفی ۴۲۸ ه ۱۰۳٦ م) در کتاب شفا[۱] بشرح رساله شعر ارسطو نیز میپردازد و در آغـاز دیباچه خویش گوید[۲] « ونقول نحن اولاً ان الشعر هو کلام مخیّل مؤلف من اقوال موزونـة ومتساویة وعند العرب مقفاة. . .ولا نظر المنطقیّ فی شیءٍ من ذلك الّا فی کونه کلاماً مخیلًا[۳] . . . » سپس بدون ذکر رسـاله بلاغت ارسطو که در آن مقصود از سخن‌رانی و بلاغت اقناع (پیستیس) یا تصدیق شمرده شده ، ودلیل بر آشنائی ابن سینا است با این رساله ، گوید «التخیّل اذعان و التصدیق اذعان ، لکن التخیّل اذعان للتعجب والالتذاذ بنفس القول والتصدیق اذعان لقبول ان الشیء علی ما قیل فیه[٤] . . .»

امّا خود گزارش باین عبارت آغاز شود « والآن فـانّا نعبّر عن القدر الذی امکننا فهمه من التعلیم الاول[۵] » واین دلیل است که وی از نواقص ترجمه عربی ودشواری فهم مقصود حقیقی ارسطو ، آگاه بوده . از آن ببعد در سخنانی ساده وروشن که بامتن یونانی بآسانی توان مقـارنه نمود ، آنچه توانسته از ترجمه عربی دریابد ، باز گوید و تفسیر کند . مارگولیوث و تکاتیچ هر دو مسلّم دانسته که شرح ابن سینا از روی ترجمه ابو بشر متی است نویسنده این کتاب در جای دیگر[٦] نشان میدهد که هر چند منکر

---

۱) رك . کتاب شفا با تعلیقات صدر الحکماء والمتألهین . چاپ طهران ۱۳۰۳

۲) این گزارش ابن سینا را مارگو لیوث نیز چاپ کرده در کتاب

D. Margoliouth : *Analecta Orientalia ad Poeticam Aristoteliam*. Londini. 1887.

باز رك . ترجمه فارسی اقای دانش پژوه در مجلّه سخن شماره شش .

۳) چاپ لندن ص ۸۰

٤) باز چاپ لندن ص ۸۱

۵) چاپ لندن ص ۸۵

٦) Soheil Afnan : *The Commentary of Avicenna on Aristotle's Poetics*. *Journal of the Royal Asiatic Society*. Dec. 1947.

باز رك

Francesco Gabrielli : *Estetica e poesia araba nell' interpretazione della Poetica Aristotelica presso Avicenna e Averroe*. Roma. 1930.

نتوان شد که اثر ترجمه ابو بشر آشکار است ، گزارشنامه بعضی اضافات وتفاوت در تعبیرات دارد که وجودش را نمیشود بآسانی تفسیر کرد . بنابر این باید یقین داشت که نخست فارابی سپس ابن سینا بطور واضحتر ، یك مآخذ دیگری غیر از ترجمه ابو بشر داشته ، واین ممکن است نقل دیگری مانند ترجمه یحیی بن عدی بوده که ابن‌الندیم ذکر کند[۱] ، یا ترجمه شرح ثامستیوس که همو گوید و فارابی مخصوصاً نام برد[۲] ، ویا گزارشنامه کندی . گذشته از این ، چون ابن سینا خود گوید که زبان یونانی نمید انسته[۳] وگمان نمیرود سوریانی میخوانده ، باید حتم داشت این مآخذ اضافی بزبان عربی بوده .

گرچه ازحیث اندیشه ابن سینا بر نظریات ارسطو چیزی شایسته توجه نیفزوده ، برنکاتی پی برده است که در ترجمه ابو بشر بشکلی نا مفهوم میباشد ، واین را باید بهوش کنجکاو و آشنائی وی با آثار دیگر معلم اول نسبت داد . ولی نباید گمان برد ابن سینا از خود تحقیقات بکر و نظریات تازه نداشته وکورکورانه از ارسطو پیروی کند . ابن خلدون گوید[۴] « ابن سینا في كتاب الشفاء جمع فيه العلوم السبعه للفلاسفه كما قدمنا ، ثم لخصه فی كتاب النجاة وفي كتاب الاشارات وكأنه يخالف ارسطو في الكثير من مسائلها ويقول برأيه فيها ، و اما ابن رشد فلخص كتب ارسطو و شرحها متبعاً له غير مخالف[۵] . . . »

جای تعجب است که هر چند ترگودیاهای یونانی را در دوره اشکانی و ساسانی در شهرهای خاور نزدیك نمایش میدادند و یقیناً تا مدتی بر قرار مانده بود ، مترجمان سوریانی یا محققان اسلامی مدلول ترگودیا و کومودیا را هیچ نیافتند . ابن سینا مانند فارابی لفظ ترگودیا و کومودیا بکار برد ، نه

۱) فهرست . ص ۳۵۰

۲) *Riv. d. Stud. Orient.* Vol. 17, p. 270.

۳) در رساله جوهر النفیس . چاپ محی الدین کردی . قاهره .

۴) مقدمه ابن خلدون . بیروت . ص ٤٩٣ . رك . سخن خود ابن سینا . کتاب منطق المشرقیین . ص ۲–۳

۵) الغزالی در « تهافت الفلاسفة » گوید « واقومهم بالنقل والتحقيق من المتفلسفة فی الاسلام الفارابی ابو نصر وابن سينا » چاپ بیروت ص ۹

مدیح و هجاء ، ولی باز شکل و ترتیب غایش براو پوشیده ماند . بدلیلی که لفظ « هوپوکریتس » یعنی بازیگران در صحنه نمایش ، که ابو بشر نفهمیده « المنافقین » گرداند ، ابن سینا نامد « الاخذ بالوجوه » و این تعبیر غریب را از سوریانی اقتباس کرده و نشان میدهد که وی بیکی از وسایل یا بیاری دوستی با ترجمه سوریانی آشنائی داشته . و پس از او ابن رشد نیز همین لفظ الاخذ بالوجوه را استعمال کند . امثال دیگر اینجا مایه تطویل گردد . واژه یونانی میمیسیس که در تفسیرش دانشمندان اختلاف دارند ، وی تشبیه و محاکات گوید « فانّ المحاكاة كشيء طبيعي للانسان ، و المحاكاة هي ايراد مثل الشيء و ليس هو هو فذلك كما يحاكى الحيوان الطبيعي بصورة هي في الظاهر كالطبيعي . . . »[1] سپس گوید « و كذلك كان يعمل بطراغوديا و هو المديح الذي يقصد به انسان حيّ او ميّت و كانوا يغنّون به غناء فحلا . . . »[2] باز « و امّا قوموديا وهو ضرب من الشعر يهجا به هجاء مخلوطاً بطنز و سخريّه و يقصد به انسان . . . »[3] و در منظره نمایش (اوپسیس) گفته « امّا النظر فهو كالاحتجاج والابانة لصواب كل واحد من العادة و الخرافة و يؤدي بالوزن و اللحن[4] » با همه این گزارشنامه ابن سینا بهترین و کاملترین شرحی است که علمای اسلامی از رساله شعر نموده ، و اگر ما را در فهم نظریات ارسطو چندان مساعد نیست ، اندازه معلومات پیشینیانرا در اینگونه مطالب نشان میدهد ، و برهوش کنجکاو ایرانی گواهی است آشکار .

مذکور است که ابو الفرج عبد الله بن الطيّب[5] مانند معاصر نامدار خویش ابن سینا ، گزارشی بر رساله شعر ارسطو نوشت ، ولی این تاکنون بدست نیامده .

---

۱) چاپ مارگو لیوث ص ۸۵

۲) باز ص ۸۷

۳) باز ص ۸۷

٤) باز ص ۹۵

۵) رك . ابن القفطی . ص ۲۲۹ ، ابن ابی اصیبعه ج ۱ ص ۲۳۹ ، ظهیر الدین بیهق چاپ دمشق . ص ٤۳

٣

ابن رشد (متوفی ٥٩٥ ه ١١٩٨ م) حکیم اسلامی باختر زمین شرح را چنین آغاز کند[1] « الغرض فی هذا القول تلخیص ما فی کتاب ارسطوطالیس فی الشعر من القوانین الکلیّه المشترکه لجمیع الامم . . . » از عبارات رساله درست آشکار است که اساس معلومات وی همان ترجمه ابو بشر متّی بوده و همان گونه مدیح و هجاء گوید نــه ترگودیا و کومودیا . و از عبارات دیگر که در فهرست مصطلحات رساله موجود است ، مانند الاخذ بالوجوه که پیشتر ذکر شد ، دلیل است که گزارشنامه ابن سینا را نیز داشته . امّا فارابی در دو جا[2] بنام مذکور است. یك چیز تازه آیات قرآنی و امثال از ادبیّات عربی است کــه در استشهاد سخنــان ارسطو آورد و بگمانش مقصود را روشنتر کنــد . مثلاً برای نمودار داستانهــای ترسناك و شفقت انگیز ، حکایت یوسف را از قرآن مجید نقل کند ، و برای گردش بخت و شناسائی بعضی از اشعار عرب . باز ، چون دیگران ، مقصود ترگودیا را نیافته در منظره غایش گوید « و امّا النظر فهو ابانة صواب الاعتقاد . . . » و جائی که ارسطو نوشته شعر از تاریخ فلسفی تر است « و لذلــك کانت صناعة الشعر اقرب الی الفلسفه من صناعة اختراع الامثال . . . »[3]

اینجا باید گزارشنامه یکی از دانشمندان دیگر اندلس را نام برد . الحجاج یوسف بن محمد طملوس (١١٦٤ — ١٢٢٣ م) که کتابی در منطق نوشته[4] ، شرحی نیز در باره رساله شعر ارسطو دارد و یگــانه نسخه آن در کتابخانه اسکوریال است و اکنون دو دوست دانشمند اقای کشیش کوتیچ و اقای کشیش لاتور[5] در تهیّه چاپ آن میباشند .

---

۱) Fausta Lasinio : *Il Commento Medio di Averroe alla Poetica di Aristotele*. Pisa. 1872.

۲) در ص ٨ ودر پایان رساله .

۳) ص ١٤

٤) المدخل الی صناعة المنطق . چاپ آسین پلاثیوس در مدرید .

٥) Père Lator و Père W. Kutsch

تاریخ رسالهٔ شعر

پیشتر دیده شد که دانشمندان اسلامی ازهمان اوایل با رساله شعر آشنا شدند و گزارشنامه هـای مختلف دلیل است که با وجود نفهمیدن مقصود حقیقی ارسطو ، و اصول و ترتیب غایش ، این رساله مورد توجـه بود اما تاریخش در دوره های اخیر خود یونان و اوایل رومانی در ست روشن نیست . گویا چندان اهمیت نیافته ، ذکرش در کتب کمتر آمده ، واثری از گزارشهای یونانی در شرح آن نیست جز تفسیر ثامستیوس که ابن الندیم و فارابی ذکر کرده . گزارشنامه ابن رشد در اسپانیا بزبـان عبری ترجمه شـد ، و در سده سیزدهم بقلم هرمـانوس المانس نامی[1] بزبان لاتینی ، وعلمای اروپا نخست از اینراه از رساله نامبرده آگاهی یافتند . چنانچه در سده سیزدهم نـیز که مخطوطات یونانی از قسطنطنیه باروپـا رسید ، این رساله با آثار دیگر ارسطو ترجمه نشد .

در عصر نهضت محققان ایطالیائی باعشق زیاد بدان رو آوردند و از آن روز تا کنون در بیشتر زبانها مکرر ترجمه ومشروح گشته . در یك كتاب فهرست نام هزار و پانسد و هشتاد و سه کتـاب یا مقاله در آن خصوص مذکور است[2] ، و باز اخیراً کتب و ترجمه های تازه پیـدا شده[3] . در سال ۱۴۹۸م والا نامی[4] رساله را برای نخستین بار مستقیماً بلاتینی گردانید ، و در سال ۱۵۰۸ خود متن یونانی بهمّت دوکاس[5] بچاپ رسید . و رفته رفته

---

۱) Hermannus Alemanus

۲) *A Bibliography of the Poetics of Aristotle*. Cooper and Gudemann. Yale Univ. Press. U.S.A.

۳) استادی بنام هاك آنرا اخیراً بعبرانی گردانید ، وتنها در انگلیسی دو ترجمه تازه هست .

۴) Giorgi Valla : *Arist. Ars Poetica G.V. interprete*. Venetiis. 1498.

۵) Demetrius Ducas در جلد اول Aldine Rhetores Graeci

متنهای مختلف از یکدیگر پیدا شد، تا در سال ۱۷۶۸ ڤالن[1] یکی از نسخه های خطّی را معروف بنام پریزینوس بدقت با شرحهای لاتینی چاپ کرد ، وکوشید ثابت کند که تمام نسخههای خطّی دیگر این رساله در واقع از این یك استنساخ شده ولی درست انکه متن رساله از روی سه نسخه که در دست هست مقرّر گردد (۱) نسخه خطی پریزینوس که گویا از سده دهم یا یازدهم میلادی است (۲) نسخه خطّی بنام ریکاردیانوس[2] که هرچند کامل نیست در بعض جاها بر پریزینوس برتری دارد ، بویژه در عبارت اخیر رساله که میتوان دلیل بر بخش دوم گم شده کتاب شمرد . (۳) قطعات ترجمه سوریانی و تمام ترجمه عربی که از حیث تاریخ از هر دو پریزینوس و ریکاردیانوس قدیمتر است واساسی داشته یقیناً مختلف از اینها . متتبعان هم رأی نیستند . یك دسته مانند گودمان[3] ، ترجمه عربی را اساس قرار دهند ، ودیگران مانند روستانی[4] بمتن یونانی متشبث باشند. در دیباچه کتابهای بایواتر و روستانی و گودمان این نکته بتفصیل مشروح است . یکتا ترجمه انگلیسی از روی متن گودمان در کتاب گیلبرت درج شده[5] .

---

۱) Vahlen . نسخه خطّی Parisinus 1741.

۲) Ricardianus, 46.

۳) Gudemann

۴) A. Rostagni

۵) A. H. Gilbert : *Literary Criticism*. American Book Co. 1940.

بخش دوم

در باره هنر شعر

نامه ارسطوطالیس

متن یونانی مطابق کتاب اوگستو روستانی است ، جز اندك تغییراتی که نویسنده این کتاب جایز دانسته .

در ترتیب رساله شعر .

ارسطوطالیس ، معلم و حکیم اول ، در هفـده سالگی باکادیمیای افلاطون پیوست و آنجا بیست سال دانش آموخت و استاد بزرگوار اورا عقل مدرسه مینامید . سیر اندیشه ارسطو را میتوان از حیث زمان دو قسمت کرد . یکی دوره افلاطونی که تاپایان زندگی استاد ادامه داشت و دیگر هنگامی که ، بگفته خود ، حقیقت را از وفاداری بدوستان بهتر دانسته ، در پژوهش راهی جدا گانه گرفت ، و این نبود مگر نتیجه طبیعی طرز تفکیر دو فیلسوف[1]. افلاطون صاحب نظریه مُثُل یا صُوَر عقاید را حقیقت پنداشته ، اشیاء را فقط در پرتو آن حقیقی شمرد ، و ارسطو فرزند پزشك و مؤسس علم برهان و قیاس که بعد منطق گفته شد ، اشیـاء را وسیله دانستن حقیقت قرار داده ، مبادی کلّی را براه استدلال که امروزه روش علمی نامیم استنتاج نماید .

چون ببحث و تدوین مظاهر گوناگون عقـل آدمی پرداخت ، بالطبع بموضوع شعر و شعرا برخورد که افلاطون سخت انتقاد کرده بود . پس در نامهای که از آثار اخیره او است ، اسم استاد را نبرده ولی سر تاسر در ردّ انتقادانش همّت کند . افلاطون آثار شاعران را از وجهه اخلاقی زیان آور واز وجهه دانائی دور از راستی میشمرد[2]. و نزد ارسطو شاعران چه مردمان خوب چه بد ، گفتارشان راست یا دروغ ، شعر از جمله فعالیتهای هوش و هنر آدمی است ، دارای صفات ووظایف مخصوصه . و چنانکه برای آگاهی از اجزاء جانور و قوّت و وظیفه هر جزء ، تشریح و مشاهده میبایست ،

۱) W. Jaeger : *Aristotle. Fundamentals of the History of his Developement.* Oxford, 1948, p. 13, 53.

۲) رك . Q. C. Greene : *Plato's View of Poetry. Harv. Stud. Class. Phil.* XXIX, 1918.

باز G. Colin : *Platon et la Poésie.* Rev. Etud. Gr. 1928

شعر نیز باید همانگونه تجزیه وتدقیق گردد . از این گذشته هنر شعر مشروط بفائده اخلاقی نیست بلکه ببخشیدن لذّت ، و وظیفه ترگودیا انکه از راه پاکسازی یا کثارسیس عواطف ترس و شفقت ، لذّت بخشد و خشنودی آورد .

این نظریه کثارسیس پاسخ ارسطو است بانتقادات افلاطون . و اگر امروز فهم کامل کثارسیس مارا دشوار آید و تفسیرش مایه اختلافات زیاد گشته ، شكّ نتوان داشت وی نخستین کسی است که ارزش اخلاقی و زیبائی را از هم جدا کرده هر کدام را قیاسی مخصوص دهد . افلاطون که در جوانی غزل میگفت ودرّ میسفت در تاریخ ادبیات سخت‌ترین حمله را بر شاعران آورده ، وارسطو که شاید از سحر کلمات بکلّی بی بهره بود بهترین دفاع را کرده . این تحلیل شعر بویژه ترگودیا و اپوپوئیا ، نخستین نامه‌ای است در نقد ادب . و اگر در خاور زمین بعلّت نفهمیدن مدلول آن چندان تأثیر نبخشید ، در اروپا دستور ادبی شاعران و نویسندگان گشت ، و یك مدّت بمقام گفتارهای آسمانی رسید . لسینگ[1]، نقاد آلمانی، گفته رساله شعر مانند مبادی اوکلیدیس خالی از خطا است . البتّه امروزه با همه نظریات ارسطو، که استنتاج از ادبیات یونانی بود، کاملاً موافقت نتوان کرد ، ولی باز از حیث اهمیت مقامی ممتاز دارد و هیچ گوینده یا نقّادی از خواندنش بی نیاز نیست .

در سنه ۳۴۳پ.م. در چهل و یك سالگی ارسطو با ستادی اسکندر تعیین شد ، و حسب دستور آموزش و پرورش جوانان یونانی ، اورا اشعار هومیروس و غایشنامه‌های ترگودیا نویسان تعلیم میداد . پیشینیان روایت کرده که ارسطو برای اسکندر متن ایلیادا را تصحیح کرد و گمان میرود رساله مسائل هومریکی (اپوریتا هومریکا) که قطعاتش هنوز باقی است[2]، ازآن تاریخ باشد . وبهم چنین رسایل ادبی دیگر نوشت . آنچه فقدانش مایه تاسف است ، رساله‌ای است در باره شعرا (پری پوئیتون) که چند

---

۱) رك . G. Lessing: *Die Hamburgische Dramaturgie.*

۲) رك . Rose: *Arist. Fragm.* 618-630

سطرش موجود و بهمّت دانشمند ایطالیائی ، روستانی ، چاپ گشته[۱] . امّا تاریخ نوشتن رساله شعر درست معلوم نیست . در کتاب هشتم رساله سیاست[۲] گوید شرح کثارسیس را در رسایل درباره هنر شعر خواهد داد ، و در کتاب اول و دوم رساله بلاغت از رساله شعر نام برده ، ولی چون تاریخ نوشتن این دو رساله نیز نا معلوم است ، مارا در این مسئله یاری نکند . در شرح مبسوطی روستانی در دیباچه کتاب خویش گوید رساله شعر در مدّت اقامت ثانی ارسطو در آتین ، یعنی در حدود سال ۳۳٤ پ.م نوشته شد ، و شاید این درست‌ترین حدس باشد.

گزارندگان قدیم یونانی آثار ارسطو را بر دو نوع قسمت مینمودند . رسایل و گفتارهاي فلسفی که بیشتر برای پیروان و دانش جویان بوده ، شنیدنیها (اکروآماتیکا) یا رسایل داخلی (اسوتریکوی لوگوی) مینامیدند ، ولفظ سماع که در ترجمه‌های عربی قدیم دیده شود بدین سبب است ، و آنچه بیشتر برای عامّه نفوس نوشته شده ، رسایل خارجی (اکسوتریکوی لوگوی) . از رسایل خارجی که شکل گفتگو یا محاوره داشت ، فقط قطعات کوچك باقي مانده ، و آثاری که امروزه در دست هست تمام از نوع اول است . بنابر این رساله شعر از جمله گفتارهائی است که فیلسوف گویا بگوش شنوندگان میرسانده، و طرز و شیوه گفتار مؤید این گمان باشد . سخن رساله یك جا بی اندازه پیچیده و مختصر است ، بطوری که نکات دقیقه بسختی ملاحظه شود . باز جای دیگر تطویل بی لزوم هست . گاهی افکار پیوسته نیست و اتّصال منطقی ندارد ، و گاه مطلب چنان آشکار که ذکرش بی مورد است . از اینرو بعضی پنداشته رساله از خود ارسطو نیست بلکه یاد داشتهای یکی از شاگردان میباشد ، و چون پیدا است که آغاز رساله از قسمتهای دیگر آن بهتر و واضحتر

---

۱) رك. *Rivista di Filologia et d'Instrur. Class. N. S.*IV (1926), V (1927)

۲) رك. Politics. 1341 b 38 . این رساله تازه‌گی بعربی ترجمه شده . «السیاسة لارسطو طالیس» نقل احمد لطفي السید . قاهره ۱۹٤۷ . ترجمه از فرانسوی است نه از متن یوناني .

است ، بعضی گفته شاید تمام قسمتها از ارسطو نیست ، یا کوشیده ترتیب فصول را پس و پیش نمایند . نمودار بیاوریم . (۱) از پریپتی و شناسائی در فصل ششم گوید ، ولی تفسیرش در فصل یازدهم است . (۲) ذکر گره گشودگی در فصل پانزدهم آمده ، و تحـدیدش در فصل هژدهم . (۳) سخنان شعری را گاهی (مترون) گاه (لوگوس) گفتـه ، و گره افتادگی را گاهی (دیسیس) گاه (پلوکـه) . (٤) لفظ (هپلوس) گاهی یعنی ساده گاه یگانـه ، و (اپیسودیون) گاهی یعنی پرده گاه افزایش ، و (مترون) گاهی یعنی وزن شعر گاه بیت شعر . دانشمند انگلیسی بایواتر[۱] پس از ذکر همه اینگونه مشکلات و بعضی دیگر که بفراموشی فیلسوف نسبت دهد ، یاد آوری کند که این قبیل بی دقتی‌ها در نوشته‌های دیگرش نیز پیداشود و برساله شعر خصوصیت ندارد[۲].

ڤیکتوریوس[۳] نخستین کسی در اروپا بود که هنگام چاپ متن یونانی در ایطالیا در سده شانزدهم میلادی ، تذکر داد که نامه شعر فقط بخش اول رساله درازتری بوده از قلم ارسطو . از سوی دیگر ابن سینـا قرنها پیشتر باین نکته آگـاه بوده و ما در جای دیگر انظار را بدان متوجه کرده‌ایم[٤] . امروزه بچند دلیل این عقیده را همه میپذیرند (۱) ارسطو در فصل ششم گوید در باره کوموديا پس از این سخن خواهـد راند . (۲) در رساله بلاغت در دو جـا[٥] گوید امور خندناك را در رساله شعر شرح داده . (۳) در فهرست کتب ارسطو بقلم دیوگنیس لائرتیوس[٦] در حدود سال ۲۰۰ میلادی ذکر رساله‌ای هست در هـنر شعر در دو بخش الف وباء (٤) طرز پـایان رساندن رساله شعر شبیه آثار دیگر ارسطو است . جائی که از یك موضوع فارغ شده خواسته موضوع دیگری پیش

---

۱) I. Bywater : *Aristotle on the Art of Poetry*. Introd. XV

۲) باز رك . H. Tivier : *Étude sur la Poëtique d'Aristote*. 1865.

۳) *Victorius*

٤) رك . J. R. A. S. Dec. 1947.

٥) Rhetorica 1371 b 36 ; 1419 b 6

٦) Diogenes Laertius : *Loeb Class.* Vol. I. p 470

کیرد . (۵) در آخر متن خطی ریکاردیانوس عبارتی هست که نـه در ترجمه عربی نه در نسخه پریزینوس موجود ، از این قرار « در باره اشعـار ایبیك و کومودیا. . .» وهر چند در درستی آن شكّ هست وجود عبارت دلیل است که هنگام استنساخ در سده چهـاردهم میلادی ، گمان میبردند رساله بخش دومی در باره اشعار ایبیك وکومودیا داشتـه . (٦) شرح سوریانی ابن العبری و گزارشهای عربی فارابی وابن سینا در پایان ذکر کند که رساله کامل نیست و ابن رشد بصراحت گوید « و ذلك یدلّ علی ان هذا الکتاب لم یترجم علی التمام. . . والذي نقص مما هو مشترك هو التکلّم في صناعة الهجاء[۱] . . .».

پس ارسطو همچنانکه در بخش اول ، رساله ترگودیا را بدقت تحدید نموده ، و اجزاء یك یك آنرا وصف وتحلیل کرده ، و با اپوپوئیا بمقایسه و مقارنه در آورده ، در بخش دوم بموضوع کومودیا و شرط امور خنـدناك پرداخته بود . گذشته از این ، چنـانکه ثالین گوید ، احتمال میرود در پایان رساله حسب وعده خود در رساله سیاست[۲] ، نظریّه کتـارسیس را بتفصیل شرح داده تا از ایـنراه افلاطون را که هم ترگودیا هم کومودیا را تنقید کرده بود ، جوابی آورد . امّا تمام اشارات بر آن است که این بخش دوم از همان اوایل از میان برفت[۳] .

---

۱) رك . چاپ لاسینیو .

۲) Politics. 1341 b 38

۳) رك . در بودن بخش دوم L. Cooper : *An Aristotelian Theory of Comedy.* Oxford. 1924

و در نبودنش A. P. Mc Mahon : *Harv. Stud. Class. Phil.* XXVIII

ملخّص رساله شعر .

فصل ۱ — هنرهای شعر و موسیقی و رقص و نقاشی و مجسمه سازی کاینآ انواع تشبیه باشد . فرق اینها در وسایل و در اشیاء و در طرز تشبیه است . در شعر و موسیقی و رقص وسایل سخن و ایقاع و آهنگ است یا جداگانه یا مشترکاً .

۲ — در تشبیه میتوان از چیزهای عالی‌تر یا از چیزهای پست‌تر تشبیه ساخت . در شعر فرق میان ترگودیا و کومودیا بر این پایه است .

۳ — در شعر طرز تشبیه میشود داستان سرائی و میشود نمایش باشد . در اینجا ذکر مختصری از اصل نام دراما و سر منشأ آن آمده .

٤ — پیدایش شعر را میتوان بدو علت طبیعی منسوب نمود که یکی غریزه تقلید و دیگر عشق بآهنگ و ایقاع . سپس چگونگی منشعب شدن شعر را بترگودیا و کومودیا شرح دهد .

٥ — امور خندناك را تحدید نماید و ذکر مختصری از کومودیا کند .

٦ — ترگودیا را بدقت تحدید نماید و اجزاء شش‌گانه آنرا تعیین کند .

۷ — داستان باید کامل و بیك اندازه‌ای بزرگ باشد .

۸ — مقصود از وحدت داستان انکه در باره یك کردار باشد نه در باره یك شخص . و اجزاء بهم بسته و پیوسته .

۹ — شعر وصف حقایق کلّی است و تاریخ شرح حقایق فردی . پس شعر از تاریخ فلسفی‌تر است .

۱۰ — تحدید داستان ساده و داستان پیچیده .

— در شرح پریپتی و شناسائی .

— اجزاء ترگودیا از حیث نمایش .

— اهمیّت کردار در ترگودیا و لزوم پریپتی یا گردش بخت .

— در اینکه حسّ شفقت و ترس باید از خود وقایع بوجود آید و انکه استعمال وسایل خارجی از هنر دور است .

— اهمیّت اخلاق که مظهر اراده باشد در ساختمان ترگودیا و حکم احتمال و لزومیّت در وقایع داستان .

— در انواع شناسائی .

— دستور عملی برای شاعر ترگودیا .

— باز در ترتیب ساختن ترگودیا .

— اندیشه و گفتار در ترگودیا .

— در شرح لغوی گفتار .

— در گفتار شعری بویژه استعاره .

— در روشن بودن و رکیك نبودن گفتار شعری .

— در شعر اپوپوئیا نسبت بترگودیا .

— در فرق میان ترگودیا و اپوپوئیا .

— در بعضی مشکلات شعری و حلّ هر یك .

— در اینکه ایا شعر اپوس ارزش بیشتر دارد یا ترگودیا .

ARISTOTELE POETICA

SIGLA CODICUM

A = Parisinus Graecus 1741, saec. XI = A^c Bekker. Contulerunt Bekker, Vahlen et alii complures. Phototypice depictum ediderunt H. Omont et F. Allègre. Novissime recensuit N. Festa.

B. = Riccardianus 46, saec. XIV = R^1 Gudeman, R Sykutris. Contulerunt C. Landi, D. S. Margoliouth. Recensuerunt, tabellis usi lucis ope depictis, A. Gercke, A. Gudeman, N. Festa. Locos quosdam a me rogatus inspexit G. Pasquali.

Ar. = interpretatio Arabica, quam saec. X Abu Bisr Matta confecit Syriaca saec. VI-VII interpretatione usus.

Lat. = interpretatio Latina in codicibus Toletano atque Etonensi (saec. XIII-XIV) servata.

c = Urbinas 47 (in Bibliotheca Vaticana), saec. XV = B_3 Bekker, U. Gudeman.

d = Laurentianus XXXI 14, saec. XV = M^1 Susemihl, L^1 Gudeman.

e = Ambrosianus B 78 sup., saec. XV = A^m Gudeman. Meum in usum contulit Aloisius Castiglioni.

codd. = consensus codicum quos hactenus memoravi.

Codices alios vel editiones et commentationes, quae alicubi in rationem vocantur, nomine integro designavi. De codicum auctoritate atque de huius recognitionis consilio cf. quae scripta sunt in *Introduzione*, pp. XCIII sqq. Codicum c, d, e, quos apographon locohabui, varias lectiones plerumque tunc modo transcripsi, cum inter potiores codices A et B esset discrepantia.

ARISTOTELE

POETICA

DI AUGUSTO ROSTAGNI

SECONDA EDIZIONE RIVEDUTA

نامه ارسطوطالیس در باره هنر شعر

۱

در باره خود هنر شعر و در انواعش سخن برانیم ، در تأثیر مخصوصی که هر یك دارد ، و در انکه داستانهـا را چه نحو باید سـاخت اگر خواسته شعر خوب باشد ، سپس در چند و چگونه بودن اجزاء ترکیب کننده هر نوع ، بدین گونه نیز در باره کلیه مطالب دیگری که بسته بهمین مبحث است . بر حسب ترتیب طبیعی نخست از نخستین آغاز نمائیم[1] .

اپوپوئیـا و شعر ترگودیـا ، دیگر کومودیا و دیثورمبوس شعری ، و بیشتر نواختن مزمار و چنگ ، همه اتفاقاً بطور کلی تشبیه میباشد . ولی از سـه حیث از یکدیگر تفـاوت دارد ، چه تشبیـه هر کـدام بوسـایل دیگر است ، یا از چیزهای دیگر ، یا بطرز دیگر و بر یك گونه نیست[2] .

زیرا همچنانکه کسانی

(برخی در اثر هـنر و برخی ورزش[3]) بوسیـله رنگ و شـکل صورت کشیده از بسیـار چیزهـا تشبیه سـازند ، و دیگران بوسیـله صوت ، همـان طور نیز در هنرهـای نامبرده باشد . همه اینهـا تشبیه را بوسیله ایقـاع و سخن و آهنگ سازد[4] ، و آنهـا را یا جداگـانه یا جمعاً بـکار برد . مثلاً ، در نواختن مزمـار و چنگ و هنرهـای دیگر نیز اگر ، مانند هـنر نای زنی ، اتفـاقاً دارای همـان تأثیر است ، فقط آهنگ و ایقـاع استعمال شود . و هنر

۱) شرح مقدمه در گزارشنامه — در باره خود هنر یعنی در ذات و جوهر — ترتیب طبیعی یعنی از کلیات بجزئیات .

۲) lyre-playing, flute-playing, dithyramb, comedy, tragedy, epic شرح این انواع و آلات موسیقی و مقصود ارسطو از تشبیه در گزارشنامه .

۳) فرق است میان توانائی در اثر ورزش (practice) و هنر مندی در اثر ذوق و قوای فطری — نگوید از همه اشیاء چه تشبیه عواطف بوسیله رنگ وشکل دشوار است .

۴) ایقاع = rythm ، آهنگ = harmony ، رك ، گزارشنامه .

ΑΡΙΣΤΟΤΕΛΟΥΣ ΠΕΡΙ ΠΟΙΗΤΙΚΗΣ

I

1447a Περὶ ποιητικῆς αὐτῆς τε καὶ τῶν εἰδῶν αὐτῆς, ἥν τινα δύναμιν ἕκαστον ἔχει, καὶ πῶς δεῖ συνίστασθαι τοὺς μύθους εἰ μέλλει καλῶς ἕξειν ἡ ποίησις, ἔτι δὲ ἐκ πόσων καὶ ποίων ἐστὶ μορίων, ὁμοίως δὲ καὶ περὶ τῶν ἄλλων ὅσα τῆς αὐτῆς ἐστι μεθόδου, λέγωμεν, ἀρξάμενοι κατὰ φύσιν πρῶτον ἀπὸ τῶν πρώτων.

Ἐποποιία δὴ καὶ ἡ τῆς τραγῳδίας ποίησις, ἔτι δὲ κωμῳδία καὶ ἡ διθυραμβοποιητική, καὶ τῆς αὐλητικῆς ἡ πλείστη καὶ κιθαριστικῆς, πᾶσαι τυγχάνουσιν οὖσαι μιμήσεις τὸ σύνολον. Διαφέρουσι δὲ ἀλλήλων τρισίν· ἢ γὰρ τῷ γ' ἐν ἑτέροις μιμεῖσθαι, ἢ τῷ ἕτερα, ἢ τῷ ἑτέρως καὶ μὴ τὸν αὐτὸν τρόπον.

Ὥσπερ γὰρ καὶ χρώμασι καὶ σχήμασι πολλὰ μιμοῦνταί τινες ἀπεικάζοντες (οἱ μὲν διὰ τέχνης οἱ δὲ διὰ συνηθείας), ἕτεροι δὲ διὰ τῆς φωνῆς, οὕτω κἀν ταῖς εἰρημέναις τέχναις. Ἅπασαι μὲν ποιοῦνται τὴν μίμησιν ἐν ῥυθμῷ καὶ λόγῳ καὶ ἁρμονίᾳ, τούτοις δ' ἢ χωρὶς ἢ μεμιγμένοις. Οἷον· ἁρμονίᾳ μὲν καὶ ῥυθμῷ χρώμεναι μόνον ἥ τε αὐλητικὴ καὶ ἡ κιθαριστικὴ κἂν εἴ τινες ἕτεραι τυγχάνωσιν οὖσαι τοιαῦται τὴν δύναμιν, οἷον ἡ τῶν

1447a 12 λέγωμεν c e: λέγομεν Ad (utramque scripturam exhibet Ar.).

15 μιμήσεις A c: μίμησις d e. 16 τῷ γ' ἐν Lobel (τῷ ἐν Forchammer: confirmat Ar.). τῷ γένει codd. (cf. VIII 51a 17).

20 κἀν Paris. 2038: καὶ A d e; καὶ ἐν c. 24 τυγχάνωσιν A c d e: τυγχάνουσιν Ambr. P. 34, Laur. LX 21. τοιαῦται Paris. 2038 (Lascaris?; conf. Ar., Lat.): om. A c d e.

رقّاصان تشبیه بوسیله خود ایقاع است بدون آهنگ[1] ، چه اینها نیز از راه ایقاعهای شکل رقص تشبیه اخلاق و رنجهیها و کردارها در آورند .

امّا

هنری که تنها سخنان برهنه یا ابیات برهنه بکار برد[2] ، چه در وزنهای مختلف آمیخته بهم چه در یك جنس وزن مخصوص ، اتفاقاً تاکنون بی نام مانده[3] . زیرا هیچ نام مشترکی برای میمهای سوفرون و کسنارخوس[4] ، و برای گفتگوهای سقراطی نداریم که بتوان داد ، و نه اگر کسی تشبیه را باشمار وزن سه گانه یا مرثیه یا دیگری از این انواع سازد .

جز انکه مردمان ، شعر ساختن را بوزن بسته برخی را شاعران مرثیه ساز ، و برخی را شاعران اپوس ساز نام دهند[5] ، و نه بموجب تشبیه شاعر گویند ولی حسب وزنی که میانشان مشترك است . چنانکه اگر مطلبی در پزشکی یا چهر شناسی نیز بسخنان موزون بیان کنند ، عادت دارند آنانرا بر همان قاعده نام نهند . هر چند میان هومیروس و امپدوکلیس هیچ وجه اشتراکی جز وزن شعر نیست ، از اینرو درست انکه یکی را شاعر نامید ، و دیگر را بیشتر چهر شناس تا شاعر[6] . همانگونه نیز اگر کسی تشبیه را در همه اوزان آمیخته بهم سازد ،

---

۱) مقصود رقاصان هنر پیشه که بجنبش تن داستان حکایت کنند ، چون رقص هندی .

۲) سخن برهنه یعنی خالی ازوزن و آرایشهای دیگر ، ابیات برهنه یعنی خالی از موسیقی .

۳) در یونانی لفظی معادل ادبیّات و littérature نداشته .

۴) میم بسان داستانهای نثری بوده — این نویسندگان در گزار شنامه .

۵) مانند در فارسی یونانیان شعر ساختن گفته و شاعر (پوئیتیس) یعنی سازنده .

۶) اهمیت این نکته در ادبیات فارسی زیاد است — آثار امپدوکلس در گزارشنامه — چهرشناسی = physics .

συρίγγων. Αὐτῷ δὲ τῷ ῥυθμῷ [μιμεῖται] χωρὶς ἁρμονίας ἡ τῶν ὀρχηστῶν· καὶ γὰρ οὗτοι διὰ τῶν σχηματιζομένων ῥυθμῶν μιμοῦνται καὶ ἤθη καὶ πάθη καὶ πράξεις.

Ἡ δὲ [ἐποποιία] μόνον τοῖς λόγοις ψιλοῖς ἢ τοῖς μέτροις καὶ τούτοις εἴτε μιγ-
1447b νῦσα μετ' ἀλλήλων εἴθ' ἑνί τινι γένει χρωμένη τῶν μέτρων ⟨ἀνώνυμος⟩ τυγχάνει οὖσα μέχρι τοῦ νῦν. Οὐδὲν γὰρ ἂν ἔχοιμεν ὀνομάσαι κοινὸν τοὺς Σώφρονος καὶ Ξενάρχου μίμους καὶ τοὺς Σωκρατικοὺς λόγους οὐδὲ εἴ τις διὰ τριμέτρων ἢ ἐλεγείων ἢ τῶν ἄλλων τινῶν τῶν τοιούτων ποιοῖτο τὴν μίμησιν.

Πλὴν οἱ ἄνθρωποί γε, συνάπτοντες τῷ μέτρῳ τὸ ποιεῖν ⟨τοὺς μὲν⟩ ἐλεγειοποιούς, τοὺς δὲ ἐποποιοὺς ὀνομάζουσιν, οὐχ ὡς κατὰ τὴν μίμησιν ποιητὰς ἀλλὰ κοινῇ κατὰ τὸ μέτρον προσαγορεύοντες. Καὶ γάρ ἂν ἰατρικὸν ἢ φυσικόν τι διὰ τῶν μέτρων ἐκφέρωσιν, οὕτω καλεῖν εἰώθασιν· οὐδὲν δὲ κοινόν ἐστιν Ὁμήρῳ καὶ Ἐμπεδοκλεῖ πλὴν τὸ μέτρον, διὸ τὸν μὲν ποιητὴν δίκαιον καλεῖν, τὸν δὲ φυσιολόγον μᾶλλον ἢ ποιητήν. Ὁμοίως δὲ κἂν εἴ τις ἅπαντα μιγνύων ποιοῖτο τὴν

---

25 [μιμεῖται] secl. Spengel, Valgimigli : μιμεῖται Paris. 2028, μιμοῦνται A c d e ; *usurpat* Ar. (idest χρῆται, glossema ex antecedente χρώμεναι). ἡ Paris. 2038 (conf. Ar., Lat.); οἱ A c d e; οἱ <πολλοί> Heinsius ; οἱ <χαρίεντες> Zeller ; αἱ Reiz, Tyrwhitt.

28 [ἐποποιία] secl. Ueberweg conf. Ar.). 29 ψιλοῖς ἢ τοῖς μέτροις codd. (conf. Ar.).: ἢ τοῖς ψιλοῖς μέτρ. Vahlen, ψιλ. ἢ τ <ἐμ>μέτροις Krohn. 1447b 9 <ἀνώνυμος> add. Bernays, confirmat Ar. *quae sine nomine est adhuc* (cf. Tzetz., p. 35 l. 11, p. 39, l. 167 Kaib.). τυγχάνει οὖσα Suckow: τυγχάνουσα codd.

11 τριμέτρων A b c e ; μέτρων d ; τετραμέτρων Lat. ; ἑξαμέτρων Ueberwerg. 14 <τοὺς μὲν> Gryphius, conf. Ar. 16 φυσικόν Heinsius (conf. Ar.) : μουσικόν codd.

چنانچه خایرمون کنتوروس را چکامه‌ای مخلوط از همه اوزان ساخته ، و اورا میبایست شاعر نامید[1] .

پس این نکات باید بدینرو تمیز داده شود . باز هنرهائی هست که تمام این وسایل نامبرده را بکار برد ، مقصودم مانند ایقاع و آواز و وزن ، چون شعر دیثورمبوس و شعر نوموس[2] و ترگودیا و کومودیا ، ولی با این تفاوت که بعضی هر سه وسایل را در یك آن بکار برد و بعضی هر کدام را جدا گانه پس دیگر .

این تباینهای

میان هنرها را من وسایلی گویم که بدان تشبیه سازند .

۲

چون شبیه سازان از صاحبان افعال شبیه سازند[3] ، ومیبایست اینها یا مردمان خوب یا بد باشند (زیرا اخلاق تقریباً همیشه تابع فقط این دو قسم بوده[4] ، و همه در زشتی و نیکوئی اخلاق تفاوت دارند) ، بنابر این آنانرا نسبت بخودمان یا بهتر یا بدتر جلوه دهند و یا آنطوری که خود هستیم ، چنانکه نقاشان کرده ، چه پولوگنوتوس مردمانرا بصورت بهتر میکشید ، و پوسون بدتر ، و دیونوسیوس طبق اصل[5] و روشن است هر یك از تشبیهای نامبرده این تباینها را خواهد داشت ، و چون چیزهای دیگر بدین رو تشبیه شود هنرهای دیگر گردد .

چنانکه در رقص و در نواختن مزمار و چنگ نیز این

---

۱) چون اوزان را آمیخته اورا نتوان چنین و چنین ساز نامید ولی باز شاعر است — شرح چکامه در گزارشنامه .

۲) نوموس مناجاتی بوده بهمراهی موسیقی چنگ .

۳) تفاوت دوم در حیث اشیاء — در اصل کنندگان کردار آمده .

٤) رك . گزارشنامه .

٥) این نقاشان در گزارشنامه .

μίμησιν, καθάπερ Χαιρήμων ἐποίησε Κένταυρον μικτὴν ῥαψῳδίαν ἐξ ἁπάντων τῶν μέτρων, καὶ ποιητὴν προσαγορευτέον.

Περὶ μὲν οὖν τούτων διωρίσθω τοῦτον τὸν τρόπον. Εἰσὶ δέ τινες αἳ πᾶσι χρῶνται τοῖς εἰρημένοις, λέγω δὲ οἷον ῥυθμῷ καὶ μέλει καὶ μέτρῳ, ὥσπερ ἥ τε τῶν διθυραμβικῶν ποίησις καὶ ἡ τῶν νόμων καὶ ἥ τε τραγῳδία καὶ ἡ κωμῳδία· διαφέρουσι δὲ ὅτι αἱ μὲν ἅμα πᾶσιν αἱ δὲ κατὰ μέρος.

Ταύτας μὲν οὖν λέγω τὰς διαφορὰς τῶν τεχνῶν ἐν οἷς ποιοῦνται τὴν μίμησιν.

II.

1448ª Ἐπεὶ δὲ μιμοῦνται οἱ μιμούμενοι πράττοντας, ἀνάγκη δ τούτους ἢ σπουδαίους ἢ φαύλους εἶναι (τὰ γὰρ ἤθη σχεδὸν ἀεὶ τούτοις ἀκολουθεῖ μόνοις, κακίᾳ γὰρ καὶ ἀρετῇ τὰ ἤθη διαφέρουσι πάντες), ἤτοι βελτίονας ἢ καθ' ἡμᾶς ἢ χείρονας ἢ καὶ τοιούτους, ὥσπερ οἱ γραφεῖς. Πολύγνωτος μὲν γὰρ κρείττους, Παύσων δὲ χείρους, Διονύσιος δὲ ὁμοίους εἴκαζεν. Δῆλον δὲ ὅτι καὶ τῶν λεχθεισῶν ἑκάστη μιμήσεων ἕξει ταύτας τὰς διαφορὰς καὶ ἔσται ἑτέρα τῷ ἕτερα μιμεῖσθαι τοῦτον τὸν τρόπον.

Καὶ γὰρ ἐν ὀρχήσει καὶ αὐλήσει καὶ κιθαρίσει ἔστι

---

22 καὶ A c d e: και τοῦτον Paris. 2040, Guelph. 26 (Ar.). 24 αἳ Ricc. 16 (αἱ): οἱ A c d e.

27 οὖν c e (conf. Ar.) : οὐ A; οὖν οὐ d. 28 οἷς Vettori: αἷς codd. 1448ª 3 κακίᾳ καὶ ἀρετῇ c e: κακία καὶ ἀρετὴ A d.

4 μιμοῦνται post καθ' ἡμᾶς suppl. Hardy. 8 τῷ c: τὸ A d e.

تفاوتها تواند بیان آید ، بهم چنین در سخنان منثور و نظم برهنه[۱] ، مثلاً هومیروس مردمانرا بهتر از آنچه هستند جلوه دهد ، و کلیوفون طبق اصل ، و هیگمون مرد ثاسوس و نخستین سازنده پرودیا و نیکوخارس سازنده دیلیادا ، بدتر . همانگونه نیز در دیثورمبوس و نوموس باشد ، مردمانرا میتوان همان نحو جلوه داد که آرگاس و تیموثئوس و فیلوکسنوس در کوکلوپس خویش کرده[۲].

در همین تفاوت است که

ترگودیا از کومودیا فرق دارد، زیرا یکی خواسته مردمانرا بدتر و دیگری بهتر از مردمان کنونی جلوه دهد .

۳

بازیك تفاوت سوم میان این هنرها طرزی است که بدان از هریك از این چیزها میتوان شبیه ساخت . زیرا باهمان وسایل و از همان اشیاء تشبیه را میشود بداستان سرائی در آورد — یا از زبان یك کس دیگر آنچنانکه هومیروس گوید[۳] ، یا بزبان خویشتن و بدون تغییر — یا همه آدمیان را در حال کنش و نمایش نشان داد[۴] . پس ، چنانکه در آغاز گفتیم ، تشبیه این سه تباینها را در خور دارد ، تباین در وسایل و در اشیاء و در طرز تشبیه . بطوری که سوفوکلیس ازیك حیث شبیه سازی است از همان نوع هومیروس ، چه هر دو از مردمان خوب شبیه سازند ، واز حیث دیگر از نوع اریستوفانیس ، چه هر دو آدمیان را در حال کنش ونمایش نشان

---

۱) یعنی خالی از موسیقی . آنچه گفت نام و یژه ندارد— از این پس بحث حصر شعر ست .

۲) parody . رك . گزارشنامه .

۳) مانند در اودوسئیا — رك . گزارشنامه — کایتاً غزل بزبان متکلّم است نمایش بزبان مخاطب و اپوپوئیا بزبان غائب .

۴) آدمیان نمایش — Dramatis Personae

γενέσθαι ταύτας τὰς ἀνομοιότητας, καὶ περὶ τοὺς λόγους δὲ καὶ τὴν ψιλομετρίαν, οἷον Ὅμηρος μὲν βελτίους, Κλεοφῶν δὲ ὁμοίους, Ἡγήμων δὲ ὁ Θάσιος ὁ τὰς π α ρ ῳ δ ί α ς ποιήσας πρῶτος καὶ Νικοχάρης ὁ τὴν Δ ε ι λ ι ά δ α χείρους. Ὁμοίως δὲ καὶ περὶ τοὺς διθυράμβους καὶ περὶ τοὺς νόμους, ὥσπερ ⟨Ἀρ⟩γᾶς Κύκλωπας ⟨καὶ⟩ Τιμόθεος καὶ Φιλόξενος, μιμήσαιτο ἄν τις.

Ἐν αὐτῇ δὲ τῇ διαφορᾷ καὶ ἡ τραγῳδία πρὸς τὴν κωμῳδίαν διέστηκεν· ἡ μὲν γὰρ χείρους, ἡ δὲ βελτίους μιμεῖσθαι βούλεται τῶν νῦν.

III

Ἔτι δὲ τούτων τρίτη διαφορὰ τὸ ὡς ἕκαστα τούτων μιμήσαιτο ἄν τις. Καὶ γὰρ ἐν τοῖς αὐτοῖς καὶ τὰ αὐτὰ μιμεῖσθαι ἔστιν ὁτὲ μὲν ἀπαγγέλλοντα — ἢ ἕτερόν τι γιγνόμενον ὥσπερ Ὅμηρος ποιεῖ, ἢ ὡς τὸν αὐτὸν καὶ μὴ μεταβάλλοντα — ἢ πάντας· ὡς πράττοντας καὶ ἐνεργοῦντας τοὺς μιμουμένους. Ἐν τρισὶ δὴ ταύταις διαφοραῖς ἡ μίμησίς ἐστιν, ὡς εἴπομεν κατ' ἀρχάς, ἐν οἷς τε καὶ ἃ καὶ ὥς. Ὥστε τῇ μὲν ὁ αὐτὸς ἂν εἴη μιμητὴς Ὁμήρῳ Σοφοκλῆς, μιμοῦνται γὰρ ἄμφω σπουδαίους, τῇ δὲ Ἀριστοφάνει, πράττοντας γὰρ μιμοῦνται καὶ

---

10 ταύτας A d e conf. Ar.): πάσας c. καὶ περὶ Paris. 2038 (conf. Ar.): καὶ τὸ περὶ A c d e; καὶ τῷ περὶ Bywater (sed confer "14: καὶ περὶ τ. διθυρ.). 12 ὁ τὰς Paris. 2038 : om. ὁ A c d e.

13 Δειλιάδα (η superscr. manus recentior) A. : Δηλιάδα c d e (conf. Ar.) 15 ὥσπερ <'Αργᾶς> Κύκλωπας Castelvetro: ὡς περγᾶς κυκλω πᾶς (vel κύκλωπας) A c d e; ὡς Πέρσας <καὶ> Κύκλ. Medici; ὥσπερ <θεοὺς 'Αρ>γᾶς, Κύκλωπας Vahlen[2] (1874); ὥσπ. (Οἰνώ)πας Κύκλ. Holland (v. comment.: melius <Οἰνω>νᾶς) ; ὥσπ. γὰρ Κύκλ. Vahlen (1897), probavit Wilamowitz *Timoth.* sed nomen proprium intercidisse confirmat Ar.): ὥσπερ ἐραστᾶς Κύκλ. Sykutris <καὶ> add. Rostagni (conf. Lat. T.). 16 αὐτῇ codd.: ταύτῃ Casaubon τῇ αὐτῇ Vettori. 21 ἢ codd.: ὅ τε δὲ Reiz. 23 πάντας codd.: πάντα Casaub. 25 καὶ ἃ Paris. 2038 (Ar.) : om. A c d e.

دهند[1]. و برخی گویند از اینجهت نمایشنامه ها[2] « دراماتا » نامیده شده که تشبیه آدمیانی در حال کنش نماید.

بدین سبب نیز دوریانها[3] پیدایش ترگودیا وکومودیا را بخود نسبت داده (اهل مگارا که اینجا هستند[4] کومودیا را ادعا کنند نظر باینکه در دوره دموکراسی که داشتند بوجود آمد، و آنان از سیکلیا بر اساس انکه اپیخارموس شاعر از آنجا بود و خیلی پیشتر از خیونیدس و ماگنیس میزیست[5]، و ترگودیا را بعضی از دوریانهای پولو پونیسیوس بخود منسوب نموده) وایشها نا مهارا دلیل آورند. زیرا گویند خویشتن دهکده های پیرامون شهرستان را « کومای » نامند، و اثینیان « دیمس » و انکه بازیگران کومودیا از فعل « کومازین » نامیده نشده ولی بسبب ولگردی در کومای هنگام بیرون رانده شدن از شهرستان، بهم چنین گویند وی فعل کردن را « دران » گفته، و اثینیان « پراتین »[6].

پس در باره چند و چگونه بودن تباینهائی که در تشبیه هست، همین اندازه گفته شود.

٤

بنظر میرسد پیدایش هنر شعر بطور کلی دو سبب داشته و هر دو سببهای طبیعی[7]. زیرا تقلید کردن از کودکی در نهاد مردمان هست (و از جانوران دیگر در این فرق دارند

---

۱) رك. گزارشنامه
۲) چه ترگودیا چه کومودیا.
۳) یعنی سپارتائیها – رك. گزارشنامه.
٤) یعنی نزدیك اثینه.
۵) در باره اینها در گزارشنامه.
٦) ملاحظه شود ارسطو از هیچ یك عقیده طرفداری نکرده.
۷) از تفاوت هنرها فارغ بعلت پیدایش شعر پردازد.

δρῶντας ἄμφω. Ὅθεν καὶ δράματα καλεῖσθαί τινες αὐτά φασιν, ὅτι μιμοῦνται δρῶντας.

Διὸ καὶ ἀντιποιοῦνται τῆς τε τραγῳδίας καὶ τῆς κωμῳδίας οἱ Δωριεῖς (τῆς μὲν γὰρ κωμῳδίας οἱ Μεγαρεῖς οἵ τε ἐνταῦθα ὡς ἐπὶ τῆς παρ' αὐτοῖς δημοκρατίας γενομένης καὶ οἱ ἐκ Σικελίας, ἐκεῖθεν γὰρ ἦν Ἐπίχαρμος ὁ ποιητὴς πολλῷ πρότερος ὢν Χιωνίδου καὶ Μάγνητος· καὶ τῆς τραγῳδίας ἔνιοι τῶν ἐν Πελοποννήσῳ) ποιούμενοι τὰ ὀνόματα σημεῖον. Οὗτοι μὲν γάρ κώμας τὰς περιοικίδας καλεῖν φασιν, Ἀθηναῖοι δὲ δήμους, ὡς κωμῳδοὺς οὐκ ἀπὸ τοῦ κωμάζειν λεχθέντας ἀλλὰ τῇ κατὰ κώμας πλάνῃ
1448b ἀτιμαζομένους ἐκ τοῦ ἄστεως· καὶ τὸ ποιεῖν αὐτοὶ μὲν δρᾶν, Ἀθηναίους δὲ πράττειν προσαγορεύειν.

Περὶ μὲν οὖν τῶν διαφορῶν καὶ πόσαι καὶ τίνες τῆς μιμήσεως εἰρήσθω ταῦτα.

IV

Ἐοίκασι δὲ γεννῆσαι μὲν ὅλως τὴν ποιητικὴν αἰτίαι δύο τινὲς καὶ αὗται φυσικαί. Τό τε γὰρ μιμεῖσθαι σύμφυτον τοῖς ἀνθρώποις ἐκ παίδων ἐστί (καὶ τούτῳ διαφέρουσι τῶν ἄλλων

---

28 post καλεῖσθαι incipit B. 30 γὰρ om. B.

33 πολλῳ codd. (conf. Ar.): <οὐ> πολλῷ perperam con. Gercke. Χιωνίδου Maggi (conf. Ar.): χωνίδου codd. 35 οὗτοι codd.: αὐτοί Spengel, Bywater. 36 Ἀθηναῖοι codd.: Ἀθηναίους Spengel, Bywater.

که مقلدترین آفریدگانند و دانستنیهای نخستین را از راه تقلید فراگیرند) ، و دوم انکه همگان از شبیه سازیها لذّت برند[1] .

دلیل این نکته اخیر در امور معموله دست دهد ، چه از شبیه سازیهای[2] بسیار دقیق چیزهائی که دیدنش ما را درد آورد ، لذّت بریم ، مانند شکل پست‌ترین جانوران و مردارها . باز یك سبب ، انکه دانش جوئی نه تنها نزد فیلسوفان دلپذیرترین چیزهاست ولی نزد دیگران نیز بهم چنین است ، هر چند بهره برداری اینها کمتر باشد . از نگریستن در شبیه سازیها لذّت برند ، چرا که از دیدن معاوِمات کسب کنند و برهان آورند هر چیز شبیه چیست ، مثلاً این آن مرد است ، زیرا اگر اتفاقاً اورا از پیش ندیده ، نقش نه از حیث تشبیه لذّت بخشد ولی از حیث نگارش یا رنگ آمیزی یا سبب دیگری از این قبیل[3] .

پس چون شبیه سازی در ما طبیعی بوده ، بهم چنین آهنگ و ایقاع (چه روشن است که اوزان اجزاء ایقاع باشد[4]) کسانی که از آغاز توانائی این چیزها را زیادتر داشتند اندك اندك پیشرفت نموده از بدیهه گوئیهای خویش شعر آفریدند[5] .

آنگاه شعر حسب اخلاق ویژه گویندگان منشعب شد ، آنانکه رزینتر بودند از اعمال با شکوه و کردار اینگونه مردمان تشبیه

---

۱) ارسطو آگاه که برای پیدایش و پیشرفت هنر ، هم هنرمند میبایست هم هنر فهم و هنر دوست .

۲) مقصود چه نقاشی چه مجسّمه سازی .

۳) گذشته از زیبائی تأمل در نقش و بحث از معانی عملی است فکری و لذّت بخش .

۴) ایقاع قیاس وقت است درهمه گونه جنبش ؛ و وزن قیاس حرکت در سخن گوئی پس وزن جزء ایقاع است .

۵) توانائی بر تشبیه نزد مردمان مشترك ولی نزد شاعر قویتر و دقیقتر و آزموده‌تر .

ζώων ὅτι μιμητικώτατόν ἐστι καὶ τὰς μαθήσεις ποιεῖται διὰ μιμήσεως τὰς πρώτας), καὶ τὸ χαίρειν τοῖς μιμήμασι πάντας.

Σημεῖον δὲ τούτου τὸ συμβαῖνον ἐπὶ τῶν ἔργων. ἃ γὰρ αὐτὰ λυπηρῶς ὁρῶμεν, τούτων τὰς εἰκόνας τὰς μάλιστα ἠκριβωμένας χαίρομεν θεωροῦντες, οἷον θηρίων τε μορφὰς τῶν ἀτιμοτάτων καὶ νεκρῶν. Αἴτιον δὲ καὶ τούτου, ὅτι μανθάνειν οὐ μόνον τοῖς φιλοσόφοις ἥδιστον ἀλλά καὶ τοῖς ἄλλοις ὁμοίως ἀλλ' ἐπὶ βραχὺ κοινωνοῦσιν αὐτοῦ. Διὰ γὰρ τοῦτο χαίρουσι τὰς εἰκόνας ὁρῶντες, ὅτι συμβαίνει θεωροῦντας μανθάνειν καὶ συλλογίζεσθαι τί ἕκαστον, οἷον ὅτι οὗτος ἐκεῖνος· ἐπεὶ ἐὰν μὴ τύχῃ προεωρακώς, οὐχ ᾗ μίμημα ποιήσει τὴν ἡδονὴν ἀλλὰ διὰ τὴν ἀπεργασίαν ἢ τὴν χροιὰν ἢ διὰ τοιαύτην τινὰ ἄλλην αἰτίαν.

Κατὰ φύσιν δὲ ὄντος ἡμῖν τοῦ μιμεῖσθαι καὶ τῆς ἁρμονίας καὶ τοῦ ῥυθμοῦ (τὰ γὰρ μέτρα ὅτι μόρια τῶν ῥυθμῶν ἐστι φανερὸν) ἐξ ἀρχῆς οἱ πεφυκότες πρὸς αὐτὰ μάλιστα, κατὰ μικρὸν προάγοντες, ἐγέννησαν τὴν ποίησιν ἐκ τῶν αὐτοσχεδιασμάτων.

Διεσπάσθη δὲ κατὰ τὰ οἰκεῖα ἤθη ἡ ποίησις· οἱ μὲν γὰρ σεμνότεροι τὰς καλὰς ἐμιμοῦντο πράξεις καὶ τὰς

1448b 5 αὗται Paris. 2038: αὐταί Acde B. τε om. B 6 διαφέρουσι Acde: διαφέρει B. 7 ἐστι om. B.

10 αὐτὰ Acde: αὐτῶν B. 12 καὶ τούτου c (conf. Ar.): καὶ τοῦτο Adc; τούτων B. 14 ὁμοίως Acde: ὅτι B. 17 οὐχ ᾗ Hermann: οὐχὶ codd. (= Ar.). 21 καὶ τῆς codd.: καὶ <διὰ> τῆς Margoliouth; καὶ <διὰ τοῦ τε λόγου καὶ> τῆς Valgimigli.

22 οἱ πεφυκότες πρὸς αὐτὰ B. (conf. Ar.; εἰς αὐτα Bekker, Gomperz): πεφυκότες καὶ αὐτὰ Acdc. 25 σεμνότεροι Acde: σεμνότερον B.

ساختند ، و آنانکه فروتر بودند از کردار مردمان نکوهیده ، در آغاز هجویات ساخته، آنچنانکه دسته پیش سرودهای دینی و شعر ستایش. از گویندگان پیش از هومیروس کسی نداریم چنین نوع شعر گفته باشد ، گرچه احتمال دارد بسیار بوده ، ولی از هومیروس پس شروع شود ، چون مارگیتس خود او ، و اشعار همانندی که در آن بمناسبت توافق با موضوع وزن ایمبیك نیز بمیان آمد (و از اینرو اکنون ایمبیون نامیده شود که در این وزن یکدیگر را « ایمبیز » درشت میگفتند) بنابر این از پیشینیان برخی شاعران هروئیك و برخی ایمبیك گشتند[۱] .

هومیروس

همچنانکه در نوع جدّی بهترین شاعر بود (چه تنها او نه فقط شبیه سازی را خوب ولی بهم چنین با تأثیر غایشی در آورده[۲]) ، همانطور نیز نخست او نشان داد که شکل کومودیا بنمایش در آوردن هجویات نیست بلکه امور مضحکه را[۳] ، چه مارگیتس همان نسبت بکومودیاها ، دارد ، که ایلیادا و اودوسئیا بترگودیاها .

چون ترگودیا و کومودیا پیداشد ،

شاعران حسب طبع ویژه خویش یکی از این دو نوع شعر را برگزیده ، بعضی جای ایمبیك شاعران کومودیا شدند ، وبعضی جای اشعار اپوس[۴] سازندگان ترگودیا گشتند ، بعلّتی که این شکلهای نوین عالیتر و پسندیده‌تر از انواع پیش بود .

اما پژوهش در انکه آیا ترگودیا اکنون در اجزاء صورت دهنده اش باندازه کفایت رسیده یا نه ، و حکم در حدّ ذات آن و از نقطه نظر غایش ، بحثی دیگر است .

۱) در باره این انواع واوزان شعر در گزارشنامه .

۲) یعنی dramatic

۳) در نظر ارسطو عیبهای بزرگ اخلاق نباید موضوع کومودیا شود ، ولی نواقص کوچك خنده آور .

۴) اوس واپوپوئیا بیك معنی آمده — عربی ملحمه وفارسی رزمنامه توان گفت .

τῶν τοιούτων, οἱ δὲ εὐτελέστεροι τὰς τῶν φαύλων, πρῶτον ψόγους ποιοῦντες, ὥσπερ ἕτεροι ὕμνους καὶ ἐγκώμια. Τῶν μὲν οὖν πρὸ Ὁμήρου οὐδενὸς ἔχομεν εἰπεῖν τοιοῦτον ποίημα, εἰκὸς δὲ εἶναι πολλούς· ἀπὸ δὲ Ὁμήρου ἀρξαμένοις ἔστιν, οἷον ἐκείνου ὁ Μαργίτης καὶ τὰ τοιαῦτα, ἐν οἷς κατὰ τὸ ἁρμόττον καὶ τὸ ἰαμβεῖον ἦλθε μέτρον (διὸ καὶ ἰαμβεῖον καλεῖται νῦν, ὅτι ἐν τῷ μέτρῳ τούτῳ ἰάμβιζον ἀλλήλους). Καὶ ἐγένοντο τῶν παλαιῶν οἱ μὲν ἡρωικῶν οἱ δὲ ἰάμβων ποιηταί.

Ὥσπερ δὲ καὶ τὰ σπουδαῖα μάλιστα ποιητὴς Ὅμηρος ἦν (μόνος γὰρ οὐχ ὅτι εὖ, ἀλλὰ καὶ μιμήσεις δραματικὰς ἐποίησεν), οὕτως καὶ τὰ τῆς κωμῳδίας σχήματα πρῶτος ὑπέδειξεν οὐ ψόγον ἀλλὰ τὸ γελοῖον δραματοποιήσας· ὁ γὰρ Μαργίτης ἀνάλογον ἔχει, ὥσπερ Ἰλιὰς καὶ ἡ Ὀδύσσεια πρὸς τὰς
1449a τραγῳδίας, οὕτω καὶ οὗτος πρὸς τὰς κωμῳδίας.

Παραφανείσης δὲ τῆς τραγῳδίας καὶ κωμῳδίας οἱ ἐφ' ἑκατέραν τὴν ποίησιν ὁρμῶντες κατὰ τὴν οἰκείαν φύσιν οἱ μὲν ἀντὶ τῶν ἰάμβων κωμῳδοποιοὶ ἐγένοντο, οἱ δὲ ἀντὶ τῶν ἐπῶν τραγῳδοδιδάσκαλοι, διὰ τὸ μείζω καὶ ἐντιμότερα τὰ σχήματα εἶναι ταῦτα ἐκείνων.

Τὸ μὲν οὖν ἐπισκοπεῖν εἰ ἄρα ἔχει ἤδη ἡ τραγῳδία τοῖς εἴδεσιν ἱκανῶς ἢ οὔ, αὐτό τε καθ' αὑτὸ κρῖναι καὶ πρὸς τὰ θέατρα, ἄλλος λόγος.

---

26 τῶν om. B. εὐτελέστεροι Acde : εὐτελέστερον B. 27 ποιοῦντες Acde : ποιοῦνται B. 29 εἶναι Acde : εἰδέναι B; πεποιηκέναι M. Schmidt. ἀρξαμένοις ἔστιν Ace : ἀρξάμενος' ἔστιν B; ἀρξαμένοι εἰσὶν d [teste Landi ex Vitelli collatione]. 30-31 κατὰ τὸ ἁρμόττον καὶ τὸ ἰαμβεῖον B. (conf. Ar.) : om. καὶ τὸ Acde; καὶ τὸ ἁρμόττον [ἰαμβεῖον] Gomperz partim ex Aldina, partim ex Stahr et Ussing; κατὰ <φύσιν> τὸ ἁρμόττον [ἰαμβεῖον] Gercke propter b20, 49 a24, 60 a4. 35 ἀλλὰ καὶ B (conf. Ar.), con. Bonitz: ἀλλ' ὅτι καὶ Acde. 36 τὰ ... σχήματα Acde : τὸ ... σχῆμα B. ὑπέδειξεν Ade : ἀπέδειξεν B; ὑπῆρξεν c.

37 ὁ γὰρ B : τὸ γὰρ Acde. 38 Ἰλιὰς codd.: fort. <ἡ> Ἰλιὰς Bywater. ἡ Ὀδύσσεια AB (conf. Ar.) : om. ἡ cde. πρὸς τὰς τραγῳδίας om. B. 1449a. 5 μείζω B d: μεῖζον A e; μείζονα c. ἐντιμότερα Acde; ἐντιμότερον B. 6 εἰ ἄρα ἔχει Paris. 2038, Vahlen (conf. Ar. qui ἀρχῇ videtur prave intellexisse): ἄρα ἔχει B (cf. Festa); παρέχει Acde; ἆρ' ἔχει Vahlen, Bywater et alii.

چون در آغاز از بدیهه گوئیها
بوجود آمد — چه ترگودیا چـه کومودیا ، و ترگودیا ، از گوینـدگان دیثورمبوس و کومودیا از گویندگان آوازهـای فالیك[1] که اکنون هم در بسیـار شهرستانهـا بر پا مـانده — ترگودیـا هر چه بظـاهر بخود تعلق داشت پیش گرفت و انـدك انـدك بزرگ شد و پس از تغیـیرات زیـاد چون بشکل طبیعی خود رسیـد ایست کرد[2] .

شماره بازیگرانرا نخست اثیسخاوس از یك
بـدو تن افزود و از قسمت فرودستـان کاست و گفتگو را مقام اول بخشیـد ، و سوفوکلیس باز یگرانرا بسه تن رسـاند و آرایش صحنه نمایش را ترتیب داد[3] .

دیگر ترگودیا امتداد همرساند ،
و از داستانهـای کوچـك و گفتـار مضحك که در اثر تغیـیر از شعر ساتوریك باقی داشت رهائی یافته بشکوه رسیـد ، و وزن شعر از چهارگانه بایمبیك مبـدل گشت . پیشتر وزن چهارگـانه بکار میبردند ، چرا کـه شعر سـاتوریك بود و برقص نزدیکتر ، ولی چون گفتـار بمیـان آمد طبیعت خود وزن مخصوصی یافت ، زیرا ایمبیك گویا ترین وزنها است (و دلیل ، انکه در گفتگوی با یکدیگر بیشتر بوزن ایمبیـك سخن گوئیم و بندرت بوزن شش گـانه ، جز هنگـامی کـه از آهنـگ گـفتگو دور شویم) .

دیگر شمارهٔ اپثیسودهـا (پرده) ، و چیزهـای دیگری که گفته شد برای آرایش هر قسمت بوده[4] ، آنچنـان باشد که ما را گفته اند ،

---

۱) رك . گزارشنامه .
۲) ترگودیا مانند آفریده جـاندار روئیده تا از حیث شکل و صورت بکمال رسیده — ولی نگوید اجزاء ترکیب کننده یعنی سخن و آواز و جزاینها هم چنین .
۳) در باره این دو ترگودیا نویس و در شعر ساتوریك در گزارشنامه .
۴) یعنی پوشاك وصورتهای مقوائی .

Γενομένης δ' οὖν ἀπ' ἀρχῆς αὐτοσχεδιαστικῆς — καὶ αὐτὴ καὶ ἡ κωμῳδία, καὶ ἡ μὲν ἀπὸ τῶν ἐξαρχόντων τὸν διθύραμβον, ἡ δὲ ἀπὸ τῶν τὰ φαλλικὰ ἃ ἔτι καὶ νῦν ἐν πολλαῖς τῶν πόλεων διαμένει νομιζόμενα — κατὰ μικρὸν ηὐξήθη προαγόντων ὅσον ἐγίγνετο φανερὸν αὐτῆς. καὶ πολλὰς μεταβολὰς μεταβαλοῦσα ἡ τραγῳδία ἐπαύσατο, ἐπεὶ ἔσχε τὴν αὑτῆς φύσιν.

Καὶ τό τε τῶν ὑποκριτῶν πλῆθος ἐξ ἑνὸς εἰς δύο πρῶτος Αἰσχύλος ἤγαγε καὶ τὰ τοῦ χοροῦ ἠλάττωσε καὶ τὸν λόγον πρωταγωνιστὴν παρεσκεύασεν· τρεῖς δὲ καὶ σκηνογραφίαν Σοφοκλῆς.

Ἔτι δὲ τὸ μέγεθος ἐκ μικρῶν μύθων καὶ λέξεως γελοίας διὰ τὸ ἐκ σατυρικοῦ μεταβαλεῖν ὀψὲ ἀπεσεμνύνθη, τό τε μέτρον ἐκ τετραμέτρου ἰαμβεῖον ἐγένετο. Τὸ μὲν γὰρ πρῶτον τετραμέτρῳ ἐχρῶντο διὰ τὸ σατυρικὴν καὶ ὀρχηστικωτέραν εἶναι τὴν ποίησιν, λέξεως δὲ γενομένης αὐτὴ ἡ φύσις τὸ οἰκεῖον μέτρον εὗρε· μάλιστα γὰρ λεκτικὸν τῶν μέτρων τὸ ἰαμβεῖόν ἐστιν (σημεῖον δὲ τούτου, πλεῖστα γὰρ ἰαμβεῖα λέγομεν ἐν τῇ διαλέκτῳ τῇ πρὸς ἀλλήλους, ἑξάμετρα δὲ ὀλιγάκις καὶ ἐκβαίνοντες τῆς λεκτικῆς ἁρμονίας).

Ἔτι δὲ ἐπεισοδίων πλήθη, καὶ τὰ ἄλλ' ὡς ἕκαστα κοσμηθῆναι λέγεται, ἔστω ἡμῖν εἰρημένα· πολὺ γὰρ ἂν ἴσως

6 εἴδεσιν Acde: ἠδέσιν B. 7 κρῖναι Forchhammer: κρίνεται ἢ ναί (ἢ ναι = κρίνεται) Ad; κρίνεται εἶναι Bce. γενομένης ... αὐτοσχεδιαστικῆς Acde B (cf. Festa): γενομένη...αὐτοσχεδιαστικὴ Marc. 200. Laur. LX 16. δ' οὖν B: οὖν Acde. 10 καὶ αὐτὴ καὶ ἡ κωμῳδία Acde: καὶ αὐτὴ ἡ κωμῳδία B. (cont. Festa. καὶ ἡ μὲν Acde: ἡ μὲν B. 11 φαλλικὰ Paris. 2038: φαύλλικὰ (vel φαυλικὰ) Acde B (λλικα = φαυλα, i. e. φαῦλα, quod respicit Ar.). 12 διαμένει Laur. LX 21, Paris. 2038 (conf. Ar.): διαμένειν Acde B. 18 πρωταγωνιστὴν codd.: πρῶτος ἀγωνιστικὸν Immisch ex Ar. eruere conatur, quod non probabile videtur. 19 post μέγεθος punctum ponunt Bywater, Gudeman aliique. 20 σατυρικοῦ Bcde: σατυριακοῦ A. 29 post ἐπεισοδίων πλήθη punctum ponunt Bywater, Gudeman aliique. ὡς codd. (conf. Ar.): οἷς Hermann.

زیرا شرح یگان یگان شاید کاری دراز گردد .

۵

کومودیا ، چنانکه گفتیم ، تشبیه مردمان پست‌تر است ، گرچه نه از حیث همه گونه عیوب، ولی از حیث چیزهائی که یك قسم زشتی بوده خنده آور باشد[۱] . زیرا خنده آور بودن یك نوع نقص و زشتی است بی درد و بی گزند ، چون مثلاً صورتهای مضحکی که بر سر و رو گذارند چیزی است زشت و بد هیئت بی انکه درد آور باشد[۲] .

تغییرات پیکایك

ترگودیا و کسانی که بدستشان روی داد نا معلوم نیست ، ولی کومودیا بعلت انکه نظر جدّی بدان نمیشد ، چگونگی آغاز شدنش پوشیده مانده ، چنانکه حتی فرودستان کومودیا را دیرگاه آرخون تعیین نمود[۳] ، و پیشتر بسته باختیار داو طلبان بود . و کومودیا یك شکلی بجود داشت هنگامی که نام آنانکه بشمرای کومودیا نامیده شدند ثبت گشت[۴] .

صورتهای عاریه

یا پیش گفتار[۵] یا تعدّد باز یگران و همه اینگونه امور را ، کی پیش آورد معلوم نیست ، ولی ساختن داستانها را اپیخارموس و فورمیس ایجاد کردند . این آثار در آغاز از سیکلیا آورده شد ، و میان شاعران اثینه

---

۱) پس از تغییرات ترگودیا بتاریخ کومودیا پردازد – چنانکه گفتیم یعنی در فصل چهارم – آدمیان کومودیا از مردمان معمولی فقط آن اندازه بدتر که دچار یك زشتی بی آزار باشند . عمل مضحك است چون اشتباهی بی گزند بدیگران باشد وآدمی مضحك چون یك زشتی جسمی یا اخلاقی داشته که کسی را آسیب نرساند .

۲) masque .

۳) فرودستان ترگودیا و کومودیا را آرخون تعیین مینمود .

۴) در دفتر شهر داری اسم شعرای ترگودیا و کومودیا و نتیجه مسابقه‌ها ثبت میگشت .

۵) prologue

ἔργον εἴη διεξιέναι καθ' ἕκαστον.

V

Ἡ δὲ κωμῳδία ἐστίν, ὥσπερ εἴπομεν, μίμησις φαυλοτέρων μέν, οὐ μέντοι κατὰ πᾶσαν κακίαν, ἀλλ' ἃ τοῦ αἰσχροῦ ἐστι τὸ γελοῖον μόριον. Τὸ γὰρ γελοῖόν ἐστιν ἁμάρτημά τι καὶ αἶσχος ἀνώδυνον καὶ οὐ φθαρτικόν, οἷον εὐθὺς τὸ γελοῖον πρόσωπον αἰσχρόν τι καὶ διεστραμμένον ἄνευ ὀδύνης.

Αἱ μὲν οὖν τῆς τραγῳδίας μεταβάσεις καὶ δι' ὧν ἐγένοντο οὐ λελήθασιν, ἡ δὲ κωμῳδία, διὰ τὸ μὴ σπουδάζεσθαι ἐξ ἀρχῆς, 1449b ἔλαθεν· καὶ γὰρ χορὸν κωμῳδῶν ὀψέ ποτε ὁ ἄρχων ἔδωκεν, ἀλλ' ἐθελονταὶ ἦσαν. Ἤδη δὲ σχήματά τινα αὐτῆς ἐχούσης οἱ λεγόμενοι αὐτῆς ποιηταὶ μνημονεύονται.

Τίς δὲ πρόσωπα ἀπέδωκεν ἢ προλόγους ἢ πλήθη ὑποκριτῶν καὶ ὅσα τοιαῦτα, ἠγνόηται· τὸ δὲ μύθους ποιεῖν Ἐπίχαρμος καὶ Φόρμις. Τὸ μὲν οὖν ἐξ ἀρχῆς ἐκ Σικελίας ἦλθε, τῶν δὲ Ἀθήνησιν Κράτης

---

31 διεξιέναι Acde : διιέναι B. 33 ἀλλ' ἃ Castiglioni: ἀλλὰ codd.; ἀλλ' ἡ Friedrich; ἀλλὰ <καθ' ὅσον> M. Schmidt. αἰσχροῦ ἐστι Acdc B : αἰσχροῦ οὔ ἐστι Paris. 2038 (Ar.; v. Gudeman) 35 τὸ om. B. 36 διεστραμμένον Acde : ἐστραμμένον B. 1449b 1 κωμῳδῶν codd.: κωμῳδοῖς Bernhardy (κωμῳδῷ Bywater).

4 προλόγους codd.: πρόλογον Christ. 5 Ἐπίχαρμος καὶ Φόρμις codd.: (nomina non intellexit Ar.): secl. Susemihl et plerique.

5-6 τὸ μὲν οὖν Paris. 2038 (conf. Ar.): om. οὖν Acde B. 9-10 μέχρι μόνου μὲν τοῦ μετὰ λόγου Rostagni : μέχρι μόνου μέτρου μέτα λόγου B, Paris. 2038; μέχρι μὲν τοῦ μέτρου (μέτρῳ Tkatsch) μετὰ λόγου Ar., Gudeman (μετὰ λόγου ex μεγάλου cett. codicum); μέχρι μόνου μέτρου μεγάλου Acde; μέχρι μὲν τοῦ μετὰ μέτρου Thurot ; μέχρι μόν<ον τ>οῦ μέτρῳ Tyrwhitt; μέχρι μόνου < τοῦ διὰ λόγου ἐμ>μέτρου Ueberweg; μέχρι κτλ. μεγάλη Lasson; μέχρι μόνου <μὲν τοῦ ἐμ>μέτρου μετὰ λόγου proposueram, dubitanter propter verborum insolentem et poeticam inversionem.

نخست کراتس شکل ایمبیک را کنار گذاشته بساختن مطالب کلّی و داستان پرداخت[1] .

اما اپوپوئیا با ترگودیا فقط آن اندازه توافق دارد که تشبیهی است بوسیله سخن از مردمان جدّی . و از این حیث تفاوت دارد که بر یك نوع وزن و داستان سرائی است . دیگر در درازی فرق هست — ترگودیا میکوشد تا تواند بمدّت یك دوره آفتاب محدود باشد یا اندکی تجاوز نماید[2] ، حال آنکه اپوپوئیا از حیث زمان نا محدود است — و این نیز تفاوت است هر چند در اوایل این وجه را در ترگودیاها و اپوسها همانند میساختند .

اما اجزاء ترکیب کننده بعضی در هر دو نوع مشترك است ، و بعضی بترگودیا خصوصیّت داشته[3] . از اینرو هر کس خوب و بد در ترگودیا را بداند ، در اشعار اپوس نیز تمیز دهد ، زیرا اجزائی را که اپوپوئیا داراست در ترگودیا موجود ، ولی اجزاء ترگودیا همه در اپوپوئیا نیست .

٦

در باره هنر تشبیه باشعار وزن شش گانه[4] و در کومودیا پس از این سخن خواهیم راند[5] ، اکنون در باره ترگودیا بگوئیم ، و حدّ جوهر آنرا که از آنچه گفته شد حاصل گردد بدست آوریم[6] .

---

۱) رك . گزارشنامه .

۲) این نکته که بوحدت زمان معروف گشت میان نقّادان موضوع جدال شد . رك . گزارشنامه .

۳) اجزاء مشترکه : داستان و اخلاق و گفتار و اندیشه — اجزاء مخصوص ترگودیا : آواز و منظره نمایش .

٤) یعنی اپوپوئیا — در فصل ۲۳، ۲٤ .

٥) در بخش دوم رساله که از میان رفته .

٦) اکنون از کلّیات بجزئیات رفته حسب آنچه در پنج فصل پیش گفته جوهر ترگودیا را تحدید نماید .

πρῶτος ἦρξεν ἀφέμενος τῆς ἰαμβικῆς ἰδέας καθόλου ποιεῖν λόγους καὶ μύθους.

Ἡ μὲν οὖν ἐποποιία τῇ τραγῳδίᾳ μέχρι μόνου μὲν τοῦ μετὰ λόγου μίμησις εἶναι σπουδαίων ἠκολούθησεν. Τῷ δὲ τὸ μέτρον ἁπλοῦν ἔχειν καὶ ἀπαγγελίαν εἶναι, ταύτῃ διαφέρουσιν. Ἔτι δὲ τῷ μήκει — ἡ μὲν ὅτι μάλιστα πειρᾶται ὑπὸ μίαν περίοδον ἡλίου εἶναι ἢ μικρὸν ἐξαλλάττειν, ἡ δὲ ἐποποιία ἀόριστος τῷ χρόνῳ — καὶ τούτῳ διαφέρει· καίτοι τὸ πρῶτον ὁμοίως ἐν ταῖς τραγῳδίαις τοῦτο ἐποίουν καὶ ἐν τοῖς ἔπεσιν.

Μέρη δ' ἐστὶ τὰ μὲν ταὐτά, τὰ δὲ ἴδια τῆς τραγῳδίας. Διόπερ ὅστις περὶ τραγῳδίας οἶδε σπουδαίας καὶ φαύλης, οἶδε καὶ περὶ ἐπῶν· ἃ μὲν γὰρ ἐποποιία ἔχει, ὑπάρχει τῇ τραγῳδίᾳ, ἃ δὲ αὐτή, οὐ πάντα ἐν τῇ ἐποποιίᾳ.

VI

Περὶ μὲν οὖν τῆς ἐν ἑξαμέτροις μιμητικῆς καὶ περὶ κωμῳδίας ὕστερον ἐροῦμεν· περὶ δὲ τραγῳδίας λέγωμεν ἀπολαβόντες αὐτῆς ἐκ τῶν εἰρημένων τὸν γινόμενον ὅρον τῆς οὐσίας.

---

12 ταύτῃ AcdB: ταύτην e (= Ar.?). διαφέρουσιν codd. διαφέρει Hermann.

15 ὁμοίως Acde: ὁμοίως ὅ τι B. 17 ταὐτὰ Aldina: ταῦτα codd. (= Ar.?). 18 τραγῳδίας AcdB: τῆς τραγῳδίας e. 20 αὐτή Bcde: αὐτῇ A; αὕτη Reiz, Ueberweg. πάντα Acde: πάντως B 21 περὶ μὲν Bde: om. μὲν Ac.

22-23 ἀπολαβόντες codd.: ἀναλαβόντες Bernays.

پس ترگودیا تشبیه کرداری است جدّی و کامل ،
دارای یك اندازه بزرگی[1] ، در سخنی چاشنی‌دار ، هر یك از انواع چاشنی جدا گانه در اجزاء موجود ، در شکل نمایش نه داستان سرائی ، از راه وقایعی که شفقت و ترس بر انگیزد یا کسازی (کثارسیس[2]) این عواطف را انجام داده . میگویم سخن چاشنی دار آنکه ایقاع و آهنگ و آواز دارد[3] ، و مقصود از انواع چاشنی جدا گانه انکه بعضی اجزاء بوسیله فقط اوزان شعری ساخته شده و اجزاء دیگر بدور خود بوسیله آواز[4] .

چون تشبیه را
آدمیان بفعل در آورند ، نخست لزوماً یك جزء ترگودیا آرایش منظره نمایش خواهد بود[5] ، سپس آواز و گفتار ، چه اینها وسایل ساختن تشبیه است . مقصودم از گفتار خود ترکیب بندی ابیات است ، و آواز آنچیزی که تأثیرش کاملًا نمایان میباشد .

باز چون تشبیه از کردار است[6] ،
و این از صاحبان افعال سرزند ، که بمقتضای خلق و اندیشه میبایست صفاتی دارا باشند[7] (زیرا در اثر اینها بافعال نیز صفات نسبت دهیم و در گذر طبیعی امور کردارها را دو سبب مقرّر نموده ، اندیشه و خلق ، و حسب این کردارها مردمان همگان کامیاب یا ناکام شوند[8]) و داستان تشبیه

۱) جدّی = serious — کامل = perfect or complete in itself — بزرگی = magnitude .
۲) شرح کثارسیس در گزارشنامه .
۳) لحن وآواز اینجا مترادف و واو عطف مفسّر است .
۴) قسمت گفتگو فقط بشعر و قسمت فرودستان بوسیله آواز .
۵) spectacle — در گزارشنامه .
۶) از اجزاء ظاهری ترگودیا یعنی منظره نمایش و گفتار و آواز گفته ، اکنون باجزاء داخلی پردازد .
۷) چه صفات عقلی چه اخلاقی .
۸) یعنی افعال ، نتیجه طبیعی اندیشه و اخلاق است ، و کامیابی یا ناکامی آورد .

Ἔστιν οὖν τραγῳδία μίμησις πράξεως σπουδαίας καὶ τελείας μέγεθος ἐχούσης, ἡδυσμένῳ λόγῳ χωρὶς ἑκάστῳ τῶν εἰδῶν ἐν τοῖς μορίοις, δρώντων καὶ οὐ δι' ἀπαγγελίας, δι' ἐλέου καὶ φόβου περαίνουσα τὴν τῶν τοιούτων παθημάτων κάθαρσιν. Λέγω δὲ ἡδυσμένον μὲν λόγον τὸν ἔχοντα ῥυθμὸν καὶ ἁρμονίαν καὶ μέλος, τὸ δὲ χωρὶς τοῖς εἴδεσι τὸ διὰ μέτρων ἔνια μόνον περαίνεσθαι καὶ πάλιν ἕτερα διὰ μέλους,

Ἐπεὶ δὲ πράττοντες ποιοῦνται τὴν μίμησιν, πρῶτον μὲν ἐξ ἀνάγκης ἂν εἴη τι μόριον τραγῳδίας ὁ τῆς ὄψεως κόσμος. εἶτα μελοποιία καὶ λέξις· ἐν τούτοις γὰρ ποιοῦνται τὴν μίμησιν. Λέγω δὲ λέξιν μὲν αὐτὴν τὴν τῶν μέτρων σύνθεσιν, μελοποιίαν δὲ ὃ τὴν δύναμιν φανερὰν ἔχει πᾶσαν.

Ἐπεὶ δὲ πράξεώς ἐστι μίμησις. πράττεται δὲ ὑπὸ τινῶν πραττόντων, οὓς ἀνάγκη ποιούς τινας εἶναι κατά τε τὸ ἦθος καὶ τὴν διάνοιαν (διὰ γὰρ τούτων καὶ
1450a τὰς πράξεις εἶναί φαμεν ποιάς τινας, πέφυκε δὲ αἴτια δύο τῶν πράξεων εἶναι, διάνοιαν καὶ ἦθος. καί κατὰ ταύτας καὶ τυγχάνουσι καὶ ἀποτυγχάνουσι πάντες), ἔστιν δὴ τῆς μὲν πράξεως

---

24 σπουδαίας om. B. 25 ἑκάστῳ Tyrwhitt (conf. Lat.): ἑκάστου AcdB; ἑκάστων e. 27 παθημάτων B (conf. Ar.): μαθημάτων Acde (i. e. Μαθημάτων = Παθημάτων). [29 καὶ μέλος codd.: del. Vettori; καὶ μέτρον Tyrwhitt. 30 post μέλους lacunam statuit Ritter in qua κάθαρσις explicaretur. 34 αὐτήν AcdB (verba quae sunt λέγω .. αὐτὴν τὴν om. e): ταύτην Bywater. μέτρων codd.: ὀνομάτων Hermann. 35 πᾶσαν codd. (conf. Ar.): πᾶσιν Maggi. 1450a 1 πέφυκε δὲ Paris. 2038: πέφυκεν Acde B. 2 διάνοιαν Ace: διάνοια Bd. ταύτας καὶ Acde: ταῦτα B. 3 ἔστιν δὴ Bywater: ἔστιν δὲ codd.

کردار است ، زیرا من اینجا مجموعه وقایع را داستان نامم ، و اخلاق آنچیزی که بمقتضای آن صاحبان افعال را صفاتی نسبت دهیم ، و اندیشه در هر چه گویند موجود ، چون نکته‌ای نشان دهند یا حقیقت کلّی نیز اظهار دارند[۱] .

پس اجزاء هر ترگودیائی میبایست شش باشد ، که صفت آنرا مقرّر نماید . و آن داستان است ، و اخلاق و گفتار و اندیشه و منظره نمایش و آواز . چنانکه دو جزء وسایل تشبیه را تشکیل دهد ، و یك جزء طرز تشبیه ، و سه جزء چیزهائی که از آن تشبیه سازند ، و جز اینها هیچ دیگر نیست[۲] .

بکار بردن این اجزاء صورت دهنده میتوان گفت حصر ببعضی شاعران نبوده ، چه همه ترگودیاها یکسان دارای منظره نمایش و خلق و داستان و گفتار و آواز و اندیشه است .

مهمترین این اجزاء ترکیب بندی وقایع است[۳] ، زیرا ترگودیا تشبیه مردمان نیست ولی تشبیه کردار و زندگی ، و فرخندگی و نا فرخندگی در کردار است ، و غایت زندگی یك نوع کردار است ، نه چگونگی اخلاق[۴] . بمقتضای اخلاقشان مردمان صفات دارند ، اما حسب کردارشان شادمان یا بعکس هستند . بنابر این نمایش را برای تشبیه اخلاق ندهند ، ولی از راه کردارها اخلاق را پیش آورند . بطوری که وقایع و داستان[۵] غایت ترگودیا باشد ، و غایت مهمترین همه چیزهاست[۶] .

۱) اندیشه مانند خلق از اجزاء شخصیّت است و توانائی عقلی نشان دهد . رك . در فصل ۱۹ .

۲) وسایل تشبیه = گفتار وآواز — طرز تشبیه = منظره نمایش — اشیاء تشبیه = داستان و اخلاق و اندیشه .

۳) یعنی داستان . اکنون هر جزء را بترتیب اهمّیت ذکر نماید .

۴) رك . گزارشنامه .

۵) باز واو ترادف .

۶) رك . گزارشنامه .

ὁ μῦθος ἡ μίμησις· λέγω γὰρ μῦθον τοῦτον τὴν σύνθεσιν τῶν πραγμάτων· τὰ δὲ ἤθη καθ' ὃ ποιούς τινας εἶναί φαμεν τοὺς πράττοντας· διάνοιαν δὲ ἐν ὅσοις λέγοντες ἀποδεικνύασίν τι ἢ καὶ ἀποφαίνονται γνώμην.

Ἀνάγκη οὖν πάσης τραγῳδίας μέρη εἶναι ἕξ, καθ' ὃ ποιά τις ἐστὶν ἡ τραγῳδία· ταῦτα δ' ἐστὶ μῦθος καὶ ἤθη καὶ λέξις καὶ διάνοια καὶ ὄψις καὶ μελοποιία. Οἷς μὲν γὰρ μιμοῦνται, δύο μέρη ἐστίν, ὡς δὲ μιμοῦνται, ἕν, ἃ δὲ μιμοῦνται, τρία, καὶ παρὰ ταῦτα οὐδέν.

Τούτοις μὲν οὖν οὐκ ὀλίγοι αὐτῶν ὡς εἰπεῖν κέχρηνται τοῖς εἴδεσιν· καὶ γὰρ ὄψεις ἔχει πᾶν καὶ ἦθος καὶ μῦθον καὶ λέξιν καὶ μέλος καὶ διάνοιαν ὡσαύτως.

Μέγιστον δὲ τούτων ἐστὶν ἡ τῶν πραγμάτων σύστασις· ἡ γὰρ τραγῳδία μίμησίς ἐστιν οὐκ ἀνθρώπων ἀλλὰ πράξεως καὶ βίου· καὶ εὐδαιμονία καὶ κακοδαιμονία ἐν πράξει ἐστίν, καὶ τὸ τέλος πρᾶξίς τις ἐστίν, οὐ ποιότης. Εἰσὶν δὲ κατὰ μὲν τὰ ἤθη ποιοί τινες, κατὰ δὲ τὰς πράξεις εὐδαίμονες ἢ τοὐναντίον. Οὔκουν ὅπως τὰ ἤθη μιμήσωνται πράττουσιν, ἀλλὰ τὰ ἤθη συμπεριλαμβάνουσι διὰ τὰς πράξεις. Ὥστε τὰ πράγματα καὶ ὁ μῦθος τέλος τῆς τραγῳδίας, τὸ δὲ τέλος μέγιστον ἁπάντων.

---

4 ἢ om. B. 6 διάνοιαν Bcde : διάνοια A. ἀποδεικνύασιν Ac: ἀποδεικνύουσι Bde. τι ἢ Acde: τινὰ B 8 πάσης Acde : πάσης τῆς B. 10 ἤθη καὶ λέξις codd. (conf. Ar.) : ordinem verborum mutandum coniecerunt Spengel, Susemihl, qui καὶ λέξις inter ὄψις et καὶ μελοποιία transponunt. 13-14 οὐκ ὀλίγοι αὐτῶν ὡς εἰπεῖν codd. : οὐκ ὀλ. αὐτ. <ἀλλὰ πάντες> ὡς εἰπ. Bursian; similia Susemihl, Gomperz, Zeller, Bywater, Butcher; ὡς εἰπ. post πᾶν (quod corrigit πᾶσα) transponit Spengel; οὐκ ὀλίγοι ἅπασιν ὡς εἰπεῖν Sykutris. 18 καὶ εὐδαιμονία καὶ κακοδαιμονία B (conf. Ar) : εὐδαιμονίας καὶ ἡ κακοδαιμονία Acde, quos secuti editores omnes lacunam post εὐδαιμονίας indicant <καὶ κακοδαιμονίας· ἡ δὲ εὐδαιμονία> vel similiter. 21 συμπεριλαμβάνουσι Acd B : συμπαραλαμβάνουσι e, Spengel.

از این گذشته بی کردار

ترگودیا نتوان داشت ، ولی بی خلقیات توانـد بود . چنانچه ترگودیاهای بیشتر گویندگان کنونی خالی از خلقیات است ، و کلیتاً نزد شاعران زیادی چنین باشد ، بهم چنین میان نقاشان مانند زئوکسیس نسبت بپولوگنوتوس ، زیرا پولوگنوتوس نقاش اخلاقی خوب است ، ولی نقاشی زئوکسیس هیچ اثر خلق ندارد .

دیگر انکه اگر کسی سخن

رانیهائی که اخلاق را جلوه دهد در سلسله‌ای متتابع در آورد و بسخن و اندیشه خوب ساخته شده باشد ، آنچه تأثیر فعلی ترگودیا است ایجاد نخواهد نمود ؛ بلکه تأثیر خیلی بیشتر ترگودیائی را خواهد برد که این چیزها را کمتر بکار برده ، ولی داستان یعنی ترکیب بندی وقایع داشته باشد[1] . از این گذشته بزرگترین چیزهائی که ترگودیا بدان دلربائی کند ، پریپتی و شناسائی[2] ، جزو داستان است .

دلیل دیگر انکه

تازه کاران چه گفتار چه اخلاق را زودتر توانند بدقت سازند تا بهم پیوستن وقایع ، مانند تقریباً همه شاعران اوایل نیز .

پس داستان نخست چیز و مانند روان ترگودیا است ، و در مقام دوم اخلاق آید (در هنر نقاشی نیز وضعیت مشابه است ، زیرا اگر کسی زیبا ترین رنگها را درهم برهم کشد ، باندازه گزار صورتی بسفید و سیاه لذت نخواهد بخشید) . ترگودیا تشبیه کردار است و از همه بیشتر باین علت از صاحبان افعال تشبیه سازد .

در مقام سوم اندیشه آید ، و آن توانائی بر گفتن سخنان ممکن و مناسب است که در سخن را نیها وظیفه هنر سیاست و هنر

---

۱) سخن زیبا و اندیشه خوب یك چیز و تأثیر ترگودیائی یعنی بر انگیختن شفقت و ترس چیز دیگر ، واین دو تأثرات از داستان روی دهد — رك . گزارشنامه .

۲) اینها در فصل ۱۱ — ترجمه لفظ پریپتی مورد ندارد چه در همه زبانها مستعمل .

Ἔτι ἄνευ μὲν πράξεως οὐκ ἂν γένοιτο τραγῳδία, ἄνευ δὲ ἠθῶν γένοιτ᾽ ἄν. Αἱ γὰρ τῶν νέων τῶν πλείστων ἀήθεις τραγῳδίαι εἰσίν, καὶ ὅλως ποιηταὶ πολλοὶ τοιοῦτοι, οἷον καὶ τῶν γραφέων Ζεῦξις πρὸς Πολύγνωτον πέπονθεν. ὁ μὲν γὰρ ἀγαθὸς ἠθογράφος, ἡ δὲ Ζεύξιδος γραφὴ οὐδὲν ἔχει ἦθος.

Ἔτι ἐάν τις ἐφεξῆς θῇ ῥήσεις ἠθικὰς καὶ λέξει καὶ διανοίᾳ εὖ πεποιημένας, οὐ ποιήσει ὃ ἦν τῆς τραγῳδίας ἔργον, ἀλλὰ πολὺ μᾶλλον ἡ καταδεεστέροις τούτοις κεχρημένη τραγῳδία, ἔχουσα δὲ μῦθον καὶ σύστασιν πραγμάτων. Πρὸς δὲ τούτοις τὰ μέγιστα οἷς ψυχαγωγεῖ ἡ τραγῳδία τοῦ μύθου μέρη ἐστίν, αἵ τε περιπέτειαι καὶ ἀναγνωρίσεις.

Ἔτι σημεῖον ὅτι καὶ οἱ ἐγχειροῦντες ποιεῖν πρότερον δύνανται τῇ λέξει καὶ τοῖς ἤθεσιν ἀκριβοῦν ἢ τὰ πράγματα συνίστασθαι, οἷον καὶ οἱ πρῶτοι ποιηταὶ σχεδὸν ἅπαντες.

Ἀρχὴ μὲν οὖν καὶ οἷον ψυχὴ ὁ μῦθος τῆς τραγῳδίας, δεύτερον δὲ τὰ ἤθη (παραπλήσιον γάρ ἐστιν καὶ ἐπί τῆς γρα-
1450b φικῆς. εἰ γάρ τις ἐναλείψειε τοῖς καλλίστοις φαρμάκοις χύδην, οὐκ ἂν ὁμοίως εὐφράνειεν καὶ λευκογραφήσας εἰκόνα)· ἔστιν τε μίμησις πράξεως καὶ διὰ ταύτην μάλιστα τῶν πραττόντων·

Τρίτον δὲ ἡ διάνοια· τοῦτο δέ ἐστιν τὸ λέγειν δύνασθαι τὰ ἐνόντα καὶ τὰ ἁρμόττοντα, ὅπερ ἐπὶ τῶν λόγων τῆς πολιτικῆς καὶ

---

27 Πολύγνωτον B (= Ar.): Πολύγνωστον Acde. ὁ μὲν γὰρ B (conf. Ar.): ὁ μὲν γὰρ Πολύγνωστος Acde. ἀγαθὸς Acd B: ἀγαθῶν e. 29. λέξει καὶ διανοίᾳ Vahlen: λέξεις καὶ διανοίας codd. 29-30 οὐ ποιήσει B. Paris. 2038 (conf. Ar.): om. οὐ Acde (qui ποιήσεις habet); <οὔπω> π. Bywater. 30. ἡ Pazzi; ἢ codd.
1450b. 1 ἐναλείψειε Acd: ἐναλείψει B e.

بلاغت باشد (چنانچه پیشینیان سخنان آدمیان را بزبان مردان سیاست میساختند و شاعران کنونی بزبان استادان بلاغت[۱]) . امّا خلق آنچیز است که در رفتار اراده را نشان دهد، آنچه، در امور نا معلوم کسی اختیار کند یا ردّ نماید (از اینرو در سخنانی که گوینده کلّیتاً نه چیزی اختیار نه ردّ کند ، خُلق وجود ندارد[۲]) — و اندیشه در سخنانی هست که بودن یا نبودن چیزی را نشان دهد ، یا یك عقیده کلّی اظهار دارد .

چهارم گفتار سخنان است ،
و همچنانکه پیشتر گفته شد ، میگوئیم گفتار تعبیر از اندیشه است بوسیله کلمات ، که چه در سخنان موزون چه منثور همان تأثیر را داراست .

از اجزاء باقی مانده ،
آواز بزرگترین چاشنی‌ها است ، و منظره نمایش دلربا ، ولی دورترین از هنر و کمترین خصوصیّت بهنر شعر دارد ، زیرا بدون نمایش عمومی و بازیگران تأثیر ترگودیا باز باقی است[۳] ، زیاده بر این در آراستن منظره نمایش هنر آنکه دستگاه را آماده کند بیشتر اهمیّت دارد تا هنر خود شعر .

۷

چون این اجزاء تحدید شد ، سپس بگوئیم ترکیب بندی وقایع باید چگونه باشد ، چه این هم نخستین هم بزرگترین چیز است در ترگودیا .

نزد ما مقرّر گشت[۴]

---

۱) رك . گزارشنامه .
۲) هر گفتار یا رفتار چون مقصود و اراده را نمودار کند إثوس یعنی خلق دارد .
۳) یعنی تنها بخواندن نیز .
٤) یعنی در فصل ٦ در تعریف ترگودیا .

ῥητορικῆς ἔργον ἐστίν (οἱ μὲν γὰρ ἀρχαῖοι πολιτικῶς ἐποίουν λέγοντας, οἱ δὲ νῦν ῥητορικῶς). Ἔστιν δὲ ἦθος μὲν τὸ τοιοῦτον ὃ δηλοῖ τὴν προαίρεσιν, ὁποῖά τις, ἐν οἷς οὐκ ἔστι δῆλον, ἢ προαιρεῖται ἢ φεύγει (διόπερ οὐκ ἔχουσιν ἦθος τῶν λόγων, ἐν οἷς μηδ᾽ ὅλως ἔστιν ὅ τι προαιρεῖται ἢ φεύγει ὁ λέγων) — διάνοια δὲ ἐν οἷς ἀποδεικνύουσί τι ὡς ἔστιν ἢ ὡς οὐκ ἔστιν ἢ καθόλου τι ἀποφαίνονται.

Τέταρτον δὲ τῶν μὲν λόγων ἡ λέξις. λέγω δέ, ὥσπερ πρότερον εἴρηται, λέξιν εἶναι τὴν διὰ τῆς ὀνομασίας ἑρμηνείαν ὃ καὶ ἐπὶ τῶν ἐμμέτρων καὶ ἐπὶ τῶν λόγων ἔχει τὴν αὐτὴν δύναμιν.

Τῶν δὲ λοιπῶν, ἡ μελοποιία μέγιστον τῶν ἡδυσμάτων, ἡ δὲ ὄψις ψυχαγωγικὸν μέν, ἀτεχνότατον δὲ καὶ ἥκιστα οἰκεῖον τῆς ποιητικῆς. ἡ γὰρ τῆς τραγῳδίας δύναμις καὶ ἄνευ ἀγῶνος καὶ ὑποκριτῶν ἔστιν, ἔτι δὲ κυριωτέρα περὶ τὴν ἀπεργασίαν τῶν ὄψεων ἡ τοῦ σκευοποιοῦ τέχνη τῆς τῶν ποιητῶν ἐστιν.

VII

Διωρισμένων δὲ τούτων, λέγωμεν μετὰ ταῦτα ποίαν τινὰ δεῖ τὴν σύστασιν εἶναι τῶν πραγμάτων, ἐπειδὴ τοῦτο καὶ πρῶτον καὶ μέγιστον τῆς τραγῳδίας ἐστίν.

Κεῖται δὴ ἡμῖν τὴν

9-10 διόπερ...φεύγει om. B. μηδ᾽ ὅλως codd.; μὴ δῆλος Lobel (Ar.). ὅ τι B c d e ὅ τις A. 12 τῶν μὲν λόγων codd. (deest in Ar.) τῶν λεγομένων Gomperz; τῶν ἐν λόγῳ Bywater. 14-15 ἐπὶ τῶν λόγων codd.; ἐπὶ τ. <ψιλῶν> λ. Susemihl; ἐπὶ τ. <ἀμέτρων>λ. Gudeman (cum Ar.). 15-16 ἡ μελοποιία B (conf. Ar.): πέντε ἡ μελοποιία A c d e; πέμπτον ἡ μελ. Sykutris (ex apogr.). ἡ δὲ ὄψις A c d e αἱ δὲ ὄψεις B. 17 ἡ γὰρ B d (Ar.): ὡς γὰρ A c e; ἴσως γὰρ Meiser, ὅλως γὰρ Gomperz. 22 τὴν om. B. 24 δὴ ἡμῖν Bywater: δ᾽ ἡμῖν A c d e (δε... B).

ترگودیا تشبیه کرداری است کامل و تام[1] ، دارای یک اندازه بزرگی ، زیرا چیز تام میشود هم چندان بزرگی نداشته باشد .

تام است

آنکه آغاز و میانه و پایان دارد . آغاز است آنکه خود واجب نیست بعد از دیگری باشد ، و پس از آن چیز دیگر بالطبع هست یا خواهد بود ، بعکس پایان آنکه خود بالطبع بعد از دیگر است یا لزوماً یا در بیشتر اوقات ، و پس از آن هیچ چیز دیگر نیست ، و میانه آنکه خود هم بعد از دیگر است هم پس از آن چیز دیگر هست .

پس داستانهای خوب ساخته شده باید

نه از هر جائی که اتفاق افتد آغاز شود ، نه در هر جائی که اتفاق افتد بپایان رسد ، ولی مطابق اصولی که ذکر شد[2] .

دیگر انکه چون زیبائی ،

هم چیز جاندار ، هم هر موجودی که از اجزاء ترکیب شده ، باید نه تنها در انتظام این اجزاء باشد ، ولی بهم چنین در یك بزرگی که نتیجه اتفاق نبوده — چه زیبائی در بزرگی و در نظم است[3] ، از اینرو نه جاندار بسیار ریزه میشود چیز زیبا باشد (زیرا نظر چون در لحظه‌ای تقریباً نا محسوس باشد مشوش گردد) نه جاندار بسیار بزرگ (زیرا نظر نتواند تمام آنرا فرا گیرد ، بلکه یکتائی و تام بودنش از چشم بیننده بیرون رود ، مثلاً اگر جانوری باشد هزار ستادیون دراز[4]) — پس همچنانکه در اجسام و در جانداران باید بزرگی باشد ، و این باندازه‌ای که نظر بآسانی فرا گیرد ، همانطور در داستانها نیز باید درازی باشد ، و درازی که بآسانی شود در یاد داشت .

۱) در رساله ما وراء الطبیعه میان کامل و تام فرق گذارد ، اینجا مترادف است . رك . گزارشنامه .

۲) یعنی آغاز و میانه و پایان داشتن .

۳) عقیده افلاطون و ارسطو در این بابت در گزارشنامه .

٤) ستادیون = ٦۰۹ قدم .

τραγῳδίαν τελείας καὶ ὅλης πράξεως εἶναι μίμησιν ἐχούσης τι μέγεθος· ἔστιν γὰρ ὅλον καὶ μηδὲν ἔχον μέγεθος.

Ὅλον δέ ἐστιν τὸ ἔχον ἀρχὴν καὶ μέσον καὶ τελευτήν. Ἀρχὴ δέ ἐστιν ὃ αὐτὸ μὲν μὴ ἐξ ἀνάγκης μετ' ἄλλο ἐστίν, μετ' ἐκεῖνο δ' ἕτερον πέφυκεν εἶναι ἢ γίνεσθαι. τελευτὴ δὲ τοὐναντίον ὃ αὐτὸ μὲν μετ' ἄλλο πέφυκεν εἶναι ἢ ἐξ ἀνάγκης ἢ ὡς ἐπὶ τὸ πολύ, μετὰ δὲ τοῦτο ἄλλο οὐδέν. μέσον δὲ ὃ καὶ αὐτὸ μετ' ἄλλο καὶ μετ' ἐκεῖνο ἕτερον.

Δεῖ ἄρα τοὺς συνεστῶτας εὖ μύθους μήθ' ὁπόθεν ἔτυχεν ἄρχεσθαι μήθ' ὅπου ἔτυχε τελευτᾶν, ἀλλὰ κεχρῆσθαι ταῖς εἰρημέναις ἰδέαις.

Ἔτι δ' ἐπεὶ τὸ καλόν, καὶ ζῷον, καὶ ἅπαν πρᾶγμα ὃ συνέστηκεν ἔκ τινων, οὐ μόνον ταῦτα τεταγμένα δεῖ ἔχειν ἀλλὰ καὶ μέγεθος ὑπάρχειν μὴ τὸ τυχόν — τὸ γὰρ καλὸν ἐν μεγέθει καὶ τάξει ἐστίν, διὸ οὔτε παμμικρον ἄν τι γένοιτο καλὸν ζῷον (συγχεῖται γὰρ ἡ θεωρία ἐγγὺς τοῦ ἀναι-
1451a σθήτου χρονου γινομένη) οὔτε παμμέγεθες (οὐ γὰρ ἅμα ἡ θεωρία γίνεται ἀλλ' οἴχεται τοῖς θεωροῦσι τὸ ἓν καὶ το ὅλον ἐκ τῆς θεωρίας οἷον εἰ μυρίων σταδίων εἴη ζῷον) — ὥστε δεῖ καθάπερ ἐπὶ τῶν σωμάτων καὶ ἐπὶ τῶν ζῴων ἔχειν μὲν μέγεθος, τοῦτο δὲ εὐσύνοπτον εἶναι, οὕτω καὶ ἐπὶ τῶν μύθων ἔχειν μὲν μῆκος, τοῦτο δὲ εὐμνημόνευτον εἶναι.

---

29 γίνεσθαι Acd : γενέσθαι B (verba ἢ γίνεσθαι... εἶναι om. e). 29-30 αὐτὸ μὲν B (con. Papageorgios) : αὐτο Acde. 31 καὶ αὐτὸ Acde : καὶ αὐτὸ καὶ B (primum καὶ superscriptum). 33 ὅπου Acde : ὅποι B. 38 ἀναισθήτου Acde (conf. Ar.) : αἰσθητοῦ B. 1451a 1 παμμέγεθες : Ricc. 16 (Pazzi) πὰν μέγεθος Acde B. 4 σωμάτων codd. (= Ar.) : σχημάτων Ueberweg : συστημάτων Bywater, ἀσωμάτων alii. 6 εὐμνημόνευτον Acde : ἀμνημόνευτον B. τοῦ δὲ Bce : om. δὲ Ad.

و حدّ درازی

نسبت بمسابقه‌هـای عمومی[۱] و ادراك حسّی تماشـا کنندگـان بهـنر شعر بستـه نیست[۲] ، چه اگر بنـا بود سد ترگودیا نمـایش دهند ، مدّت را با سـاعت آبی قیـاس مینمودند[۳] ، چنـانچه گوینـد یك وقتی معمول بود . امّا حدّ بمقتضـای خود طبیعت آن چیز انکه ، هر چه اندازه درازی داستانها بیشتر از حیث بزرگی زیبـاتر ، بشرطی که تمامش روشن باشد ، و برای تحدید بطور کلّی میتوان گفت ، هر اندازه بزرگی که مجال دهد سلسله وقایع حسب احتمال یا ضرورت یك پس دیگر بوقوع پیوسته آدمیان را از بدبختی بنیك بختی یا از نیك بختی ببدبختی کشد ، آن حدّ بزرگی بسنده باشد .

۸

داستان یکی است ، نه آنچنانکه برخی گمان برند اگر در باره یك آدمی باشد ، زیرا بسیار و بی پایان است اموری که بر آن یك کس رسد ، که بعضی از آن در هیچ وحدتی در نیاید . همانطور نیز کردارهای زیاد از یك مرد سرزند ، که از آن هیچ یك کردار یکتائی حاصل نیست[٤] .

بنظر میرسد از اینرو

اشتباه نموده همه آن شاعرانی که هرکائید و ثسئید[٥] و اینگونه منظومه‌هـا ساخته‌اند ، زیرا گمان برده ، چون هرکایس یك بود ، داستـان او هم باید یکی باشد[٦] .

---

۱) در جشن دیونوسیوس رسم سه ترگودیا و یك نمایش ساتوریك بود که هر کدام از سه شاعر نمایش میداد .

۲) یعنی هنر شعر گوئی بسته باین مقتضیات عملی نیست .

۳) مدّت سخن رانی در دادگاه باساعت آبی تعیین میشد ولی مأخذی در دست نیست که این رسم در نمایشها نیز معمول بوده .

٤) بنگرید چگونه تمیز دهد میان آنچه بر آدمی رسد و آنچه بدست خود کند .

٥) رك . گزارشنامه .

٦) رستم زال یك بود ولی داستان او یکی نیست .

Τοῦ δὲ μήκους ὅρος ⟨ὁ⟩ μὲν πρὸς τοὺς ἀγῶνας καὶ τὴν αἴσθησιν οὐ τῆς τέχνης ἐστίν. εἰ γὰρ ἔδει ἑκατὸν τραγῳδίας ἀγωνίζεσθαι, πρὸς κλεψύδρας ἂν ἠγωνίζοντο, ὥσπερ ποτὲ καὶ ἄλλοτέ φασιν. Ὁ δὲ κατ' αὐτὴν τοῦ πράγματος φύσιν ὅρος, ἀεὶ μὲν ὁ μείζων μέχρι τοῦ σύνδηλος εἶναι καλλίων ἐστὶ κατὰ τὸ μέγεθος· ὡς δὲ ἁπλῶς διορίσαντας εἰπεῖν, ἐν ὅσῳ μεγέθει κατὰ τὸ εἰκὸς ἢ τὸ ἀναγκαῖον ἐφεξῆς γιγνομένων συμβαίνει εἰς εὐτυχίαν ἐκ δυστυχίας ἢ ἐξ εὐτυχίας εἰς δυστυχίαν μεταβάλλειν, ἱκανὸς ὅρος ἐστὶν τοῦ μεγέθους.

VIII

Μῦθος δ' ἐστὶν εἷς οὐχ ὥσπερ τινὲς οἴονται ἐὰν περὶ ἕνα ᾗ· πολλὰ γὰρ καὶ ἄπειρα τῷ γ' ἑνὶ συμβαίνει, ἐξ ὧν ἐνίων οὐδέν ἐστιν ἕν. Οὕτως δὲ καὶ πράξεις ἑνὸς πολλαί εἰσιν, ἐξ ὧν μία οὐδεμία γίνεται πρᾶξις.

Διὸ πάντες ἐοίκασιν ἁμαρτάνειν ὅσοι τῶν ποιητῶν Ἡρακληίδα καὶ Θησηίδα καὶ τὰ τοιαῦτα ποιήματα πεποιήκασιν· οἴονται γάρ, ἐπεὶ εἷς ἦν ὁ Ἡρακλῆς, ἕνα καὶ τὸν μῦθον εἶναι προσήκειν

<ὁ> add. Bursian. 8 κλεψύδρας Acde B (Lat.): κλεψύδραν Paris. 2040 (con. Bekker). 9 ἄλλοτέ φασιν codd.: ἄλλοτ' εἰώθασιν M. Schmidt (conf. Ar. ?). 10 τοῦ πράγματος φύσιν B: τὴν φύσιν τοῦ πράγματος Acde. 12 διορίσαντας Acde; διορίσαντα B. 17 γ' ἑνὶ Vettori (conf. Ar.): γένει Acde (cfr. I, 47ª 17); ἑνὶ B. ἐνίων secl. Spengel. 20 καὶ Θησηίδα B: Θησηίδα Acde.

اما هومیروس ، همچنانکه از جهتهای دیگر نیز برتری دارد ، معلوم میشود ، در اثر هنر یا طبع فطری ، باین نکته هم بخوبی پی برده ، زیرا در ساختن اودوسئیا تمام آنچه بر آن مرد رخ داد حکایت نکرد ، مانند زخمی شدنش بر کوه پارناسوس ، و دیوانگی وا نمود کردن هنگام گرد آمدن یونانیان[1] . وقایعی که هیچ کدام لازم یا محتمل نبود از واقعه دیگر حاصل آید ، ولی در باره یك کردار یکتا بدان رو که گفتیم اودوسئیا را ساخته ، و همانگونه نیز ایلیادا .

پس میبایست ، همچنانکه در هنرهای تشبیهی دیگر نیز یك تشبیه از یك چیز است[2] ، همانگونه داستان هم ، چون تشبیه کردار است ، از یك کردار یگانه و کامل باشد ، و اجزاء وقایع چنان بهم پیوند یافته که جا بجا نمودن یا بریدن یك جزء کل آن را سست و از هم گسسته کند ، زیرا آنچه بودن یا نبودنش هیچ تأثیر نمایانی نبخشد ، یك جزء از کل شمرده نیاید[3] .

۹

از آنچه گفته شد[4] هم چنین روشن است که وظیفه شاعر حکایت کردن از اموری که بالفعل واقع شده نیست ، ولی از آنچه تواند دست دهد ، یعنی حسب احتمال یا لزومیت ممکن است واقع شود . زیرا فرق میان مؤرخ و شاعر در سخن موزون یا غیر موزون گفتن نیست[5] (چنانکه آثار هرودوتوس را میتوان بوزن

---

۱) رك . گزارشنامه .
۲) باز تشبیه بنقاشی .
۳) یعنی عرضی باشد .
۴) در فصل ۷ و ۸ در باره وحدت و پیوستگی منطقی وقایع بیکدیگر .
۵) در فصل اول گفت وزن شرط شعر نیست .

Ὁ δ' Ὅμηρος, ὥσπερ καὶ τὰ ἄλλα διαφέρει, καὶ τοῦτ' ἔοικεν καλῶς ἰδεῖν, ἤτοι διὰ τέχνην ἢ διὰ φύσιν· Ὀδύσσειαν γὰρ ποιῶν οὐκ ἐποίησεν ἅπαντα ὅσα αὐτῷ συνέβη, οἷον πληγῆναι μὲν ἐν τῷ Παρνασσῷ, μανῆναι δὲ προσποιήσασθαι ἐν τῷ ἀγερμῷ, ὧν οὐδὲν θατέρου γενομένου ἀναγκαῖον ἦν ἢ εἰκὸς θάτερον γενέσθαι, ἀλλὰ περὶ μίαν πρᾶξιν οἵαν λέγομεν τὴν Ὀδύσσειαν συνέστησεν, ὁμοίως δὲ καὶ τὴν Ἰλιάδα.

Χρὴ οὖν, καθάπερ καὶ ἐν ταῖς ἄλλαις μιμητικαῖς ἡ μία μίμησις ἑνός ἐστιν, οὕτω καὶ τὸν μῦθον, ἐπεὶ πράξεως μίμησίς ἐστι, μιᾶς τε εἶναι ταύτης καὶ ὅλης, καὶ τὰ μέρη συνεστάναι τῶν πραγμάτων οὕτως ὥστε μετατιθεμένου τινὸς μέρους ἢ ἀφαιρουμένου διαφέρεσθαι καὶ κινεῖσθαι τὸ ὅλον· ὃ γὰρ προσὸν ἢ μὴ προσὸν μηδὲν ποιεῖ ἐπίδηλον, οὐδὲν μόριον τοῦ ὅλου ἐστίν.

IX

Φανερὸν δὲ ἐκ τῶν εἰρημένων καὶ ὅτι οὐ τὸ τὰ γενόμενα λέγειν, τοῦτο ποιητοῦ ἔργον ἐστίν, ἀλλ' οἷα ἂν γένοιτο καὶ τὰ δυνατὰ κατὰ τὸ εἰκὸς ἢ τὸ ἀναγκαῖον. Ὁ γὰρ ἱστορικὸς
1451b καὶ ὁ ποιητὴς οὐ τῷ ἢ ἔμμετρα λέγειν ἢ ἄμετρα διαφέρουσιν
(εἴη γὰρ ἂν τὰ Ἡροδότου εἰς μέτρα τεθῆναι καὶ οὐδὲν ἧττον

---

26 ἀγερμῷ AdB: ἀγερμανῷ ce. 27 ἦν ἢ Bc: om. ἢ Ade. 28 οἵαν λέγομεν Bd: οἵαν λέγοιμεν Ace; οἵαν <ἂν> λέγοιμεν Vahlen.
31 ταύτης καὶ Susemihl: καὶ ταύτης codd. 33 μετατιθεμένου AcdB: μεταθεμένου e. διαφέρεσθαι codd.: διαφθείρεσθαι Twining aliique (Ar.). 34-35 ἐπίδηλον AdB: ἐπίδηλον ὡς ce. 36 οὐ τὸ Bcde (conf. Ar.): οὕτω A. γενόμενα Ricc. 16, Vettori (cf. b4): γινόμενα AcdeB. 1451b 2 γὰρ Acde: om. B. τεθῆναι AcB: τιθέναι de. καὶ οὐδὲν Acde: οὐδὲν δ' B.

در آورد ، و باز از یک نوع تاریخ هیچ کمتر نخواهد بود ، بوزن باشد یا بدون وزن)[1] . ولی تفاوت در این است ، که یکی از امور واقع شده گوید ، و دیگری از آنچه تواند در رسد . از اینرو شعر از تاریخ فلسفی‌تر و مقصودی جدّی‌تر دارد ، چه شعر بیشتر از چیزهای کلّی سخن گوید ، و تاریخ از فردی[2] . کلّی است ، چنین و چنین آدمی بحکم احتمال یا لزومیّت چنین و چنین چیز را گفتن یا کردن ، و منظور شعر این است گرچه آدمیانرا نام دهد ، و فردی است الکبیادس چه کرد یا چه بر او رسید[3] .

این نکته

در کومودیا اکنون روشن گشته ، زیرا شاعران داستان را از امور محتمل الوقوع ساخته ، سپس حسب اتفاق آدمیانرا نام دهند ، و نه مانند گویندگان ایمبیک که در باره شخص مخصوص شعر سازند[4] .

امّا در ترگودیا متمسّك بنام مردمانی شوند که وجود داشته . بسبب انکه مقنع چیزی باشد که ممکن است ، آنچه بوقوع نپیوسته ما یقین نداریم ممکن باشد ، ولی اموری که بالفعل واقع شده روشن است که تواند بیش آمد ، چه اگر ممکن نبود ، روی نمیداد .

با وجود این

در بعضی ترگودیاها از نامهای مشهور یك یا دو تا هست ، و ما بقی ساختگی است ، و در بعضی دیگر هیچ نیست ، مانند در انثئوس بقلم آگاثون[5] ، زیرا در این نمایشنامه وقایع و نامها

---

۱) در نظر ارسطو بتاریخ رك ، گزارشنامه .

۲) در چرائی هر چیز فلسفه از کلیّات بحث کند و در راه دانائی حلوترین منزلگاه است . هنر هر چه بمقصود فلسفه نزدیکتر شایسته‌تر .

۳) یکی از مردان سیاسی اثینه . رك . گفتگوهای افلاطون ترجمه فروغی — چنانکه در فصل اول گفت فرق است میان آنچه آدمی خود کند و آنچه بر او رسد .

۴) رك . گزارشنامه .

۵) رك . گزارشنامه .

ἂν εἴη ἱστορία τις μετὰ μέτρου ἢ ἄνευ μέτρων)· ἀλλὰ τούτῳ διαφέρει, τῷ τὸν μὲν τὰ γενόμενα λέγειν, τὸν δὲ οἷα ἂν γένοιτο. Διὸ καὶ φιλοσοφώτερον καὶ σπουδαιότερον ποίησις ἱστορίας ἐστίν· ἡ μὲν γὰρ ποίησις μᾶλλον τὰ καθόλου, ἡ δ' ἱστορία τὰ καθ' ἕκαστον λέγει. Ἔστιν δὲ καθόλου μέν, τῷ ποίῳ τὰ ποῖα ἄττα συμβαίνει λέγειν ἢ πράττειν κατὰ τὸ εἰκὸς ἢ τὸ ἀναγκαῖον, οὗ στοχάζεται ἡ ποίησις ὀνόματα ἐπιτιθεμένη· τὸ δὲ καθ' ἕκαστον, τί Ἀλκιβιάδης ἔπραξεν ἢ τί ἔπαθεν,

Ἐπὶ μὲν οὖν τῆς κωμῳδίας ἤδη τοῦτο δῆλον γέγονεν· συστήσαντες γὰρ τὸν μῦθον διὰ τῶν εἰκότων οὕτω τὰ τυχόντα ὀνόματα ὑποτιθέασι. καὶ οὐχ ὥσπερ οἱ ἰαμβοποιοὶ περὶ τὸν καθ' ἕκαστον ποιοῦσιν.

Ἐπὶ δὲ τῆς τραγῳδίας τῶν γενομένων ὀνομάτων ἀντέχονται. Αἴτιον δ' ὅτι πιθανόν ἐστι τὸ δυνατόν· τὰ μὲν οὖν μὴ γενόμενα οὔπω πιστεύομεν εἶναι δυνατά, τὰ δὲ γενόμενα φανερὸν ὅτι δυνατά· οὐ γὰρ ἂν ἐγένετο, εἰ ἦν ἀδύνατα.

Οὐ μὴν ἀλλὰ καὶ ἐν ταῖς τραγῳδίαις, ἐν ἐνίαις μὲν ἓν ἢ δύο τῶν γνωρίμων ἐστὶν ὀνομάτων, τὰ δὲ ἄλλα πεποιημένα, ἐν ἐνίαις δὲ οὐθέν, οἷον ἐν τῷ Ἀγάθωνος Ἄνθει· ὁμοίως γὰρ ἐν τούτῳ τά τε πράγματα καὶ τὰ

---

3 μέτρων AcdB: μέτρου e (=Ar.). τούτῳ Bc: τοῦτο Ade. 7 καθόλου Acde: τὸ καθόλου B. 9 τὸ δὲ Bce: τὸν δέ A (τὴν δὲ d).

13 τυχόντα Acde: (conf. Ar.): τιθέντα B. ὑποτιθέασι Acde: τιθέασι B. 14 περὶ τὸν Ac: περὶ τῶν Bc (πρὸς τὸν d).

20 ἐν ἐνίαις Bc: om. ἐν Ade. 21 οὐθέν Ace: οὐδέν Bd. 22 ἄνθει AceB, Lat. (lacunam habet d): Ἀνθεῖ Welcker; Ἄνθῃ Gudeman (Ar.?). ὁμοίως Acde: ὁμοίως ὅτι B.

سراسر ساختگی است ، باز هیچ کتر لذت بخش نیست [1] . بطوری که نباید همیشه کوشید متشبث داستانهای روزگار گذشته شد که در خصوصشان ترگودیاها ساخته شده . در واقع چنین کوشش خنده آور باشد ، چه حتی حکایات معروف بر عدهٔ کمی آشنا است . و باز همگان را یکسان خوشنود کند .

پس ، از اینها [2] روشن گردد که شاعر باید بیشتر سازنده داستان باشد تا سخنان موزون ، چرا که بمقتضای تشبیه شاعر بوده ، و از کردار تشبیه سازد و اگر چنانچه اتفاقاً وقایع تاریخی موضوع خود قرار دهد ، هیچ کتر شاعر نیست ، زیرا هیچ چیز باز نمیدارد بعضی وقایع گذشته ، از اموری باشد که محتمل و ممکن است دست دهد ، و موجبش شاعر آن وقایع گردد [3] .

از داستانها و کردارهای ساده ، بدترین آنهائی است که اپیسودیون (افزایش) دارد ، و داستانی را اپیسودیائی نامم که تتابع اضافات پس یکدیگر نه بحکم احتمال است نه لزومیت . اینگونه داستانها را شاعران بی کفایت در اثر ناتوانی خود سازند ، و شاعران خوب بعلت مراعات بازیگران ، زیرا چون از برای مسابقه عمومی نویسند و داستان را بیش از موجباتش دراز کنند ، بسیار اوقات ناچار شوند تتابع طبیعی وقایع را بهم زنند .

چون تشبیه ترگودیا نه تنها از کرداری است کامل ، ولی بهم چنین از وقایع ترس آور و شفقت انگیز ، و این تأثرات از همه بیشتر هنگامی آید که وقایع بر خلاف انتظار روی دهد ، و در عین حال بعلت یکدیگر باشد (زیرا آنگاه شگفتی بیشتر خواهد بود تا اگر در اثر اتفاق

---

۱) عبارت کمتر چنین و چنین بودن نزد ارسطو اصطلاح است پس مخصوص مذکور — این اشاره مؤید است که نزد ارسطو وظیفه ترگودیا لذت بخشیدن است .

۲) یعنی از مقارنه بین شعر و تاریخ .

۳) اینجا یاد آوری کند که نمایشنامه تاریخی با وقایع حقیقی نیز ممکن .

ὀνόματα πεποίηται, καὶ οὐδὲν ἧττον εὐφραίνει. Ὥστ' οὐ πάντως εἶναι ζητητέον τῶν παραδεδομένων μύθων, περὶ οὓς αἱ τραγῳδίαι εἰσίν, ἀντέχεσθαι. Καὶ γὰρ γελοῖον τοῦτο ζητεῖν, ἐπεὶ καὶ τὰ γνώριμα ὀλίγοις γνώριμά ἐστιν, ἀλλ' ὅμως εὐφραίνει πάντας.

Δῆλον οὖν ἐκ τούτων ὅτι τὸν ποιητὴν μᾶλλον τῶν μύθων εἶναι δεῖ ποιητὴν ἢ τῶν μέτρων, ὅσῳ ποιητὴς κατὰ τὴν μίμησίν ἐστιν, μιμεῖται δὲ τὰς πράξεις. Κἂν ἄρα συμβῇ γενόμενα ποιεῖν, οὐθὲν ἧττον ποιητής ἐστι· τῶν γὰρ γενομένων ἔνια οὐδὲν κωλύει τοιαῦτα εἶναι οἷα ἂν εἰκὸς γενέσθαι καὶ δυνατὰ γενέσθαι, καθ' ὃ ἐκεῖνος αὐτῶν ποιητής ἐστιν.

Τῶν δὲ ἁπλῶν μύθων καὶ πράξεων αἱ ἐπεισοδιώδεις εἰσὶν χείρισται. λέγω δ' ἐπεισοδιώδη μῦθον ἐν ᾧ τὰ ἐπεισόδια μετ' ἄλληλα οὔτ' εἰκὸς οὔτ' ἀνάγκη εἶναι· Τοιαῦται δὲ ποιοῦνται ὑπὸ μὲν τῶν φαύλων ποιητῶν δι' αὐτούς, ὑπὸ δὲ τῶν ἀγαθῶν διὰ τοὺς ὑποκριτάς· ἀγωνίσματα γὰρ ποιοῦντες, καὶ παρὰ τὴν δύναμιν παρατείνοντες τὸν μῦθον, πολλάκις διαστρέφειν ἀναγκάζονται
1452a τὸ ἐφεξῆς.

Ἐπεὶ δὲ οὐ μόνον τελείας ἐστὶ πράξεως ἡ μίμησις ἀλλὰ καὶ φοβερῶν καὶ ἐλεεινῶν, ταῦτα δὲ γίνεται καὶ μάλιστα καὶ μᾶλλον ὅταν γένηται παρὰ τὴν δόξαν δι' ἄλληλα (τὸ γὰρ θαυμαστὸν οὕτως ἕξει μᾶλλον ἢ εἰ ἀπὸ τοῦ αὐτομάτου καὶ τῆς

---

24 εἶναι codd.: ἂν εἴη M. Schmidt. 24-25 ante τραγῳδίαι vocabulum aliquid perperam supplent edd. plerique (πλεῖσται Susemihl). 28 τὴν om. B. 32 ἁπλῶν codd.: ἄλλων Tyrwhitt; ἁπάντων Twining; ἁπλῶς δὲ τῶν (pro τῶν δὲ ἁπλ.) Castelvetro; ἀτελῶν Essen, Gudeman. 33 ἐπεισοδιώδεις Acde: ἐπιδόσεις B. 37 ὑποκριτὰς AdeB (conf. Ar.): κριτὰς c, accepit Gomperz. 38 παρατείνοντες B: παρατείναντες Acde. τὸν B; om. Acde.
1452a 3-4 καὶ μάλιστα καὶ μᾶλλον Acde: om. primum καὶ B; delet καὶ μᾶλλον Spengel. 5 οὕτως Acde: οὔτε B.

و بخت رخ داده باشد)،چه حتّی وقایعی که از بخت بوده ، از همه بیشتر شگفت آور هنگامی است که بظاهر از روی قصد بنظر رسد ، مانند مجسمهٔ میتئوس در آرگوس که در جشن عمومی،چون از پایه افتاد ، کشت همان کسی را که سبب مرگ میتئوس بود[۱] ، زیرا اینگونه وقایع مجرّد اتفـاق بنظر نیاید) ، بنابر این چنین داستانها بطور یقین زیباتر باشد .

۱۰

از داستانها بعضی ساده و بعضی پیچیده است . زیرا کردارهائی نیز که داستانهـا تشبیه آن را نشـان دهد ، واضح است که چنین بوده .

کرداری را من ساده گویم که ، چنانکه تحدید شد[۲] ، پیوسته[۳] و یگانـه است ، تغییر بخت بدون پریپتی[۴] یا شناسـائی پیش آید ، و پیچیده آنکه تغییر بخت با شناسـائی یا پریپتی یا هر دو دست دهد .

اینها[۵] باید از خود ساختمان داستـان حاصل گردد ، بطوری که بحکم لزوم یا حسب احتمال نتیجه وقایع پیش باشـد ، زیرا فرق زیاد است که چنـین و چنـین وقایع بعلّت چنین و چنین وقایع در رسد یا پس از چنـین و چنین وقایع .

---

۱) رك . گزارشنامه .

۲) در فصل ۷ و ۸ .

۳) یعنی continuous .

۴) گزارش پریپتی و شناسائی در فصل آینده .

۵) یعنی پریپتی و شناسائی .

τύχης, ἐπεὶ καὶ τῶν ἀπὸ τύχης ταῦτα θαυμασιώτατα δοκεῖ ὅσα ὥσπερ ἐπίτηδες φαίνεται γεγονέναι, οἷον ὡς ὁ ἀνδριὰς ὁ τοῦ Μίτυος ἐν Ἄργει ἀπέκτεινεν τὸν αἴτιον τοῦ θανάτου τῷ Μίτυι, θεωροῦντι ἐμπεσών· ἔοικε γὰρ τὰ τοιαῦτα οὐκ εἰκῆ γίνεσθαι), ὥστε ἀνάγκη τοὺς τοιούτους εἶναι καλλίους μύθους.

X

Εἰσὶ δὲ τῶν μύθων οἱ μὲν ἁπλοῖ οἱ δὲ πεπλεγμένοι. Καὶ γὰρ αἱ πράξεις ὧν μιμήσεις οἱ μῦθοί εἰσιν ὑπάρχουσιν εὐθὺς οὖσαι τοιαῦται.

Λέγω δὲ ἁπλῆν μὲν πρᾶξιν ἧς, γινομένης ὥσπερ ὥρισται συνεχοῦς καὶ μιᾶς, ἄνευ περιπετείας ἢ ἀναγνωρισμοῦ ἡ μετάβασις γίνεται· πεπλεγμένην δὲ ἐξ ἧς μετὰ ἀναγνωρισμοῦ ἢ περιπετείας ἢ ἀμφοῖν ἡ μετάβασίς ἐστιν.

Ταῦτα δὲ δεῖ γίνεσθαι ἐξ αὐτῆς τῆς συστάσεως τοῦ μύθου, ὥστε ἐκ τῶν προγεγενημένων συμβαίνειν ἢ ἐξ ἀνάγκης ἢ κατὰ τὸ εἰκὸς γίγνεσθαι ταῦτα· διαφέρει γὰρ πολὺ τὸ γίγνεσθαι τάδε διὰ τάδε ἢ μετὰ τάδε.

---

6 τῶν Acd: om. B (verba quae sunt ἐπεὶ .. τύχης om. e). τύχης Ad: τῆς τύχης Bc. 7 ὡς Acde: ὥσπερ B.

9-10 γίνεσθαι B (conf. Ar.) γενέσθαι Acde. 11 πεπλεγμένοι Ace: πεπλασμένοι B (οἱ μὲν .. αἱ om. d) 14 ἧς codd.: <ἐξ> ἧς Osann, dubitanter Castiglioni; probabile videtur propter concinnitatem cum sequenti lectione.

16 πεπλεγμένην δὲ εξ ἧς B (conf. Ar.?): πεπλεγμένη δὲ λέξις Acd (verba quae sunt ἡ μετάβασις . ἢ περιπετείας om. e); πεπλεγμένη δέ ἐστιν ἐξ ἧς Valhen. πεπλεγμένην δὲ λέγω ἧς Bywater. 17-18 γίνεσθαι AcdB: γενέσθαι e. 20 ταῦτα codd.: τἀναντία Bonitz; τὰ ὕ<σ>τ<ερ>α Gomperz; <τὰ μετὰ> ταῦτα M. Schmidt.

۱۱

پریپتی گردش وقایع است بوضعیتی متضاد ،
همانگونه که ذکر شد[1] ، و این باز چنانکه گوئیم ، بمقتضای حکم احتمال یا لزومیّت ، مثلاً در اویدیپوس ، فرستاده آمده بگمانی که اویدیپوس را خوشنود کند و از ترسی که در باره مادر داشت آسوده نماید ، چون نشان دهد اویدیپوس کی است ، وضعیتی معکوس فراهم آورد ، و در لنکئوس چون اورا برای کشتن آورند ، و دانائوس بقصد کشتن در پی آید ، از مجرای وقایع اتفاق افتد که دانائوس کشته شود[2] ، و او جان در برد .

شناسائی ، چنانکه نام نیز دلالت کند ، تغییر از ندانستن بدانستن بوده ، میان آدمیانی که برای نیك بختی یا بدبختی گماشته شده ، بدوستی یا دشمنی کشد[3] .

زیباترین شکل شناسائی ، هنگامی است که با پریپتی دست دهد ، مانند انکه همراه شناسائی در اویدیپوس آمده . شناسائیهای دیگر هم هست ، زیرا از چیزهای بی جان حتّی امور اتفاقی آنچه گفته شد گاهی حاصل شود ، و آگاهی اگر کسی کاری را کرده یا نکرده باز میتوان بشناسائی کشد . ولی شناسائی از همه بیشتر بسته داستان و از همه بیشتر وابسته کردار ، همان است که ذکر شد . چنین شناسائی وپریپتی که در پی آن آید یا شفقت خواهد بر انگیخت یا ترس ، و مقرّر گشت[4] ترگودیا تشبیه اینگونه کردارها است ، بهم چنین چه بدبخت چه نیك بخت شدن از چنین شناسائیها خواهد اتفاق افتاد .

پس چون شناسائی همان شناسائی آدمیان است ،

---

۱) یعنی در فصل ۹ — پریپتی در گزارشنامه .
۲) این دو ترگودیا در گزارشنامه .
۳) داستان سهراب ورستم یك نمونه شناسائی .
٤) یعنی در تحدید ترگودیا در فصل ٦ .

XI

Ἔστι δὲ περιπέτεια μὲν ἡ εἰς τὸ ἐναντίον τῶν πραττομένων μεταβολή, καθάπερ εἴρηται, καὶ τοῦτο δὲ ὥσπερ λέγομεν, κατὰ τὸ εἰκὸς ἢ ἀναγκαῖον· οἷον ἐν τῷ Οἰδίποδι ἐλθὼν ὡς εὐφρανῶν τὸν Οἰδίπουν καὶ ἀπαλλάξων τοῦ πρὸς τὴν μητέρα φόβου, δηλώσας ὃς ἦν, τοὐναντίον ἐποίησεν· καὶ ἐν τῷ Λυγκεῖ ὁ μὲν ἀγόμενος ὡς ἀποθανούμενος, ὁ δὲ Δαναὸς ἀκολουθῶν ὡς ἀποκτενῶν, τὸν μὲν συνέβη ἐκ τῶν πεπραγμένων ἀποθανεῖν, τὸν δὲ σωθῆναι.

Ἀναγνώρισις δὲ, ὥσπερ καὶ τοὔνομα σημαίνει, ἐξ ἀγνοίας εἰς γνῶσιν μεταβολή, ἢ εἰς φιλίαν ἢ εἰς ἔχθραν, τῶν πρὸς εὐτυχίαν ἢ δυστυχίαν ὡρισμένων.

Καλλίστη δὲ ἀναγνώρισις, ὅταν ἅμα περιπέτεια γένηται, οἷον ἔχει ἡ ἐν τῷ Οἰδίποδι. Εἰσὶν μὲν οὖν καὶ ἄλλαι ἀναγνωρίσεις· καὶ γὰρ πρὸς ἄψυχα καὶ τὰ τυχόντα ἔστιν ὥσπερ εἴρηται συμβαίνειν, καὶ εἰ πέπραγέ τις ἢ μὴ πέπραγεν ἔστιν ἀναγνωρίσαι. Ἀλλ' ἡ μάλιστα τοῦ μύθου καὶ ἡ μάλιστα τῆς πράξεως ἡ εἰρημένη ἐστίν. Ἡ γὰρ τοιαύτη ἀναγνώρισις καὶ περιπέτεια
1452b ἢ ἔλεον ἕξει ἢ φόβον, οἵων πράξεων ἡ τραγῳδία μίμησις ὑπόκειται· ἔτι δὲ καὶ τὸ ἀτυχεῖν καὶ τὸ εὐτυχεῖν ἐπὶ τῶν τοιούτων συμβήσεται.

Ἐπεὶ δὴ ἡ ἀναγνώρισις τινῶν ἐστιν ἀναγνω-

22-23 πραττομένων Acde (conf. Ar.?) : πραττόντων B. 24 οἷον B: ὥσπερ Acde (ex superiore repetitum). 25 ἀπαλλάξων Ac : ἀπαλλάσσων B ; ἀπαλλάξας de. λυγκεῖ Ac: γλυκεῖ B; μιμεῖσθαι de. 28-29 τὸν μὲν ,. τὸν δὲ Acde: τῷ μὲν. . τῷ δὲ B. 31-32 primum ἢ om. B. 33 περιπέτεια γένηται B (conf. Ar.) : περιπέτειαι γίνονται Acde; περιπετείᾳ γίνωνται Gomperz. 34 οἷον codd.: οἵαν Bywater. ἡ om. B. 35-37 καὶ γὰρ.. ἀναγνωρίσαι propter homoeoteleuton om. B. 35 ὥσπερ Acde ; ὡς <ὅ>περ Spengel ; ὅθ' <ὅ>περ Gomperz. 36 συμβαίνειν apogr. quaedam (Laur. LX, 14, Paris. 2040) : συμβαίνει Acde. 38 καὶ περιπέτεια codd. (conf. Ar.) : secl. Susemihl. 1452b. 1. οἵων B : οἷον Acde. 3 ἐπεὶ δὴ ἡ ἀναγνώρισις Acde.

بعضی شناسائیها فقط از یکی است بدیگری ، هنگامی که واضح است آن دیگر کی است ، و یا در حالی که باید هر دو یکدیگر را بشناسند ، مثلا افیگینیا در اثر فرستادن نامه از جانب اورستیس شناخته شد ، ولی یك شناسائی دیگر میبایست بود تا اورستیس را بافیگینیا بشناساند[۱] .

پس دو جزء داستان اینها است ، پریپتی و شناسائی ، اما جزء سوم رنجبری است[۲] . از اینها پریپتی و شناسائی مشروح گشت ، و رنجبری کردار مهلك یا دردناك است ، مانند کشتار در صحنه نمایش و شکنجه و زخم زنی و همه اینگونه وقایع .

۱۲

اجزاء ترگودیارا که باید چون اجزاء صورت دهنده بکار برد پیشتر نام بردیم[۳] . ولی از حیث اندازه و بخشهای جداگانه‌ای که بدان تقسیم شود ، اجزاء این است . پرولوگوس (پیش گفتار) اپیسودیون (افزایش) اکسودوس (بیرون شدن) و خوانندگی فرودستان ، و این اخیر بر دو بخش است ، پرودوس (ورود) و ستاسیمون[۱] ، و اینها در همه ترگودیاها عمومی است ، اما آوازهائی که از صحنه نمایش برخیزد و کوموسها بخصوص بعضی ها است .

پرولوگوس

یك جزء کامل ترگودیا است پیش از ورود فرودستان ، و اپیسودیون یك جزء کامل ترگودیا که میان آوازهای کامل فرودستان آید ، و اکسودوس یك جزء کامل ترگودیا که پس از آن دیگر آواز فرودستان نیست . در بخش خوانندگی ، پرودوس نخستین گفتار تمام فرودستان است ، و ستاسیمون آن

---

۱) رك . گزارشنامه .

۲) رنجبری در گزارشنامه .

۳) در فصل ششم .

۱) prologue, épisode, exode, choral–portion parode, stasimon.

ρισις, αἱ μὲν θατέρου πρὸς τὸν ἕτερον μόνον, ὅταν ᾖ δῆλος ἅτερος τίς ἐστιν, ὁτὲ δὲ ἀμφοτέρους δεῖ ἀναγνωρίσαι, οἷον ἡ μὲν Ἰφιγένεια τῷ Ὀρέστῃ ἀνεγνωρίσθη ἐκ τῆς πέμψεως τῆς ἐπιστολῆς, ἐκείνου δὲ πρὸς τὴν Ἰφιγένειαν ἄλλης ἔδει ἀναγνωρίσεως.

Δύο μὲν οὖν τοῦ μύθου μέρη ταῦτ᾽ ἐστί, περιπέτεια καὶ ἀναγνώρισις· τρίτον δὲ πάθος. Τούτων δὲ περιπέτεια μὲν καὶ ἀναγνώρισις εἴρηται, πάθος δέ ἐστι πρᾶξις φθαρτικὴ ἢ ὀδυνηρά, οἷον οἵ τε ἐν τῷ φανερῷ θάνατοι καὶ αἱ περιωδυνίαι καὶ αἱ τρώσεις καὶ ὅσα τοιαῦτα.

XII

Μέρη δὲ τραγῳδίας οἷς μὲν ὡς εἴδεσι δεῖ χρῆσθαι πρότερον εἴπομεν. Κατὰ δὲ τὸ ποσὸν καὶ εἰς ἃ διαιρεῖται κεχωρισμένα τάδε ἐστίν· πρόλογος, ἐπεισόδιον, ἔξοδος, χορικόν· καὶ τούτου τὸ μὲν πάροδος τὸ δὲ στάσιμον, κοινὰ μὲν ἁπάντων ταῦτα, ἴδια δὲ τὰ ἀπὸ τῆς σκηνῆς καὶ κόμμοι.

Ἔστιν δὲ πρόλογος μὲν μέρος ὅλον τραγῳδίας τὸ πρὸ χοροῦ παρόδου, ἐπεισόδιον δὲ μέρος ὅλον τραγῳδίας τὸ μεταξὺ ὅλων χορικῶν μελῶν, ἔξοδος δὲ μέρος ὅλον τραγῳδίας μεθ᾽ ὃ οὐκ ἔστι χοροῦ μέλος. Χορικοῦ δέ, πάροδος μὲν ἡ πρώτη λέξις ὅλου χαροῦ,

(ἐπειδὴ), Paris. 2038 : ἔτι δὲ ἀναγνωρίσεις B (qui om. τινῶν ἐστι ά.) 4 αἱ μὲν A c d e : αἱ μὲν εἰσι B 5 ἅτερος B; ἕτερος A c d e. 7 ἐκείνου Bywater (conf. Ar.,): ἐκείνῳ A c d e B. ἔδει A c d e: ἔφη B. 9. ταῦτ᾽ B (conf. Ar., Lat.): περὶ ταῦτ᾽ A c d e ; περὶ ταῦτα Twining. 12 οἵ τε B c d e (conf. Ar.): ὅτε A. 13 καὶ αἱ τρώσεις B: om. αἱ A c d e. 17 τούτου A c d e: τοῦτο B. 18 ἀπὸ A c d e: ὑπὸ B. 19 παρόδου A c d e: γὰρ ὁδοῦ B. 21 μεθ᾽ ὃ A c d e: καθ᾽ ὅ B. 22 μέλος A c d e: μέρος B. χορικοῦ A c d e: χορικός B. ὅλου codd. (conf. Ar. : confirmat etiam Tzetz. *De trag. poes.* v. 38 p. 44 Kaibel, ubi ἄλλου codicum pro ὅλου est): ὅλη Susemihl, Westphal ; ὅλ<η τ>οῦ M. Schmidt,

آواز فرودستان که بی ابیات اناپائیستوس و تروخئیوس[۱] باشد ، وکوموس نوحه‌گری فرودستان باشتراك باز یگران صحنه نمایش .

اجزاء ترگودیا

را که باید چون اجزاء صورت دهنده بکار برد پیشتر نام بردیم ، ولی از حیث اندازه و بخشهای جداگانه که بدان تقسیم شود ، اینها باشند .

۱۳

در پی آنچه اکنون گفته شد[۲] ، میباید ذکر چیزهائی را کرد که در ساختن داستانها بایست آماج قرار داد ، و چیزهائی که باید از آن دوری جست ، و دید تأثیر فعلی ترگودیا از کجا آید .

چون ترکیب بندی

زیباترین ترگودیا باید نه ساده ولی پیچیده باشد[۳] ، و تشبیه هم از کردارهای ترس آور و شفقت انگیز[٤] (زیرا این مخصوص چنین نوع تشبیه است) نخست روشن است که باید نه تغییر حال مردمان خوب[۵] از نیك بختی ببدبختی مشاهده نمود (زیرا این نه ترس آورد نه شفقت ولی نفرت[۶]) ، نه مردمان بد از شور بختی بنیك بختی (زیرا این از تأثیر ترگودیائی از همه دورتر ، چرا که هیچ کدام از آنچه باید دارا باشد ندارد ، نه حسّ مردمی[۷] بجنبش آرد نه شفقت نه ترس) ، باز نه افتادن مرد بی اندازه بد از نیك بختی ببد بختی (زیرا چنین ساختمان تواند حسّ مردمی بجنبش آرد ، ولی نه شفقت

---

۱) رك . گزارشنامه .

۲) در فصل ۷ — ۱۱ .

۳) ساده و پیچیده را در فصل دهم شرح داد — رك . گزارشنامه .

٤) مقصود ارسطو از ترس و شفقت در گزارشنامه .

۵) یعنی اخلاقاً بهتر از مردان دیگر .

۶) یعنی منافی حسّ اخلاقی آدمی باشد .

۷) human sympathy. — رك . غزل سعدی در آدمیت — مردمی از رنجبری مرد مستحق نیز خوش ندارد ولی این غیر از شفقت است .

στάσιμον δὲ μέλος χοροῦ τὸ ἄνευ ἀναπαίστου καὶ τροχαίου, κόμμος δὲ θρῆνος κοινὸς χοροῦ καὶ ἀπὸ σκηνῆς.

Μέρη δὲ τραγῳδίας οἷς μὲν ⟨ ὡς εἴδεσι ⟩ δεῖ χρῆσθαι πρότερον εἴπαμεν, κατὰ δὲ τὸ ποσὸν καὶ εἰς ἃ διαιρεῖται κεχωρισμένα ταῦτ᾽ ἐστίν.

XIII

Ὧν δέ δεῖ στοχάζεσθαι καὶ ἃ δεῖ εὐλαβεῖσθαι συνιστάντας τοὺς μύθους καὶ πόθεν ἔσται τὸ τῆς τραγῳδίας ἔργον, ἐφεξῆς ἂν εἴη λεκτέον τοῖς νῦν εἰρημένοις.

Ἐπειδὴ οὖν δεῖ τὴν σύνθεσιν εἶναι τῆς καλλίστης τραγῳδίας μὴ ἁπλῆν ἀλλὰ πεπλεγμένην, καὶ ταύτην φοβερῶν καὶ ἐλεεινῶν εἶναι μιμητικήν (τοῦτο γὰρ ἴδιον τῆς τοιαύτης μιμήσεώς ἐστιν), πρῶτον μὲν δῆλον ὅτι οὔτε τοὺς ἐπιεικεῖς ἄνδρας δεῖ μεταβάλλοντας φαίνεσθαι ἐξ εὐτυχίας εἰς δυστυχίαν (οὐ γὰρ φοβερὸν οὐδὲ ἐλεεινὸν τοῦτο ἀλλὰ μιαρόν ἐστιν), οὔτε τοὺς μοχθηροὺς ἐξ ἀτυχίας εἰς εὐτυχίαν (ἀτραγῳδότατον γὰρ τοῦτ᾽ ἐστὶ πάντων, οὐδὲν γὰρ
1453a ἔχει ὧν δει, οὔτε γὰρ φιλάνθρωπον οὔτε ἐλεεινὸν οὔτε φοβερόν ἐστιν), οὐδ᾽ αὖ τὸν σφόδρα πονηρὸν ἐξ εὐτυχία εἰς δυστυχίαν

---

24 ἀπὸ σκηνῆς codd.: <τῶν> ἀπὸ σκηνῆς Ritter. 25-27 μέρη... ἐστίν perperam secl. Christ. 26 <ὡς εἴδεσι> suppl. Susemihl ex apogr. quibusdam (Vettori). εἴπαμεν Acd : εἴπομεν Be. 28 ὧν Paris. 2038 (Ar., Lat. Tol.) : ὡς Acde B. 32 πεπλεγμένην Acde : πεπλασμένην B. 36-38 οὐ γὰρ .. εὐτυχίαν propter homoeoteleuton om. B., qui habet τοὺς ἐν τῇ ἀρετῇ. 38 ἀτραγῳδότατον Acde : ἀτραγῳδητότατον B. 1453a 2 αὖ τὸν B (αὐτὸν): αὐτὸ Acde; αὐτὸν <τὸν> Festa.

نه ترس ، بسبب آنکه یکی از حال نا مستحقی بدبخت آید ، و دیگر از بد بختی مردی همانند خودمان ، شفقت بر حال نا مستحق و ترس از حال همانند خودمان ، بطوری که چنین پیش آمد نه شفقت انگیز خواهد بود نه ترس آور).

پس میماند کسی که وضعیتش میان این دو است .

و این مردی است که بدون برتری در نیکی و داد شناسی ببدبختی در رسد ، نه بعلت بدگوهری وزشت خوئی ، ولی در اثر یك گونه اشتباهکاری ، و خود از جمله مردانی باشد که نام بزرگ و نیك بختی داشته ، مانند اویدیپوس و ثویستیس و مردان نامداری از این خاندانها[1] .

بنابر این داستان برای اینکه خوب باشد میبایست بیشتر یگانه باشد نه دو گانه ، چنانکه برخی گویند ، و گردشی که در آن روی دهد نه از بدبختی بنیك بختی ولی بعکس از نیك بختی ببدبختی ، نه بعلت زشت خوئی ولی اشتباهکاری بزرگ مردی ، یا انچنانکه گفته شد[2] یا باز بهتر تا بدتر . یك دلیل هم عین واقع است ، زیرا در آغاز شاعران داستانهائی که بطور اتفاق دست می افتاد پیش میگرفتند ، ولی اکنون زیباترین ترگودیاها از سرگذشت یك چند خاندان وضع شده ، مانند در باره الکمئون و اویدیپوس و اورستیس و میلیاگروس و ثویستیس وتلفوس وهمه مردان دیگری که اتفاق افتاده دردهای وحشت انگیز یا خود بکشند یا بر دیگران آرند[3] .

پس حسب شروط

هنر زیباترین ترگودیا بر اینگونه ترکیب بندی باشد . از اینرو نیز اشتباه کنند آنانکه اوریپیدیس را انتقاد نمایند ، که چرا در ترگودیاهای

---

۱) لغزش یا اشتباهکاری اویدیپوس کشتن ندانسته پدر خویش - رك . گزارشنامه .

۲) یعنی نه بسیار خوب نه بسیار بد .

۳) باز وقایع ناگوار را میان آنچه آدمی خود کند و آنچه از دیگران رسد قسمت کرده .

μεταπίπτειν (τὸ μὲν γὰρ φιλάνθρωπον ἔχοι ἂν ἡ τοιαύτη σύστασις, ἀλλ' οὔτε ἔλεον οὔτε φόβον· ὁ μὲν γὰρ περὶ τὸν ἀνάξιόν ἐστιν δυστυχοῦντα, ὁ δὲ περὶ τὸν ὅμοιον, ἔλεος μὲν περὶ τὸν ἀνάξιον, φόβος δὲ περὶ τὸν ὅμοιον, ὥστε οὔτε ἐλεεινὸν οὔτε φοβερὸν ἔσται τὸ συμβαῖνον).

Ὁ μεταξὺ ἄρα τούτων λοιπός. Ἔστι δὲ τοιοῦτος ὁ μήτε ἀρετῇ διαφέρων καὶ δικαιοσύνῃ, μήτε διὰ κακίαν καὶ μοχθηρίαν μεταβάλλων εἰς τὴν δυστυχίαν, ἀλλὰ δι' ἁμαρτίαν τινά, τῶν ἐν μεγάλῃ δόξῃ ὄντων καὶ εὐτυχίᾳ, οἷον Οἰδίπους καὶ Θυέστης καὶ οἱ ἐκ τῶν τοιούτων γενῶν ἐπιφανεῖς ἄνδρες.

Ἀνάγκη ἄρα τὸν καλως ἔχοντα μῦθον ἁπλοῦν εἶναι μᾶλλον ἢ διπλοῦν, ὥσπερ τινές φασι, καὶ μεταβάλλειν οὐκ εἰς εὐτυχίαν ἐκ δυστυχίας ἀλλὰ τοὐναντίον ἐξ εὐτυχίας εἰς δυστυχίαν, μὴ διὰ μοχθηρίαν ἀλλὰ δι' ἁμαρτίαν μεγάλην, ἢ οἵου εἴρηται ἢ βελτίονος μᾶλλον ἢ χείρονος. Σημεῖον δὲ καὶ τὸ γιγνόμενον· πρῶτον μὲν γὰρ οἱ ποιηταὶ τοὺς τυχοντας μύθους ἀπηρίθμουν, νῦν δὲ περὶ ὀλίγας οἰκίας αἱ κάλλισται τραγῳδίαι συντίθενται, οἷον περὶ Ἀλκμέωνα καὶ Οἰδίπουν καὶ Ὀρέστην καὶ Μελέαγρον καὶ Θυέστην καὶ Τήλεφον καὶ ὅσοις ἄλλοις συμβέβηκεν ἢ παθεῖν δεινὰ ἢ ποιῆσαι.

Ἡ μὲν οὖν κατὰ τὴν τέχνην καλλίστη τραγῳδία ἐκ ταύτης τῆς συστάσεώς ἐστι. Διὸ καὶ οἱ Εὐριπίδῃ ἐγκαλοῦντες τὸ αὐτὸ ἁμαρτάνουσιν, ὅτι τοῦτο δρᾷ ἐν ταῖς τρα-

---

5-6 ἔλεος... ὅμοιον propter homoeoteleuton om. B (secl. Ritter). 10 Οἰδίπους Bcde : δίπους A. 15 μοχθηρίαν Acde : B. οἵου Acde: οἵου ὡς (idest: οἵου vél. ὡς) B. 17 πρῶτον Acde: πρὸ τοῦ B. 19 Ἀλκμέωνα Bywater : Ἀλκμαίωνα codd. 22 τὴν τέχνην Acde : τέχνην B. 24 τὸ αὐτὸ codd. (om. Ar.) : αὐτὸ Bywater, τοῦτ' αὐτὸ Thurot. ταῖς Acde : αἷς B.

خویش این راه را پیش گرفته ، بسیاری ببدبختی پایان یابد[1] . زیرا ، چنانکه گفته شد ، درست همین است . و بزرگترین دلیل آنکه در صحنه نمایش و مسابقه‌های عمومی چنین ترگودیاها چون درست ساخته شود از همه مؤثرتر است ، و اوریپیدیس ، اگر هم نکات دیگر را خوب نپرورانده ، در ایجاد تأثیر ترگودیائی مؤثرترین شاعران بنظر آید .

دوم ساختمانی است که بعضی آنرا رتبه اول داده ، آنکه مانند اودوسئیا ترکیب بندی دو گانه دارد ، و از برای مردمان خوب و بد بوضعیت متضاد پایان یابد[2] . بنظر میرسد این بعلت سستی احساسات تماشا کنندگان رتبه اول داده شود ، زیرا شاعران مراعات تماشائیان نموده بدلخواه آنان نمایش سازند . ولی این آن لذت نباشد که از ترگودیا آید بلکه بیشتر مخصوص کومودیا است ، چه در کومودیا کسانی که در داستان بدترین دشمنان یکدیگرند ، مانند اورستیس و آیگیسثوس ، در پایان نمایش دوست گشته بیرون روند ، و هیچ کس بدست هیچ کس کشته نیاید .

۱٤

ترس و شفقت را میتوان از منظره نمایش بوجود آورد ، و بهم چنین از خود ترکیب بندی وقایع ، که راه بهتر و کار شاعر تواناتر است[3] . زیرا داستان باید چنان ساخته شود که حتی بدون دیدن آنچه میگذرد ، چون وصف وقایع را شنیده ، از اتفاقات لرزه در اندام افتد و بشفقت آید[4] . عین آنچه از گوش دادن بداستان اویدیپوس آدمی احساس کند[5] . چنین

۱) این از جمله انتقادات سخن شناسان یونانی بود از اوریپیدیس .
۲) در فصل ۱۷ مختصر داستان اودوسئیا را دهد .
۳) چون شاعر بوسیله سخن تشبیه سازد تأثیر شعر را نیز باید بوسیله سخن فراهم آورد .
٤) تأکید بر تأثیر شعر ترگودیا گذشته از خود نمایش .
۵) این داستان را خیلی از شاعران بنمایش در آورده بوده .

γῳδίαις αἵ πολλαὶ αὐτοῦ εἰς δυστυχίαν τελευτῶσιν. Τοῦτο γάρ ἐστιν, ὥσπερ εἴρηται, ὀρθόν. Σημεῖον δὲ μέγιστον· ἐπὶ γὰρ τῶν σκηνῶν καὶ τῶν ἀγώνων τραγικώταται αἱ τοιαῦται φαίνονται, ἂν κατορθωθῶσιν, καὶ ὁ Εὐριπίδης, εἰ καὶ τὰ ἄλλα μὴ εὖ οἰκονομεῖ, ἀλλὰ τραγικώτατός γε τῶν ποιητῶν φαίνεται.

Δευτέρα δ' ἡ πρώτη λεγομένη ὑπὸ τινῶν ἐστιν σύστασις, ἡ διπλῆν τε τὴν σύστασιν ἔχουσα, καθάπερ ἡ Ὀδύσσεια, καὶ τελευτῶσα ἐξ ἐναντίας τοῖς βελτίοσι καὶ χείροσιν. Δοκεῖ δὲ εἶναι πρώτη διὰ τὴν τῶν θεάτρων ἀσθένειαν· ἀκολουθοῦσι γὰρ οἱ ποιηταὶ κατ' εὐχὴν ποιοῦντες τοῖς θεαταῖς. Ἔστιν δὲ οὐχ αὕτη ἀπὸ τραγῳδίας ἡδονὴ ἀλλὰ μᾶλλον τῆς κωμῳδίας οἰκεία· ἐκεῖ γὰρ οἳ ἂν ἔχθιστοι ὦσιν ἐν τῷ μύθῳ, οἷον Ὀρέστης καὶ Αἴγισθος, φίλοι γενόμενοι ἐπὶ τελευτῆς ἐξέρχονται, καὶ ἀποθνήσκει οὐδεὶς ὑπ' οὐδενός.

XIV

1453b Ἔστιν μὲν οὖν τὸ φοβερὸν καὶ ἐλεεινὸν ἐκ τῆς ὄψεως γίγνεσθαι, ἔστιν δὲ καὶ ἐξ αὐτῆς τῆς συστάσεως τῶν πραγμάτων, ὅπερ ἐστὶ πρότερον καὶ ποιητοῦ ἀμείνονος. Δεῖ γὰρ καὶ ἄνευ τοῦ ὁρᾶν οὕτω συνεστάναι τὸν μῦθον ὥστε τὸν ἀκούοντα τὰ πράγματα γινόμενα καὶ φρίττειν καὶ ἐλεεῖν ἐκ τῶν συμβαινόντων· ἅπερ ἂν πάθοι τις ἀκούων τὸν τοῦ Οἰδίπου μῦθον.

---

25 αἵ πολλαι Rostagni : αἱ πολλαὶ B ; καὶ πολλαὶ Acde : καὶ <αἱ> πολλαὶ Knebel. αὐτοῦ codd.: αὐτῶν Richards, Margoliouth.
30 σύστασις codd.: del. Twining, Festa. 32 primum καὶ om. B. ἐξ ἐναντίας Acde : εἰς τοὐναντίον B. 33 τῶν om. B. θεάτρων codd. : θεατῶν Maggi. 35 ἡ ante ἀπὸ add. Vahlen. 36 οἳ ἂν Bonitz: ἂν οἱ codd.: κἂν οἱ Spengel. 1453b 3 πρότερον Acde : καὶ πρότερον B. 4 οὕτω συνεστάναι Acde : τοῦ συνιστάναι B.
6 ἅπερ ἂν πάθοι Acde. ἅπερ ἂν καὶ χορηγίας δεόμενόν ἐστι καὶ πάθος B. τοῦ om. B, qui ἀκούων post μῦθον habet.

تأثیر را بوسیله منظره نمایش فراهم آوردن کمتر هنرمندانه و وسایل خارجی لازم دارد[۱] . امّا آنانکه بوسیله منظره نمایش نه امر ترس آرنده ولی فقط موحش جلوه دهند ، هیچ وجه اشتراکی با ترگودیا ندارند[۲] . زیرا نباید همه گونه دل انگیزی[۳] از ترگودیا جست جز آنکه مخصوص آنست . و چون شاعر باید لذّتی که از شفقت و ترس دست دهد بوسیله تشبیه ایجاد کند ، روشن است که این از وقایع بوجود آید .

پس ببینیم ، از وقایع چه نوع هولناك و چه نوع دلسوز بنظر رسد .

واجب است اینگونه کردارها میان کسانی روی دهد که نسبت بیکدیگر یا دوست هستند یا دشمن یا نه این ونه آن . چون چنین کردارها دشمن بر دشمن وارد آرد ، هیچ شفقت انگیز نیست نه انجام کردار نه قصد بر آن ، جز باندازه خود رنجبری ، ونه اگر میان مردمانی باشد که نه دشمن هستند نه دوست ، ولی هنگامی که وقایع دلخراش میان بستگان دوست حاصل شود — مثلا برادر برادر کشد یا پسر پدر یا مادر پسر یا پسر مادر ، یا قصد کشتن نماید یا کرداری دیگر از اینگونه — اینها وقایعی است شاعر باید بجوید[۴] .

پس داستانهای از پیش سرائیده[۵] را نمیتوان بهم زد ، میگوییم مانند کشته شدن کلوتمنسترا بدست اورستیس و اریفوله بدست الکمئون[۶] . ولی شاعر باید راهی پیدا کند ، و این نوع داستانها را بطور خوب بکار برد . مقصودمازا از طور خوب ، روشنتر

---

۱) یعنی باید دیگران تهیّه کنند نه شاعر — رك . گزارشنامه .

۲) مقصود اینجا بعضی مخلوقات عجیب بود که از تصوّر ساخته نمایش میدادند .

۳) ما گاهی دل انگیزی جای لذّت بکار برده‌ایم ، هر چند نزد نظامی عروضی بمعنای دلبری آمده .

۴) رك . گزارشنامه .

۵) traditional

۶) رك . گزارشنامه .

Τὸ δὲ διὰ τῆς ὄψεως τοῦτο παρασκευάζειν ἀτεχνότερον καὶ χορηγίας δεόμενόν ἐστιν. Οἱ δὲ μὴ τὸ φοβερὸν διὰ τῆς ὄψεως ἀλλὰ τὸ τερατῶδες μόνον παρασκευάζοντες οὐδὲν τραγῳδίᾳ κοινωνοῦσιν. Οὐ γὰρ πᾶσαν δεῖ ζητεῖν ἡδονὴν ἀπὸ τραγῳδίας ἀλλὰ τὴν οἰκείαν. Ἐπεὶ δὲ τὴν ἀπὸ ἐλέου καὶ φόβου διὰ μιμήσεως δεῖ ἡδονὴν παρασκευάζειν τὸν ποιητήν, φανερὸν ὡς τοῦτο ἐν τοῖς πράγμασιν ἐμποιητέον.

Ποῖα οὖν δεινὰ ἢ ποῖα οἰκτρὰ φαίνεται τῶν συμπιπτόντων, λάβωμεν.

Ἀνάγκη δὴ ἢ φίλων εἶναι πρὸς ἀλλήλους τὰς τοιαύτας πράξεις ἢ ἐχθρῶν ἢ μηδετέρων. Ἂν μὲν οὖν ἐχθρὸς ἐχθρόν, οὐδὲν ἐλεεινὸν οὔτε ποιῶν οὔτε μέλλων, πλὴν κατ' αὐτὸ τὸ πάθος· οὐδ' ἂν μηδετέρως ἔχοντες· ὅταν δ' ἐν ταῖς φιλίαις ἐγγένηται τὰ πάθη — οἷον ἢ ἀδελφὸς ἀδελφὸν ἢ υἱὸς πατέρα ἢ μήτηρ υἱὸν ἢ υἱὸς μητέρα ἀποκτείνῃ ἢ μέλλῃ ἤ τι ἄλλο τοιοῦτον δρᾷ — ταῦτα ζητητέον.

Τοὺς μὲν οὖν παρειλημμένους μύθους λύειν οὐκ ἔστιν, λέγω δὲ οἷον τὴν Κλυταιμήστραν ἀποθανοῦσαν ὑπὸ τοῦ Ὀρέστου καὶ τὴν Ἐριφύλην ὑπο Ἀλκμέωνος. Αὐτὸν δὲ εὑρίσκειν δεῖ, καὶ τοῖς παραδεδομένοις χρῆσθαι καλῶς. Τὸ δὲ καλῶς τί λέγομεν,

---

10 πᾶσαν Acde : ἅπασαν E. 15 δὴ Spengel : δὲ codd. 19 ἐγγένηται Acde: ἐγγίγνεται B. 20 ἀποκτείνῃ ἢ μέλλῃ Bcd: ἀποκτείνει ἢ μέλλει Ac. 21 δρᾷ c (Lat.) : δρᾶν A B. 23 Κλυταιμήστραν Rostagni ex Ar.: Κλυταιμνήστραν codd. 24 Ἀλκμέωνος Bywater : Ἀλκμαίωνα codd.

بگوئیم .

کردار ممکن است ، آنطوری که شاعران پیشین میساخته ، دانسته و شناخته انجام یابد ، آنچنانکه اوریپیدیس نیز داستان کشتن میدئیا فرزندانش را ساخته است[۱] . از جهت دیگر ممکن است کردار هولناك واقع شود ، ولی ارتکاب ندانسته باشد و دوستی خویشاوندی پس از آن شناخته گردد ، مانند اویدیپوس سوفوکلیس (اینجا ارتکاب بیرون غایشنامه روی دهد ، اما ارتکاب داخل خود ترگودیا ، مانند الکمئون بقلم استوداماس یا تلگونوس در اودوسئیوس زخمی[۲]) . باز یك امکان سوم جز اینها ، آنکه بعلت ندانستن قصد ارتکاب کرداری بی درمان کرده ، پیش از انجام کردار طرف را بشناسد — و از اینها که گذرد امکان دیگری نیست ، زیرا کردار بطور یقین یا مرتکب شود یا نشود ، ودانسته باشد یا ندانسته .

از اینها

بدترین آنکه دانسته قصد ارتکاب کرداری نمودن و آنرا انجام ندادن ، چه این نفرت آورد و تأثیر ترگودیائی ندارد (چون خالی از رنجبری است) از اینرو هیچ کدام از آدمیان چنین کاری نکرده ، مگر بندرت ، مانند هائیمون نسبت بکرئون در ترگودیای انتیگونه[۳] . در رتبه دوم حال ارتکاب کردار است ، واینجا بهتر انکه کردار ندانسته ارتکاب شود وشناسائی پس از انجام آید ، زیرا در این حال نفرت وجود ندارد و شناسائی دهشت آورد . ولی بهترین نوع اخیر است ، میگوئیم مثلاً مروپه در ترگودیای کرسفونتس در حال کشتن فرزند خویش اورا شناخته دست کشد ، و در افیگینیا همین پیش آمد میان خواهر و برادر روی دهد ، و در غایشنامه هلّله فرزند هنگام تسلیم دادن مادر خویش را بشناسد[۴] .

---

۱) رك . گزارشنامه .

۲) رك . گزارشنامه — کشتن اویدیپوس پدر خویش را داخل ترگودیا نیست .

۳) بقلم سوفوکلیس .

۴) رك . گزارشنامه .

εἴπωμεν σαφέστερον.

Ἔστι μὲν γὰρ οὕτω γίνεσθαι τὴν πρᾶξιν, ὥσπερ οἱ παλαιοὶ ἐποίουν εἰδότας καὶ γιγνώσκοντας, καθάπερ καὶ Εὐριπίδης ἐποίησεν ἀποκτείνουσαν τοὺς παῖδας τὴν Μήδειαν. Ἔστιν δὲ πρᾶξαι μέν, ἀγνοοῦντας δὲ πρᾶξαι τὸ δεινόν, εἶθ' ὕστερον ἀναγνωρίσαι τὴν φιλίαν, ὥσπερ ὁ Σοφοκλέους Οἰδίπους (τοῦτο μὲν οὖν ἔξω τοῦ δράματος· ἐν δ' αὐτῇ τῇ τραγῳδίᾳ οἷον ὁ Ἀλκμέων ὁ Ἀστυδάμαντος ἢ ὁ Τηλέγονος ὁ ἐν τῷ τραυματίᾳ Ὀδυσσεῖ). Ἔτι δὲ τρίτον παρὰ ταῦτα τό, μέλλοντα ποιεῖν τι τῶν ἀνηκέστων δι' ἄγνοιαν, ἀναγνωρίσαι πρὶν ποιῆσαι. — Καὶ παρὰ ταῦτα οὐκ ἔστιν ἄλλως· ἢ γὰρ πρᾶξαι ἀνάγκη ἢ μή, καὶ εἰδότας ἢ μὴ εἰδότας.

Τούτων δὲ τὸ μὲν γινώσκοντα μελλῆσαι καὶ μὴ πρᾶξαι χείριστον· τό τε γὰρ μιαρὸν ἔχει καὶ οὐ τραγικόν (ἀπαθὲς γάρ), διόπερ οὐδεὶς
1454a ποιεῖ ὁμοίως, εἰ μὴ ὀλιγάκις, οἷον ἐν Ἀντιγόνῃ τὸν Κρέοντα ὁ Αἵμων. Τὸ δὲ πρᾶξαι δεύτερον· βέλτιον δὲ τὸ ἀγνοοῦντα μὲν πρᾶξαι, πράξαντα δὲ ἀναγνωρίσαι· τό τε γὰρ μιαρὸν οὐ πρόσεστιν καὶ ἡ ἀναγνώρισις ἐκπληκτικόν. Κράτιστον δὲ τὸ τελευταῖον, λέγω δὲ οἷον ἐν τῷ Κρεσφόντῃ ἡ Μερόπη μέλλει τὸν υἱὸν ἀποκτείνειν, ἀποκτείνει δὲ οὔ, ἀλλ' ἀνεγνώρισε, καὶ ἐν τῇ Ἰφιγενείᾳ ἡ ἀδελφὴ τὸν ἀδελφόν, καὶ ἐν τῇ Ἕλλῃ ὁ υἱὸς τὴν μητέρα ἐκδιδόναι μέλλων ἀνεγνώρισεν.

---

26 εἴπωμεν cd : εἴπομεν A e B. 32 Ἀλκμέων ὁ Bywater (Ἀλκμαίων ὁ Vettori): Ἀλκμαίωνος codd. 33 τρίτον Acde : τὸ τρίτον B. post παρα ταῦτα lacunam statuit Vahlen : <τὸ μελλῆσαι γινώσκοντα καὶ μὴ ποιῆσαι, καὶ τέταρτον; vel post ποιῆσαι idem Vahlen et Tucker : <τέταρτον δὲ κτλ.>. 34 τὸ Bonitz: τὸν codd. τῶν ἀνηκέστων δι' Acde: δι' ἀνήκεστον B. 36 ἢ μὴ Acde : ἢ οὐκ B. 1454a 1 ὁμοίως, εἰ Acde : ὁμοίως B. 2 βέλτιον... πρᾶξαι om. B. 6 ἀνεγνώρισε Acd : ἐγνώρισε B (verba quae sunt ἀλλ' ... ἀδελφόν om. e).

پس چنانکه اکنون گفته شد[1] ، بدینجهت ترگودیاها در باره خاندانهای زیاد نیست . زیرا شاعران در جستجوی موضوع ، نه از هنر ولی بطور اتفاق ، وسایل پیدا کرده در داستانهای خویش اینگونه وضعیتها را پیش آورند ، بنابر این ناگزیرند پی خاندانهائی روند که در آن اینگونه رنجبریها اتفاق افتاده .

پس در باره ترکیب بندی وقایع و آن چگونگی که داستانها باید بدان باشند بسنده گفته شد .

۱۵

در باره اخلاق چهار نکته است که باید آماج قرار داد .

یکی و نخست، انکه خوب باشد . خلق خواهد داشت اگر سخن یا کردار ، چنانکه گفته شد[2] ، یك رفتار اخلاقی مخصوصی آشکار سازد ، و خلق خوب است اگر آن رفتار خوب باشد . خوبی در هر جنس آدمی ممکن ، چنانکه زن نیز خوب تواند بود ، بهم چنین بنده ، هر چند شاید زن جنس فروتر است ، و آن دیگری بکلی بی ارزش[3] .

دوم انکه اخلاق موافق باشد ، زیرا خلق میشود مردانه باشد ، ولی اینگونه مردانگی یا زرنگی[4] موافق زن نیست .

سوم انکه همانند اصل باشد ، چه این غیر از خوب و موافق ساختن خلق است که

---

۱) یعنی در فصل ۱۳ .

۲) در فصل ٦ .

۳) عقیده ارسطو در جنس زن در گزارشنامه .

٤) مقصود زرنگی در زبانداری — گوید مردانگی مرد غیر از دلیری زن است — زن چون باندازه مرد سخن گوید زبان دراز باشد .

Διὰ γὰρ τοῦτο, ὅπερ πάλαι εἴρηται, οὐ περὶ πολλὰ γένη αἱ τραγῳδίαι εἰσίν. Ζητοῦντες γάρ, οὐκ ἀπὸ τέχνης ἀλλ' ἀπὸ τύχης, εὗρον τὸ τοιοῦτον παρασκευάζειν ἐν τοῖς μύθοις· ἀναγκάζονται οὖν ἐπὶ ταύτας τὰς οἰκίας ἀπαντᾶν ὅσαις τὰ τοιαῦτα συμβέβηκε πάθη.

Περὶ μὲν οὖν τῆς τῶν πραγμάτων συστάσεως καὶ ποίους τινὰς εἶναι δεῖ τοὺς μύθους εἴρηται ἱκανῶς.

XV

Περὶ δὲ τὰ ἤθη τέτταρά ἐστιν ὧν δεῖ στοχάζεσθαι.

Ἓν μὲν καὶ πρῶτον, ὅπως χρηστὰ ᾖ. Ἕξει δὲ ἦθος μὲν ἐάν, ὥσπερ ἐλέχθη, ποιῇ φανερὸν ὁ λόγος ἢ ἡ πρᾶξις προαίρεσίν τινα, χρηστὸν δὲ ἐὰν χρηστήν. Ἔστιν δὲ ἐν ἑκάστῳ γένει· καὶ γὰρ γυνή ἐστιν χρηστή, καὶ δοῦλος, καίτοι γε ἴσως τούτων τὸ μὲν χεῖρον, τὸ δὲ ὅλως φαῦλόν ἐστιν.

Δεύτερον δὲ τὸ ἁρμόττοντα· ἔστιν γὰρ ἀνδρεῖον μὲν τὸ ἦθος, ἀλλ' οὐχ ἁρμόττον γυναικὶ οὕτως ἀνδρείαν ἢ δεινὴν εἶναι.

Τρίτον δὲ τὸ ὅμοιον· τοῦτο γὰρ ἕτερον τοῦ χρηστὸν τὸ ἦθος καὶ ἁρμόττον ποιῆσαι ὥσπερ

---

9 ὅπερ Acde: ὃ B. 10 αἱ <νέαι> Vahlen. 16 ἐστιν Acde: εἰσιν B. 18 φανερὸν codd.: φανερὰν Ald. τινα Paris. 2038 et editores plerique: τινα ἡ AcdB; τινα ἢ e; τινα. <ἥ τ τις ἂν> ἢ Vahlen; τινα <ὁποία τις ἂν> ἢ Tkatsch-Gudeman (ex Ar. et Lat.). 21-22 τὸ ἁρμόττοντα B. (con. Vahlen, Gomperz): τὰ ἁρμόττοντα Acde; τὸ ἁρμόττον Gudeman (ex Ar.?) qui lacunam ponit. 22-23 γυναικὶ οὕτως B (corruptum in οὐ τῶι), con. Vahlen: γυναικὶ τῶι (in ras.) A; γυναικὶ το cde; γυναικείῳ τὸ Bywater ἢ δεινὴν AcdB: ἤδη e; εἴδει Margoliouth; secl. Hardy.

گفته شد .

چهارم انکه پایدار باشد[1] . زیرا اگر هم کسی که تشبیه از او شده نا پایدار بوده و چنین خلقی بدو منسوب گشته ، باز باید اورا در نا پایداری پایدار نشان داد .

نمودار برای پستی بی لزوم اخلاق ، مانند منلاوس در اورستیس ، برای نا شایستگی و نا موافقی ، نوحه گری اودوسئیوس در سکولا و سخن رانی ملانیپه ، و برای نا پایداری افیگینیا در اولیس ، زیرا افیگینیا در حال تضرّع هیچ شباهت با افیگینیای بخش پسین نمایشنامه ندارد[2] .

باید در اخلاق مانند در ساختمان وقایع همیشه پی لزومیّت یا احتمال کوشید ، بطوری که لازم باشد یا محتمل چنین و چنین کس چنین و چنین چیزی بگوید یا بکند ، و یا لازم باشد یا محتمل چنین واقعه پس از چنین واقعه بمیان آید .

پس روشن است که گره گشائی داستانها نیز باید از خود داستان پیش آید[3] ، و نه بیك واقعه خدائی[4] ، مانند در میدئیا و در ایلیادا هنگام کشتی نشینی یونانیان . واقعه خدائی را میباید در وقایع بیرون نمایشنامه بکار برد ، یا برای آنچه از پیش واقع شده که آدمی را نتوان دانستن ، یا برای وقایع بعد که احتیاج به پیش گوئی و آگهی دارد ، زیرا دیدن همه چیز را ما بخدایان نسبت میدهیم . و در وقایع باید هیچ امری عقل ناپذیر[5]

---

۱) یعنی consistent

۲) این امثال در گزارشنامه .

۳) ترجمه قدیم عربی گوید گره گشائی باید از خود اخلاق پیش آید – رك . گزارشنامه .

۴) واقعه خدائی در میدئیا – رك . گزارشنامه .

۵) چون امری نه محتمل نه لازم الوقوع باشد عقل تفسیر نتواند پس نپذیرد .

εἴρηται.

Τέταρτον δὲ τὸ ὁμαλόν. Κἂν γὰρ ἀνώμαλός τις ᾖ ὁ τὴν μίμησιν παρέχων καὶ τοιοῦτον ἦθος ὑποτεθῇ, ὅμως ὁμαλῶς ἀνώμαλον δεῖ εἶναι.

Ἔστιν δὲ παράδειγμα πονηρίας μὲν ἤθους μὴ ἀναγκαῖον οἷον ὁ Μενέλαος ὁ ἐν τῷ Ὀρέστῃ, τοῦ δὲ ἀπρεποῦς καὶ μὴ ἁρμόττοντος ὅ τε θρῆνος Ὀδυσσέως ἐν τῇ Σκύλλῃ καὶ ἡ τῆς Μελανίππης ῥῆσις, τοῦ δὲ ἀνωμάλου ἡ ἐν Αὐλίδι Ἰφιγένεια· οὐδὲν γὰρ ἔοικεν ἡ ἱκετεύουσα τῇ ὑστέρᾳ.

Χρὴ δὲ καὶ ἐν τοῖς ἤθεσιν ὥσπερ καὶ ἐν τῇ τῶν πραγμάτων συστάσει ἀεὶ ζητεῖν ἢ τὸ ἀναγκαῖον ἢ τὸ εἰκός, ὥστε τὸν τοιοῦτον τὰ τοιαῦτα λέγειν ἢ πράττειν ἢ ἀναγκαῖον ἢ εἰκός, καὶ τοῦτο μετὰ τοῦτο γίνεσθαι ἢ ἀναγκαῖον ἢ εἰκός.

Φανερὸν οὖν ὅτι καὶ τὰς λύσεις τῶν μύθων ἐξ αὐτοῦ
1454b δεῖ τοῦ μύθου συμβαίνειν, καὶ μὴ ὥσπερ ἐν τῇ Μηδείᾳ ἀπὸ μηχανῆς καὶ ἐν τῇ Ἰλιάδι τὰ περὶ τὸν ἀπόπλουν. Ἀλλὰ μηχανῇ χρηστέον ἐπὶ τὰ ἔξω τοῦ δράματος, ἢ ὅσα πρὸ τοῦ γέγονεν ἃ οὐχ οἷόν τε ἄνθρωπον εἰδέναι, ἢ ὅσα ὕστερον ἃ δεῖται προαγορεύσεως καὶ ἀγγελίας· ἅπαντα γὰρ ἀποδίδομεν τοῖς θεοῖς ὁρᾶν. Ἄλογον δὲ μηδὲν εἶναι ἐν τοῖς πράγμασιν, εἰ δὲ

27 ὑποτεθῇ B (conf. Ar.): ὑποτιθεὶς Acde. 29 μὴ ἀναγκαῖον AceB (conf. Ar.): μὴ ἀναγκαίου d; μὴ ἀναγκαίας Vorländer, Thurot; secl. Gomperz. οἷον del. Ed. Mueller 30 Ὀδυσσέως codd.: <ὁ τοῦ> Ὀδυσσέως Bywater. 33 ὥσπερ Acde: ὁμοίως ὅτι ὥσπερ B (corr. ὁμοίως ὅπερ). 36-37 καὶ τοῦτο ... εἰκός om. B. 1454b 1 μύθου codd.: ἤθους Ueberweg, Gudeman ex Ar. 2 ἀπόπλουν e (conf. Ar.); ἀνάπλουν Paris. 2038: ἁπλοῦν AcdB. ἐπὶ τὰ B (conf. Ar.): ἔπειτα Acde. 4 ἃ οὐχ Acde (Lat.): ἢ ὅσα οὐχ B (=Ar.). οἷόν τε Bcde: οἴονται A. ἅπαντα Acde: πάντα B (non ταῦτα, quod falso testatur Gudeman).

نباشد ، و اگر نــه ، این را باید بیرون ترگودیا باز داشت، مانند نکته‌ای که در اویدیپوس سوفوکلیس هست[۱] .

و چون ترگودیا تشبیه مردمان بهتر از ما است[۲] ، باید از صورتگران خوب سر مشق گرفت ، چه اینها در نقّاشی از شکل مخصوص هر کس شبیه ساخته در عین حــال بهتر از اصل میکشنــد . همانطور نیز شــاعر در تشبیه مردمــان تندخو یا بی غیرت یا دارای نواقص اخلاقی دیگری از این قبیــل ، بایــد آنانرا آنچنانکــه هستند و در عین حــال مردان شایسته جلوه دهــد ، مثلاً اخیلوس را آگاثون و هومیروس نمونه مرد سنگ دل ساخته.

این نکاتی است که باید در نظر داشت ، و زیاده بر این چیزهائی که غیر از نمــایش است و لزومــاً تابع هنر باشــد[۳] ، زیرا در این امور بسیــار اوقات اشتبــاه کنند . و در این خصوص در یکی از رسایل منتشره بسنده گفته شد[۴] .

۱۶

در اینکه شناسائی چیست پیشتر گفته شد[۵] . امّا انواع شناسائی :

نخستین آنکه از هنر از همه دورتر و بیشتر شاعران از عدم توانائی بکار برند ، شناسائی بوسیله نشانه است . از این نشانه‌ها برخی مادر زاد باشد، مانند « سرنیزه‌ای که آفریدگان زمین بر تن دارند[۶] »

۱) رك . فصل ۲۴ — غریب است اویدیپوس در جستجوی قاتل پدر خویش نپرسید انکه بدست خود کشت کی بود ، ولی این کشتن بیرون ترگودیا است .

۲) رك . فصل ۲

۳) در تفسیر این عبارت مبهم اختلاف هست.

۴) مقصود اینجا رساله ارسطو « در باره شعرا » . رك . گزارشنامه.

۵) در فصل یازدهم .

۶) رك . گزارشنامه .

μή. ἔξω τῆς τραγῳδίας. οἷον τὸ ἐν τῷ Οἰδίποδι τῷ Σοφοκλέους.

Ἐπεὶ δὲ μίμησίς ἐστιν ἡ τραγῳδία βελτιόνων ἢ ἡμεῖς, δεῖ μιμεῖσθαι τοὺς ἀγαθοὺς εἰκονογράφους· καὶ γὰρ ἐκεῖνοι ἀποδιδόντες τὴν ἰδίαν μορφὴν ὁμοίους ποιοῦντες καλλίους γράφουσιν. Οὕτω καὶ τὸν ποιητήν μιμούμενον καὶ ὀργίλους καὶ ῥαθύμους καὶ τἆλλα τὰ τοιαῦτα ἔχοντας ἐπὶ τῶν ἠθῶν, τοιούτους ὄντας, ἐπιεικεῖς ποιεῖν· παράδειγμα σκληρότητος οἷον τὸν Ἀχιλλέα Ἀγάθων καὶ Ὅμηρος.

Ταῦτα δὴ διατηρεῖν. καὶ πρὸς τούτοις τὰ παρὰ τὰς ἐξ ἀνάγκης ἀκολουθούσας αἰσθήσεις τῇ ποιητικῇ· καὶ γὰρ κατ᾽ αὐτὰς ἔστιν ἁμαρτάνειν πολλάκις. Εἴρηται δὲ περὶ αὐτῶν ἐν τοῖς ἐκδεδομένοις λόγοις ἱκανῶς.

XVI

Ἀναγνώρισις δὲ τί μέν ἐστιν, εἴρηται πρότερον. Εἴδη δὲ ἀναγνωρίσεως.

πρώτη μὲν ἡ ἀτεχνοτάτη καὶ ᾗ πλείστῃ χρῶνται δι᾽ ἀπορίαν. ἡ διὰ τῶν σημείων. Τούτων δὲ τὰ μὲν σύμφυτα, οἷον «λόγχην ἣν φοροῦσι Γηγενεῖς» ἢ «ἀστέρας»

8-9 ἢ ἡμεῖς B (conf. Ar.?): ἡμᾶς Acde; <ἢ καθ'> ἡμᾶς Stahr. 10 ἰδίαν Acde: οἰκεῖαν B. 12 τοιαῦτα Acde: τοιαῦτα ἤθη B. 13 παράδειγμα σκληρότητος codd. (conf. Ar.): secl. Ritter: post ἀγαθὸν καὶ transponit Lobel. 14 Ἀγάθων Paris. 2038, Vettori (conf. Lat.): ἀγαθῶν A; ἀγαθόν cde; μὲν ἀγαθόν B (=Ar.). 14-15 δὴ διατηρεῖν A (δὴ διατηρεῖ ce): δὲ δεῖ τηρεῖν B; δεῖ διατηρεῖν d. 15 τὰ παρὰ τὰς apogr. quaed. (Laur. LX 14; Paris. 2040); τὰς πάρὰ τα d; τὰς παρὰ τὰς Ace; τὸς πάντας B. 16 κατ᾽ αὐτὰς Acde: κατὰ ταῦτα B. 20 ᾗ πλείστῃ apogr. quaedam (non ita quidem B: cf. Festa): ἡ πλείστη AceB; ἢ πλεῖστοι d (Ar. Lat.).

یا « ستارگان » که گرکینوس در نمایشنامه توستیس آورده ، و برخی دیگر آنچه بعد پیدا شده ، باز اینها بعضی بر تن آدمی بوده ، مانند نشانه‌های زخم ، و بعضی جدا است ، مانند گردن بند و مثلاً شناسائی که در ترگودیای تورو بوسیله سبد فراهم آید[1]. این نشانه‌ها نیز میشود بطور بهتر یا بدتر استعمال شود، مثلا اودوسئیوس بوسیله زخمی که داشت از جانب دایه خویش بیك نحو شناخته‌شد، واز جانب خوکبانان بنحودیگر . درواقع شناسائیهائی که برای اقناع، نشانه بکار برد، و تمام آنچه از این قبیل است، از هنر دورتر است، ولی شناسائیهائی که از پریپتی حاصل شود ، مانند در واقعه حمّام[2] ، بهتر باشد .

دوم شناسائیهائی است که بدست شاعر ساخته شده ، و بدین سبب از هنر دور . مثلاً در ترگودیای افیگینیا اورستیس خود را شناساند که اورستیس است ، افیگینیا خود را بوسیله نامه شناساند، امّا اورستیس سخنانی بزبان آورد که شاعر خواسته نه داستان، از اینرو از اشتباهی که ذکر شد دور نیست ، زیرا اورستیس نیز میتوانست بعضی نشانه‌ها آورد . مثال دیگر « صدای دوك » در تیرئیوس بقلم سوفوکلیس[3] .

نوع سوم شناسائی بوسیله یاد آوری است ، آن آگاهی که از دیدن چیزی روی دهد، مانند شناسائی در قبریصیان نمایشنامه دیکائیوگنیس، زیرا مرد نقش را دیده گریه کند، وشناسائی در گزارش السکینوس ، زیرا اودوسئیوس چنگ‌زن‌را شنیده‌و گذشته‌را یادآورده، اشك ریزد . اینها از اینراه شناخته شدند[4] .

چهارم شناسائی است که از قیاس روی دهد، مانند در خوئیفو روی ، که یکی شبیه من آمده ، و شبیه من کسی نیست مگر اورستیس ، پس او آمده . وشناسائی که پولوئیدس سوفسطائی برای افیگینیا پیش نهاد کرده، زیرا محتمل

---

۱) رك . گزارشنامه .

۲) اورکلئیا اتفاقاً زخم اودوسئیوس را در حمّام دیده اورا شناخت ، ولی برای شناساندن خویش بخوکبانان ، اودوسئیوس خود جای زخم را نشان داد . از قرار این نظریّه نشانه سهراب برای اقناع رستم چندان پسندیده نیست .

۳) رك . گزارشنامه .

۴) رك . گزارشنامه .

σίους ἐν τῷ Θυέστῃ Καρκίνος· τὰ δὲ ἐπίκτητα· καὶ τούτων τὰ μὲν ἐν τῷ σώματι, οἷον οὐλαί, τὰ δὲ ἐκτός, οἷον τὰ περιδέραια καὶ οἷα ἐν τῇ Τυροῖ διὰ τῆς σκάφης. Ἔστιν δὲ καὶ τούτοις χρῆσθαι ἢ βέλτιον ἢ χεῖρον, οἷον Ὀδυσσεὺς διὰ τῆς οὐλῆς ἄλλως ἀνεγνωρίσθη ὑπὸ τῆς τροφοῦ καὶ ἄλλως ὑπὸ τῶν συβοτῶν· εἰσὶ γὰρ αἱ μὲν πίστεως ἕνεκα ἀτεχνότεραι, καὶ αἱ τοιαῦται πᾶσαι, αἱ δὲ ἐκ περιπετείας, ὥσπερ ἡ ἐν τοῖς Νίπτροις, βελτίους.

Δεύτεραι δὲ αἱ πεποιημέναι ὑπὸ τοῦ ποιητοῦ, διὸ ἄτεχνοι. Οἷον ἐν τῇ Ἰφιγενείᾳ ἀνεγνώρισεν ὅτι Ὀρέστης· ἐκείνη μὲν γὰρ διὰ τῆς ἐπιστολῆς, ἐκεῖνος δὲ αὐτὸς λέγει ἃ βούλεται ὁ ποιητὴς ἀλλ' οὐχ ὁ μῦθος· διότι ἐγγὺς τῆς εἰρημένης ἁμαρτίας ἐστίν, ἐξῆν γὰρ ἂν ἔνια καὶ ἐνεγκεῖν. Καὶ ἐν τῷ Σοφοκλέους Τηρεῖ ἡ « τῆς κερκίδος φωνή »

Η τρίτη διὰ μνήμης, τῷ αἰσθέσθαι τι ἰδόντα, ὥσπερ
1455a ἡ ἐν Κυπρίοις τοῖς Δικαιογένους, ἰδὼν γὰρ τὴν γραφὴν ἔκλαυσεν, καὶ ἡ ἐν Ἀλκίνου ἀπολόγῳ, ἀκούων γὰρ τοῦ κιθαριστοῦ καὶ μνησθεὶς ἐδάκρυσεν, ὅθεν ἀνεγνωρίσθησαν.

Τετάρτη δὲ ἡ ἐκ συλλογισμοῦ, οἷον ἐν Χοηφόροις, ὅτι ὅμοιός τις ἐλήλυθεν, ὅμοιος δὲ οὐθεὶς ἀλλ' ἢ ὁ Ὀρέστης, οὗτος ἄρα ἐλήλυθεν. Καὶ ἡ Πολυΐδου τοῦ σοφιστοῦ περὶ τῆς Ἰφιγενεί-

24-25 οἷον τὰ περιδέραια B : τὰ περιδέρρεα Acde. 25 οἷα Rostagni: οἷα B; οἳ Ad (οἱ e); οἷον c. 29 ἡ Ac: οἱ Bde. 32 οἷον ἐν B (conf. Ar.; con. Diels) : οἷον Ὀρέστης ἐν Acde. ἀνεγνώρισεν codd.: ἀνεγνωρίσθη Spengel (servato Ὀρέστης ex Acde). 34 διότι codd.; διό τι Bywater. 35 ἂν om. B. 37 ἡ τρίτη Spengel (conf. Ar.) : ἤτοι τῇ AcdB; ἤτοι τὸ e. τι ἰδόντα Acde (conf. Ar.): ἢ εἰδόντα B. ὥσπερ om. B. 1455a 1 τοῖς e: τῆς AcdB. 2 ἀπολόγῳ B: ἀπὸ λόγων Acde. 4 χοηφόροις B, con. Vettori; χλοηφόροις Acde. 6 Πολυΐδου Pazzi: Πολυείδους codd.

است اورستیس گمان برد که چنانکه خواهرش بقربانی رفت ، او نیز قربان خواهد شد . بهم چنین در تودئیوس نمایشنامه ثیودکتوس ، که تودئیوس گوید آمده باٌمید پیدا کردن فرزند،او نیز کشته شود.بهم چنین شناسائی در فینئیدای ، زیرا چون جای را دیده، زنان سر نوشت خویش را استنتاج کنند،که آنازا مقدّر گشته در آنجا بهلاکت رسند ، چه در همانجا بقصد هلاکت گذارده شده بودند . بازیك شناسائی هست مرکّب از استدلال نادرست[1] تماشائیان ، مانند در اودوسئیوس فرستادهٔ دروغین ، زیرا زه کردن اودوسئیوس کمان را ونتوانستن هیچ کس دیگر بر آن ، از جانب شاعر ساخته شده و فرض باشد (بهم چنین اگر گفته بود کمانی را که او ندیده خواهد شناخت))و یا گمان بردن که خودرا از ایـنراه شناساند ، استدلال نادرست است .

از همه این

انواع ، بهترین شنـاسائی آنـکه از خود وقـایع روی دهــد ، هنگامی که شگفتی در اثر وقایع محتمل فراهم آید ، مانند در اویدیپوس سوفوکلیس و در افیگینیـا ، زیرا خواسته باشد که نامه فرستد محتمل است .

چنانچه فقط این نوع شناسائیها است که بی چیزهای ساختگی ونشانه وگردن بند دست دهد . و در مقام دوم شناسائیهائی است که ازقیاس آید .

۱۷

هنگام ساختن داستانها و ترتیب دادن گفتار آدمیان ، بـاید تا توانست و قایعرا پیش چشم گذاشت[2] . زیرا بدینگونه شاعر امور را در نهایت روشنی دیده ، مانند انـکه در خود وقـایع حاضر بوده ، آنچه مناسب است مییابد و نـکات ناهموار ، اورا کمتر پوشیده ماند . و دلیل

---

۱) استدلال نا درست در فصل ۲۶ نیز آمده .

۲) . باز برای خوب ساختن ترگودیا راه نشان دهد .

ας· εἰκὸς γὰρ τὴν Ὀρέστην συλλογίσασθαι ὅτι ἡ τ' ἀδελφὴ ἐτύθη καὶ αὐτῷ συμβαίνει θύεσθαι. Καὶ ἐν τῷ Θεοδέκτου Τυδεῖ, ὅτι ἐλθὼν ὡς εὑρήσων τὸν υἱὸν αὐτὸς ἀπόλλυται. Καὶ ἡ ἐν τοῖς Φινείδαις· ἰδοῦσαι γὰρ τὸν τόπον συνελογίσαντο τὴν εἱμαρμένην ὅτι ἐν τούτῳ εἵμαρτο ἀποθανεῖν αὐταῖς, καὶ γὰρ ἐξετέθησαν ἐνταῦθα. Ἔστιν δέ τις καὶ συνθετὴ ἐκ παραλογισμοῦ τοῦ θεάτρου. οἷον ἐν τῷ Ὀδυσσεῖ τῷ ψευδαγγέλῳ· τὸ μὲν γὰρ τὸ τόξον ἐντείνειν ἄλλον δὲ μηδένα. πεποιημένον ὑπὸ τοῦ ποιητοῦ καὶ ὑπόθεσις (καὶ εἴγε τὸ τόξον ἔφη γνώσεσθαι ὃ οὐχ ἑωράκει). τὸ δὲ ὡς δι' ἐκείνου ἀναγνωριοῦντος διὰ τούτου ποιῆσαι. παραλογισμός.

Πασῶν δὲ βελτίστη ἀναγνώρισις ἡ ἐξ αὐτῶν πραγμάτων. τῆς ἐκπλήξεως γιγνομένης δι' εἰκότων. οἷον ἐν τῷ Σοφοκλέους Οἰδίποδι καὶ τῇ Ἰφιγενείᾳ· εἰκὸς γὰρ βούλεσθαι ἐπιθεῖναι γράμματα.

Αἱ γὰρ τοιαῦται μόναι ἄνευ τῶν πεποιημένων ⟨καὶ⟩ σημείων καὶ περιδεραίων. Δεύτεραι δὲ αἱ ἐκ συλλογισμοῦ.

XVII

Δεῖ δὲ τοὺς μύθους συνιστάναι καὶ τῇ λέξει συναπεργάζεσθαι ὅτι μάλιστα πρὸ ὀμμάτων τιθέμενον. Οὕτω γὰρ ἂν ἐναργέστατα ὁ ὁρῶν ὥσπερ παρ' αὐτοῖς γιγνόμενος τοῖς πραττομένοις εὑρίσκοι τὸ πρέπον καὶ ἥκιστα ἂν λανθάνοι τὰ ὑπε-

7 γὰρ A c d e : γὰρ ἔφη B. 9 τὸν υἱὸν B : υἱὸν A c d e. 10 τοῖς Φινείδαις Reiz: τοῖς φινίδαις A c B (ταῖς φ. e); τοῖς φοινίδες d. 13 θεάτρου codd. (conf. Ar.): θατέρου Hermann, Bursian aliique. 14[1] τὸ μὲν codd. : ὁ μὲν apogr. quaedam et recc.; τὸν μὲν Vahlen. Tkatsch. 14[1]-14[2] ἐντείνειν ... τόξον B (=Ar.) : om. A c d e. 14[3] γνώσεσθαι A c d e (conf. Ar. : *ut cognosceret*) ; ἐντείνειν (-ειν fin. in ras.) B (ex ἐντείνειν lineae superioris repetitum). ἑωράκει codd.: ἑωράκοι editores nonnulli, qui hanc lectionem codici B falso tribuunt (cf. Festa). δι' ἐκείνου codd.: δὴ ἐκ. Tyrwhitt. 15 διὰ τούτου codd. (conf. Ar.): δὴ τοῦτο Sykutris. 15 παραλο-

این مطلب عیب جوئی است که از کرکینوس شده[1]چه امفیارائوس از پرستشگاه باز گشت، نکته ای که چون بچشم خود ندیده، بر تماشا کننده پوشیده ماند، ولی در صحنه نمایش تماشائیان این را نپسندیده نمایشنامه را رد کردند[2].

بهم چنین تا توانست

باید داستان را باعین حرکات آدمیان صورت داد، زیرا چون بریك قوت طبع باشند، مقنعترین شاعران آنانی هستند که در تأثرات شرکت نمایند[3]، و راسترین نمایش نگرانی را مرد نگران دهد، و راسترین نمایش خشم را مرد خشمناك[4] (بدینجهت هنر شعر یا مردمان پر موهبت خواهد یا مردمان شیدا؛ از این دو یك دسته خودرا بآسانی بحال آدمیان نمایش در آورند، و دسته دیگر از شور از خود بیخود باشند[4]).

موضوعها را،

چه آنچه از پیش روایت شده و چه شاعر خود ساخته، باید نخست بصورت کلی در آورد[5]، سپس افزایشها افزود و امتداد داد.

میگویم صورت کلی، مثلا

موضوع افیگینیا را چنین میتوان در نظر گرفت[6]. دختری را بقربانگاه برده ناگهان از انظار پوشیده شود و به کشور دیگر نقل گردد، و در جائی که رسم است بیگانگان را برای آلهه قربان کنند پیشکار این منسك شود، ومدتی بعد اتفاقاً برادر آن راهبه میرسد (اما اینکه خداوند بیك سبب بیرون از صورت کلی، اورا فرمان رساند که بدانجا رود، و مقصود او از رفتن[7]، جزو داستان نمایشنامه نیست) چون وارد میشود و بقصد قربانی دستگیر میگردد میشناساند خود او کی است (یا آنچنانکه

---

۱) رك. گزارشنامه.

۲) مقصود هنگام مسابقه در جشن دیونوسیوس.

۳) یعنی برای وصف درست تأثرات، باید شاعر خود احساس کند و نه تنها در گفتار ولی در حرکات و سکنات آدمیان نیز نشان دهد.

٤) افلاطون گوید شاعر هنگام شعر گوئی ملهم و دیوانه — رك. گزارشنامه.

٥) یعنی بشکل ساده و کلی بدون امور عرضی.

٦) ترگودیای اوریپیدیس بنام افیگینیا در توروس.

۷) مقصود از رفتن در گزارشنامه.

ναντία. Σημεῖον δὲ τούτου ὃ ἐπετιμᾶτο Καρκίνῳ· ὁ γὰρ Ἀμφιάραος ἐξ ἱεροῦ ἀνῄει, ὃ μὴ ὁρῶντα τὸν θεατὴν ἐλάνθανεν, ἐπὶ δὲ τῆς σκηνῆς ἐξέπεσεν δυσχερανάντων τοῦτο τῶν θεατῶν.

Ὅσα δὲ δυνατὸν καὶ τοῖς σχήμασιν συναπεργαζόμενον. Πιθανώτατοι γὰρ ἀπὸ τῆς αὐτῆς φύσεως οἱ ἐν τοῖς πάθεσίν εἰσιν, καὶ χειμαίνει ὁ χειμαζόμενος καὶ χαλεπαίνει ὁ ὀργιζόμενος ἀληθινώτατα (διὸ εὐφυοῦς ἡ ποιητική ἐστιν ἢ μανικοῦ· τούτων γὰρ οἱ μὲν εὔπλαστοι οἱ δὲ ἐκστατικοί εἰσιν).

Τούς τε λόγους
1455^b καὶ τοὺς πεποιημένους δεῖ καὶ αὐτὸν ποιοῦντα ἐκτίθεσθαι καθόλου, εἶθ' οὕτως ἐπεισοδιοῦν καὶ παρατείνειν.

Λέγω δὲ οὕτως ἂν θεωρεῖσθαι τὸ καθόλου, οἷον τῆς Ἰφιγενείας. Τυθείσης τινὸς κόρης καὶ ἀφανισθείσης ἀδήλως τοῖς θύσασιν, ἱδρυνθείσης δὲ εἰς ἄλλην χώραν, ἐν ᾗ νόμος ἦν τοὺς ξένους θύειν τῇ θεῷ, ταύτην ἔσχε τὴν ἱερωσύνην· χρόνῳ δὲ ὕστερον τῷ ἀδελφῷ συνέβη ἐλθεῖν τῆς ἱερείας (τὸ δὲ ὅτι ἀνεῖλεν ὁ θεὸς διά τινα αἰτίαν ἔξω τοῦ καθόλου ἐλθεῖν ἐκεῖ καὶ ἐφ' ὅ τι δέ, ἔξω τοῦ μύθου)· ἐλθὼν δὲ καὶ ληφθεὶς θύεσθαι μέλλων ἀν-

---

γισμός B : παραλογισμὸν Acde. 17 ἐκπλήξεως Paris. 2038: πλήξεως AcdeB. 18 εἰκότων Bce: εἰκόντων A (ἡκόντων d). ἐν τῷ B: ὁ ἐν τῷ Acde; τὸ ἐν τῷ Bywater. 20 <καὶ> suppl. Rostagni. 21 περιδεραίων B (conf. Ar.): δέρεων Ac (δέρρεων e; lacunam habet d); δεραίων Bywater aliique edd. 24 ἐναργέστατα Bce: ἐνεργέστατα Ad. ὁ ὁρῶν AcdeB: ὁρῶν Paris. 2038, editores nonnulli; ὁ <ποιητὴς> ὁρῶν Spengel (Ar.) 25 λανθάνοι editores plerique (λανθάνει c): λανθάνοιτο Bcd; λανθάνοι τὸ A; λανθάνοι αὐτὸν Papageorgios.

26 ἐπετιμᾶτο Ricc. 16 (Vettori; conf. Ar.): ἐπιτιμᾷ τῷ AcdeB. 27 ἀνῄει B (conf. Ar.): ἂν εἴη Acde. ὁρῶντα τὸν AcdB (ὁρῶν τὸν c): ὁρῶντ' ἂν τὸν Vahlen; ὁρῷντ' α<ὐ>τὸν Gomperz (θεατὴν vel τὸν θεατὴν secl. Gomperz, Butcher, repugnante Ar.). 33 ἐκστατικοὶ B (conf. Ar.); ἐξεταστικοὶ Acde. 34 τούς τε B (con. Susemihl): τούτους τε Acde. 1455^b 2 ἐπεισοδιοῦν Bc (conf. Ar.): ἐπεισοδίου Ade. παρατείνειν B (con. Vettori): περιτείνειν Acde. 8 ἔξω τοῦ καθόλου codd. (conf. Ar.): secl. Duentzer et fere omnes: alii transponunt, velut ἔξω τοῦ καθόλου τοῦ μύθου Christ; alii ἐλθεῖν ἐκεῖ

اوریپیدیس داستان را ساخته ، یا بنحو پولوئیدس ، باحتمال اینکه گفته باشد نه تنها خواهرش ، اونیز میباید بقربانی رود)) ، و این خود شناسی برهائی می کشد .

پس از آن[1] آدمیانرا نام نهاده[2] افزایشها افزوده گردد . و این افزایشها باید مناسب آن نامها باشد ، مانند دیوانگی اورستیس که سبب دستگیریش شد ، و رهائی وی در اثر پاك گشتن از گناه .

در غایشنامه افزایشها کوتاه است ، امّا اپوپوئیا را اینها کشیدگی دهد . چنانچه موضوع اودوسئیا دراز نیست ، مردی سالهای زیاد سرگردان و پوسئیدون[3] همواره مترقّب و او خود تنها ، دیگر اوضاع خانوادگیش طوری گشته که دارائی را خواستگاران زنش بیغما برده ، و بقصد کشتن فرزندش در کمین نشسته اند . عاقبت طوفانهائی تحمّل کرده بکشور باز گردد ، وخود را ببعضی شناسانده حمله آورد ، و در نتیجه او جان در برد و دشمنانش کشته شوند . آنچه مخصوص داستان اودوسئیا است همین است ، چیزهای دیگر افزایش باشد .

۱۸

هر ترگودیائی یك قسمت گره افتادگی است ویك قسمت گره گشائی ، وقایع پیش از آغاز ترگودیا و بعضی از آنچه داخل است ، بیشتر اوقات گره افتادگی را تشکیل دهد ، وما بقی گره گشائی است . میگویم گره افتادگی از آغاز باشد[4] تا آن قسمت اخیری که پس از آن اوضاع ترگودیا دگر گون گشته سوی نیك بختی

۱) یعنی پس از بصورت کلّی در آوردن داستان .
۲) یعنی نام آدمیان غایشنامه ، چه تاریخی چه آنچه شاعر خود دهد .
۳) خداوند دریای سفید .
۴) یعنی از آغاز وقایعی که بداستان ترگودیا کشد .

εγνώρισεν (εἴθ' ὡς Εὐριπίδης εἴθ' ὡς Πολύιδος ἐποίησεν, κατὰ τὸ εἰκὸς εἰπὼν ὅτι οὐκ ἄρα μόνον τὴν ἀδελφὴν ἀλλὰ καὶ αὐτὸν ἔδει τυθῆναι), καὶ ἐντεῦθεν ἡ σωτηρία.

Μετὰ ταῦτα δὲ ἤδη ὑποθέντα τὰ ὀνόματα ἐπεισοδιοῦν. Ὅπως δὲ ἔσται οἰκεῖα τά ἐπεισόδια, οἷον ἐν τῷ Ὀρέστῃ ἡ μανία δι' ἧς ἐλήφθη καί ἡ σωτηρία διὰ τῆς καθάρσεως.

Ἐν μὲν οὖν τοῖς δράμασι τὰ ἐπεισόδια σύντομα, ἡ δ' ἐποποιία τούτοις μηκύνεται. Τῆς γὰρ Ὀ δ υ σ σ ε ί α ς <οὐ> μακρὸς ὁ λόγος ἐστίν· ἀποδημοῦντός τινος ἔτη πολλὰ καὶ παραφυλαττομένου ὑπὸ τοῦ Ποσειδῶνος καὶ μόνου ὄντος, ἔτι δὲ τῶν οἴκοι οὕτως ἐχόντων ὥστε τὰ χρήματα ὑπὸ μνηστήρων ἀναλίσκεσθαι καὶ τὸν υἱὸν ἐπιβουλεύεσθαι, αὐτὸς δὲ ἀφικνεῖται χειμασθείς, καὶ ἀνογνωρίσας τινὰς αὐτός, ἐπιθέμενος, αὐτὸς μὲν ἐσώθη τοὺς δ' ἐχθροὺς διέφθειρε. Τὸ μὲν οὖν ἴδιον τοῦτο, τὰ δ' ἄλλα ἐπεισόδια.

XVIII

Ἔστι δὲ πάσης τραγῳδίας τὸ μὲν δέσις τὸ δὲ λύσις· τὰ μὲν ἔξωθεν καὶ ἔνια τῶν ἔσωθεν πολλάκις ἡ δέσις, τὸ δὲ λοιπὸν ἡ λύσις. Λέγω δὲ δέσιν μὲν εἶναι τὴν ἀπ' ἀρχῆς μέχρ τούτου τοῦ μέρους ὃ ἔσχατόν ἐστιν ἐξ οὗ μεταβαίνει εἰς εὐτυχίαν ἢ εἰς ἀτυχίαν. λύσιν δὲ τὴν ἀπὸ τῆς ἀρχῆς τῆς μετα-

secludunt (Bekker[3], Butcher). 9-10 ἀνεγνώρισε codd. : ἀνεγνώρισε <τὴν ἀδελφὴν> Tkatsch (Ar.).

15 δράμασι B. Ald. (conf. Ar., Lat.): ἄρμασιν Acde. 17 <οὐ> μακρὸς Vulcanius (conf. Ar.): μακρὸς AceB; μικρὸς d. 18 Ποσειδῶνος codd.: θεοῦ Vahlen; δαίμονος M. Schmidt. 19 ἔτι Ricc. 16 (conf. Ar.): ἐπεὶ Acde (i. e. ἐΠεὶ = ἔΤι); πολλὰ B (e uperiore linea repetitum). 21 ἀναγνωρίσας τινὰς Acde: ἀναγνωρισθεὶς B: ἀναγνωρίσας ὅτι Bywater; ἀναγνωρισάντων τινῶν Gudema <μετ'> ἀναγνωρίσεις τινὰς Sykutris. 22 αὐτὸς Ade: om. Bc; secl. Susemihl; οὕτως M. Schmidt, Gomperz, Castiglioni. 27 μεταβαίνει Pazzi, Tyrwhitt (conf. Ar., Lat.): μεταβαίνειν codd. 28 ἢ εἰς ἀτυχίαν B (conf. Ar., con. Valla): om. Acde, quam lacunam explere varie conati sunt Vahlen, Gomperz, etc. 31 <δὲ> Rostagni.

یا بدبختی رود ، وگره گشائی از آغاز دگرگونگی تا پایان ، مانند در لینکئوس بقلم تئودکتوس ، گره افتادگی شامل وقایع پیش است و باضافه دستگیری فرزند ، و باز . . . .[1] وگره گشائی از اتهام بقتل تا پایان .

چهار نوع ترگودیا هست (زیرا قسمتهائی که گفته شد نیز بر همان شمار باشد)[2] ترگودیای پیچیده ، که سراسر پریپتی و شناسائی است ، و ترگودیای رنجبری ، مانند اثیانتس واکسیونس ، وترگودیای اخلاقی ، مانند فیثوتیدس و پیلیئوس ، و چهارم منظره ، مانند فورکیدس و پرومیثئوس و نمایشنامه هائی که وقایعش در دوزخ دست دهد[3] .

باید بی اندازه کوشش نمود همه اقسام را با هم جمع کرد ، و اگر ممکن نباشد ، مهمترین و بیشترین را ، بویژه بعلت انتقاد بی موردی که امروزه از شاعران گیرند ، زیرا چون شاعرانی بوده در یکی از قسمتهای ترگودیا ممتاز ، انتظار دارند یك شاعر در آنچه وجه امتیاز هر کدامشان بوده تفوق یابد .

از برای توانستن ترگودیائی را گفتن که نسبت بدیگر همان است یا مختلف ، هیچ چیز باندازه داستان نیست ، ترگودیا همان است چون همان گره افتادگی وگره گشائی را دارا باشد . بسیاری پس از خوب گره انداختن بد گره گشایند ، ولی باید در هر دو توانا بود .

لازم است چیزی که مکرر گفته شد در یاد داشت ، و ترگودیا را از یك مجموعه وقایع اپوپوئیائی نساخت — مقصودم از اپوپوئیائی داستانهای فراوان داشتن است — مانند اگر کسی تمام داستان ایلیادا را در یك ترگودیا در آورد . زیرا در اپوپوئیا بعلت درازی ، هریك از قسمتها بزرگی مناسبی بخود گیرد ، ولی در نمایشنامهها این نتیجهای خیلی مخالف انتظار دارد . و

---

۱) اینجا متن افتادگی دارد — رك . گزارشنامه .

۲) ارسطو شش قسمت یا جزء ذکر نموده بود .

۳) رك . گزارشنامه .

βάσεως μέχρι τέλους· ὥσπερ ἐν τῷ Λυγκεῖ τῷ Θεοδέκτου δέσις μὲν τά τε προπεπραγμένα καὶ ἡ τοῦ παιδίου λῆψις, καὶ πάλιν ⟨δὲ⟩ ἡ αὐτῶν δή⟨λωσις λύσις, ἡ⟩ ἀπὸ τῆς αἰτιάσεως τοῦ θανάτου μέχρι τοῦ τέλους.

Τραγῳδίας δὲ εἴδη εἰσὶ τέσσαρα (τοσαῦτα γὰρ καὶ τὰ μέρη ἐλέχθη)· ἡ μὲν πεπλεγμένη, ἧς τὸ ὅλον ἐστὶν περιπέτεια καὶ ἀναγνώρισις· ἡ δὲ παθητική, οἷον οἵ τε
1456a Αἴαντες καὶ οἱ Ἰξίονες· ἡ δὲ ἠθική, οἷον αἱ Φθιώτιδες καὶ ὁ Πηλεύς· τὸ δὲ τέταρτον ὄψις, οἷον αἵ τε Φορκίδες καὶ Προμηθεὺς καὶ ὅσα ἐν Ἅιδου.

Μάλιστα μὲν οὖν ἅπαντα δεῖ πειρᾶσθαι ἔχειν, εἰ δὲ μή, τὰ μέγιστα καὶ πλεῖστα, ἄλλως τε καὶ ὡς νῦν συκοφαντοῦσιν τοὺς ποιητάς· γεγονότων γὰρ καθ' ἕκαστον μέρος ἀγαθῶν ποιητῶν, ἑκάστου τοῦ ἰδίου ἀγαθοῦ ἀξιοῦσι τὸν ἕνα ὑπερβάλλειν.

Δίκαιον δὲ καὶ τραγῳδίαν ἄλλην καὶ τὴν αὐτὴν λέγειν οὐδεν⟨ὶ⟩ ἴσως τῷ μύθῳ· τοῦτο δέ, ὧν ἡ αὐτὴ πλοκὴ καὶ λύσις. Πολλοὶ δὲ πλέξαντες εὖ λύουσι κακῶς· δεῖ δὲ ἀμφότερα ἀρτικροτεῖσθαι.

Χρὴ δέ, ὅπερ εἴρηται πολλάκις, μεμνῆσθαι καὶ μὴ ποιεῖν ἐποποιικὸν σύστημα τραγῳδίαν — ἐποποιικὸν δὲ λέγω τὸ πολύμυθον — οἷον εἴ τις τὸν τῆς Ἰλιάδος ὅλον ποιοῖ μῦθον. Ἐκεῖ μὲν γὰρ διὰ τὸ μῆκος λαμβάνει τὰ μέρη τὸ πρέπον μέγεθος, ἐν δὲ τοῖς δράμασι πολὺ παρὰ τὴν ὑπόληψιν ἀποβαίνει.

δή <λωσις λύσις, ἡ> Rostagni (conf. Ar.; λύσις δ' ἡ Paris. 2038): δὴ AcdB; δή<λωσις, λύσις δ' ἡ> Christ[t], Tkatsch, Gudeman; δὴ <ἀπαγωγή, λύσις δ' ἡ> Vahlen. αἰτιάσεως Acde (=Ar.): αἰτήσεως B. 32 θανάτου codd.: Δαναοῦ Vahlen. 33 μέρη codd.: μέρη τοῦ μύθου Ueberweg (totam sententiam τοσαῦτα ... ἐλέχθη secl. Susemihl. 34 ἡ δε παθητική codd.: ἡ δὲ <ἁπλῆ ..., ἡ δὲ> παθητική Vahlen; similia alii. 1456a 2 ὄψις. οἷον Bywater (v. comment.) : ὄης οἷον AB : οἰκεῖον d ; οἷον c ; ὁμαλὸν e ; lacunam indicant plerique; τερατῶδες Schrader ex τέταρτον ὄης. 5 ἄλλως τε d (Ar.): ἄλλως γε Ace B. 6 ἑκάστου Paris. 2038 (ἕκάστ|τοῦ e): ἕκαστον AcdB. 7 ἰδίου Acde : οἰκείου B. 8 οὐδεν<ὶ> Tyrwhitt. 9 τοῦτο Acde: τούτων B. 10 ἀμφότερα ἀρτικροτεῖσθαι

دلیل ، همـه آنانکه ویرانی الیون را بالتمام بنمایش در آورده اند ، و نه هر بخش جدا کانه مانند اوریپیدیس ، یا همه داستان نیوبه و نه آنچنانکه اثیسخلوس کرده ، یا بکلّی شکست خورده اند یا در مسابقه پسند واقع نیامده ، چه آگاثون نیز فقط از این حیث شکست خورد .

امّا در پریپتی‌ها و در وقایع ساده شاعران بوسیله ایجاد شگفتی تأثیری را که میجویند آماج قرار دهند ، چه این بجنبش آوردن حسّ ترگودیائی وحسّ مردمی است ، وهنگامی‌دست‌دهد ، که مرد زرنگ ولی بدسرشت ، مانند سیسیفوس ، فریب داده شود ، و مرد دلیر ولی نا درست مغلوب گردد ، و این نیز ، چنانچه آگاثون گوید ، محتمل است ، زیرا امور زیاد دور از احتمال هم محتمل است رخ دهد .

فرودستان را نیز باید چون یکی از بازیگران شمرد ، وجزئی از مجموع دانست و در کردار شرکت داد ، نه چون نزد اوریپیدیس ولی آنچنانکه نزد سوفوکلیس است . ولی نزد شاعران بعـد ، آوازهـا بخود داستان هیچ بیشتر بستـه بترگودیای دیگر نیست تا از اینرو آنها را بطور اندرگاهـان[1] خوانند ، و نخست آگاثون این راه را پیش گرفت . در واقع چه تفاوت آوازهـا را بطور اندرگاهـان خواندن ، یا یك سخن رانی یا بخش کامل را بمناسبت ازیك نمایشنامه بدیگر جا بجا نمودن .

۱۹

چون در اجزاء دیگر ترگودیا بحث شد[2] ، میماند در باره گفتار و اندیشه سخن گفتن .

آنچه راجع باندیشه است در رسایل

---

۱) intercalary pieces

۲) یعنی داستان و اخلاق .

Σημεῖον δέ, ὅσοι πέρσιν Ἰλίου ὅλην ἐποίησαν καὶ μὴ κατὰ μέρος ὥςπερ Εὐριπίδης, ⟨ἢ⟩ Νιόβην καὶ μὴ ὥσπερ Αἰσχύλος, ἢ ἐκπίπτουσιν ἢ κακῶς ἀγωνίζονται. ἐπεὶ καὶ Ἀγάθων ἐξέπεσεν ἐν τούτῳ μόνῳ.

Ἐν δὲ ταῖς περιπετείαις καὶ ἐν τοῖς ἁπλοῖς πράγμασι στοχάζονται ὧν βούλονται θαυμαστῶς· τραγικὸν γὰρ τοῦτο καὶ φιλάνθρωπον. Ἔστιν δὲ τοῦτο, ὅταν ὁ σοφὸς μὲν μετὰ πονηρίας ⟨δὲ⟩ ἐξαπατηθῇ, ὥσπερ Σίσυφος, καὶ ὁ ἀνδρεῖος μὲν ἄδικος δὲ ἡττηθῇ· ἔστι δὲ τοῦτο καὶ εἰκός, ὥσπερ Ἀγάθων λέγει, εἰκὸς γὰρ γίνεσθαι πολλὰ καὶ παρὰ τὸ εἰκός.

Καὶ τὸν χορὸν δὲ ἕνα δεῖ ὑπολαβεῖν τῶν ὑποκριτῶν, καὶ μόριον εἶναι τοῦ ὅλου καὶ συναγωνίζεσθαι μὴ ὥσπερ Εὐριπίδῃ ἀλλ' ὥσπερ Σοφοκλεῖ. Τοῖς δὲ λοιποῖς τὰ ᾀδόμενα ⟨οὐδὲν⟩ μᾶλλον τοῦ μύθου ἢ ἄλλης τραγῳδίας ἐστίν· διὸ ἐμβόλιμα ᾄδουσιν πρώτου ἄρξαντος Ἀγάθωνος τοῦ τοιούτου. Καίτοι τί διαφέρει ἢ ἐμβόλιμα ᾄδειν ἢ εἰ ῥῆσιν ἐξ ἄλλου εἰς ἄλλο ἁρμόττοι ἢ ἐπεισόδιον ὅλον;

XIX

Περὶ μὲν οὖν τῶν ἄλλων εἰδῶν εἴρηται, λοιπὸν δὲ περὶ λέξεως καὶ διανοίας εἰπεῖν.

Τὰ μὲν οὖν περὶ τὴν διάνοιαν ἐν

Immisch: αμφότερα ἀντικροτεῖσθαι (quod ἀντικρατεῖσθαι legebat Ar.) B; ἄμφω ἀεὶ κροτεῖσθαι (κράτεισται Vahlen) A c d e. 12 δὲ λέγω B c: δὲ λέγω δὲ A d e. 13 ποιοὶ A c: ποιεῖ B e (οἷον .. μῦθον om. d).
16 ὅλην A c d (=Ar.): πόλιν B; om. e. 17 <ἢ> add. Vahlen. Νιόβην codd.: Ἑκάβην G. Valla; Θηβαΐδα M. Schmidt (hanc lectionem ex Ar. eruere conatur Tkatsch). 18 ἐπεὶ A c d e: ἐπὶ B. 18-19 ἀγάθων B c: ἀγαθῶν A c (=Ar.). 20-21 καὶ... πράγμασι secl. Susemihl, Hardy. 21 θαυμαστῶς codd.: <τῷ> θαυμαστῷ Sykutris. 22 ὁ σοφὸς A c d e: σαφὲς B. 23 <δὲ> add. Ricc. 16. 24 καὶ εἰκὸς B (conf. Ar.), con. Susemihl: om. καὶ A c d e. 25 χορὸν A c d e: χρόνον B. 26 ὑπολαβεῖν A c d e: ὑπο-

هنر بلاغت باید یافت ، زیرا این بیشتر مخصوص آن مبحث است[1] . چیزهائی متعلق باندیشه باشد که باید بسخن بیان نمود . و اقسام اینها اثبات و ردّ کردن ، بهم چنین تأثرات بر انگیختن (مانند شفقت یا ترس یا خشم و هرچه از اینگونه است) ، و دیگر تکبیر و تصغیر امور .

روشن است که در وقایع نیز همان اقسام را باید بکار برد ، هنگامی که خواسته آنها را شفقت انگیز یا هولناك یا عظیم یا محتمل[2] جلوه داد . جز این فرق ، که اینجا تأثرات باید بدون زبان آوردن آشکار گردد[3] ، امّا تأثراتی که بوسیله سخن باشد باید از جانب گوینده فراهم و در اثر سخنش بوجود آید . زیرا وظیفه گوینده چیست ، اگر چیز از خود ونه از راه سخن دل انگیز آید .

از چیزهای

متعلق بگفتار ، یك موضوع بحث در شکلهای گفتار است[4] آنچه از هنر سخن‌رانی و استادان آن هنر میتوان در یافتن[5] مانند امر چیست ، و درخواست چه ، وگزارش و تهدید و پرسش و پاسخ و اگر چیز دیگر از این گونه باشد .

از جهت دیگر دانستن یا ندانستن این چیزها هیچ انتقاد شایسته توجهی بر هنر شعر وارد نیارد . چرا که چگونه توان پذیرفت انتقاد اشتباهکاری که پروتاگوراس بهومیروس منسوب نموده ، که وی خواسته در خواست نماید ، امر کرده گوید « از خشم بخوان ای آلهه » چه در نظر پروتاگوراس ، دستور دادن بر کردن یا نکردن یك کار ، امر است .

---

۱) رك . گزارشنامه .

۲) یعنی اندیشه آدمیان غایش چه در وقایع یعنی افعالشان چه در اقوالشان میشود ظاهر آید و در هر دو حال باید از همان اصول پیروی شود .

۳) یعنی از وضعیّت امور ظاهر شود .

۴) یعنی لحن سخن در موقع گفتار = attitude رك . گزارشنامه .

۵) استاد بر خلاف دیگران اصول ونظریه گفتار را داند .

τοῖς περὶ ῥητορικῆς κείσθω· τοῦτο γὰρ ἴδιον μᾶλλον ἐκείνης τῆς μεθόδου. Ἔστι δὲ κατὰ τὴν διάνοιαν ταῦτα. ὅσα ὑπὸ τοῦ λόγου δεῖ παρασκευασθῆναι. Μέρη δὲ τούτων τό τε ἀποδεικνύναι καὶ τὸ λύειν, καὶ τὸ πάθη παρασκευάζειν (οἷον ἔλεον ἢ
1456b φόβον ἢ ὀργὴν καὶ ὅσα τοιαῦτα) καὶ ἔτι μέγεθος καὶ μικρότητα.

Δῆλον δὲ ὅτι καὶ ἐν τοῖς πράγμασιν ἀπὸ τῶν αὐτῶν ἰδεῶν δεῖ χρῆσθαι ὅταν ἢ ἐλεεινὰ ἢ δεινὰ ἢ μεγάλα ἢ εἰκότα δέῃ παρασκευάζειν. Πλὴν τοσοῦτον διαφέρει. ὅτι τὰ μὲν δεῖ φαίνεσθαι ἄνευ διδασκαλίας, τὰ δὲ ἐν τῷ λόγῳ ὑπὸ τοῦ λέγοντος παρασκευάζεσθαι καὶ παρὰ τὸν λόγον γίγνεσθαι. Τί γὰρ ἂν εἴη τοῦ λέγοντος ἔργον, εἰ φαίνοιτο ἡδέα καὶ μὴ διὰ τὸν λόγον ;

Τῶν δὲ περὶ τὴν λέξιν, ἓν μέν ἐστιν εἶδος θεωρίας τὰ σχήματα τῆς λέξεως· ἅ ἐστιν εἰδέναι τῆς ὑποκριτικῆς καὶ τοῦ τὴν τοιαύτην ἔχοντος ἀρχιτεκτονικήν, οἷον τί ἐντολὴ καὶ τί εὐχὴ καὶ διήγησις καὶ ἀπειλὴ καὶ ἐρώτησις καὶ ἀπόκρισις καὶ εἴ τι ἄλλο τοιοῦτον.

Παρὰ γὰρ τὴν τούτων γνῶσιν ἢ ἄγνοιαν οὐδὲν εἰς τὴν ποιητικὴν ἐπιτίμημα φέρεται ὅ τι καὶ ἄξιον σπουδῆς. Τί γὰρ ἄν τις ὑπολάβοι ἡμαρτῆσθαι ἃ Πρωταγόρας ἐπιτιμᾷ. ὅτι εὔχεσθαι οἰόμενος ἐπιτάττει εἰπὼν « μῆνιν ἄειδε θεά » : τὸ γὰρ κελεῦσαι. φησίν. ποιεῖν τι ἢ μὴ ἐπίταξίς ἐστιν.

λαμβάνειν B. 28 λοιποῖς codd.: πολλοῖς Gomperz (conf. Ar.). ἀδόμενα Maggi (conf. Ar.): διδόμενα A c d B (i. e. Διδόμενα = Αιδόμενα) ; γινόμενα c. <οὐδὲν> add. Vahlen (conf. Ar.) ; <οὐ> Maggi. ἄλλης A c d e ; ἄλλως B. 30 Ἀγάθωνος τοῦ τοιούτου A c d e: τοῦ τοιούτου Ἀγαθωνος B (τούτου Ἀγάθωνος τοῦ ποιητοῦ Ar.? ; cfr. Lat. Et.). 31 εἰ A c d e: εἰς B (om. Ar., Pazzi, qui ἁρμόττειν habet); εἴ <τι>ς Festa. ἁρμόττοι B: ἁρμόττει A c d e. 33 εἰδῶν B (conf., ut videtur, Ar.) : ἠδ' A (ἤδ' e) ; ἤδη c d. 34 καὶ Hermand (conf. Ar.): ἢ codd. 37 τούτων A c d e: τούτου B.

1456b 1 μικρότητα Paris. 2038 (conf. Ar., Lat.) : μικρότητας A c d e B (defendit Vahlen). 3 δέῃ Paris. 2038 ; δεῖ B ; δ' ἤ A e (γ' ἤ c; ἤ d). 6 παρὰ A c d e: περὶ B. 7 φαίνοιτο B (con. Bigg):

بنابر این بگذریم که این بحث دیگری است وبهنر شعر تعلق نگیرد[۱] .

۲۰

هر گفتاری[۲] این اجزاء را داراست : حرف ، مقطع ، حرف عطف ، حرف تعریف[۳] ، اسم ، فعل ، حالت ، قول .[۴]

پس حرف صدائی است تقسیم ناپذیر ، نه هر صدا ولی آنکه بالطبع از آن صدای مفهومی بوجود آید ، زیرا ددان نیز صداهائی تقسیم ناپذیر کنند ، که هیچ کدام را من حرف نمی نامم.

اقسام این حرف ، حرف صدا دار و نیم صدا دار و حرف بی صدا است[۵] . حرف صدا دار آنکه بدون بهم زدن لب یا زبان صدائی شنوا دارد ، ونیم صدا دار آنکه با بهم زدن لب یا زبان صدائی شنوا دارد ، مانند حرف سین و حرف راء ، و حرف بی صدا آنکه با بهم زدن لب یا زبان از خود هیچ صدا ندارد ، ولی چون بر حروف صدا دار افزوده شود شنوا گردد ، مانند گاف و حرف دال . تفاوت این حروف حسب شکل حرکت و جای دهان است که صدا از آن برون آید، وسطبر است یا نرم و در از است یا کوتاه ، و دیگر تنداست یا سنگین[۶] ، و

---

۱) پروتاگوراس ایراد گیرد که آلهه را نتوان فرمان داد ، ولی کلمه بخوان بسته بلحن گفتن میشود امر یا شد میشود خواهش ، پس این راجع بشعر شاعر نیست ولی بخواننده شعر .

۲) از حیث مجموع – این فصل را بعضی ازخود ارسطو ندانسته – رك . گزارشنامه .

۳) بر خلاف متن یونانی روستانی ما حرف عطف را اینجا ذکر نموده ، براساس نقل قدیم عربی و بهمراهی با یواتر

۴) letter, syllable, conjunction, article, noun, verb, case, speech.

۵) مصوّت ونیم مصوّت وساکن = mutes, semi-vowels, vowels.

۶) چون این اصطلاحات در فارسی نیست الفاظ یونانی عیناً ترجمه شده = longue, ténue, rude, grave, aiguës, bréve.

Διὸ παρείσθω ὡς ἄλλης καὶ οὐ τῆς ποιητικῆς ὂν θεώρημα.

XX

Τῆς δὲ λέξεως ἁπάσης τάδ᾽ ἐστὶ τὰ μέρη· στοιχεῖον, συλλαβή, σύνδεσμος, ὄνομα, ῥῆμα, [ἄρθρον], πτῶσις, λόγος.

Στοιχεῖον μὲν οὖν ἐστιν φωνὴ ἀδιαίρετος, οὐ πᾶσα δὲ ἀλλ᾽ ἐξ ἧς πέφυκε συνετὴ γίγνεσθαι φωνή· καὶ γὰρ τῶν θηρίων εἰσὶν ἀδιαίρετοι φωναί, ὧν οὐδεμίαν λέγω στοιχεῖον.

Ταύτης δὲ μέρη τό τε φωνῆεν καὶ τὸ ἡμίφωνον καὶ ἄφωνον. Ἔστιν δὲ φωνῆεν μὲν ⟨τὸ⟩ ἄνευ προσβολῆς ἔχον φωνὴν ἀκουστήν· ἡμίφωνον δὲ τὸ μετὰ προσβολῆς ἔχον φωνὴν ἀκουστήν, οἷον τὸ Σ καὶ τὸ Ρ· ἄφωνον δὲ τὸ μετὰ προσβολῆς καθ᾽ αὑτὸ μὲν οὐδεμίαν ἔχον φωνήν, μετὰ δὲ τῶν ἐχόντων τινὰ φωνὴν γινόμενον ἀκουστόν, οἷον τὸ Γ καὶ τὸ Δ. Ταῦτα δὲ διαφέρει σχήμασίν τε τοῦ στόματος καὶ τόποις καὶ δασύτητι καὶ ψιλότητι καὶ μήκει καὶ βραχύτητι, ἔτι δὲ ὀξύτητι καὶ βαρύτητι καὶ τῷ

φανοῖτο Acde. ἡδέα codd. (conf. Ar.; Lat.?): ἤδη Castelvetro, ἤδη ἃ δεῖ Tyrwhitt, ἢ δέοι Vahlen[2]; ἤδη τῇ θέᾳ, Spengel, Gomperz; ἡ ἰδέα Tucker, Gudeman (Lat.?).

21 [ἄρθρον] secl. Hartung, Steinthal, Susemihl, Butcher; Spengel et alii inter σύνδεσμος et ὄνομα transponunt (conf. fortasse Ar.); σύνδεσμος <ἢ> ἄρθρον con. etiam Steinthal. 23 συνετὴ AcdeB: συνθετὴ Paris. 2040 (=Ar.). θηρίων Acde: θεωριῶν B. 26 ἔστιν δὲ Acde: ἔστιν δὲ ταῦτα B. 27 <τὸ> Reiz. προσβολῆς Acd: προβολῆς B (etiam in l. 28) e. 28 ἡμίφωνον... ἀκουστὴν om. Bc. 29 τὸ ρ Acde: τὸ β B. 32 ψιλότητι Acd: ψιλότησι B (ψιλότητι ... ὀξύτητι καὶ om. e). 33 μήκει Acd: μεγέθει μήκει B.

حرکات میانه[1]. در باره هریك از اینها باید در رسایل اوزان شعر بحث نمود.

مقطع صدائی است بر معنی دلالت نا کننده، مرکب از حرف بی صدا و حرف صدا دار، چنانکه گاف وراء بی الف یك مقطع است، بهم چنین با حرف الف مانند گرا. ولی بحث در تفاوت این مقطعها نیز راجع بهنر اوزان شعر است[2].

حرف عطف صدائی است بر معنی دلالت نا کننده، که از صداهای متعدد تشکیل یك صدای دلالت کننده را نه باز داشته نه فراهم آورده، بالطبع یا در کنارها یا در میان آمده، و مناسبت ندارد در آغاز جمله مستقلاً گذارده شود، مانند δέ. ἤτοι. μέν[3]، یا آنکه صدائی است بر معنی دلالت نا کننده که از صداهای متعدد و دلالت کننده، طبعاً یك صدای واحد دلالت کننده تشکیل دهد، [و حرف تعریف صدائی است بر معنی دلالت نا کننده که آغاز یا پایان یا تقسیم جمله را نشان دهد] مانند ἀμφί و περί و غیره. [یا صدائی است دلالت نا کننده که از صداهای بسیار تشکیل یك صدای واحد دلالت کننده را نه باز داشته نه فراهم آورده، طبعاً یا در کنارها یا در میان گذارده شود.

اسم صدائی است مرکب بر معنی دلالت کننده بی تعیین زمان[4]، که هیچ جزء از آن بخودی خود بر معنائی دلالت نکند، زیرا در اسامی دوگانه اجزاء را بمعنی خصوصی هر کدام جداگانه استعمال نکنیم، مثلا در «ثیودوروس» دوروس بر معنائی دلالت نکند.

فعل صدائی است مرکب بر معنی دلالت کننده با تعیین زمان، که مانند در اسامی نیز هیچ جزء از آن بخودی خود بر معنائی

---

۱) یعنی حرکت میانه هریك از این سه جفت.

۲) اوزان شعر یونانی مرکب از قدم وهر قدم مرکب از مقطع است.

۳) رك. گزارشنامه

۴) اینجا اسم (اونوما) شامل صفت وضمیر نیزهست. اجزاء گفتار نزد ابن سینا در گزارشنامه آمده.

μέσῳ· περὶ ὧν καθ' ἕκαστον ἐν τοῖς μετρικοῖς προσήκει θεωρεῖν.

Συλλαβὴ δέ ἐστιν φωνὴ ἄσημος συνθετὴ ἐξ ἀφώνου καὶ φωνὴν ἔχοντος· καὶ γὰρ τὸ ΓΡ ἄνευ τοῦ Α συλλαβὴ καὶ μετὰ τοῦ Α, οἷον τὸ ΓΡΑ. Ἀλλὰ καὶ τούτων θεωρῆσαι τὰς διαφορὰς τῆς μετρικῆς ἐστιν.

Σύνδεσμος δέ ἐστιν φωνὴ ἄσημος, ἣ οὔτε
1457a κωλύει οὔτε ποιεῖ φωνὴν μίαν σημαντικὴν ἐκ πλειόνων φωνῶν, πεφυκυῖα συντίθεσθαι καὶ ἐπὶ τῶν ἄκρων καὶ ἐπὶ τοῦ μέσου, ἣν μὴ ἁρμόττει ἐν ἀρχῇ λόγου τιθέναι καθ' αὑτόν, οἷον μ έ ν, ἤ τ ο ι, δ έ· ἢ φωνὴ ἄσημος ἣ ἐκ πλειόνων μὲν φωνῶν μιᾶς, σημαντικῶν δέ, ποιεῖν πέφυκεν μίαν σημαντικὴν φωνήν. [ἄρθρον δ' ἐστὶ φωνὴ ἄσημος ἣ λόγου ἀρχὴν ἢ τέλος ἢ διορισμὸν δηλοῖ] οἷον τὸ ἀμ φ ί καὶ τὸ π ε ρ ί καὶ τὰ ἄλλα. [ἢ φωνὴ ἄσημος ἣ οὔτε κωλύει οὔτε ποιεῖ φωνὴν μίαν σημαντικὴν ἐκ πλειόνων φωνῶν πεφυκυῖα τίθεσθαι καὶ ἐπὶ τῶν ἄκρων καὶ ἐπὶ τοῦ μέσου].

Ὄνομα δέ ἐστι φωνὴ συνθετὴ σημαντικὴ ἄνευ χρόνου, ἧς μέρος οὐδέν ἐστι καθ' αὑτὸ σημαντικόν· ἐν γὰρ τοῖς διπλοῖς οὐ χρώμεθα ὡς καὶ αὐτὸ καθ' αὑτὸ σημαῖνον, οἷον ἐν τῷ «Θεοδώρῳ» τὸ δ ῶ ρ ο ν οὐ σημαίνει.

Ῥῆμα δὲ φωνὴ συνθετή σημαντικὴ μετὰ χρόνου, ἧς οὐδὲν μέρος σημαίνει καθ' αὑτό,

---

34 ἐν codd. (conf. Ar.): secl. Spengel. 37 τὸ om. B. 1457a 2 πεφυκυῖα συντίθεσθαι B: πεφυκυῖαν συντίθεσθαι Acde: πεφυκυῖα [συν]τίθεσθαι Winstanley, πεφυκυῖαν συντίθεσθαι, <πεφυκυῖα τίθεσθαι> Vahlen, Ueberweg. 3-10 ἣν μὴ ... μέσου om. B. 4 ἤτοι codd.: ἤ, τοι Christ; δή τοί Bywater. μιᾶς codd.: secl. Margoliouth. 5 σημαντικῶν Robortelli: σημαντικὸν Ace (σημαντικὴν d). 4-7 [ἄρθρον ... δηλοῖ] secl. Rostagni (vel <ἢ> [ἄρθρον δ' ἐστί] φωνὴ...δηλοῖ) praeeuntibus Hartung, Susemihl: v. comment. 7 ἀμφί Hartung: φ. μ. ι. codd.; φημί Bekker. 7-10 [ἢ φωνὴ... μέσου[secl. Reiz, Hermann, Vahlen, Susemihl, Butcher. 10 συνθετὴ σημαντικὴ Acde: σημαντικὴ σημαντικὴ B.

دلالت نکند ، زیرا « آدمی » یا « سفید » دلالت نکند چه وقت ، ولی « راه میرود » یا « راه رفته » زیاده بر راه رفتن یکی بر زمان حاضر و آن دیگر بر زمان گذشته دلالت کند .

حالت بر اسم یا فعل تعلق گیرد ، وحسب دلالت نمودن « از این چیز » یا « باین چیز » و این قبیل امور باشد ، و بسته به یك یا بسیار بودن ، مانند « آدمیان » یا « آدمی » ، و یا بسته بطرز سخن گوینده ، یعنی حسب انکه پرسش است یا امر ، زیرا « راه رفت ؟ » یا « برو » حالتهای فعل است حسب این انواع .

قول صدائی است مرکب بر معنی دلالت کننده که بعضی اجزاء آن بخودی خود بر چیزی دلالت کند (زیرا نه همه قول از افعال واسامی وضع شده ، مانند تعریف آدمی[1] ، ولی قول میشود بی افعال باشد ، جز انکه همیشه یك جزء دلالت کننده خواهد داشت) مثلا « کلئون » در « کلئون راه میرود[2] » . قول از دو حیث یك شمرده گردد ، یا از انکه بریك چیز دلالت کرده ، یا انکه از اقوال بسیار بوده که با حرف عطف بهم بسته شده ، چنانکه ایلیادا از حیث بهم بسته بودن یك قول باشد ، و تعریف آدمی از حیث دلالت بر یك چیز .

۲۱

انواع اسم یکی ساده است — و اسمی را ساده گویم که از اجزاء دلالت کننده گذارده نشده ، مانند « γῆ »[3] — ، و دیگر دو گانه ، و این یا از یك جزء دلالت کننده و یك جزء دلالت نا کننده گذارده شده (جز انکه نه

---

۱) یعنی « آدمی جانور دوپا است »

۲) این نزد نحویان یونانی مثل بود مانند ضرب زید عمراً .

۳) یعنی زمین .

ὥσπερ καὶ ἐπὶ τῶν ὀνομάτων· τὸ μὲν γὰρ « ἄνθρωπος » ἢ « λευκόν » οὐ σημαίνει τὸ πότε, τὸ δὲ « βαδίζει » ἢ « βεβάδικεν » προσσημαίνει τὸ μὲν τὸν παρόντα χρόνον τὸ δὲ τὸν παρεληλυθότα.

Πτῶσις δ' ἐστὶν ὀνόματος ἢ ῥήματος, ἡ μὲν κατὰ τὸ « τούτου » ἢ « τούτῳ » σημαῖνον καὶ ὅσα τοιαῦτα, ἡ δὲ κατὰ τὸ ἑνὶ ἢ πολλοῖς, οἷον « ἄνθρωποι » ἢ « ἄνθρωπος », ἡ δὲ κατὰ τὰ ὑποκριτικά, οἷον κατ' ἐρώτησιν ἢ ἐπίταξιν· τὸ γὰρ « ἐβάδισεν; » ἢ « βάδιζε » πτῶσις ῥήματος κατὰ ταῦτα τὰ εἴδη ἐστίν.

Λόγος δὲ φωνὴ συνθετὴ σημαντική, ἧς ἔνια μέρη καθ' αὑτὰ σημαίνει τι (οὐ γὰρ ἅπας λόγος ἐκ ῥημάτων καὶ ὀνομάτων σύγκειται, οἷον ὁ τοῦ ἀνθρώπου ὁρισμός, ἀλλ' ἐνδέχεται ἄνευ ῥημάτων εἶναι λόγον, μέρος μέντοι ἀεί τι σημαῖνον ἕξει) οἷον ἐν τῷ « βαδίζει Κλέων » ὁ « Κλέων ». Εἷς δέ ἐστι λόγος διχῶς, ἢ γὰρ ὁ ἓν σημαίνων, ἢ ὁ ἐκ πλειόνων συνδέσμῳ, οἷον ἡ Ἰλιὰς μὲν συνδέσμῳ εἷς, ὁ δὲ τοῦ ἀνθρώπου τῷ ἓν σημαίνειν.

XXI

Ὀνόματος δὲ εἴδη τὸ μὲν ἁπλοῦν — ἁπλοῦν δὲ λέγω ὃ μὴ ἐκ σημαινόντων σύγκειται, οἷον « γῆ » —, τὸ δὲ διπλοῦν· τούτου δὲ τὸ μὲν ἐκ σημαίνοντος καὶ ἀσήμου (πλὴν οὐκ ἐν

17 πότε codd.: ποτέ corr. e. Spengel. βαδίζει Paris. 2038 (conf. Ar.): βαδίζειν A c d e B. 18 προσσημαίνει Paris. 2038: προσημαίνει A c d e B. 19 ἐστὶν om. B. 19-20 κατὰ τὸ Pazzi, Reiz: τὸ κατὰ codd.; τὸ κατὰ τὸ Vahlen. 21-22 ἡ δὲ Acde: ἢ B. 22 ἢ ἐπίταξιν B, Ald.: om. ἢ A c d e. 23 ἐβάδισεν;] notam interrog. add. Tyrwhitt; <ἆρ'> ἐβάδισεν Vahlen. βάδιζε Ricc. 16 (Pazzi); conf. Ar.?): ἐβάδιζεν A c d e B. 27 ἀεί τι A c d e: om. τι B. con. M. Schmidt. 28 βαδίζει Paris. 2038 (conf. Ar.): βαδίζειν A c d e B. κλέων ὁ κλέων A c d e: κλαίων ὁ κλέων B (« ἐν τῷ βαδίζειν » <ἢ> « Κλέων ὁ Κλέων<ος> » M. Schmidt). εἷς A c d e: ἑξῆς B. 29 σημαίνων A c d: σημαῖνον B e. 30 συνδέσμῳ Ricc. 16 = Pazzi: συνδέσμων A c d e B conf. Ar.). ἀνθρώπου codd.; ἀνθρώπου <ὁρισμὸς> M. Schmidt. τῷ c: τὸ A d e B. 32 σημαινόντων A c d e: συμβαινόντων B.

در خود اسم دلالت کننده یا دلالت نا کننده باشد »، یا از اجزاء دلالت کننده[۱] . ومیشود هم اسامی از سه و چهار و اجزاء زیاد گذارده شده باشد ، مانند اسمهای بسیاری از مردمان مارسیلیا ، چون « هرموکائیکوکسانثوس[۲] » .

همه اسامی یا معمولی است یا زبان نا آشنا یا استعاره یا آرایشی یا ساختگی یا کشیدگی یافته یا کوتاه گشته یا تغییر شکل نموده[۳] .

اسمی را معمولی گوییم که هرکس استعمال کند ، وزبان نا آشنا آنکه مردمان کشور دیگر بکار برند، بطوری که روشن است همان اسم تواند هم زبان نا آشنا باشد هم معمولی، ولی نه نزد همان مردمان، چنانچه « σίγυνον »[۴] نزد قبریصیان معمولی است و نزد ما نا آشنا [ولی « δόρυ »[۵] نزد ما معمولی و نزد قبریصیان نا آشنا[۶]] . استعاره انتقال اسم چیزی است بچیز دیگر، یا انتقال از جنس بنوع ، یا از نوع بجنس ، یا از نوع بنوع ، یا حسب قیاس تناسب[۷] .

میگوییم از جنس بنوع ، مانند « اینك کشتی من ایستاده » ، زیرا در بندر بودن ایستادن یك چیز است[۸] . و از نوع بجنس ،« راستی اودوسئیوس ده هزار کارنیك کرده » ،

---

۱) در زمین اجزاء معنی ندارد — در ماهرو هر دو جزء — در اندوهگین فقط جزء اول جداگانه .

۲) این از نام سه رودخانه ساخته شده — Hermos, Caicus, Xanthus

۳) ordinary, strange, metaphor, ornamental, coined, lengthened, curtailed, altered.

۴) یعنی نیزه .

۵) یعنی تیره درخت و باز نیزه .

۶) این عبارت اخیر را ما از روی ترجمه قدیم عربی افزودیم — رك . گزارشنامه . در یونانی میشود :

καί τὸ δόρυ ἡμῖν μὲν κύριον, ἑτέροις (Κυπρίοις ?) δὲ γλῶττα.

۷) ابن سینا analogy را گوید تمثیل — گویا قیاس تناسب بهتر باشد — رك . گزارشنامه .

۸) ازاودوسئیا Odyss. I, 185.

τῷ ὀνόματι ὡς σημαίνοντος καὶ ἀσήμου). τὸ δὲ ἐκ σημαινόντων σύγκειται. Εἴη δ' ἂν καὶ τριπλοῦν καί τετραπλοῦν ὄνομα καὶ πολλαπλοῦν, οἷον [τα] πολλὰ τῶν Μασσαλιωτῶν, « Ἑρμοκαϊκόξανθος ».

1457b Ἅπαν δὲ ὄνομά ἐστιν ἢ κύριον ἢ γλῶττα ἢ μεταφορὰ ἢ κόσμος ἢ πεποιημένον ἢ ἐπεκτεταμένον ἢ ὑφηρημέένον ἢ ἐξηλλαγμένον.

Λέγω δὲ κύριον μὲν ᾧ χρῶνται ἕκαστοι, γλῶτταν δὲ ᾧ ἕτεροι· ὥστε φανερον ὅτι καὶ γλῶτταν καὶ κύριον εἶνα δυνατὸν το αὐτό, μὴ τοῖς αὐτοῖς δέ· τὸ γὰρ « σίγυνον » Κυπρίοις μὲν κύριον, ἡμῖν δὲ γλῶττα· * * * * * * * Μεταφορὰ δέ ἐστιν ὀνόματος ἀλλοτρίου ἐπιφορά. ἢ ἀπὸ τοῦ γένους ἐπὶ εἶδος, ἢ ἀπὸ τοῦ εἴδους ἐπὶ γένος, ἢ ἀπὸ τοῦ εἴδους ἐπὶ εἶδρς, ἢ κατὰ τὸ ἀνάλογον.

Λὲγω δὲ ἀπὸ γένους μὲν ἐπὶ εἶδος, οἷον « νηῦς δέ μοι ἧδ' ἕστηκεν »· τὸ γὰρ ὁ ρ μ ε ῖ ν ἐστιν ἑστάναι τι. Ἀπ' εἴδους δὲ ἐπὶ γένος, « ἦ δὴ μυρί' Ὀδυσσεὺς ἐσθλὰ

33-34 ἐν τῷ ὀνόματι ὡς Margoliouth collato Ar.: ἐν τῷ ὀνόματος A (ὀνόματο B ; verba quae sunt πλὴν ... ἀσήμου om. cde) ; ἐν τῷ ὀνόματι Spengel, Vahlen ; ἐντὸς τοῦ ὀνόματος Tucker. 34 καὶ ἀσημου codd.: secl. Ussing, Gomperz (conf. Ar.). 36 [τὰ] secl. Gudeman, Hardy (conf. Ar.). Μασσαλιωτῶν Diels collato Ar.: μεγαλιωτῶν codd. : (γαλιωτῶν τῶν δ) ; μεγαλείων ὧν Vahlen. μεγαλειοτέρων οἷον Hermann. ἑρμοκαικόξανθος A: ἑρμοκαϊκόξ ἄνθος B Ac; ἑρμῆσ καὶ κόξανθος c. 1457b 2 ὑφηρημένον codd. ἀφηρημένον Ar.?, Spengel (cf. b37; 58a 2, 3). 3 ἐξηλλαγμένον Acde: ἐξεληλαγμένον B. 5 σίγυνον Acd (conf. Ar.), σύγινον e: σίγυλλον B. 6 post γλῶττα lacunam in codd. agnovit Margoliouth collato Ar.; explevi in comm. 7 ἀπὸ τοῦ Acde: κατὰ τοῦ (iteratum) B. 8 ἐπὶ γένος B: ἐπὶ τὸ γένος Acde. ἐπὶ εἶδος Acdc: ἐπὶ τὸ εἶδος B. 9-13 οἷον νηῦς...εἶδος om. B (propter homoeoteleuton). 12-13 πολλοῦ codd.: πολλὰ Bywater.

زیرا ده هزار شماره ای زیاد است که اینجا عوض بسیار استعمال شده[1] . و از نوع بنوع ، مانند « باتیغ روئین جان کشیده برون » و « جدا کرده با روئین سخت » زیرا شاعر اینجا بیرون کشیدن بمعنای جدا کردن و جدا کردن بمعنای بیرون کشیدن گفته ، وهر دو برداشتن چیز است[2] .

قیاس تناسب گویم ، هنگامی که نسبت اسم دوم باول و اسم چهارم بسوم همانند باشد ، زیرا شاعر جای لفظ دوم چهارم را ، یا جای چهارم دوم را خواهد گفت ، و گاهی باستعاره افزایند آنچه بسته باسم اصلی بوده . میگویم مثلاً جام نسبت بدیونوسیوس ، و سپر نسبت بآرس همانند باشد ، بنابر این شاعر جام را « سپر دیونوسیوس » و سپر را « جام آرس » خواهد گفت[3] . یا پیری نسبت بزندگی ، و شام نسبت بروز ، بنابر این شام را « پیری روز » خواهد گفت ، یا ، مانند امپدوکلیس ، پیری را نیز « شام زندگی » یا « فرو رفتن خورشید زندگی » . برای بعضی قیاسهای تناسب نامی نهاده نشده ، ولی هیچ کمتر همانند استعاره ای که گفته شد نیست ، مثلاً تخم افشاندن کشتن گفته شود ، ولی افشاندن روشنائی از آفتاب بی نام است ، هر چند این عمل نسبت بآفتاب و کاشتن نسبت بتخم همانند باشد » از اینرو شاعر گفته « میکشت روشنائی ایزدی . این وجه استعاره را میشود طور دیگر نیز بکار برد ، نام چیزی را بر چیز دیگر داده یکی از خصوصیات آنرا منکر شد ، مثلاً اگر سپر را « جام » نه « آرس » ولی « جام بی می » گفتن[4]

---

۱) از ایلیادا Iliad. II, 277.

۲) رك . گزارشنامه .

۳) این قیاس تناسب چنین باشد =

جام (B) : دیونوسیوس (A) : : سپر (D) : آرس (C) ; B : A : : D: C.

۴) رك . گزارشنامه .

ἔοργεν »· τὸ γὰρ μυρίον πολύ ἐστιν, ᾧ νῦν ἀντὶ τοῦ πολλοῦ κέχρηται. Ἀπ' εἴδους δὲ ἐπὶ εἶδος, οἷον « χαλκῷ ἀπὸ ψυχὴν ἀρύσας » καὶ « τεμὼν ἀτειρέι χαλκῷ »· ἐνταῦθα γὰρ τὸ μὲν ἀρύσαι ταμεῖν, τὸ δὲ ταμεῖν ἀρύσαι εἴρηκεν· ἄμφω γὰρ ἀφελεῖν τί ἐστιν.

Τὸ δὲ ἀνάλογον λέγω, ὅταν ὁμοίως ἔχῃ τὸ δεύτερον πρὸς τὸ πρῶτον καὶ τὸ τέταρτον πρὸς τὸ τρίτον· ἐρεῖ γὰρ ἀντὶ τοῦ δευτέρου τὸ τέταρτον ἢ ἀντὶ τοῦ τετάρτου τὸ δεύτερον· καὶ ἐνίοτε προστιθέασιν ἀνθ' οὗ λέγει πρὸς ὅ ἐστι. Λέγω δὲ οἷον ὁμοίως ἔχει φιάλη πρὸς Διόνυσον καὶ ἀσπὶς πρὸς Ἄρη· ἐρεῖ τοίνυν τὴν φιάλην « ἀσπίδα Διονύσου » καὶ τὴν ἀσπίδα « φιάλην Ἄρεως ». Ἢ ὁ γῆρας πρὸς βίον, καὶ ἑσπέρα πρὸς ἡμέραν· ἐρεῖ τοίνυν τὴν ἑσπέραν « γῆρας ἡμέρας » ἢ, ὥσπερ Ἐμπεδοκλῆς, καὶ τὸ γῆρας « ἑσπέραν βίου » ἢ « δυσμὰς βίου ». Ἐνίοις δ' οὐκ ἔστιν ὄνομα κείμενον τῶν ἀνάλογον, ἀλλ' οὐδὲν ἧττον ὁμοίως λεχθήσεται· οἷον τὸ τὸν καρπὸν μὲν ἀφιέναι σπείρειν, τὸ δὲ τὴν φλόγα ἀπὸ τοῦ ἡλίου ἀνώνυμον· ἀλλ' ὁμοίως ἔχει τοῦτο πρὸς τὸν ἥλιον καὶ τὸ σπείρειν πρὸς τὸν καρπόν, διὸ εἴρηται « σπείρων θεοκτίσταν φλόγα». Ἔστι δὲ τῷ τρόπῳ τούτῳ τῆς μεταφορᾶς χρῆσθαι καὶ ἄλλως, προσαγορεύσαντα τὸ ἀλλότριον ἀποφῆσαι τῶν οἰκείων τι, οἷον εἰ τὴν ἀσπίδα εἴποι « φιάλην » μὴ « Ἄρεως » ἀλλ' « ἄοινον».

---

14 ἀρύσας καὶ τεμὼν partim Leidensis 34 et Vatic. 1400, partim Laurent. LX 21 (conf. Ar.; Lat.; con. Tyrwhitt): ἐρύσασκε τεμὼν B α (ἐρύσας με τεμων e; ἀερείσας μετ' ἐμῶν d); ἀερύσας (= ερύσας) κετεμῶν Ac. ἀτειρέι vel ἀτηρεῖ Acde (conf. Theon Sm.):: ταναχέι (i. e. ταναήκει) B (conf. Ar.). 16 τὸ codd.: τῷ Bywater. ὁμοίως Acde: ὁμοίως ὅτι B. 17 καὶ om. B. 20 ὁμοίως Acde: ὅτι B. 21 ἄρη Acd: ἄρην Be. 24-25 ἢ ὥσπερ Ἐμπ. ... βίου AcdeB (conf. Ar.): ἢ ὥσπ. Ἐμπ. post ἑσπ. βίου transponunt Ricc. 16, Paris. 2038; alii primum ἢ delent. 25 ἐνίοις Acde: ἐνίων B. 27 ἀπὸ codd. (conf. Ar.): ἐπὶ M. Schmidt, Bywater. 29 πρὸς τὸν <ἀφιέντα τὸν> καρπόν Castelvetro. 32 ἀλλ' ἄοινον Vettori ἀλλὰ οἴνου codd. (=Ar.). 32-33 post ἄοινον lacunam indicavit Maggi.

[1]

. . . .

اسم ساختگی آن است که از جانب کسان دیگر هرگز داده نشده، شاعر خود نهاده است، زیرا بنظر میرسد بعضی اسامی از این قرار باشد، مثلاً شاخها را (ἐρνύγες) روئیده‌ها نام دادن و کشیش‌را (ἀρητήρ) غازگذار[2]

اسم

کشیدگی یافته یا کوتاه شده باشد، کشیدگی یافته است اگر حروف صدا داری درازتر آنکه مخصوص آنست استعمال شود و یا مقطعی در میان افزوده گردد، و کوتاه شده است چون چیزی از آن بریده شود[3]، کشیدگی یافته مثلاً « πόλεως » شود « πόληος » و « Πηλείδου » شود « Πηληιάδεω » ، و کوتاه گشته مانند « κρῖ » و « δῶ » و « μία γίνεται ἀμφοτέρων ὄψ »

اسم تغییر شکل نموده هنگامی که یك جزء از اسم بر قرار باقی، جزء دیگر را شاعر ساخته، مثلاً جای « δεξίον » گوید « κατὰ μαζόν « δεξιτερὸν » .

اسامی در خودی خود بعضی مذکّر است بعضی مؤنّث و بعضی از جنس میانه[4]، مذکّر است آنهائی که منتهی شود بحروف N و P ‹ و Σ › و آنهائی که از این حرف اخیر ترکیب شده (واینها دو حرف است Ψ و Ξ) ، و مؤنث است آنهائی که منتهی شود بحروف صدا داری که همیشه دراز است، مانند بحرف H و Ω و از حروف صدا داری که میشود کشیده شود بحرف A ، بطوری که شماره حروفی که اسمهای مذکّر و مؤنث بدان منتهی شود اتفاقاً یکی است، زیرا Ψ و Ξ همان حکم را دارد. وهیچ اسم بحرف بی صدا منتهی نشود، و نه بحرف صدا دار کوتاه . فقط سه بحرف I پایان یابد ، ..κόμμι, μέλι πέπερι . و پنج بحرف Υ پایان یابد ، γόνυ, νᾶπυ, πῶυ . ἄστυ, δόρυ . اسامی جنس میانه باین حروف پایان یابد و باز

---

۱) بعضی گمان برند شرح اسم آرایشی ازا اینجا افتاده .

۲) رك . گزارشنامه .

۳) استاد در تعدید اوستاد گردد و اگر در حذف ار شود .

٤) neutral

* *

Πεποιημένον δ' ἐστὶν ὃ, ὅλως μὴ καλούμενον ὑπὸ τινῶν, αὐτὸς τίθεται ὁ ποιητής· δοκεῖ γὰρ ἔνια εἶναι τοιαῦτα, οἷον τὰ κέρατα «ἐρνύγας» καὶ τὸν ἱερέα «ἀρητῆρα».

Ἐπεκτεταμένον
1458a δέ ἐστιν ἢ ἀφῃρημένον, τὸ μὲν ἐὰν φωνήεντι μακροτέρῳ κεχρημένον ᾖ τοῦ οἰκείου ἢ συλλαβῇ ἐμβεβλημένῃ, τὸ δὲ ἂν ἀφῃρημένον τι ᾖ αὐτοῦ· ἐπεκτεταμένον μὲν οἷον τὸ πόλεως « πόληος » καὶ τὸ Πηλείδου « Πηληιάδεω ». ἀφῃρημένον δὲ οἷον τὸ « κρῖ » καὶ τὸ « δῶ » καὶ « μία γίνεται ἀμφοτέρων ὄψ ».

Ἐξηλλαγμένον δ' ἐστὶν ὅταν τοῦ ὀνομαζομένου τὸ μὲν καταλείπῃ τὸ δὲ ποιῇ, οἷον τὸ « δεξιτερὸν κατὰ μαζόν » ἀντὶ τοῦ δεξιόν.

Αὐτῶν δὲ τῶν ὀνομάτων τὰ μὲν ἄρρενα τὰ δὲ θήλεα τὰ δὲ μεταξύ, ἄρρενα μὲν ὅσα τελευτᾷ εἰς τὸ Ν καὶ Ρ ⟨καὶ Σ⟩ καὶ ὅσα ἐκ τούτου σύγκειται (ταῦτα δ' ἐστὶν δύο, Ψ καὶ Ξ), θήλεα δὲ ὅσα ἐκ τῶν φωνηέντων εἴς τε τὰ ἀεὶ μακρά, οἷον εἰς Η καὶ Ω, καὶ τῶν ἐπεκτεινομένων εἰς Α· ὥστε ἴσα συμβαίνει πλήθη εἰς ὅσα τὰ ἄρρενα καὶ τὰ θήλεα· τὸ γὰρ Ψ καὶ τὸ Ξ ταὐτά ἐστιν. Εἰς δὲ ἄφωνον οὐδὲν ὄνομα τελευτᾷ, οὐδὲ εἰς φωνῆεν βραχύ. Εἰς δὲ τὸ Ι τρία μόνον, μέλι κόμμι πέπερι. Εἰς δὲ τὸ Υ πέντε, τὸ πῶυ, τὸ νᾶπυ τὸ γόνυ τὸ δόρυ τὸ ἄστυ. Τά δὲ μεταξὺ εἰς ταῦτα καὶ Ν ⟨καὶ

35 ἐρνύγας Acde: ἐρινύγας B. 1458a 1-3 τὸ μὲν ... ἀφῃρημένον om. B. 4 Πηλείδου Paris. 2038: πηλέος AcdeB (qui πηλέος habet); Πηλέος <Πηλῆος καὶ τὸ Πηλείδου> M. Schmidt. 5 ὄψ Vettori: ὀης (vel ὄης) Ac (qui omittit litteram ὀ) deB (cfr. 56a 2). 9 <καὶ Σ> add. Ricc. 16 (Maggi; conf. Ar.). 13 πλήθη Ade: πλήθει Bc. 14 ταὐτὰ codd. (ταῦτα)· <τῷ Σ> ταὐτὰ Tyrwhitt, Ueberweg, vel <καὶ τὸ Σ> ταὐτὰ Winstanley (obstat Ar.). 16 τὸ πῶυ ... ἄστυ e, Coisl. 324 (conf. Ar.): om. AcdB. 17 <καὶ Ρ> Maggi.

بحرف N (و P) و Σ.

۲۲

کمال گفتار در روشن بودن است بی انکه رکیك باشد[1]. در واقع روشنترین گفتار آنکه از نامهای معمولی اشیاء تشکیل شده، ولی در این حال رکیك است، و نمونه، شعر کلیوفون و ستنلوس[2]. گفتار برازنده است و از سخن عامیانه دور، هنگامی که واژه‌های نا معمول بکار برد، و مقصودم از نا معمول واژه نا آشنا و استعاره و کشیدگی یافته است و همه واژه‌های مختلف از سخن معمولی[3].

ولی اگر کسی گفتار را سراسر از اینگونه واژه‌ها سازد، آن یا معما خواهد بود یا زبان بیگانه[4]، اگر چنانچه از استعارات ساخته، معما باشد، و اگر از واژه‌های نا آشنا، زبان بیگانه. زیرا صورت معما همانا وصف حقیقتی است در مجموعه غیر ممکن کلمات — و این از راه گردآوری واژه‌های معمول نتواند، ولی از را استعاره تواند بود — مانند

مردی دیدم با آتش بر مردی روی چسبانده[5]،

و این قبیل معماها. و آنکه سراسر از واژه‌های نا آشنا ساخته شده زبان بیگانه باشد.

پس باید گفتار با اینها درهم شود، زیرا واژه‌های همچون نا آشنا و استعاره و آرایشی و انواع دیگر نامبرده، گفتار را از سخن عامیانه دور کند و نا رکیك سازد، و از سوی دیگر واژه معمولی آنرا روشنی دهد.

چیزهائی که از هر قسم بیشتر مساعد است که روشنی گفتار

---

۱) اینجا سخن از انتخاب کلمات است = choice of words.

۲) رك. گزارشنامه.

۳) یعنی سخن عامّه مردم — رك. گزارشنامه.

۴) رك. گزارشنامه.

۵) یعنی بادکش با کاسه های روئین.

P> καὶ Σ.

XXII

Λέξεως δὲ ἀρετὴ σαφῆ καὶ μὴ ταπεινὴν εἶναι. Σαφεστάτη μὲν οὖν ἐστιν ἡ ἐκ τῶν κυρίων ὀνομάτων. ἀλλὰ ταπεινή· παράδειγμα δὲ ἡ Κλεοφῶντος ποίησις καὶ ἡ Σθενέλου. Σεμνὴ δὲ καὶ ἐξαλλάττουσα τὸ ἰδιωτικὸν ἡ τοῖς ξενικοῖς κεχρημένη. ξενικὸν δὲ λέγω γλῶτταν καὶ μεταφορὰν καὶ ἐπέκτασιν καὶ πᾶν τὸ παρὰ τὸ κύριον.

Ἀλλ' ἄν τις ἅπαντα τοιαῦτα ποιήσῃ, ἢ αἴνιγμα ἔσται ἢ βαρβαρισμός· ἂν μὲν οὖν ἐκ μεταφορῶν, αἴνιγμα, ἐὰν δὲ ἐκ γλωττῶν, βαρβαρισμός. Αἰνίγματός τε γὰρ ἰδέα αὕτη ἐστί, τό, λέγοντα ὑπάρχοντα, ἀδύνατα συνάψαι — κατὰ μὲν οὖν τὴν τῶν ὀνομάτων σύνθεσιν οὐχ οἷόν τε τοῦτο ποιῆσαι, κατὰ δὲ τὴν μεταφορὰν ἐνδέχεται — οἷον

ἄνδρ' εἶδον πυρὶ χαλκὸν ἐπ' ἀνέρι κολλήσαντα,

καὶ τὰ τοιαῦτα. Τὰ δὲ ἐκ τῶν γλωττῶν βαρβαρισμός.

Δεῖ ἄρα κεκρᾶσθαί πως τούτοις· τὸ μὲν γὰρ τὸ μὴ ἰδιωτικὸν ποιήσει μηδὲ ταπεινόν, οἷον ἡ γλῶττα καὶ ἡ μεταφορὰ καὶ ὁ κόσμος καὶ τἆλλα τὰ εἰρημένα εἴδη, τὸ δὲ κύριον τὴν σαφήνειαν.

Οὐκ ἐλάχιστον δὲ μέρος συμβάλλεται εἰς τὸ

---

19 οὖν om. B. 21 τὸ ἰδιωτικὸν ἢ τοῖς ξενικοῖς Acde: τῷ ἰδιωτικῷ ἢ τῷ ξενικοῖς B. 23 ἅπαντα Bcd: ἂν ἅπαντα Ac; ἅμ' ἅπαντα Paris. 2038, Ueberweg. ποιήσῃ c: ποιῆσαι AeB; ποιῇ d. 24 ἔσται Acde: ἔστιν B 26 ὑπάρχοντα Ace: τὰ ὑπ. B (25-30 αἰνίγματος ... βαρβαρισμός om. d). 27 ὀνομάτων codd.: <ἄλλων> ὀνομ.. Piccolomini, Gomperz, Margoliouth, Tkatsch (ex Ar.); <κυρίων> ὀνομ.. Heinsius. οὐχ οἷόν τε B: ουχοιονται A. 28 δὲ om. B. μεταφορὰν codd.: μεταφορῶν Bywater. 29 ἄνδρ' Ace: ἄνδρες B. εἶδον B: ἴδον Ace. 30 τὰ δὲ ἐκ B (conf. Ar.): om. τὰ δὲ Ace; <καὶ> ἐκ vel similia nonnulli coniecerant. 31 κεκρᾶσθαι B (conf. Ar.), Maggi ex cod. Lampridii: κεκρίσθαι Acde. τὸ μὴ B: om. τὸ Acde. 34 συμβάλλεται AdeB: συμβάλλονται c.

و دوری از سخن عامیانه را فراهم آرد ، تمدید و حذف و تغییر واژه‌ها است ، چه این واژه‌ها ، چون از معمول و آنچه عادت بر آن بوده مختلف باشد ، گفتار را از سخن عامیانه دور سازد ، و از جهت دیگر بعلت نزدیکی با آنچه بعادت مستعمل بوده آنرا روشن خواهد داشت.

پس نقادان این وجه گفتار را درست تنقید ننموده و شاعر را در صحنه نمایش مورد استهزاء قرار دهند ، مانند اوکلیدیس پیشین[1] ، که گفته آسان است شعر ساختن اگر کسی تواند هر چه خواهد کلمات را امتداد دهد ، و باین سبك گفتار هجویاتی ساخته گوید

Ἐπιχάρην εἶδον Μαραθῶνάδε βαδίζοντα.

ουκ ἀν γ' ἐράμενος τόν ἐκείνου ἐλλέβορον.

استعمال پر نمایان این وجه تعبیر ، تأثیری مضحك خواهد داشت ، و حکم اعتدال بر همه اجزاء گفتار مشترکاً جاری است ، چنانچه استعارات نیز و واژه‌های نا آشنا و انواع دیگر همان تأثیر را خواهد داشت ، چون بطور نا مناسب و باندازه‌ای خنده آور استعمال شود.

چه اندازه استعمال مناسب تفاوت کند ، باید در اشعار اپوس دید ، هنگام داخل نمودن واژه‌های معمولی در یك بیت شعر. و اگر کسی جای واژه‌های نا آشنا و استعارات و انواع دیگر ، واژه‌های معمولی نهد ، خواهد دید که ما راست گوئیم ، مثلاً ائیسخلوس و اوریپیدیس همان بیت ایمبیك را ساخته ، ولی چون اوریپیدیس یك واژه را فقط تغییر داده ، جای واژه عادتاً معمولی واژه نا آشنا گذاشته ، شعر وی زیبا و آن دیگر بی ارزش بنظر رسد. زیرا ائیسخلوس در فیلوکتیتس گفته

---

۱) رك. گزارشنامه.

1458b σαφὲς τῆς λέξεως καὶ μὴ ἰδιωτικὸν αἱ ἐπεκτάσεις καὶ ἀποκοπαὶ καὶ ἐξαλλαγαὶ τῶν ὀνομάτων· διὰ μὲν γὰρ τὸ ἄλλως ἔχειν ἢ ὡς τὸ κύριον, παρὰ τὸ εἰωθὸς γιγνόμενον, τὸ μὴ ἰδιωτικὸν ποιήσει, διὰ δὲ τὸ κοινωνεῖν τοῦ εἰωθότος τὸ σαφὲς ἔσται.

Ὥστε οὐκ ὀρθῶς ψέγουσιν οἱ ἐπιτιμῶντες τῷ τοιούτῳ τρόπῳ τῆς διαλέκτου καὶ διακωμῳδοῦντες τὸν ποιητήν, οἷον Εὐκλείδης ὁ ἀρχαῖος, ὡς ῥᾴδιον ὂν ποιεῖν εἴ τις δώσει ἐκτείνειν ἐφ' ὁπόσον βούλεται, ἰαμβοποιήσας ἐν αὐτῇ τῇ λέξει

Ἐπιχάρην εἶδον Μαραθῶνάδε βαδίζοντα.

καὶ

οὐκ ἄν γ' ἐράμενος τὸν ἐκείνου ἐλλέβορον.

Τὸ μὲν οὖν φαίνεσθαί πως χρώμενον τούτῳ τῷ τρόπῳ γελοῖον· τὸ δὲ μέτρον κοινὸν ἁπάντων ἐστὶ τῶν μερῶν· καὶ γὰρ μεταφοραῖς καὶ γλώτταις καὶ τοῖς ἄλλοις εἴδεσι χρώμενος ἀπρεπῶς καὶ ἐπίτηδες ἐπὶ τὰ γελοῖα τὸ αὐτὸ ἂν ἀπεργάσαιτο.

Τὸ δὲ ἁρμόττον πως ὅσον διαφέρει ἐπὶ τῶν ἐπῶν θεωρείσθω, ἐντιθεμένων τῶν ὀνομάτων εἰς τὸ μέτρον. Καὶ ἐπὶ τῆς γλώττης δὲ καὶ ἐπὶ τῶν μεταφορῶν καὶ ἐπὶ τῶν ἄλλων ἰδεῶν μετατιθεὶς ἄν τις τὰ κύρια ὀνόματα κατίδοι ὅτι ἀληθῆ λέγομεν· οἷον τὸ αὐτὸ ποιήσαντος ἰαμβεῖον Αἰσχύλου καὶ Εὐριπίδου, ἓν δὲ μόνον ὄνομα μεταθέντος, ἀντὶ κυρίου εἰωθότος γλῶτταν, τὸ μὲν φαίνεται καλὸν τὸ δ' εὐτελές. Αἰσχύλος μὲν γὰρ ἐν τῷ Φιλοκτήτῃ ἐποίησε

1458b 7 ῥᾴδιον ὂν B (conf Ar.): om. ὂν A c d e. 9 ἐπιχάρην B. (proprie ἤ ἐπιχάρην = $\overset{ή}{\text{επιχάρην}}$), con. Bursian : ἤ τει χάοιν A (ἤ τι χάριν c e; εἴ τι χαρίεν d) εἶδον B d : ἴδον A c e. βαδίζοντα A d e B (conf. Ar.) : καθίζοντα c. 10 γ' ἐράμενος c : γεράμενος A d (γέραμνος e) ; γε ἀράμενος B ; γευσάμενος Tyrwhitt, πριάμενος Gomperz. 11 πως (vel πῶς) codd. : <ἀπρε>πῶς Twining. 12 μέτρον codd. : μέτριον Spengel. 15 ἁρμόττον πως ὅσον B (conf. Ar. ; παρ' ὅσον perperam codici tribuerant, quod est πως ὅσον teste Festa), c : ἁρμόττοντος ὅσον A d e ; ἁρμοττόντως ὅσον Tucker. 16 ἐπῶν A c d e (= Ar.) : ἐτῶν B. ὀνομάτων codd. : <κυρίων> ὀνομάτων

[1] φαγέδαιναν ἥ μου σάρκας ἐσθίει ποδός,

اوریپیدیس جای خورده « ἐσθίει » جشن گرفته « θοινᾶται » گذاشته، باز

νῦν δέ μ' ἐών ὀλίγος τε καὶ οὐτιδανός καὶ ἀεικής.

اگر کسی واژه‌های معمولی گذارد گوید

νῦν δέ μ' ἐών μικρός τε καὶ ἀσθενικός καὶ ἀειδής.

باز

δίφρον ἀεικέλιον καταθεὶς ὀλίγην τε τράπεζαν.

δίφρον μοχθηρόν καταθεὶς μικράν τε τράπεζαν.

بهم چنین « ἠιόνες βοόωσιν » میشود « ἠιόνες κράζουσιν ».[2]

همانگونه

اریفرادس باز یکران ترگودیا را استهزاء نماید، که عباراتی بکار برند که هیچ کس در زبان گفتگو نگوید، مانند « δωμάτων ἄπο » (خانه از) و نه « ἀπὸ δωμάτων » (از خانه)، و « σέθεν »، و « ἐγὼ δέ νιν »، و « Ἀχιλλέως πέρι » (اخیلوس در باره) و نه « πέρι Ἀχιλλέως » (در باره اخیلوس)، و همه عبارات دیگر از این قبیل. در واقع معمول نبودن همه این عبارات است که گفتار را از سخن عامیانه دور سازد، ولی این را اریفرادس ندانسته[3].

پسندیده بکار بردن هر یك از طرز تعبیر نام برده کار بزرگی است، بویژه واژه‌های دو گانه و نا آشنا، ولی از هر چیز خیلی مهمتر توانائی در استعاره است. زیرا این یکتا چیز است که از دیگران نتوان گرفت و دلیل نبوغ باشد، چرا که خوب استعاره ساختن در یافتن نکته‌های تشابه است در اشیاء.

از این واژه‌ها آنچه دوگانه است

---

۱) « زخمی که گوشت پای مرا خورده »

۲) « کرانه های در یا صدا آرند » میشود « کرانه‌های دریا فریاد زنند » – این امثال از هومیروس است.

۳) رك. گزارشنامه.

φαγέδαιναν ἥ μου σάρκας ἐσθίει ποδός,

ὁ δὲ ἀντὶ τοῦ «ἐσθίει» τὸ «θοινᾶται» μετέθηκεν. Καὶ

νῦν δέ μ' ἐὼν ὀλίγος τε καὶ οὐτιδανὸς καὶ ἀεικής,

εἴ τις λέγοι τὰ κύρια μετατιθεὶς

νῦν δέ μ' ἐὼν μικρός τε καὶ ἀσθενικὸς καὶ ἀειδής.

Καὶ

δίφρον ἀεικέλιον καταθεὶς ὀλίγην τε τράπεζαν.

δίφρον μοχθηρὸν καταθεὶς μικράν τε τράπεζαν·

καὶ τὸ «ἠιόνες βοόωσιν», «ἠιόνες κράζουσιν».

Ἔτι δὲ Ἀριφράδης τοὺς τραγῳδοὺς ἐκωμῴδει, ὅτι ἃ οὐδεὶς ἂν εἴποι ἐν τῇ διαλέκτῳ τούτοις χρῶνται, οἷον τὸ «δωμάτων ἄπο» ἀλλὰ μὴ «ἀπὸ δωμάτων», καὶ τὸ «σέθεν», καὶ τὸ «ἐγὼ δέ νιν»,
1459a καὶ τὸ «Ἀχιλλέως πέρι» ἀλλὰ μὴ «περὶ Ἀχιλλέως», καὶ ὅσα ἄλλα τοιαῦτα. Διὰ γὰρ τὸ μὴ εἶναι ἐν τοῖς κυρίοις ποιεῖ τὸ μὴ ἰδιωτικὸν ἐν τῇ λέξει ἅπαντα τὰ τοιαῦτα· ἐκεῖνος δὲ τοῦτο ἠγνόει.

Ἔστιν δὲ μέγα μὲν τὸ ἑκάστῳ τῶν εἰρημένων πρεπόντως χρῆσθαι, καὶ διπλοῖς ὀνόμασι καὶ γλώτταις, πολὺ δὲ μέγιστον τὸ μεταφορικὸν εἶναι. Μόνον γὰρ τοῦτο οὔτε παρ' ἄλλου ἔστι λαβεῖν εὐφυίας τε σημεῖόν ἐστι· τὸ γὰρ εὖ μεταφέρειν τὸ τὸ ὅμοιον θεωρεῖν ἐστιν.

Τῶν δ' ὀνομάτων τὰ μὲν διπλᾶ

Vahlen. 17 alterum καὶ om. B. 18 ἰδεῶν c: εἰδεῶν B; εἰδέων Ade. 20 μεταθέντος B, Ald. (conf. Ar.): μετατιθέντος Acde. 23 φαγέδαιναν Hermann: φαγάδενα Acde; φαγάδαινα B: φαγέδαινα δ' Twining.

25 ὀλίγος Acde: ὀλιγοστός B. ἀεικής B (conf. Ar.), Castelvetro: ἀειδής Acde. 26 μετατιθεὶς Acde: μεταθεὶς B. 29 ἀεικέλλιον (sic = ἀεικέλιον) B: τε ἀεικέλιον Acde. 31 ἠιόνες... ἠιόνες B: ἴωνες ... ἢ ἴωνες Acde. 32 εἴποι ἐν de: εἴπειεν B: εἴπῃ ἐν Ac. 1459a 4 τὸ Bcd : τῷ Ae. 4-5 πρεπόντως Acd (πρέποντος e): πρεπόντων B.

از همه بیشتر مناسب اشعار دیثورمبوس باشد ، و آنچه نا آشنا مناسب اشعار هروئیك ، و آنچه استعاره مناسب اشعار ایبیك . و در اشعار هروئیك همه انواع نامبرده را میتوان بکار برد ، ولی در اشعار ایبیك ، چون بیشتر تقلید گفتار معمولی بوده، تنها واژه‌هائی مناسب است که آدمی در گفتگو استعمال کند ، و اینها واژه‌های معمولی است و استعاره و آرایشی .

پس در باره ترگودیا و تشبیه بوسیله بفعل در آوردن ، آنچه گفته شد ما را بسنده باشد .

۲۳

امّا در باره تشبیه داستان سرائی و در سخن موزون[۱] ، باید ساختن داستانها ، مانند در ترگودیاها ، همچون غایش باشد ، و در باره یك کردار تامّ و کامل ، دارای آغاز و میانه و پایان ، تا بسان چیز جاندار یکتای تامّ ، لذّت مخصوص خودرا ببخشد[۲] ، این روشن ، و نباید ترکیب بندیها همانند تواریخ باشد ، که در آن واجب است نه از یك کردار ولی از یك زمان وصف نمود ، آنچه در اثنای این مدّت بر یك کس یا بسیاری روی داده ، که هر یك از آن وقایع نسبت بدیگر حسب اتّفاق بوده[۳] . زیرا همچنانکه جنگ دریائی در سلامیس و جنگ کرخدونیان در سیکلیا[٤] در یك زمان بوقوع پیوست ، بی انکه بر یك نتیجه پایان یابد ، همانطور نیز در زمانهای متوالی گاهی واقعه‌ای پس دیگر پیش آید که از هیچ کدام

---

۱) یعنی اپوپوئیا – فرق از ترگودیا در داستان سرائی بودن و از داستان نثری در سخن موزون داشتن.

۲) نزد ارسطو دستور وحدت ترگودیا بر اپوپوئیا نیز جاری – لذّت مخصوص همان تأثیر و وظیفه آنست .

۳) نزد ارسطو تاریخ وقایع نگاری است .

٤) جنگ دریائی با ایرانیان در ٤۸۰ پ . م . – کرخدونیان = Carthagenians – از قرار هرودوتوس این دو جنگ در یك روز واقع شد . Herod. VII. 166 .

μάλιστα ἁρμόττει τοῖς διθυράμβοις, αἱ δὲ γλῶτται τοῖς ἡρωικοῖς, αἱ δὲ μεταφοραὶ τοῖς ἰαμβείοις. Καὶ ἐν μὲν τοῖς ἡρωικοῖς ἅπαντα χρήσιμα τὰ εἰρημένα· ἐν δὲ τοῖς ἰαμβείοις, διὰ τὸ ὅτι μάλιστα λέξιν μιμεῖσθαι, ταῦτα ἁρμόττει τῶν ὀνομάτων ὅσοις κἂν ἐν λόγοις τις χρήσαιτο· ἔστι δὲ τὰ τοιαῦτα τὸ κύριον καὶ μεταφορὰ καὶ κόσμος.

Περὶ μὲν οὖν τραγῳδίας καὶ τῆς ἐν τῷ πράττειν μιμήσεως ἔστω ἡμῖν ἱκανὰ τὰ εἰρημένα.

XXIII.

Περὶ δὲ τῆς διηγηματικῆς καὶ ἐμμέτρου μιμήτικῆς, ὅτι δεῖ τοὺς μύθους καθάπερ ἐν ταῖς τραγῳδίαις συνιστάναι δραματικοὺς καὶ περὶ μίαν πρᾶξιν ὅλην καὶ τελείαν ἔχουσαν ἀρχὴν καὶ μέσα καὶ τέλος, ἵν' ὥσπερ ζῷον ἓν ὅλον ποιῇ τὴν οἰκείαν ἡδονήν, δῆλον, καὶ μὴ ὁμοίας ἱστορίαις τὰς συνθέσεις εἶναι, ἐν αἷς ἀνάγκη οὐχὶ μιᾶς πράξεως ποιεῖσθαι δήλωσιν ἀλλ' ἑνὸς χρόνου, ὅσα ἐν τούτῳ συνέβη περὶ ἕνα ἢ πλείους, ὧν ἕκαστον ὡς ἔτυχεν ἔχει πρὸς ἄλληλα. Ὥσπερ γὰρ κατὰ τοὺς αὐτοὺς χρόνους ἥ τ' ἐν Σαλαμῖνι ἐγένετο ναυμαχία καὶ ἡ ἐν Σικελίᾳ Καρχηδονίων μάχη οὐδὲν πρὸς τὸ αὐτὸ συντείνουσαι τέλος, οὕτω καὶ ἐν τοῖς ἐφεξῆς χρόνοις ἐνίοτε γίνεται θάτερον

11 ἅπαντα Acde: ἅπαντα τὰ B. 13 κἂν B: καὶ Acde. ἐν λόγοις τις Par. 2038: εὐλόγως τις B: ἐν ὅσοις λόγοις τι Acde. 13-14 τὸ κύριον καὶ μεταφορὰ Acde: κύρια καὶ μεταφοραὶ B. 17 ἐμμέτρου Bde, Gomperz: ἐν μέτρῳ Ac, unde ἐν<ἰ> μέτρῳ Butcher, ἐν <ἑξα>μέτρῳ Heinsius, Susemihl. μιμητικῆς codd.: μιμήσεως Lobel. 20 ποιῇ Bc: ποιεῖ Ade. 21 ἱστορίαις τὰς συνθήσεις (sic = συνθέσεις) B (conf. Ar.?, con. Dacier): ἱστορίας τὰς συνήθεις Acc (τὰ συνήθη d), def. Vahlen. εἶναι codd.: θεῖναι Bywater. 23 περὶ Acde: ἢ περὶ B. 25 ναυμαχία Bcde: ναυμαχος A.

یك غایت مشترکی حاصل نیاید . ولی میتوان گفت بسیار شاعران این اشتباه را کرده‌اند .

از اینرو ، چنانکه هم اکنون گفتیم[1] ، در این حیث نیز برتری هومیروس بر دیگران شگفت انگیز بنظر رسد ، که جنگ طراوده هر چند آغاز و پایان داشت ، او نکوشید تمام را در یك منظومه در آورد (زیرا داستان زیاد دراز میگشت و بآسانی فرا گرفته نمیشد) یا هرگاه در اندازه پی اعتدال رفته ، تنوع وقایع آنرا پیچیده مینمود . امّا آنچنانکه اکنون هست ، یك بخش[2] را گرفته بسیاری از وقایع دیگر جنگ را بطور افزایش بکار برد ، مانند شمردن کشتیها[3] و افزایشهای دیگری که شعر را تنوع میدهد .

شاعران دیگر در باره یك مرد یا در باره یك زمان یا یك کردار مرکب از بخشهای زیاد منظومه سازند ، مانند آنکه قبریصیان و آنکه ایلیادای کوچك[4] را ساخته . بنابر این هر چند از هر کدام از ایلیادا و اودوسئیا یك یا فقط دو ترگودیا ساخته میشود ، از قبریصیان بسیار و از ایلیادای کوچك بیش از هشت ترگودیا میتوان ساخت ، مانند تحکیم در افزارهای جنگ ، فیلوکتیتس ، نیوپتولیموس ، اوروپولوس ، گدائی اودوسئیوس ، زنان لکونیا ، بر افتادن ایلیون ، و بازگشت کشتیان ، و سینون و زنان طراوده .

۲٤

دیگر آنکه اپوپوئیا باید بر همان انواع ترگودیا باشد ، زیرا ساده است یا پیچیده یا اخلاقی یا رنجبری[5] . و اجزاء نیز

---

۱) یعنی در فصل هشتم .
۲) یعنی داستان خشم اخیلوس .
۳) در پایان کتاب دوم ایلیادا آمده .
٤) از هر دو فقط قطعات هست .
٥) این انواع را در فصل ۱۸ ذکر نمود .

μετὰ θατέρου, ἐξ ὧν ἓν οὐδὲν γίνεται τέλος. Σχεδὸν δὲ οἱ πολλοὶ τῶν ποιητῶν τοῦτο δρῶσι.

Διό, ὥσπερ εἴπομεν ἤδη, καὶ ταύτῃ θεσπέσιος ἂν φανείη Ὅμηρος παρὰ τοὺς ἄλλους, τῷ μηδὲ τὸν πόλεμον καίπερ ἔχοντα ἀρχὴν καὶ τέλος ἐπιχειρῆσαι ποιεῖν ὅλον (λίαν γὰρ ἂν μέγας καὶ οὐκ εὐσύνοπτος ἔμελλεν ἔσεσθαι ὁ μῦθος), ἤ, τῷ μεγέθει μετριάζοντα, καταπεπλεγμένον τῇ ποικιλίᾳ. Νῦν δ' ἓν μέρος ἀπολαβὼν ἐπεισοδίοις κέχρηται αὐτῶν πολλοῖς, οἷον νεῶν καταλόγῳ καὶ ἄλλοις ἐπεισοδίοις, οἷς διαλαμβάνει τὴν ποίησιν.

Οἱ δ' ἄλλοι περὶ ἕνα ποιοῦσι καὶ περὶ ἕνα χρόνον καὶ μίαν πρᾶξιν πολυμερῆ, οἷον ὁ τὰ Κύπρια ποιήσας καὶ τὴν μικρὰν Ἰλιάδα. Τοιγαροῦν ἐκ μὲν Ἰλιάδος καὶ Ὀδυσσείας μία τραγῳδία ποιεῖται ἑκατέρας ἢ δύο μόναι, ἐκ δὲ Κυπρίων πολλαὶ καὶ τῆς μικρᾶς Ἰλιάδος πλέον ὀκτώ, οἷον ὅπλων κρίσις, Φιλοκτήτης, Νεοπτόλεμος, Εὐρύπυλος, πτωχεία, Λάκαιναι, Ἰλίου πέρσις καὶ ἀπόπλους, καὶ Σίνων καὶ Τρῳάδες.

(1459ᵇ at line beginning «οῦσι καὶ περὶ ἕνα χρόνον»)

XXIV.

Ἔτι δὲ τὰ εἴδη ταὐτὰ δεῖ ἔχειν τὴν ἐποποιίαν τῇ τραγῳδίᾳ· ἢ γὰρ ἁπλῆν ἢ πεπλεγμένην ἢ ἠθικὴν ἢ παθητικήν.

---

28 θατέρου AceB (27-29 οὕτω . . . τέλος om. d.): θάτερον Paris. 2038. 30 τῷ Ricc. 16 (Pazzi): τὸ AcdeB. 32 ἂν Ac; αὖ Bd; om. e. 33 ὁ μῦθος B (conf. Ar.): om. Acde. 33-34 μετριάζοντα ... καταπεπλεγμένον: μετριάζων ... καταπεπλεγμένος Schömann. 35 αὐτῶν codd.: αὐτοῦ Heinsius, secl. Christ. ἄλλοις Acde: ἄλλως B. 35-36 ἐπεισοδίοις οἷς Ricc. 16 (Pazzi): (conf. Ar.): ἐπεισοδίοις δὶς A (sed eraso δὶς) B (item) cde. 1459ᵇ 2 Κύπρια Tyrwhitt (Ar., Lat.): κυπρικὰ AcdB; κυπριακὰ e. τὴν codd.: <ὁ> τὴν Schömann. 4 μόναι A sec. man., Paris. 2038: μόνας AcdeB; μόλις Ar.? 5 πλέον Acde: πλέον ἢ B; secl. Hermann, Spengel, Susemihl, Butcher, qui etiam secl. καὶ Σίν. καὶ Τρῳάδ. (obstat Ar.). 8 δεῖ B (qui ταῦτα τὰ εἴδη habet) cd: δὴ Ae.

همان است بجز آواز و منظره نمایش ، چه آنرا هم پریپتی هم شناسائی هم رنجبری میبایست ، زیاده بر این اندیشه و گفتار باید خوب باشد .

تمام این چیزها را هومیروس هم نخست و هم با کفایت بکار برده . چنانکه هر کدام از دو منظومه را طوری ساخته ، که ایلیادا ساده و داستان رنجبری است ، و اودوسئیا پیچیده (زیرا سر تا سر شناسائی) و داستان اخلاقی است . از اینها گذشته در گفتار و در اندیشه از همه شاعران پیش است .

امّا اپوپوئیا از حیث ساختمان ، در درازی و در وزن شعر فرق دارد .

در باره حدّ درازی آنچه گفته شد بسنده است[1] ، چه باید توانست آغاز و پایان را بیك نظر فرا گرفت و این شرط را دارا خواهد بود اگر ساختمانها کوتاهتر از اپوسهای نخستین باشد ، و در درازی با جمله ترگودیاهائی که در یك مجلس شنیدن نشان داده موافقت نماید[2] . در امتداد دادن درازی اپوپوئیا امتیاز بزرگی مخصوص خود دارد ، بعلّت اینکه در ترگودیا نتوان اجزاء زیاد کردار را که در آن واحد روی داده تشبیه نمود ، جز تنها قسمتی که در صحنه نمایش است و بازیگران نمایش دهند ، ولی در اپوپوئیا ، بعلّت داستان سرائی بودن ، میشود اجزاء زیاد کردار را که در یك آن دست داده وصف نمود ، و چون بموضوع بسته باشد بر اندام شعر بیفزاید . بطوری که این شایستگی منظومه را شکوه بخشد ، و شنونده را لذّت تغییر فراهم کند ، و جای افزودن افزایشهای گوناگون دهد ، زیرا همانند بودن وقایع بزودی سیری آورد ، و در موقع نمایش سبب ردّ شدن ترگودیا شود .

---

۱) یعنی در فصل ۷ و ۲۳ .

۲) رك . گزارشنامه .

Καὶ τὰ μέρη ἔξω μελοποιίας καὶ ὄψεως ταὐτά· καὶ γὰρ περιπετειῶν δεῖ καὶ ἀναγνωρίσεων καὶ παθημάτων· ἔτι τὰς διανοίας καὶ τὴν λέξιν ἔχειν καλῶς.

Οἷς ἅπασιν Ὅμηρος κέχρηται καὶ πρῶτος καὶ ἱκανῶς. Καὶ γὰρ καὶ τῶν ποιημάτων ἑκάτερον ἑκατέρως συνέστηκεν. ἡ μὲν Ἰλιὰς ἁπλοῦν καὶ παθητικόν, ἡ δὲ Ὀδύσσεια πεπλεγμένον (ἀναγνώρισις καὶ διόλου) καὶ ἠθική. Πρὸς δὲ τούτοις λέξει καὶ διανοίᾳ πάντας ὑπερβέβληκεν.

Διαφέρει δὲ κατά τε τῆς συστάσεως τὸ μῆκος ἡ ἐποποιία καὶ τὸ μέτρον.

Τοῦ μὲν οὖν μήκους ὅρος ἱκανὸς ὁ εἰρημένος· δύνασθαι γὰρ δεῖ συνορᾶσθαι τὴν ἀρχὴν καὶ τὸ τέλος· Εἴη δ' ἂν τοῦτο, εἰ τῶν μὲν ἀρχαίων ἐλάττους αἱ συστάσεις εἶεν, πρὸς δὲ τὸ πλῆθος τραγῳδιῶν τῶν εἰς μίαν ἀκρόασιν τιθεμένων παρήκοιεν. Ἔχει δὲ πρὸς τὸ ἐπεκτείνεσθαι τὸ μέγεθος πολύ τι ἡ ἐποποιία ἴδιον διὰ τὸ ἐν μὲν τῇ τραγῳδίᾳ μὴ ἐνδέχεσθαι ἅμα πραττόμενα πολλὰ μέρη μιμεῖσθαι. ἀλλὰ τὸ ἐπὶ τῆς σκηνῆς καὶ τῶν ὑποκριτῶν μέρος μόνον· ἐν δὲ τῇ ἐποποιίᾳ διὰ τὸ διήγησιν εἶναι ἔστι πολλὰ μέρη ἅμα ποιεῖν περαινόμενα, ὑφ' ὧν οἰκείων ὄντων αὔξεται ὁ τοῦ ποιήματος ὄγκος. Ὥστε τοῦτ' ἔχει τὸ ἀγαθὸν εἰς μεγαλοπρέπειαν καὶ τὸ μεταβάλλειν τὸν ἀκούοντα καὶ ἐπεισοδιοῦν ἀνομοίοις ἐπεισοδίοις· τὸ γὰρ ὅμοιον ταχὺ πληροῦν ἐκπίπτειν ποιεῖ τὰς τραγῳδίας.

---

13 ἱκανῶς Bc (conf. Ar.): ἱκανὸς Adc. tertium καὶ om. B. ποιημάτων Bce (Ar.): πονημάτων Ad (Lat). 13-14 ἑκάτερον ἑκατέρως Gudeman, e corrupta lectione ἑκάτερον ϛῶτερ B: ἑκάτερον Acde. 15 ἀναγνώρισις codd.: ἀναγνωρίσεις Christ. (Ar.). γὰρ Acde: om. B. 16 ἠθικὴ AcdeB: ἠθικὸν A sec. man. πρὸς δὲ d: πρὸς γὰρ AceB. πάντας B Aldina, edd. complures: πάντα Acde (= Ar.?). 21 πρὸς δὲ Bc (conf. Ar.): πρόσθε Ad (πρόσθεν e). 24 πραττόμενα Acde: πραττομένοις B. 30-31 τὰς τραγῳδίας Acde (= Ar.): τὴν τραγῳδίαν B.

اما وزن هروئیك در اثر تجربه مناسب اپوپوئیا مقرر گشته . چنانکه اگر کسی تشبیه داستان سرائی را در یك وزن دیگر یا در اوزان متعدد سازد ، نا موافق بودنش نمایان گردد . زیرا وزن هروئیك رزینترین و وسیعترین اوزان است ، و از اینرو واژه‌های بیگانه و استعارات بیشتر پذیرد (چه از این حیث نیز تشبیه داستان سرائی از شکلهای دیگر مقدم است). بعکس ایمبیك و چهارگانه اوزان جنبش است ، و یکی مناسب رقص ودیگری مناسب کردار . باز نا مناسبتر اگر کسی اوزان‌را بهم آمیخته کند ، چنانکه خایرمون کرده . بدین سبب هیچ کس منظومه دراز در وزنی جز هروئیك نساخته ، و چنانکه گفتیم[۱] ، طبیعت خود اختیار وزن مناسبی برای این نوع ساختمان بیاموزد .

هومیروس از بسیار وجوه دیگر شایسته ستایش است ، و بویژه نیز از اینکه تنها او میان شاعران از قسمتی که خود شاعر باید پیش گیرد بی خبر نیست . در واقع شاعر شخصاً باید هر چه کمتر سخن گوید ، چه او نه از اینرو شبیه ساز باشد . شاعران دیگر خود در ادر سراسر منظومه پیش آورند ، واز کمی چیز تشبیه نمایند آنهم بندرت ، اما هومیروس در پی دیباچه مختصری بی درنگ مردی یا زنی یا شخصیت اخلاقی دیگری پیش آورد ، وهیچ کدام خالی از خلق نیست بلکه همه دارای صفات اخلاقی مخصوص هستند .

در ترگودیا میباید شگفتی ایجاد نمود ، ولی در اپوپوئیا امور خرد ناپذیر ، که بزرگترین مایه شگفتی است ، بیشتر ممکن ، چرا که صاحبان افعال پیش چشم نیستند . چنانکه واقعه تعاقب هکتور در صحنه نمایش بنظر مضحك رسد ، یونانیان ایستاده و تعقیب ننموده ، و اخیلوس آنها را با تکان سرباز میدارد ، ولی در اشعار اپوس این نکته پوشیده است[۲] . اما شگفتی لذت بخش است بدلیل انکه ، مردمان همه بقصد خوشنودی شنوندگان داستانرا با شرح زیاد حکایت کنند .

---

۱) در فصل ٤ .

۲) رك . گزارشنامه .

Τὸ δὲ μέτρον τὸ ἡρωικὸν ἀπὸ τῆς πείρας ἥρμοκεν. Εἰ γάρ τις ἐν ἄλλῳ τινὶ μέτρῳ διηγηματικὴν μίμησιν ποιοῖτο ἢ ἐν πολλοῖς, ἀπρεπὲς ἂν φαίνοιτο. Τὸ γὰρ ἡρωικὸν στασιμώτατον καὶ ὀγκωδέστατον τῶν μέτρων ἐστίν. διὸ καὶ γλώττας καὶ μεταφορὰς δέχεται μάλιστα (περιττὴ γὰρ καὶ ἡ διηγηματικὴ μίμησις τῶν ἄλλων). Τὸ δὲ ἰαμβεῖον καὶ τετράμετρον
1460a κινητικά, καὶ τὸ μὲν ὀρχηστικὸν τὸ δὲ πρακτικον. Ἔτι δὲ ἀτοπώτερον εἰ μιγνύοι τις αὐτά, ὥσπερ Χαιρήμων. Διὸ οὐδεὶς μακρὰν σύστασιν ἐν ἄλλῳ πεποίηκεν ἢ τῷ ἡρῴῳ. ἀλλ᾽ ὥσπερ εἴπομεν αὐτὴ ἡ φύσις διδάσκει τὸ ἁρμόττον αὐτῇ αἱρεῖσθαι.

Ὅμηρος δὲ ἄλλα τε πολλὰ ἄξιος ἐπαινεῖσθαι, καὶ δὴ καὶ ὅτι μόνος τῶν ποιητῶν οὐκ ἀγνοεῖ ὃ δεῖ ποιεῖν αὐτόν. Αὐτὸν γὰρ δεῖ τὸν ποιητὴν ἐλάχιστα λέγειν· οὐ γάρ ἐστι κατὰ ταῦτα μιμητής. Οἱ μὲν οὖν ἄλλοι αὐτοὶ μὲν δι᾽ ὅλου ἀγωνίζονται, μιμοῦνται δὲ ὀλίγα καὶ ὀλιγάκις· ὁ δὲ ὀλίγα φροιμιασάμενος εὐθὺς εἰσάγει ἄνδρα ἢ γυναῖκα ἢ ἄλλο τι ἦθος, καὶ οὐδέν᾽ ἀήθη ἀλλ᾽ ἔχοντα ἦθος.

Δεῖ μὲν οὖν ἐν ταῖς τραγῳδίαις ποιεῖν τὸ θαυμαστον, μᾶλλον δ᾽ ἐνδέχεται ἐν τῇ ἐποποιίᾳ τὸ ἄλογον, δι᾽ ὃ συμβαίνει μάλιστα τὸ θαυμαστόν, διὰ τὸ μὴ ὁρᾶν εἰς τὸν πραττοντα. Ἐπεὶ τὰ περὶ τὴν Ἕκτορος δίωξιν ἐπὶ σκηνῆς ὄντα γελοῖα ἂν φανείη, οἱ μὲν ἑστῶτες καὶ οὐ διώκοντες, ὁ δὲ ἀνανεύων, ἐν δὲ τοῖς ἔπεσιν λανθάνει. Τὸ δὲ θαυμαστὸν ἡδυ· σημεῖον δέ· πάντες γὰρ πρόστιθέντες ἀπαγγέλλουσιν ὡς χαριζόμενοι.

---

33 διηγηματικὴν Bce : διηγητικὴν Ad. 34 στασιμώτατον Acde : στασιμώτερον B. 36 καὶ ἡ διηγ. codd. : καὶ <ταύτη> ἡ διηγ. Twining, aliter alii. 37 μίμησις Bc (conf. Ar.) : κίνησις Ade (Lat.). 1460a 1 κινητικὰ καὶ B (conf. Ar., con. Vahlen) : κινητικαὶ Ace (κινητικὸν d). 2 μιγνύοι Paris. 2038; μιγνύει e; μηγνύη Ac : μιγνοίη B = μὴ γνοίη d (= Ar.). 3 τῷ ἡρῴῳ Bcd : τὸ ἡρώω A (τὸ ἡρωικὸν e). 4 αὐτῇ B (conf. Ar.) : αὐτὴ Acd (αὐτῆς e), del. Gomperz. αἱρεῖσθαι Bonitz (conf. Ar.) : διαιρεῖσθαι codd., ἀεὶ αἱρεῖσθαι Tucker. 6-7 αὐτὸν γὰρ δεῖ Acde : δεῖ γὰρ

هومیروس نیز دیگران را از همه بهتر آموخته

که دروغ گفتن چگونه باید باشد. مقصود اینجا قیاس غلط است زیرا هرگاه چون یك چیز هست چیز دیگر باشد، یا چون واقعه‌ای رخ داده واقعه دیگر هم رخ دهد، مردمان گمان برند اگر پسین موجود پیشین هم یا هست یا خواهد بود، ولی این فریفتن است. از اینجهت اگر پیشین راست نیست، ولی چیز دیگر هست که اگر راست بود آن نیز لزوماً موجود میبود یا خواهد بود، باید این دو را بهم جمع کرد. زیرا چون دانسته که این چیز دیگر راست است، عقل ما اشتباهاً استنتاج کند که پیشین هم راست بوده. چنین مثال در داستان حمام در اودوسئیا میتوان یافت[1].

میباید

امور نا ممکن محتمل بیشتر انتخاب نمود تا امور ممکن غیر مقنع، و داستانها از اجزاء خرد ناپذیر ساخته نشود، بلکه هیچ نکته خرد ناپذیری داشته نباشد، و اگر نه، باید آن را بیرون داستان باقی داشت، مانند ندانستن اویدیپوس چگونگی مرگ لائیوس را، و نه در خود نمایشنامه مانند آنانکه در الکترا از بازیهای پوتیك حکایت کرده، یا مردی که در نمایشنامه موسیانها از تگئا سوی موسیا رفته بی انکه کلمه‌ای بزبان آرد بطوری که مدعی شدن که داستان بی اینها بهم خورد مضحك است، چه از آغاز نباید چنین داستانها ساخت، ولی چون شاعر نکته‌ای خرد ناپذیر پیش آورد، و تواند آن را معقولتر جلوه دهد، با وجود بی‌معنی بودن جایز باشد. چنانکه حتی در اودوسئیا امور خرد ناپذیر در باره باز گذاشتن اودوسئیوس اب دریا، غیر قابل تحمّل میبود و درست آشکار میگشت، اگر آنرا شاعر بدی ساخته بود، ولی آنچنانکه اکنون هست شاعر با زیبندگیهای دیگر لذّت فراهم آورده نکته بی معنی را بپوشاند.

امّا از حیث

گفتار باید در آرایش بخشهائی زحمت کشید[2] که خالی از کردار است و نه اخلاق جلوه دهد نه اندیشه، زیرا گفتار بسیار درخشان اخلاق و اندیشه‌ها را از جلوه باز دارد.

---

۱) رك. گزارشنامه.

۲) یعنی to elaborate

Δεδίδαχεν δὲ μάλιστα Ὅμηρος καὶ τοὺς ἄλλους ψευδῆ λέγειν ὡς δεῖ. Ἔστι δὲ τοῦτο παραλογισμός. Οἴονται γὰρ οἱ ἄνθρωποι, ὅταν τουδὶ ὄντος τοδὶ ᾖ ἢ γινομένου γίνηται, εἰ τὸ ὕστερον ἔστιν, καὶ τὸ πρότερον εἶναι ἢ γίνεσθαι· τοῦτο δέ ἐστι ψεῦδος. Διὸ δεῖ, ἂν το πρῶτον ψεῦδος, ἄλλο δὲ τούτου ὄντος ἀνάγκη εἶναι ἢ γενέσθαι ᾖ, προσθεῖναι· διὰ γὰρ τὸ τοῦτο εἰδέναι ἀληθὲς ὂν παραλογίζεται ἡμῶν ἡ ψυχὴ καὶ τὸ πρῶτον ὡς ὄν. Παράδειγμα δὲ τούτου τὸ ἐκ τῶν Νίπτρων.

Προαιρεῖσθαί τε δεῖ ἀδύνατα εἰκότα μᾶλλον ἢ δυνατὰ ἀπίθανα· τούς τε λόγους μὴ συνίστασθαι ἐκ μερῶν ἀλόγων, ἀλλὰ μάλιστα μὲν μηδὲν ἔχειν ἄλογον, εἰ δὲ μή, ἔξω τοῦ μυθεύματος, ὥσπερ Οἰδίπους τὸ μὴ εἰδέναι πῶς ὁ Λάιος ἀπέθανεν, ἀλλὰ μὴ ἐν τῷ δράματι, ὥσπερ ἐν Ἠλέκτρᾳ οἱ τὰ Πύθια ἀπαγγέλλοντες ἢ ἐν Μυσοῖς ὁ ἄφωνος ἐκ Τεγέας εἰς τὴν Μυσίαν ἥκων. Ὥστε τὸ λέγειν ὅτι ἀνῄρητο ἂν ὁ μῦθος, γελοῖον· ἐξ ἀρχῆς γὰρ οὐ δεῖ συνίστασθαι τοιούτους· ἂν δὲ θῇ καὶ φαίνηται εὐλογωτέρως, ἐνδέχεσθαι καὶ ἄτοπον. Ἐπεὶ καὶ τὰ ἐν Ὀδυσσείᾳ ἄλογα τὰ περὶ τὴν ἔκθεσιν, ὡς οὐκ ἂν ἦν ἀνεκτὰ δῆλον ἂν
1460b γένοιτο, εἰ αὐτὰ φαῦλος ποιητὴς ποιήσειε· νῦν δὲ τοῖς ἄλλοις ἀγαθοῖς ὁ ποιητὴς ἀφανίζει ἡδύνων τὸ ἄτοπον.

Τῇ δὲ λέξει δεῖ διαπονεῖν ἐν τοῖς ἀργοῖς μέρεσιν καὶ μήτε ἠθικοῖς μήτε διανοητικοῖς· ἀποκρύπτει γὰρ πάλιν ἡ λίαν λαμπρὰ λέξις τά τε ἤθη καὶ τὰς διανοίας.

αὐτὸν B. 10 ἦθος codd. (conf. Ar.): εἶδος Bursian; γένος Hatzfeld; secl. Reiz, Susemihl, Butcher. 10-11 οὐδέν' ἀήθη Vettori: οὐδένα ἤθη Acde; οὐδένα ἀήθη B. ἔχοντα ἦθος B, con. Christ: ἔχοντα ἤθη Acde (deductum ex praec. οὐδέν' ἀήθη). 13 ἄλογον Vettori: ἀνάλογον codd. (et Ar., Lat.); παράλογον Lobel. 15 ἐπεὶ τὰ Bc: ἔπειτα τὰ Adc (et Ar.). 16 οἱ μὲν Acde: οἱ μὲν οὖν B. καὶ οὐ Acde: καὶ οἱ B. 17 deest Ar. usque ad 61ᵃ 5.

19-20 οἱ ἄνθρωποι B, con. Bywater (ἄνθρ.), om. οἱ Acde. 20 τοδὶ ᾖ ἢ Bc: τὸ δι' ἣν Ad; τὸ δὶ ἢ c. 21 εἶναι Acde: ἢ

۲۵

در باره مسائل و حلّ هر یك ، شماره و چگونگی انواع آن روشن خواهد گشت ، اگر بترتیب زیر ملاحظه شود.

چون شاعر شبیه ساز است ، عیناً مانند نقاش یا صورتگر دیگر ، واجب آید چیزها همیشه بر یکی از سه طرز تشبیه شود ، یا آنچنانکه بوده یا هست ، یا آنچنانکه گویند و بنظر میرسد ، یا آنچنانکه باید باشد . و آنها را بزبانی در آورد ، که در آن هم کلمات بیگانه بوده هم استعاره و هم تغییرات زیاد سخن (چه اینها را برای شاعران ما جایز میدانیم[1]) .

از این گذشته شرط درستی در هنر سیاست و هنر شعر یکی نیست ، و نه در هنر دیگر و هنر شعر[2] . امّا در حدود خود هنر شعر دو نوع اشتباه میتوان داشت ، یکی ذاتی ، و دیگر عرضی . زیرا اگر شاعر خواسته از چیزی تشبیه سازد و از عدم توانائی موفق نشده ، اشتباه بذات هنر شعر تعلّق دارد ، ولی اگر اختیار اوصاف درست نبوده ، و گفته اسب هر دو پای راست را جلو اندازد[3] ، یا اگر حسب هنر مخصوصی (مانند پزشکی یا هنر دیگر) اشتباه کرده ، یا امور نا ممکن از هرگونه که باشد وصف نموده ، اشتباه بذات هنر شعر تعلّق ندارد .

پس باید انتقاداتی را که در مسائل هست بر این اصول پژوهش نموده حلّ کرد .

نخست انتقاداتی که بر خود هنر شعر است .

---

۱) poetic license

۲) کنایه بعقاید افلاطون — رك . گزارشنامه — نزد ارسطو حقیقت علمی یك چیز و حقیقت شعری چیز دیگر .

۳) پس ارسطو ندانسته این حرکت اسب ممکن . است

XXV.

Περὶ δὲ προβλημάτων καὶ λύσεων, ἐκ πόσων τε καὶ ποίων εἰδῶν ἐστιν, ὧδ᾽ ἂν θεωροῦσιν γένοιτ᾽ ἂν φανερόν.

Ἐπεὶ γάρ ἐστι μιμητὴς ὁ ποιητής, ὡσπερανεὶ ζωγράφος ἤ τις ἄλλος εἰκονοποιός, ἀνάγκη, μιμεῖσθαι τριῶν ὄντων τὸν ἀριθμὸν ἕν τι ἀεί· ἢ γὰρ οἷα ἦν ἢ ἔστιν, ἢ οἷά φασιν καὶ δοκεῖ, ἢ οἷα εἶναι δεῖ. Ταῦτα δ᾽ ἐξαγγέλλεται λέξει, ἐν ᾗ καὶ γλῶττα καὶ μεταφορὰ καὶ πολλὰ πάθη τῆς λέξεώς ἐστι (δίδομεν γὰρ ταῦτα τοῖς ποιηταῖς).

Πρὸς δὲ τούτοις οὐχ ἡ αὐτὴ ὀρθότης ἐστὶν τῆς πολιτικῆς καὶ τῆς ποιητικῆς οὐδὲ ἄλλης τέχνης καὶ ποιητικῆς. Αὐτῆς δὲ τῆς ποιητικῆς διττὴ ἁμαρτία, ἡ μὲν γὰρ καθ᾽ αὑτήν, ἡ δὲ κατὰ συμβεβηκος Εἰ μὲν γὰρ ⟨τοῦ ἀ⟩ προείλετο μιμήσασθαι ἀδυναμία, αὐτῆς ἡ ἁμαρτία· εἰ δὲ τὸ προελέσθαι μὴ ὀρθῶς, ἀλλὰ τον ἵππον ἄμφω τὰ δεξιὰ προβεβληκότα, ἢ τὸ καθ᾽ ἑκάστην τέχνην ἁμάρτημα (οἷον τὸ κατ᾽ ἰατρικὴν ἢ ἄλλην τέχνην) ἢ ἀδύνατα πεποίηται ὁποιαοῦν, οὐ καθ᾽ ἑαυτήν.

Ὥστε δεῖ τὰ ἐπιτιμήματα ἐν τοῖς προβλήμασιν ἐκ τούτων ἐπισκοποῦντα λύειν.

Πρωτον μὲν τὰ πρὸς αὑτὴν τὴν τέχνην.

εἶναι B. 23 δεῖ B (qui post πρ. ψεῦδος habet verba εἰ τὸ ὕστ. ἐστι e lin. 21-22 repetita), con. Bonitz: δὴ Acde. ἄλλο δὲ cod. Robortelli: ἀλλ᾽ οὐδὲ (i. e. ἄλλου δε) AcdeB; ἄλλο δ᾽ ὃ Vahlen. 24 ᾗ Jortin, Vahlen; ἢ codd.; secl. Bonitz, Christ, Butcher. 26 τούτου τὸ B, con. Spengel: τοῦτο Ace: τούτων d. 27 τε Acde: δὲ B. 30 ὁ Λαΐος Ricc. 16 (Pazzi): ὁ ἰόλαος Acde; τε ὁ ἰόλαος B. 35 ἐνδέχεσθαι AcdeB: ἀποδέχεσθαι Paris 2038. 1460b 1 αὐτὰ Acde: ταῦτα B. ποιήσειε B, con. Heinsius: ποιήσειε Acde.

6 ποίων B: ποίων ἂν Acde. 9 τὸν ἀριθμὸν B: τῶν ἀριθμῶν Ad (τῷ ἀριθμῷ *c*; *verba om. e*). *10* καὶ δοκεῖ Acde: ἢ καὶ δ. *B*. ἢ οἷα Bcd: om. ἢ Ae. 11 λέξει ... μεταφορά B (cfr. 61a 9): λέξει ἢ καὶ γλώτταις καὶ μεταφοραῖς Acde, unde <κυρίᾳ> λέξει ἢ

چون امورِ نا ممکن ساخته باشد، اشتباه نموده، ولی این درست است ، اگر از اینراه بغایت خود شعر رسیده[1] (چه این غایت مذکور گشت)[2]، اگر بدین رو آن قسمت یا قسمت دیگر را شگفت انگیزتر کرده. یك چنین نمودار تعاقب هکتور است[3] . امّا اگر غـایت شعر را بتوان با مراعات بیشتر یا کمتر شروط هنر در این امور حاصل کرد ، اشتباهکاری درست نیست ، زیرا باید ، اگر ممکن ، بکلّی هیچ اشتباه نشود .

دیگر باید دید

اشتباه بر کدام یك از دو نوع است[4] ، از اشتباهات نسبت بشروط هنر بوده یا بچیز دیگر عَرَضی ، زیرا اشتباه کمتر است اگر ندانسته آهوی ماده شاخ ندارد یا اگر از آن تشبیهی دور از اصل کشیده .

از اینها گذشته اگر ایراد گرفته شود که

اشیاء راست نیست ، میتوان گفت شاید آنچنان است که باید باشد[5] ، چنانکه سوفوکلیس نیز میگفت او مردمان را آنچنانکه باید باشند نشان دهد و اوریپیدیس آنچنانکه هستند[6] .

و اگر

نه راست بوده نه آنچنانکه باید باشد ، میتوان گفت از قراری است که میگویند[7] ، مانند چیزهائی که درباره خدایان آورده ، زیرا این حکایات شاید نه بهتر از حقیقت است نه راست بلکه آنچنان است که کسنوفانیس گمان برده[8] ، ولی مردمان چنین گویند .

باز چیزهائی هست که شاید بهتر وصف

نشده ، ولی آنچنانکه از پیش بوده[9] ، مانند درباره افزارهای جنگ ، «نیزه‌ها را راست

---

١) حلّ اول — رك . گزارشنامه .

٢) در فصلهای ٦ ، ١٤ ، ١٦ ، ٢٤ .

٣) رك . گزارشنامه .

٤) حلّ دوم .

٥) حلّ سوم .

٦) این مقارنه معروف است .

٧) حلّ چهارم .

٨) فیلسوف سده ششم نخست کسی که بر خدایان هومیروس و اخلاق زشتشان حمله کرد .

٩) حلّ پنجم .

Ἀδύνατα πεποίηται· ἡμάρτηται· ἀλλ' ὀρθῶς ἔχει, εἰ τυγχάνει τοῦ τέλους τοῦ αὑτῆς (τὸ γὰρ τέλος εἴρηται), εἰ οὕτως ἐκπληκτικώτερον ἢ αὐτὸ ἢ ἄλλο ποιεῖ μέρος. Παράδειγμα ἡ τοῦ Ἕκτορος δίωξις. Εἰ μέντοι τὸ τέλος ἢ μᾶλλον ἢ ἧττον ἐνεδέχετο ὑπάρχειν καὶ κατὰ τὴν περὶ τούτων τέχνην, ἡμαρτῆσθαι, οὐκ ὀρθῶς· δεῖ γάρ, εἰ ἐνδέχεται, ὅλως μηδαμῇ ἡμαρτῆσθαι.

Ἔτι ποτέρων ἐστὶ τὸ ἁμάρτημα, τῶν κατὰ τὴν τέχνην ἢ κατ' ἄλλο συμβεβηκός; ἔλαττον γὰρ εἰ μὴ ᾔδει ὅτι ἔλαφος θήλεια κέρατα οὐκ ἔχει ἢ εἰ ἀμιμήτως ἔγραψεν.

Πρὸς δὲ τούτοις ἐὰν ἐπιτιμᾶται ὅτι οὐκ ἀληθῆ, ἀλλ' ἴσως ⟨ὡς⟩ δεῖ, οἷον καὶ Σοφοκλῆς ἔφη αὐτὸς μὲν οἵους δεῖ ποιεῖν, Εὐριπίδης δὲ οἷοι εἰσίν, ταύτῃ λυτέον.

Εἰ δὲ μηδετέρως, ὅτι οὕτω φασίν, οἷον τὰ περὶ θεῶν· ἴσως γὰρ οὔτε βέλτιον λέγειν οὔτ' ἀληθῆ, ἀλλ' ἔτυχεν ὥσπερ Ξενοφάνει· ἀλλ' οὖν φασι.

1461a Τὰ δὲ ἴσως οὐ βέλτιον μέν, ἀλλ' οὕτως εἶχεν, οἷον τὰ περὶ τῶν ὅπλων, «ἔγχεα δέ σφιν ὄρθ' ἐπὶ σαυρωτῆρος»·

καὶ κτλ. Heinsius, λέξει ἢ <κυρίᾳ ἢ> καὶ κτλ. Gomperz, Vahlen, similia alii. 13-15 τῆς πολιτικῆς ... αὑτῆς δὲ om. B. 15 διττὴ ἁμαρτία om. B. 16 εἰ μὲν A sec. man.: ἢ μὲν A pr. man., c d (ἡ e); ἢ εἰ μὲν B; ᾗ μὲν Sykutris. <τοῦ ἃ> suppl. Ueberweg, Susemihl: aliter alii. 17 ἀδυναμίᾳ B, con. Ueberweg: ἀδυναμίαν A c d e; <δι'> ἀδυναμίαν Vahlen, Sykutris. ἡ ἁμαρτία A c d e: om. ἡ B. εἰ δε Ricc. 16, Paris. 2038: ἡ δὲ A c d e B; ᾗ δὲ Sykutris. τὸ A c d e: om. B.; <διὰ> τὸ Ueberweg; το<ῦ> Rostagni (olim). 18 ἄμφω codd.: <ἅμ'> ἄμφω Vahlen. 19-20 ἢ ἀδύνατα codd.: ἢ secl. Ueberweg, Susemihl; ᾗ corr. alii. 20 ὁποιαοῦν Winstanley: ὁποίαν οὖν A c d e; ὁποῖ' ἂν οὖν Bywater (ὁποιαοῦν...πεποίηται, ll. 20-23, om. B per homoeoteleuton). 21 ἐν codd.: <τὰ> ἐν Bywater.

23 ἀδύνατα A c d e B: <εἰ> ἀδύνατα Vahlen secundum Paris. 2038. εἰ A c d e: ἢ B. 24 εἰ οὕτως A c d e (qui om. εἰ)· ἢ οὐ κατὰ B. 26 ἢ ἧττον A sec. man. (ἧττον prim. man.) c d e B: ἢ <μὴ> ἧττ. Ueberweg. 27 ἡμαρτῆσθαι A sec. man., c d e: τήμαρτῆσθαι B; ἡμάρτηται Ald., Bekker, Susemihl[1], Christ; <μὴ> ἡμαρτῆσθαι (quod cum ἐνεδέχετο coniungunt) Tucker, Margoliouth. 31 ἢ εἰ ἀμιμήτως B c: ἢ η ἀμιμήτως A (ἢν ἀμιμήτως e; lacunam habet d). 33 ἴσως <ὡς> Vahlen, Gomperz. 34 Εὐριπίδης codd.: Εὐριπίδην

ایستانده، بنها همه در زمین[۱]» زیرا آن روزگار رسم این بود و اکنون نیز ایلیریان چنین کنند. امّا در باره خوب بودن یا خوب نبودن آنچه یکی از آدمیان در شعر گفته یا کرده[۲]، باید نه تنها در خود کردار یا گفتار پژوهش نموده دید اگر پسندیده است یا نکوهیده، ولی بهم چنین در کسی که از او این کردار یا گفتار سرزده، و نسبت بکه بوده و در چه هنگام، و چه طور، و از برای چه، مثلاً برای فراهم آوردن خوبی بیشتری بوده یا برای منع بلائی بزرگتر.

مسئله‌های دیگر هست که باید نظر بسخن حلّ نمود[۳]، مانند از راه تفسیر واژه بیگانه در «οὐρῆας μὲν πρῶτον» زیرا شاید شاعر خواسته پاسبانان گوید نه قاطران. بهم چنین در باره دولون، «ὅς ῥ' ἦ τοι εἶδος μὲν ἔην κακός»[٤]، مقصود اندام بی تناسب نبوده، ولی روی زشت، زیرا مردمان کریت خوش رو را خوش ترکیب نامند. بهم چنین «ζωρότερον δὲ κέραιε»[٥] مقصود پر زور کردن می همچون برای مستان نیست، ولی زودتر درهم کردن است[٦]. و عباراتی هست که میشود بر قبیل استعاره گفته شده باشد[۷]، مانند «εὗδον παννύχιοι ἄλλοι μέν ῥα θεοί τε καὶ ἀνέρες ⟨ἱπποκορυσταὶ⟩»[۸] و در عین حال «ἦ τοι ὅτ' ἐς πεδίον τὸ Τρωικὸν ἀθρήσειεν, αὐλῶν συρίγγων τ' ⟨ἐνοπὴν⟩ ὁμαδόν ⟨τε⟩»[۹] گوید. زیرا واژهٔ همه بطور استعاره درجای بسیار

---

۱) رك. گزارشنامه.

۲) حلّ ششم — یعنی اگر اخلاقاً خوب بوده یا نه.

۳) حلّ هفتم.

٤) «کسی بود که راستی ترکیب زشتی داشت».

٥) «زنده تر قاتی کن شرابرا»

٦) رك. گزارشنامه.

۷) حلّ هشتم.

۸) «همه خدایان و مردان سراسر شب خوابیده»

۹) «چو از دور دشت طراوده را می نگرید، ناله‌های مزمار و نی اورا حیران می‌ساخت»

οὕτω γὰρ τότ' ἐνόμιζον, ὥσπερ καὶ νῦν Ἰλλυριοί·

Περὶ δὲ τοῦ καλῶς ἢ μὴ καλῶς ἢ εἴρηταί τινι ἢ πέπρακται, οὐ μόνον σκεπτέον εἰς αὐτὸ τὸ πεπραγμένον ἢ εἰρημένον βλέποντα εἰ σπουδαῖον ἢ φαῦλον, ἀλλὰ καὶ εἰς τὸν πράττοντα ἢ λέγοντα πρὸς ὃν ἢ ὅτε ἢ ὅτῳ ἢ οὗ ἕνεκεν, οἷον ἢ μείζονος ἀγαθοῦ, ἵνα γένηται, ἢ μείζονος κακοῦ, ἵνα ἀπογένηται.

Τὰ δὲ πρὸς τὴν λέξιν ὁρῶντα δεῖ διαλύειν, οἷον γλώττῃ τὸ « οὐρῆας μὲν πρῶτον ». ἴσως γὰρ οὐ τοὺς ἡμιόνους λέγει ἀλλὰ τοὺς φύλακας. Καὶ τὸν Δόλωνα, « ὅς ῥ' ἦ τοι εἶδος μὲν ἔην κακός », οὐ τὸ σῶμα ἀσύμμετρον, ἀλλὰ τὸ πρόσωπον αἰσχρόν· τὸ γὰρ εὐειδὲς οἱ Κρῆτες τὸ εὐπρόσωπον καλοῦσι. Καὶ τὸ « ζωρότερον δὲ κέραιε » οὐ τὸ ἄκρατον ὡς οἰνόφλυξιν, ἀλλὰ τὸ θᾶττον.

Τὰ δὲ κατὰ μεταφορὰν εἴρηται, οἷον « ἄλλοι μέν ῥα θεοί τε καὶ ἀνέρες ⟨ἱπποκορυσταὶ⟩ εὗδον παννύχιοι »· ἅμα δέ φησιν « ἦ τοι ὅτ' ἐς πεδίον τὸ Τρωικὸν ἀθρήσειεν, αὐλῶν συρίγγων τ' ἐ⟨νοπὴν⟩ ὅμαδόν ⟨τε⟩ ». Τὸ γὰρ πάντες ἀντὶ τοῦ πολλοί κατὰ μεταφορὰν

Heinsius. 36 λέγειν Par. 2038 : οὔτε λέγειν AcdeB ; οὕτω λεγ. Ricc. 16 (Pazzi), Bekker, aliique. ἔτυχεν Acde : εἰ ἔτυχεν B, con. Vahlen ; οὕτω Spengel. ξενοφάνει Bd : ξενοφάνη A ; ξενοφάνης ce. 37 οὖν Tyrwhitt: οὐ codd. **37-1461a 1** φασί, τα δὲ B, con. Spengel: φασὶ τάδε Acde.

5 εἰ Bd : ἢ Ace. 6 πρὸς Acde : ἢ πρὸς B. 7 οὗ ἕνεκεν Bcd : οὖν ἔχεν A (οὐνέκειν e). ἢ μείζονος Bce, A corr. : om. ἢ A prim. man. (verba om. d). 10 τὰ οὐρῆας B: om. τὸ Acde. 14 τὸ εὐπρόσωπον B, con. Bywater: τὸ om. Acde. 16 ἄλλοι codd. (conf. Ar.) : πάντες Buhle, Vahlen, Sykutris et alii complures. 17 <ἱπποκορυσταὶ> restituitur ex *Il*. II, 1 (conf. Ar.). 18 ἀθρήσειεν Ac (ἀθρήσοιε, c, sps. εἰ, om. d): ἀθροίσειε B (et Ar.). 18-19 τ' ἐ<νοπὴν> ὁμαδόν <τε> restituitur ex *Il*, X, 13 (conf. Ar., Lat.) : τε ὁμαδὸν codd. : θ'ὁμαδὸν corr. plerique. 19 τὸ Acde: το τε B. τοῦ B : om. Acd (verba πάντες ... τὸ γὰρ om. e.

گفته شده ، چه‌همه ، یك نوع از بسیار است . بهم‌چنین « οἴη δ᾽ ἄμμορος »[۱] بطور استعاره است ، زیرا هر چه معروفترین است یکی تنها است[۲].

باز مسئله‌هائی هست که باید بموجب چگونگی خواندن واژه حلّ نمود[۳] ، چنانکه هیپیاس مرد ثاسوس مسئله دو عبارت زیر را بدینرو حلّ نمود «δίδομεν δέ οἱ εὖχος ἀρέσθαι» و «τὸ μὲν οὗ καταπύθεται ὄμβρῳ»[٤]

ومسئله‌هائی را میتوان بنابر چگونگی تقسیم جمله حلّ نمود[٥] ، مانند تزدامپدوکلیس «ناگهان مرگ پذیر گشت ، آنچه پیشتر جاوید بود وخالص آنچه پیشتر آمیخته »[٦].

ومسئله‌هائی از راه تفسیر ایهام[۷] ، « παρῴχηκεν δὲ πλέω νύξ » زیرا کلمه πλέω اینجا مبهم است .

ومسئله‌هائی بر حسب اصطلاح زبان[۸] . می درهم کرده را شراب گویند ، وبرهمان قاعده هومیروس گفته « پا بندی از ارزیز نو ساخته[۹] » وکسانی که آهن کار زنند برنج سازگویند ، و برهمان قاعده گانومیدس را نامیده « می دهنده زئوس » هر چند خدایان می ننوشند ، ولی میشود بطور استعاره باشد .

وبهم چنین باید هرگاه یك کلمه بظاهر بر معنی متناقض دلالت کند ، پژوهش نمود که بچند نحو میشود در عباراتی که گفته شده ، معنی

---

۱) تنها او بی بهره باشد »
۲) رك . گزارشنامه .
۳) حلّ نهم – چگونگی خواندن ، شامل تلفّظ و تنفّس = accent, breathing, quantity
٤) رك . گزارشنامه .
٥) حلّ دهم – punctuation.
٦) رك . گزارشنامه .
۷) حلّ یازدهم .
۸) حلّ دوازدهم .
۹) پابند از مس و ارزیز بود ولی ارزیز گفته میشد .

εἴρηται. τὸ γὰρ πᾶν πολύ τι. Καὶ τὸ « οἴη δ' ἄμμορος » κατὰ μεταφοράν· τὸ γὰρ γνωριμώτατον μόνον.

Κατὰ δὲ προσῳδίαν, ὥσπερ Ἱππίας ἔλυεν ὁ Θάσιος, τὸ « δίδομεν δέ οἱ εὖχος ἀρέσθαι » καὶ « τὸ μὲν οὗ καταπύθεται ὄμβρῳ ».

Τὰ δὲ διαιρέσει, οἷον Ἐμπεδοκλῆς « αἶψα δὲ θνητὰ φύοντο, τὰ πρὶν μάθον ἀθάνατ' εἶναι ζωρά τε πρὶν κέκρητο ».

Τὰ δὲ ἀμφιβολίᾳ, « παρῴχηκεν δὲ πλέω νύξ »· τὸ γὰρ πλείω ἀμφίβολόν ἐστιν.

Τὰ δὲ κατὰ τὸ ἔθος τῆς λέξεως. Τὸν κεκραμένον οἶνόν φασιν εἶναι· ὅθεν πεποίηται « κνημὶς νεοτεύκτου κασσιτέροιο ». Καὶ χαλκέας τοὺς τὸν σίδηρον ἐργαζομένους· ὅθεν εἴρηται ὁ Γανυμήδης « Διὶ οἰνοχοεύειν », οὐ πινόντων οἶνον· εἴη δ' ἂν τοῦτό γε κατὰ μεταφοράν.

Δεῖ δὲ καὶ ὅταν ὄνομά τι ὑπεναντίωμά τι δοκῇ σημαίνειν, ἐπισκοπεῖν ποσαχῶς ἂν σημήνειε τοῦτο ἐν τῷ εἰρημένῳ·

---

21 γνωριμώτατον Acde: γνωριμώτερον B. 22-23 εὖχος ἀρέσθαι B (conf. Ar.): om. Acde. 23 οὗ AceB: οὐ d (et Ar.?). 24 θνητὰ φύοντο B: θνητὰ ἐφύοντο Acde. 25 ἀθάνατ' εἶναι B (conf. Ar.), con. Vettori: om. εἶναι Acde. ζωρὰ Vettori: ζῷα codd. (ζωὰ vertit Ar.). κέκρητο A pr. man. (et Ar.): κέκριτο Bcde; ἔκρητο Diels. 26 πλέω AdB: πλέον ce; πλέων Maggi. πλείω AdB: πλεῖον ce. 27 τὸ ἔθος Acde: om. τὸ B. τὸν κεκραμένον B, Aldina, Bekker; τῶν κεκραμένων Acde; <ὅσα> τῶν κ. <οἰνοοῦν> Tucker. 29 ὁ om. B. 30 οἰνοχοεύειν Bcde: οἰνοχοεύει A. πινόντων Bce: πεινόντων A (πειρῶν τῶν d). 32 primum τι om. B (qui ὑπερεναντίωμα habet). 33 σημήνειε B: σημαίνοιε A; σημαίνειεν ce; σεμαίνοι Vahlen.

دهد، مثلاً جائی که هومیروس گوید « در آن باز مـانده نیزهٔ برنجی » باید دید بازماندن نیزه بچند گونه ممکن است دست دهد – وچنین باشد یـا چنان، این بهترین راهی است که میتوان پیش گرفت، بعکس راهی که گلوکون گوید، که بعضی نقّادان فرضی از پیش نموده وخود حکم ناپسندی آن را داده، دلایل آورند و تنقید کنند، آنچه بنظر شان شاعر گفته، چون مخالف عقیده آنان باشد. و چنین واقع شده بر آنچه در باره ایکاریوس گفته اند. زیرا نقّادان گمان برده او از لکونیان بوده، از اینرو غریب شمرند که تلماخوس چون بلکدایمونیـا رفت اوراندید . ولی شـاید حقیقت از قرار کفالینیـان باشد، زیرا اینهـا گویند اودوسئیا ازمیان آنان زناشوئی نمود.و نام پدر زنش ایکادیوس بود نه ایکاریوس . ومحتمل است بعلّت این اشتباه مسئله پیدا شد .

بطور کلّی نا ممکن را باید بملاحظـه مقتضیات شعر یـا بملاحظـه بهتر بودن، یـا بملاحظه عقیـده عمومی جایز شمرد . زیرا بحکم مقتضیـات شعر، امر نا ممکن مقنع بر ممکن برتری دارد. چنانچه شاید مردانی مانند کسانی که زئوکسیس کشیده نا ممکن باشند، ولی اینها بهترند، زیرا سرمشق باید از حقیقت برتری داشته باشد. امور خرد نا پذیر را باید بملاحظه آنچه مردمان گویند جـایز شمرد، و یا بحکم آنکه گاهی خرد ناپذیر نیست، زیرا محتمل است امور بر خلاف انتظار نیز پیش آید. وتعبیرات متناقض را باید مانند استدلالات در مباحثات جدلی، مورد پژوهش قرار داد و دید، اگر مقصود همان چیز بوده، و بهمان نسبت بوده، وبهمان معنی گفته شده، تا بتوان گفت اگر متناقض است با آنچه خود شاعر گوید یا آنچه مردهوشمند حقیقی شمرد.

انتقاد

خرد نا پذیری و پستی اخلاق درست باشد، هنگامی که خرد نا پذیر نه لزوم داشته نه بکار برده شده، مانند پیدا شدن ایگئیوس در میدئیا، ترگودیای اوریپیدیس، و یا پستی اخلاق مانند منلاوس در اورستیس .

پس انتقادات

بر اساس پنج نوع اشتبـاه بوجود آمده، زیرا انتقـاد گیرنـد که امور

οἷον τῷ «τῇ ῥ' ἔσχετο χάλκεον ἔγχος» τὸ ταύτῃ κωλυθῆναι ποσαχῶς ἐνδέχεται — ὡδὶ ἢ ὡδί, ὡς μάλιστ' ἄν τις ὑπολάβοι κατὰ τὴν καταντικρὺ ἢ ὡς Γλαύκων λέγει, ὅτι ἔνιοι ἀλόγως
1461b προυπολαμβάνουσί τι, καὶ αὐτοὶ καταψηφισάμενοι συλλογίζονται, καὶ ὡς εἰρηκότος ὅ τι δοκεῖ ἐπιτιμῶσιν, ἂν ὑπεναντίον ᾖ τῇ αὐτῶν οἰήσει. Τοῦτο δὲ πέπονθε τὰ περὶ Ἰκάριον. Οἴονται γὰρ αὐτὸν Λάκωνα εἶναι· ἄτοπον οὖν τὸ μὴ ἐντυχεῖν τὸν Τηλέμαχον αὐτῷ εἰς Λακεδαίμονα ἐλθόντα. Τὸ δ' ἴσως ἔχει ὥσπερ οἱ Κεφαλλῆνές φασι· παρ' αὐτῶν γὰρ γῆμαι λέγουσι τὸν Ὀδυσσέα καὶ εἶναι Ἰκάδιον ἀλλ' οὐκ Ἰκάριον. Δι' ἁμάρτημα δὲ τὸ πρόβλημα εἰκός ἐστιν.

Ὅλως δὲ τὸ ἀδύνατον μὲν πρὸς τὴν ποίησιν ἢ πρὸς τὸ βέλτιον ἢ πρὸς τὴν δόξαν δεῖ ἀνάγειν. Πρός τε γὰρ τὴν ποίησιν αἱρετώτερον πιθανὸν ἀδύνατον ἢ ἀπίθανον καὶ δυνατόν. ⟨Καὶ ἴσως ἀδύνατον⟩ τοιούτους εἶναι οἷον Ζεῦξις ἔγραφεν, ἀλλὰ βέλτιον· τὸ γὰρ παράδειγμα δεῖ ὑπερέχειν. Πρὸς ἅ φασιν τἄλογα· οὕτω τε καὶ ὅτι ποτὲ οὐκ ἄλογόν ἐστιν. εἰκὸς γὰρ καὶ παρὰ τὸ εἰκὸς γίνεσθαι. Τὰ δ' ὑπεναντίως εἰρημένα οὕτω σκοπεῖν ὥσπερ οἱ ἐν τοῖς λόγοις ἔλεγχοι, εἰ τὸ αὐτὸ καὶ πρὸς τὸ αὐτὸ καὶ ὡσαύτως, ὥστε καὶ αὐτὸν ἢ πρὸς ἃ αὐτὸς λέγει ἢ ὃ ἂν φρόνιμος ὑποθῆται.

Ὀρθὴ δ' ἐπιτίμησις καὶ ἀλογίᾳ καὶ μοχθηρίᾳ, ὅταν μὴ ἀνάγκης οὔσης μηθὲν χρήσηται τῷ ἀλόγῳ, ὥσπερ Εὐριπίδης τῷ Αἰγεῖ, ἢ τῇ πονηρίᾳ, ὥσπερ ἐν Ὀρέστῃ ⟨τῇ⟩ τοῦ Μενελάου.

Τὰ μὲν οὖν ἐπιτιμήματα ἐκ πέντε εἰδῶν φέρουσιν· ἢ γὰρ ὡς ἀδύνατα ἢ

---

34 οἷον τῷ Gryphius, Bywater: οἷον τὸ codd.; οἷον τὸ ἐν τῷ M. Schmidt. 35 ὡδὶ ἢ ὡδὶ ὡς B, con. Vahlen: alterum ὡδὶ om Acdc. 36 ὅτι Pazzi: τι codd. ἔνιοι cod. Vettori, App. Pazzi (conf. Ar.): ἔνια codd. 1461b 1 προυπολαμβάνουσί τι B: om. τι Acde. 2 εἰρηκότος B, con. Castelvetro: εἰρηκότες Acde

نا ممکن است ، یا خرد نا پذیر ، یا از حیث اخلاق زیان آور ، یا متناقض ، یا انکه حسب دستور هنر مخالف درستی . حلّ انتقادات را از راه یکی از اینهائی که بشمار رفته ، و دوازده حلّ است ، میبایست یافت .

۲٦

میتوان پرسید کدام یك بیشتر ارزش دارد ، تشبیه اپوپوئیائی یا تشبیه ترگودیائی .

اگر تشبیه کمتر عامیانه نیکوتراست ، واین نوع همیشه برای تماشائیان عالی تر بوده ، روشن است تشبیهی که از همه چیز باشد پرعامیانه است[۱] . زیرا بگمانی که تماشائیان بمعنی پی نبرند اگر خود چیزی نیفزایند ، بازیگران جنبشهای زیاد کنند ، مانند مزمار زنان بی هنر که میچرخند ، چون خواسته پرت کردن دیسکوس را تشبیه نمایند ، وسر کرده خود را بر زمین کشیده ، چون نغمه های سکولارا نوازند[۲] . پس ترگودیا همان نواقص را دارد که بازیگران نخستین نیز ببازیگران پس ازخود نسبت میدادند ، چه بعلّت مبالغه در بازی ، مونیسکوس کالیپیدیس را بوزینه نامید ، و پنداروس هم این شهرت را داشت[۳] . اینها ببازیگران پیشین همان نسبت را داشته که تمام هنر نمایش باپوپوئیا دارد . بنابر این میگویند اپوپوئیا برای شنوندگان فرزانه است که هیچ نیازی بجنبش ندارند ، وتشبیه ترگودیائی برای مردمان بی فرهنگ . چه اگر عامیا نه بوده ، روشن است که پستتر شمرده میشود .

نخست انکه این طعن برهنر شعر تعلّق نگیرد ولی برهنر نمایش دهنده ، چه مبالغه در اشارات هنگام خوانندگی رپسود[٤] نیز توانستبود ، آنچه سوسیستراتوس میکرد ،

۱) یعنی تشبیه چیزهائی غیر از خود کردار .
۲) رك . گزارشنامه .
۳) رك . گزارشنامه .
٤) rhapsode رك . گزارشنامه .

ὡς ἄλογα ἢ ὡς βλαβερὰ ἢ ὡς ὑπεναντία ἢ ὡς παρὰ τὴν ὀρθότητα τὴν κατὰ τέχνην. Αἱ δὲ λύσεις ἐκ τῶν εἰρημένων ἀριθμῶν σκεπτέαι, εἰσὶν δὲ δώδεκα.

XXVI.

Πότερον δὲ βελτίων ἡ ἐποποιικὴ μίμησις ἢ ἡ τραγική, διαπορήσειεν ἄν τις.

Εἰ γὰρ ἡ ἧττον φορτικὴ βελτίων, τοιαύτη δ' ἡ πρὸς βελτίους θεατάς ἐστιν ἀεί. λίαν δῆλον ὅτι ἡ ἅπαντα μιμουμένη φορτική. Ὡς γὰρ οὐκ αἰσθανομένων ἂν μὴ αὐτὸς προσθῇ, πολλὴν κίνησιν κινοῦνται, οἷον οἱ φαῦλοι αὐληταὶ κυλιόμενοι, ἂν δίσκον δέῃ μιμεῖσθαι, καὶ ἕλκοντες τὸν κορυφαῖον, ἂν Σκύλλαν αὐλῶσιν. Ἡ μὲν οὖν τραγῳδία τοιαύτη ἐστὶν ὡς καὶ οἱ πρότερον τοὺς ὑστέρους αὐτῶν ᾤοντο ὑποκριτάς· ὡς λίαν γὰρ ὑπερβάλλοντα πίθηκον ὁ Μυννίσκος τὸν Καλλιππίδην ἐκάλει, τοιαύτη δὲ δόξα καὶ περὶ Πινδάρου ἦν. Ὡς
1462a δ' οὗτοι ἔχουσι πρὸς αὐτούς, ἡ ὅλη τέχνη πρὸς τὴν ἐποποιίαν ἔχει. Τὴν μὲν οὖν πρὸς θεατὰς ἐπιεικεῖς φασιν εἶναι ⟨οἳ⟩ οὐδὲν δέονται τῶν σχημάτων, τὴν δὲ τραγικὴν πρὸς φαύλους. Εἰ οὖν φορτική, χείρων δῆλον ὅτι ἂν εἴη.

Πρῶτον μὲν οὐ τῆς ποιητικῆς ἡ κατηγορία ἀλλὰ τῆς ὑποκριτικῆς, ἐπεὶ ἔστι περιεργάζεσθαι τοῖς σημείοις καὶ ῥαψῳδοῦντα, ὅπερ ἐποίει Σωσίστρατος,

---

3 deest B usque ad 62ª 17   6 αὑτῶν Bekker: αὐτῶν codd.   7-8 δι' ἁμάρτημα Maggi: διαμάρτημα codd.   12 <καὶ ἴσως ἀδύνατον> Gomperz ex Ar.: similia Margoliouth, Tkatsch; iampridem con. Vahlen.   13 οἷον Acde: οἵους Paris. 2038.   16 ὑπεναντίως Twining (conf. Ar.): ὑπεναντία ὡς codd.   18 αὐτὸν codd.: λυτέον M. Schmidt.   φρόνιμος Ricc.: 16 φρόνιμον codd.   19 ἀλογίᾳ καὶ μοχθηρίᾳ Vahlen: ἀλογία καὶ μοχθηρία codd.   20 Αἰγεῖ, ἢ τῇ Vettori: αἰγειήτη AB; αἰγινήτη et similia alii.   21 <τῇ> suppl. Vahlen (Ar.).

25 σκεπτέαι c: σκεπταίαι Ade.   26 βελτίων c: βελτίον Ade.   28 δ' ἡ Maggi, Ricc. 16: δὴ codd.   ἀεί, λίαν Vahlen: δειλίαν codd. (i. e. Δειλίαν = Ἀεί, λίαν).   ἅπαντα codd.: <πρὸς> ἅπ.

وهنگام مسابقه آواز خوانی ، آنچه منسا سیئتوس مرد اوپوس میکرد . دیگر انکه نباید همه گونه جنبش را روا نداشت، اگر راستی نخواسته رقص را بد شمرد، جز جنبش باز یگران پست ، چنانکه از کالیپیدیس نیز و اکنون از دیگران ایراد گرفته شود، که از زنان رو سپید تقلید نموده اند[1] دیگر انکه ترگودیا تأثیر خود را بی جنبش نیز تواند بخشید ، مانند اپوپوئیا ، زیرا از مجرّد خواندن شایستگی آن آشکار گردد. پس اگر در اجزاء دیگر برتری دارد ، نمی بایست دراین هم تفوّق داشته باشد .

امّا برتری از اینرو است که[2]

ترگودیا تمام اجزاء اپوپوئیا را داراست (چنانچه بکار بردن وزن اپوپوئیا نیز آنرا جایز) و دیگر موسیقی که بخش کوچکی نبوده و باز منظوره نمایش ، واینها لذّتهای بسیار نمایانی فراهم آورد. و دیگر انکه چه در مجرّد خواندن چه در صحنه نمایش حقیقت آن اشکار است . دیگر در این که در فاصله کوتاهتری بنهایت تشبیه رسد (زیرا چیزی که جمعتر است لذّتش بیشتر از آنکه بفاصله درازی آمیخته گشته،میگوییم مانند اگر کسی اویدیپوس ترگودیای سوفوکلیس را در ابیاتی بهمان شماره ایلیادا در آورد). دیگر تشبیهی که شاعران اپوپوئیا سازند کمتر وحدت دارد (و دلیل،انکه از هر یك تشبیه اپوپوئیا ، ترگودیاهای زیاد بوجود آید) ، بطوری که اگر از اینها یك داستان یگانه سازند ، یا بریده بنظر خواهد رسید ، چونکه باختصار وصف شده ، یا آبکی خواهد بود ، چونکه متابعت درازی اپوپوئیا را نموده. مقصودم مثلاً اگر از کردارهای متعدّد وضع شده باشد،چنانچه ایلیادا از اینگونه اجزاء زیاد دارد ، و بهم چنین اودوسئیا ، که هر جزء از آن یك اندازه بزرگی دارد (هرچند این منظومه ها باندازهٔ امکان در نهایت خوبی ساخته شده و هرچه بیشتر تشبیه یك کردار یکتا باشد).

پس اگر ترگودیا از همه این وجوه برتری دارد ، وزیاده براین در انجام

---

۱) رك . گزارشنامه .

۲) پس از دلایل سالبه دلایل موجبه آرد .

καὶ διᾴδοντα, ὅπερ ἐποίει Μνασίθεος ὁ Ὀπούντιος. Εἶτα οὐδὲ κίνησις ἅπασα ἀποδοκιμαστέα, εἴπερ μηδ' ὄρχησις, ἀλλ' ἡ φαύλων, ὅπερ καὶ Καλλιππίδῃ ἐπετιμᾶτο καὶ νῦν ἄλλοις, ὡς οὐκ ἐλευθέρας γυναῖκας μιμουμένων. Ἔτι ἡ τραγῳδία καὶ ἄνευ κινήσεως ποιεῖ τὸ αὑτῆς, ὥσπερ ἡ ἐποποιία· διὰ γὰρ τοῦ ἀναγινώσκειν φανερὰ ὁποία τίς ἐστιν. Εἰ οὖν ἐστι τά γ' ἄλλα κρείττων, τοῦτό γε οὐκ ἀναγκαῖον αὐτῇ ὑπάρχειν.

Ἔπειτα διότι πάντ' ἔχει ὅσαπερ ἡ ἐποποιία (καὶ γὰρ τῷ μέτρῳ ἔξεστι χρῆσθαι), καὶ ἔτι οὐ μικρὸν μέρος τὴν μουσικὴν καὶ τὰς ὄψεις, δι' ἧς αἱ ἡδοναὶ συνίστανται ἐναργέστατα. Εἶτα καὶ τὸ ἐναργὲς ἔχει καὶ ἐν τῇ ἀναγνώσει καὶ ἐπὶ τῶν ἔργων. Ἔτι τῷ ἐν ἐλάτ-
1462b τονι μήκει τὸ τέλος τῆς μιμήσεως εἶναι (τὸ γὰρ ἀθροώτερον ἥδιον ἢ πολλῷ κεκραμένον τῷ χρόνῳ, λέγω δ' οἷον εἴ τις τὸν Οἰδίπουν θείη τὸν Σοφοκλέους ἐν ἔπεσιν ὅσοις ἡ Ἰλιάς). Ἔτι ἧττον μία ἡ μίμησις ἡ τῶν ἐποποιῶν (σημεῖον δέ, ἐκ γὰρ ὁποιασοῦν μιμήσεως πλείους τραγῳδίαι γίνονται), ὥστε ἐὰν μὲν ἕνα μῦθον ποιῶσιν, ἢ βραχέως δεικνύμενον μύουρον φαίνεσθαι, ἢ ἀκολουθοῦντα τῷ τοῦ μέτρου μήκει ὑδαρῆ. Λέγω δὲ οἷον ἐὰν ἐκ πλειόνων πράξεων ᾖ συγκειμένη, ὥσπερ ἡ Ἰλιὰς ἔχει πολλὰ τοιαῦτα μέρη καὶ ἡ Ὀδύσσεια, ἃ καὶ καθ' ἑαυτὰ ἔχει μέγεθος (καίτοι ταῦτα τὰ ποιήματα συνέστηκεν ὡς ἐνδέχεται ἄριστα καὶ ὅτι μάλιστα μιᾶς πράξεως μίμησις).

Εἰ οὖν τούτοις τε διαφέρει πᾶσιν καὶ ἔτι τῷ τῆς τέχνης

Bywater. 30 κινοῦνται Ricc. 16 (conf. Ar.) : κινοῦντα codd. 34 πίθηκον codd.: Καλλίαν in Ar. existisse con. Gudeman. 35 πινκδάρου A c (conf. Ar.): τινδασίου d; τὴν δαρείου e; Τυνδαρέου Vettori, Θεωδώρου Ritter, τήνδ' Ἀρείου Margoliouth. 1462a 1 αὐτοὺς Hermann : αὑτοὺς codd. 2 <οἱ> suppl. Vettori (conf. Ar.). 3 σχημάτων τὴν B c d e (Ar.) : σχήματα αὐτήν A.

7 ἐποίει Σωσίστρατος Ald., Bekker, (conf. Ar.) : ἐστι Σωσίστρατος codd. (delent ἐστι Spengel, Susemihl, Vahlen, etc.). 14 ὑπάρχειν codd.: ὑπάρχει Gomperz. 14-15 διότι codd.: δι<αφέρει> ὅτι

وظیفه هنر (زیرا اینها باید نه هر لذّت که اتفاق افتد فراهم آورد ولی آن لذّتی که ذکر شد[1])، روشن است که چون بغایت بهتر از اپوپوئیا رسد، عالی تر خواهد بود.

پس در باره ترگودیا و اپوپوئیا، چه در خودی خود چه در انواع و اجزاء ترکیب کننده، و شماره و تفاوت اینها، و در اسباب خوب بودن یا خوب نبودن شعر، و در باره انتقادات و حلّ آنها، این اندازه گفته شود. در باره اشعار ایمبیك و کومودیا .....

---

۱) یعنی لذّتی که از جنبش حسّ شفقت و ترس آید.

ἔργῳ (δεῖ γὰρ οὐ τὴν τυχοῦσαν ἡδονὴν ποιεῖν αὐτὰς ἀλλὰ τὴν εἰρημένην), φανερὸν ὅτι κρείττων ἂν εἴη, μᾶλλον τοῦ τέλους τυγχάνουσα τῆς ἐποποιίας.

Περὶ μὲν οὖν τραγῳδίας καὶ ἐποποιίας, καὶ αὐτῶν καὶ τῶν εἰδῶν καὶ τῶν μερῶν, καὶ πόσα καὶ τί διαφέρει, καὶ τοῦ εὖ ἢ μὴ τίνες αἰτίαι, καὶ περὶ ἐπιτιμήσεων καὶ λύσεων, εἰρήσθω τοσαῦτα. Περὶ δὲ ἰάμβων καὶ κωμῳδίας * * * * * * * * * * *

Sykutris. 15 μέτρῳ codd. : ‹ἑξα›μέτρῳ Winstanley; ‹αὐτῷ› μέτρῳ Gudeman. 17 δι' ἧς codd. : tuetur Vahlen quamvis coniciat δι' ἃς vel δι' αἷς (Ar.?). 18 ἀναγνώσει Maggi : ἀναγνωρίσει codd. (Ar., Lat). ἐπὶ τῷ codd.: ἔτι τὸ Jortin, Winstanley. 1462ᵇ 2 ἥδιον ἢ Maggi (conf. Ar.) ἴδιον ἢ B : ἡδονὴ Acde. 3 θείη bis Ac. Ἰλιὰς Pazzi (Ar.) : ἰδίας codd. (i. e. ἰΔίας = ἰΔιὰς). 4 μία ἡ Spengel: ἡ μία AcdB (ἡ μία ὁποιοσοῦν e); ‹ἂν› εἴ ἡ μία M. Schmidt. 5 deficit Ar. usque ad finem. μιμήσεως codd.: secl. Gomperz, Butcher. 6 μύουρον AcdeB: μείουρον Paris. 2038, Tyrwhitt, Bywater et alii. 7 τοῦ μέτρου codd. : συμμέτρῳ Bernays. post ὑδαρῆ lacunam ponunt Ald. atque edd. nonnulli. 9 ἣ Paris. 2038, Ricc. 16 : om. AcdeB. 10 καὶ τοι ταῦτα τὰ Paris. 2038 : καὶ τοιαῦτ' ἄττα AcdB (καὶ τα [ex corr.] ταῦτ' ἄττα e).

18 ἢ μὴ Paris. 2038 : εἰ μὴ AcdeB. 19-20 περὶ δὲ ἰάμβων καὶ κωμῳδίας (sequuntur, tineis corrosa, vestigia aliarum litterarum quas dispicere non audeo : v. comment.) B : om. cett.

بخش سوم

گزارشنامه

(COMMENTARY)

۱

در آغاز نامه و در جمله نخستین ارسطو بترتیب و ایجاز مطالب مبحث را نام میبرد :

۱ – هنر شعر در خودی خود یعنی در ذات و جوهر . برخی در پی تفسیر ترجمه کرده «هنر شعر کلیتاً» . هنر (تیخنه) در آثار اسلامی الصنعه، گفته شده نه فن. التهاونی در کتاب «کشّاف اصطلاحات الفنون» گوید «و منها ملکة یقتدر بها علی استعمال موضوعات ما، نحو غرض من الاغراض، صادراً عن البصیره بحسب ما یمکن فیها، ویقال لها الصناعة» ج۲ ص ۱۰۵۵ باز رجوع شود . «تمهید لتاریخ الفلسفة الاسلامیه» مصطفی عبد الرازق ص۵۰ قاهره . از جهت دیگر در کتابهای عربی الصنعة گاهی مقصود کیمیاگری است . رجوع شود الفهرست ابن الندیم چاپ قاهره ص ۴۹۷ .

یونانیان با وجود آگاهی از بستگی بعضی هنرها بیکدیگر، میان هنرهای زیبا و سودمند تفاوت نگذاشته، کشتی سازی را مانند شعر سازی تیخنه میگفتند . در نظر شان فعالیت آدمی یا در کردن فعل بود (پراتین) یا در ساختن چیزی (پوئین)، فعالیت نوع دوم را بطور کلی هنر (تیخنه) می نامیدند، و دیگر هنرهائی که چون پیشه در نتیجه ورزش و تجربه دست میداد مانند هنر پزشکی . نخست ارسطو، بدون بکار بردن این دو اصطلاح نسبتاً تازه، تفاوت هنرهای زیبا و سودمند را آشکار کرد «زیرا تجربیات دانستن جزئیات است و هنر دانستن کلیات» باز گوید «چون هنرهای گوناگون بمیان آمد، برخی در اثر احتیاجات زندگی و برخی برای خشنودی، مخترعین نوع دوم همیشه داناتر از نوع اول شمرده میشدند، چه هنر آنها پی سود نبود» از رساله ما وراء الطبیعه ارسطو Metaph. 981ᵃ15 ; 982ᵇ17 ed. Ross, Oxford. برای عقیده

افلاطون در باره تیخنه رجوع شود برساله اش بنام گورگیاس Gorgias 465 A.
ترجمه انگلیسی *Dialogues of Plato*. trans. B. Jowett. Oxford.

۲ — انواع مختلفه که بفرانسه genre گویند ، اینجا فقط اپوپوئیــا و ترگودیا و کومودیا است . جز مختصری در باره دیثورمبوس و نوموس ، در این نامه چیزی از غزل نیست ، از قرار رسایــل دیگرش گویا ارسطو غزل را جزو موسیقی میشمرده .

نوع (آیدوس) در زبان پهلوی وآثار زردشتی این واژه گاهی دیسك گاه چهر باز گاهی ادونیك ترجمه شده . رك . کتاب بیلی ، استاد زبان سانسکریت در دانشگاه کمبریج . H. W. Bailey : *Zoroastrian Problems in the Ninth-Century Books*. Oxford, 1943, p. 88, 91, 97.

و در تفسیر نوع رجوع شود رساله النجاة ابن سینا چاپ قاهره ص ۹ .
امّا در لغت فلسفی عربی وشعر عرفانی فارسی بلفظ صورت آمده . رك .
Divan Shamsi Tabriz, ed. Nicholson. Cambridge, p. XXXIII

۳ — قوّت (دونامیس) . نزد ارسطو قوّت بمعنی تأثیر نیز آمده . هر نوع شعر تأثیری دارد یا مخصوص خود یا آنرا بیش از انواع دیگر داشته . تأثیر یا بالقوّه بوده (دونامیس) یا بالفعل (إرگون) . در آثار پهلوی زور ترجمه میشده . ناصر خسرو گوید «تأثیر فعل باشد از اثر کننده اندر اثر پذیر» زاد المسافرین چاپ محمد بذل الرحمن . برلین ص ۲۳۱ . در تأثــیر مختلف شعر ونثر رجوع شود کتاب مقابسات ابو حیّان توحیدی . قاهره ص ۲۱۵ .
باز رك . رساله النجاة ابن سینا « فصل في معاني القوّة » قاهره ص ۲۴۱ .

۴ — داستان از حیث محتویات وترتیب وقایع ، تا شعر خوب یا زیبــا بــاشد . در یونانی (کالون) بر هر دو معنی آمده پس برخی خوب برخی زیبا ترجمه کنند . سیوطی در کتاب المزهر گوید حضرت امیر این واژه یونانی را بزبان می رانده اند .

۵ — چندی و چگونگی اجزاء ترکیب کنندهٔ هریك از انواع شـ

constituent parts . مترجم انگلیسی بایواتر گوید «اجزاء ترکیب کننده شعر» در ترجمه این عبارت اختلاف هست . چند و چگونه (پوسوس ، پوئیوس) در عربی کم و کیف نزد ارسطو از جمله مقولات است . رك . . « تلخیص کتاب المقولات لابی الولید ابن رشد » چاپ بوئیج .

Bibliotheca Arabica Scholasticorum. Beirut. Vol. IV, p. 40.

ترتیب طبیعی (کاتا فوسین) — یعنی از کلیّات بجزئیات . رجوع شود رساله طبیعی (چهرشناسی) ارسطو Phys. 189^b31.

اپوپوئیا — ترجمه این انواع شعر ، زائیده هوش وهنر یونانی ، نه مورد دارد نه ممکن پس مانند ابن سینا عین لفظ یونانی را بکار بریم . رزمنامه تاماً معادل نیست . نمونه اپوپوئیای فارسی شاهنامه فردوسی است . افلاطون نیز این چهار نوع شعر را تحلیل کرده . رك . رساله جمهوریّت Rep. 394 C.

دیثورمبوس — یك نوع غزل ، نخست در ستایش باخوس ، سپس خدایان دیگر نیز . هرودوتوس گوید آفریننده این نوع ، آریون بود (Herod I,23) واین را بهمراهی مزمار می سرودند . افلاطون گوید دیثورمبوس شعر تشبیهی نیست (Rep. 394 C) ولی ایام ارسطو شکل نیمه نمایشی بخود گرفته بود . یونانیان مزمار زنی و چنگ زنی بی آواز را مزمار زنی برهنه میگفتند . اینجا گوید قسمت بیشتر ، نه همه موسیقی ، زیرا افلاطون گفته موسیقی بی رقص و آواز بی مزه وچون بنگ ددان است . رك . نوامیس Laws 669 E . و ارسطو تا یك اندازه موافق بوده .

مزمار (اولوس) — ازنی یا چوب یا فلزّ بود و گاهی دو عدد بهم بسته قطعه مخصوصی در سر داشت . چنگ (گیثارا) یونانی سه گوشه بود و هفت تار داشت . قیثار تاماً مشابه نبوده .

تشبیه (میمیسیس) — از حیث لغت یعنی تقلید ، علمای اسلامی مانند ابن سینا تشبیه و محاکاة گفته . مقصود ارسطو در انگلیسی میشود representation . وصف هنرهای زیبا بهنرهای تقلیدی ، و شعر ساختن را

یك نوع تقلید، پیش از افلاطون و ارسطو، گویا جزو نظریّات سوفسطائیان بوجود آمد . افلاطون این عقیده تقلید کورکورانه را یکی از اسباب حمله بر شاعران کرد (رساله جمهوریّت Rep.393 A)، و ارسطو همان لفظ تقلید را گرفته بمعنی تشبیه استعمال کند . در رساله طبیعتشناسی (Phys. 194^a21) گوید « هنر تقلید طبیعت کند » باز گوید « کلیتاً هنر در یك قسمت آنچه طبیعت نتواند بکمال رساند اتمام نماید، و در قسمت دیگر تقلید طبیعت کند » (Phys. 199^a16) ولی اینجا هنرهای سودمند را در نظر دارد که بسان طبیعت، که نزد ارسطو همان قوهٔ خلاقیهٔ کاینات یا زور آفریننده بودنی‌هاست، مادّه یا هیولی (هوله) را باصورت (آیدوس) پیوند دهد . پس هنگامی که گوید انواع مختلفه شعر وقسمت بیشتر موسیقی همه بطور کلّی تقلید میباشند، مقصود متابعت کورکورانه و ایجاد چیزی عیناً طبق اصل، نیست . اگر در نقاشی چنین چیز تا یك اندازه تواند بود، در موسیقی محال است . از این گذشته چند سطر بعد گوید تقلید این انواع شعر، از اخلاق (إِتُه) است و از تأثرات یا انفعالات یعنی رنجهائی که آدمی کشد (پاتُه) و باز از کردار (پراکسیس) . بنابر این مقصود ارسطو از لفظ میمیسیس بتشبیه نزدیکتر است .

در رساله تفسیر (Peri Hermenias 16^a5-7) گوید « کلمات بزبان رانده رموز (سومبولا) انطباعات روان است، وکلمات نوشته رموز کلمات بزبان رانده . » ولی انطباعات خود روان (پسوخه) یا نفس، مانند کلمات رموز نیست، بلکه شبیه یا صورتهای ذهنی (هومونیوما) چیزهای خارجی است، که در روان نقش بسته و تجسّم یافته . « بدرستی روشن است آنچه بوسیله ادراك حسّی در نفس حسّاسه و در آن قسمت تن که مرکز آن است بوجود آید — یعنی انطباعی که حالت آنرا حافظه نامیم — یك چیزی است بسان عکس» رك . رساله در باره حافظه De Memor. 450^a27 (از برای عقاید ابن سینا در باره ادراك حسی رك . « الادراك الحسّی عند ابن سینا » محمد عثمان نجاتی . مصر . ۱۹٤٦) پس چیزهای خارجی از راه

ادراکات حسّی بر روان یا نفس ، صورتهای ذهنی منطبع کند ، و هنر شعر از این صورتهای ذهنی تشبیه سازد . بسخن دیگر ، آفرینش هنر بر دو مرحله است ، یکی تفکیر (نوئیسیس) و دیگر ساختمان (پوئیسیس) . یکی از آغاز تا هنگام تشکیل صورتهای ذهنی که امروزه تصوّر و خیال گوئیم ، و دیگر از آن موقع تا هنگام بوجود آوردن آن اثر ادبی . رجوع شود رساله ما وراء الطبیعه Metaph. 1032b 6-21 (برای عقاید ابن سینا در تصور رجوع شود برساله او « کتاب في النفس » چاپ بیروت ص ٥٤) .

هنر یا ورزش – برای فرق میان آثار هنر و آثار ورزش رجوع شود رساله بلاغت Rhet. 1354a9 باز رساله ما وراء الطبیعه Metaph. 980b28 . در رساله شفا ابن سینا گوید « الفرق بين الذى يحصل بالصناعة والذي يحصل بالعادة . . . » رساله شفا چاپ تهران ج ۲ ص ۱۷۲ – ٤۷۳ باز رك . *Lex. de la langue Phil. d'Ibn Sina*. Goichon, p. 183.

ایقاع (روثموس) - در فارسی این لفظ خوش نوا نیست ولی ما لفظ بهتری نیافتیم . در موسیقی چه ایرانیان چه عرب ایقاع گفته رك . « کتاب الموسيقى لابن سينا من جملة كتاب النجاة » چاپ حنفی در برلین . ناصر خسرو در زاد المسافرین گوید « ایقاعهای بنظم » . قریب گوید «ایقاع عبارت از نقراتی است یعنی کوبیدنیهائی که فیما بین آنها ازمنه وفاصله های محدوده واقع بشود بر نسب معیّنه » کتاب ساز و آهنگ باستان بقلم قریب . تهران . عبد الرحمن جلال الدين سيوطى ، از دانشمندان سده نهم هجری در کتاب المزهر از قول ابن فارس گوید « ان اهل العروض مجمعون على انه لا فرق بين صناعة العَروض وصناعة الايقاع ، إلّا أن صناعة الايقاع تقسيم الزمان بالنَّغم ، وصناعة العروض تقسيم الزمان بالحروف المسموعة ، فلمّا كان الشعر ذا ميزان يناسب الايقاع . . » چاپ قاهره ج۲ ص ٤٧٠ ، روثموس یا ایقاع چه در موسیقی چه در سخن و چه در رقص ، زمان میان دو جزء باشد ، یعنی time or space .

آهنگ (هارمونیا) — برای تشبیه بوسیله ایقاع و آهنگ وموسیقی کلیتاً در نظر افلاطون ، رك Rep. 399 A باز نوامیس Laws 668A . برای تأثیر موسیقی و تشبیه اخلاق وطبایع بوسیله ایقاع در نظر ارسطو رك . رساله سیاست Pol. 1341b21 ; 1340a18 . ترجمه خوب انگلیسی این رساله ارسطو ، بقلم B. Jowett, Oxford . این رساله را احمد لطفی السیّد پاشا از فرانسوی بعربی گردانیده . چاپ قاهره . ۱۹٤۷ .

هنر نای زنی . چون کلمه بصراحت مذکور نیست ، مترجمان بعضی گویند « تشبیه نای زنی » و بعضی « هنر نای زنی » . چون ارسطو عادت دارد بعضی کلمات را بیندازد اینگو نه اختلاف در ترجمه زیاد هست .

رنجبری (پاثه) - این لفظ کلیتاً یعنی تأثرات وانفعالات = emotions مترجم انگلیسی Butcher ومترجم فرانسوی Hardy چنین گویند . باز مترجم انگلیسی Bywater و مفسر ایطالیائی Rostagni گویند در نمایش این لفظ مخصوص رنجبریها بوده که آدمیانرا دست میداده ، بر خلاف کردارهائی که بدست خود مرتکب میشده .

میم - آنچه از این نوع باقی مانده پاره‌های کوچك است و نشان میدهد که از نوع تشبیه ادبی نثری بوده . سوفرون در سده پنجم پ. م. این نوع را ایجاد کرد و کسنارخوس پسرش بود . یونانیان عقیده داشتند افلاطون در نوشتن گفتگوهای سقراطی میمهای سوفرون را سرمشق خود قرار داد . لائرتیوس گوید ارسطو بگفتگوهای افلاطون رتبه ای میداده میان شعر و نثر رك . Loeb Classics. Diogenes Laertius. III,37. روستانی گمان داد این مقارنه میان میمهای سوفرون وگفتگوهای سقراطی کنایه‌ای است که بافلاطون زده ، وارسطو در رساله « در باره شعرا » جواب طعن افلاطون بر شاعران را کاملا داده بوده . قطعات کوچك باقی مانده این رساله را روستانی چاپ کرده و در فهرست کتابها مذکور است .

امپدوکلیس — فیلسوف و استاد علم طبیعت یا چهره شناسی . از یونانیان

جزیره سیسیلیا در سده پنجم پ.م. رسایلش را در شعر شش گانه یعنی همان وزن اشعار هومیروس میگفته ولی تمام در مسایل فلسفی . از جمله کتابی بنام « در باره طبیعت » و دیگر بنام « کتاره وی » . در فارسی تواریخ منظومه زیاد است وابن سینا وناصر خسرو ابحاث فلسفی بنظم دارند، چون روشنائی نامه ناصر خسرو . ابن خلدون در مقدمه خود متذکر این نکته شده « لأن الشعر له اساليب تخصه » چاپ بیروت ص ٥٧٣ سیوطی در کتاب المزهر از قول ابن فارس گوید « لأن للشعر شرائط لا يسمّى الانسان بغيرها شاعرا ، وذلك أن انساناً لو عمل كلاماً مستقيما موزوناً ، يتحرّى فيه الصدق من غير ان يُفرط ، او يتعدى ، او يَمين او يأتي فيه باشياء لا يمكن كونها بتة لما سماه الناس شاعراً ...» کتاب المزهر . چاپ قاهره ج٢ ص ٤٦٩ — ٤٧٠ .

چهر شناسی — این واژه خوبی است برای physics که در آثار پهلوی بکار برده اند . رك . کتاب نامبرده استاد بیلی . ص ٨٤٠ .

خایریمون — شاعر ترگودیا نویس در اثینه شاید معاصر ارسطو . از آثارش فقط قطعات مانده . رك . Nauck. T. G. F.[2] p.784 .

چکامه (راپسودیا) — rhapsody منظومه ای بوده مناسب خواندن در جمع بی موسیقی ، پس اینجا چکامه ترجمه شده .

تقسیمهای ارسطو در وسایل تشبیه از این قرار است : —

ایقاع بتنهائی — وسیله — رقص .

سخن بتنهائی — وسیله — تشبیههای نثری مانند میم و گفتگوهای سقراطی .

ایقاع و سخن — وسایل — مرثیه و اپوپوئیا .

ایقاع و سخن وآهنگ — وسایل — ترگودیا و کومودیا و دیثورمبوس ونوموس جمعاً یا جداگانه .

نام اپوسهای نامدار جهان ادبیات :.

هندوستان	—	Mahabhata, Ramayana
فرانسه	—	Chanson de Geste, Chanson de Roland
آلمان	—	Nibelungleid
آیسلند	—	Edda
فینلاند	—	Kalewala
انگلستان .	—	Song of Brimanbush, Fight at Malden
ایران	—	Shahnamé
یونان	—	Homer, Hesiod

از غرائب ادبیات انکه میان نژاد سامی مانند عرب ویهود شعر اپوپوئیائی خوب پیدا نشده .

۲

صاحبان افعال (پراقونتیس) — این واژه از حیث لغت یعنی کنندگان، در انگلیسی گویند agents . مقصود انکه مهمترین بخش داستان، افعال و وقایع یا کرده و پیش آمدها است، و تشبیه از کسانی باشد که کردارهای خوب یابد مرتکب شده . مردی که هیچ نکرده موضوع تشبیه نباشد ، در دانش نامه علائی ابن سینا گوید «کرده را بر کننده حاجت است» چاپ تهران ص ۱۰۴ .

نیکو یابد — ارسطو گوید یك تفاوت کلّی میان مردم در نیکی و بدی است . در رسایل دیگر نیز اخلاق را بدینگونه تقسیم نموده رك . رساله اخلاق . Nichom. Eth. II, 5 ; IV این را لطفي السید پاشا بعربی ترجمه نموده « الاخلاق الی نیقوماخوس » ولی از ترجمه فرانسوی . در رساله سیاست ارسطو گوید یك تفاوت اساسی که مردمان را از هم جدا کند فضیلت ورذیلت است در اخلاق، سپس دارائی و نداری . Pol. 5. 2 1303^b15

بهتر یا بدتر — ابن سینا گوید « فظاهر ان فصول التشبیه الثلثه التحسین والتقبیح و المطابقه » چاپ مارگولیوث ص ۸۸ .

نقّاشان — چه افلاطون چه ارسطو شعر ساختن را پیوسته بانقّاشی تشبیه ومقارنه نمایند . شمس قیس گوید شاعر « چون نقّاشی چیره دست باشد ، که در تقاسیم نقوش و تداویر شاخ و برگها هر گلی را طرفی نشاند وهر شاخ بسوئی بیرون برد ، و در رنگ آمیزی هر صبغ جائی خرج کند و هر رنگ بگلی دهد ، آنجا که رنگ سیر آید نیم سیر صرف نکند ، وآنجا که صبغ روشن باید ، تاریك بکار نبرد . . . » المعجم فی معاییر اشعار العجم . خاتمه کتاب چاپ موقوفات گیب . لندن .

پولوگنوتوس — نقّاش مشهور یونانی از جزیرهٔ تاسوس در سده پنجم معاصر فیدیاس در اثینه . در نقّاشی پی کمال زیبائی نه شباهت باصل میرفت .

پوسون — نقّاش یونانی . معلوماتی در باره اونیست . گویا صورتهـا را هجو میکرده = caricaturist در رساله سیاست ارسطو گوید نقاشیهای اورا نباید بجوانان نشان داد . رك . Pol. 1340ᵃ60

دیونوسیوس — نقّاشی معاصر پولوگنوتوس .

کلیوفون — در رساله بلاغت گوید کلیوفون شیوه ای داشت روشن ولی پست یا رکیك . شاید این همان باشد . رك . Rhet. 1408ᵃ14

پرودیا — قطعاتی از این نوع باقی مانده بوزن اپوپوئیا ولی در هجو مردمان . گاهی با موسیقی خوانده میشد . درسده پنجم مانند ترگودیا در مسابقه عمومی میخواندند . رك . *La Poetica di Aristotele* ed. A. Rostagni. p.7

نیکوخارس — شاید از جمله شاعران کومودیا بوده . در باره او و منظومه دیلیادا معلوماتی نیست .

آرگاس — بعضی از حروف متن اینجا افتاده و در تصحیحش آراء مختلف است . رك . بکتابهای Bywater, p. 117; Hardy p. 77; Rostagni. p. 12

٣

داستان سرائی — این تقسیم دو گانه را باید با تقسیم سه گانه افلاطون مقارنه نمود . افلاطون گوید (١) — داستان سرائی ساده ، جائی که شاعر بزبان خود حکایت کند (٢) — داستان تشبیهی یا نمایش ، جائی که از زبان دیگران ، سخن گوید (٣) — شعری که مانند آثار هومیروس هر دو نوع را باهم دارد ، یعنی اپوپئیا را مقامی دهد بین داستان سرائی و نمایش . رك . رساله جمهوریت Rep. 392 - 4

سوفوکلیس — ترگودیا نویس نامدار اثینه که از حیث چیزهائی که از آن تشبیه میساخت از نوع هومیروس باشد ، واز حیث طرز تشبیه از نوع اریستوفانیس ، کومودیا نویس نامدار اثینه ، چه هر دو نمایش میساختند نه داستان سرائی مانند هومیروس . ملاحظه شود ارسطو در مقارنه چگونه وجوه تشابه و وجوه تباین را ظاهر سازد .

دوریانها — مردمان سپارتا و اطرافش از نژاد دوریانی بوده . دوریانهای شهرستان مگارا در حدود سال ٦٠٠ پ . م . پادشاه خود را از تخت بر انداختند و از شهر بیرون کردند .

اپیخارموس — از قرار Suidas ، خیونیدس هشت سال پیش از جنگ با ایران در حدود سال ٤٨٧ پ.م. میزیسته . و اریستوفانیس گوید ماگنس معاصرش بود . اپیخارموس در جزیره سیکلیا پیشتر از اینها بود . رك . Bywater p. 123 - 4

کومازین — یعنی با ساز و رقص خوشی و خنده کردن .

کردن (دران) — مقصود انکه چون نمایش از کردار باشد ، اگر نخست در اثینه عیان آمده بود حسب فعل (پراتین) باید بود (پراگماتا) گفته شود ، ولی حسب فعل (دران) دراماتا گفته شد . در واقع نام ترگودیا و کومودیا از هیچ یك از این دو نیست ، و امروزه نظریه ای بکلی دیگر دارند .

٤

روستانی عقیده دارد مطالب این فصل جزو رساله « در بـاره شعرا » بوده . درباره عقیده دانشمندان اسلامی در چگونگی پیدایش هنر شعر رك . المزهر بقلم سیوطی ج۲ ص ٤٧٢ .

امور معموله — بعضی مترجمان گوینـد « در قطعه‌های فنّی » ولی بیشتر متفقند یعنی وضعیّتی که در اثر تجربه دست دهد . خود عبـارت نزد ارسطو اصطلاح است . رك . Pol. 1269b39; Nicho. Eth. 1131b18 .

پستترین جانوران — جای دیگر گوید نباید از دیدن پستترین جانوران دوری کرد ، چه ترتیب اجسام آنها خود یك نوع زیبائی است . رك رساله اجزاء حیوانات De Part. Anim. 1, 5, 645a15

لذّت (هدونه) — در رساله بلاغت در انواع لذّت گوید دانش جوئی وکنجکاوی مانند نقاشی ومجسمه سازی لذّت بخش است Rhet. I, 11 . برای نظریّه محمد ذکریای رازی در لذّت و جواب نـاصر خسرو رك . زاد المسافرین ص ۲۲۸ . اصل رساله محمد ذکریا گویا از میان رفته . باز رك . کتاب « رسائل فلسفیّه » جمعها پول کراوس . قاهره ۱۹۳۹ . برای نظریّه ابن سینا در لذّت رك . رساله النجاة ص ۲٤٥ .

دانش جوئی — در این که دانش جوئی طبیعی است ، رك . مقدمه ابن خلدون . بیروت ص ٤۲۹ .

وزن (مترون) — جای دیگر گوید وزن یك نوع ایقاع است . رك . Rhet. 1408b28 برای فرق میان وزن و ایقاع رك . Quintilian 9. 4. 45

هجویّات (بسوگوی)— نخستین شاعر هجویّات یونانی در ایونیـا بود بنام ارخیلوخوس (۷۱٤ — ٦۷٦ پ م .) .

مارگیتیس — این منظومه از میان رفته، پیشینیان آنرا گاهی بهومیروس گاهی به زیتون ، یکی از رواقیان ، نسبت داده. داستان مردی بی هوش ولی دارنده بوده ، واز اینرو خنده آور .

ایمبیك - وزن سه گانه ایمبیك دارای سه ایامبوس است و هر یك ایامبوس عبارت از دو مقطع : یکی کوتاه و دیگری دراز وزن ایمبیك خیلی زنده و روان است . در باره اوزان مختلفه یونانی ، رك . L. Laurand : *Manuel des Etudes Grecques et Latines.* Fasc. VII. Metrique. Paris, 1942. تکاتچ در کتابش میپرسد چگونه توان تفسیر کرد که ایامبوس عین رجز است . رك . Tkatsch 100. B. s.

هروئیك — یعنی همان وزن شش گانه heroic hexameter . باز رك . کتاب Laurand

گویندگان دیثورمبوس — چون در آغاز شاعر خود سر کرده فرودستان بود ، بعضی ترجمه کنند پیش خوانان دیثورمبوس . امروزه با ارسطو موافق نیستند که ترگودیا از این پیش خوانیها روئید .

فالیك — آوازهای فالیك هجو وخنده آور بود، و درجشن دیونوسیوس بافتخار فالیس خداوند تناسل خوانده میشد .

ائیسخلوس — پدر ترگودیای یونانی نامیده شده (٥٣٥ — ٤٥٦ پ . م .) فرزند یکی از اثینیان دولتمند ، در جوانی در جنگ ماراثون و سلامیس شرکت نمود و با ایرانیان جنگید . در سن بیست و پنج سالگی داخل مسابقه نمایشی شد ، ولی موفقیت حاصل نکرد . شانزده سال بعد بگرفتن جایزه اول نایل شد . در اثر اتهام بافشای اسرار دینی ویا از اینکه در سال ٤٦٨ سوفوکلیس از او پیش افتاد ، وی اثینه را ترك و بدربار پادشاه سیراکیوس رفت . گویند نود نمایشنامه نوشت ، ولی آنچه باقی مانده هفت ترگودیا است : ایرانیان ، هفت تن برعلیه ثیبیس ، نیازمندان ، پرومیثوس ،

آگامنون ، خوئیفوروی ، یومنیدیس ، شاهکار ترگودیاهای او همان آگامنون است . ازجمله کتابها در باره او : *Aeschylus, the Creator of Tragedy*. G. Murray. Oxford, 1940.

Aeschylean Tragedy : Smyth. Univ. Calif. Press, 1924.

سوفوکلیس — از ائیسخلوس جوانتر (۴۹۶ — ۴۰۶ پ . م .) خوش طبع ، نکته سنج ، خو برو . بمقامات عالی کشوری رسید . بهترین ترگودیاهایش را پس از پنجاه وشش سالگی نوشت و رویهمرفته شصت سال شعر گفت . جائی که ائیسخلوس پانزده بار ، سوفوکلیس بیست بار جایزه اول را گرفت . از آثارش فقط هفت ترگودیا باز مانده : انتیگونه ، إلکترا ، تراخینیای ، اویدیپوس پادشاه ، أژیاس ، فیلوکتیتس ، اویدیپوس در کولونوس . شاهکارش همان اویدیپوس پادشاه است که ارسطو بهترین نمونه ترگودیا میشمرد . یونانیان سوفوکلیس را سر آمد ترگردیا نویسان اثینه میشمردند . او بود کسی که نخست روا داشت در صحنه نمایش پردهٔ کاخ شاهي یا پرستشگاه بکشند .

فرودستان — مترجم قدیم عربی گوید « دستبند » فرهنگ ناصری نگوید اگر رقص دستبند گروه خوانی نیز داشته . لفظ یونانی خوروس بمعنی دستبند نیز آمده .

ساتوریك — نمایش ساتوریك نمایش خنده ناکی بود بهمراهي ساز ورقص . بازیگران خودرا بلباس ساتوروس ، آفریدهٔ افسانه ای که پاهای بُز داشت ، در آورده در ستایش دیونوسیوس ، خداوند میخواری ، آوازهای معروف بساتوریکه میخواندند . و چون رقص زیاد داشت اشعار بوزن چهار گانه tetrameter بود . در مسابقه‌هاي اثینه ، هر شاعر سه ترگودیا ویك نمایش ساتوریك نمایش میداد . از این گونه نمایشهاي ساتوریك هیچ نمونه کاملی نمانده .

نمایشخانه یونانی — جاي جشنهاي دیونوسیوس یکتا نمایشخانه اي است که آثارش در اثینه هنوز باقی است ومیتوان نمونه دیگران شمرد . یك نیم

دایرهٔ بزرگی است در زمین کنده و بدون هیچ سرپوش . در میان ، قربانگاه (ثومله) دیونوسیوس است ، و اطرافش ، در یك دایره کوچك ، زمین کوبیده‌ای برای حرکت و رقص فرودستان ، و آنجا را (اورخسترا) میگفتند . از این دایره ببالا ، صف اندر صف جاهای نشیمن چوبی ، و چسبیده باورخسترا ، رو بروی تماشا کنندگان ، صحنه نمایش (سکینه) که باز از چوب ساخته ، عکس مدخل کاخی ستوندار داشت ، با سه در برای دخول و خروج بازیگران . در ترگودیا گذشته از صورتهای عاریه ، بازیگران کلاهای بلند و کفشهای پاشنه دار میپوشیدند موسیقی بیشتر ساز مزمار یا نی بود ، و سازنده نزدیك ثومله نشسته مینواخت .

ه

بی گزند — در موضوع کومودیا افلاطون نیز گوید بهترین مسائل خنده آور اشتباهکاری و نادانی آدمی است ، که خالی از هر گزند بدیگران بوده (φθόνος τοῖς ἄλλοις) رك . فیلیبوس Phil. 49 E. در جای دیگر ارسطو گوید یك تفاوت میان آدمی و جانور ، توانائی بر خنده است ابو حیان توحیدی در کتاب مقابسات فصلی دارد بعنوان « فی حقیقة الضحك واسبابه » چاپ قاهره . ص ۲۷٤

صورتهای خنده آور — یونانیان در ترگودیا صورتهای موحش بر سر و رو میگذاشتند و در کومودیا صورتهای خنده ناك .

داستان (ثوموس) — افلاطون گوید داستان سخن دروغ است ، یعنی چه آنچه از پیش روایت شده چه شاعر خود ساخته . هر چند میشود بعضی قسمتها راست باشد . رساله جمهوریت .Rep. 377 A

فورمیس — از اپیخارموس جوانتر بود و در سده پنجم در سیراکیوس شعر میساخت .

کراتیس — نخستین موفقیّت او سال ۴۴۹ پ.م. بود. برای قطعات آثارش رك. Meineke F. C. G. I, 58.

اپوپوئیا — باز دیده چگونه در مقارنه میان اپوپوئیا و ترگودیا نخست وجوه تشابه سپس وجوه تفاوت را دهد. وجوه تشابه (۱) هر دو بسخن تشبیه سازند و اینها وسیله تشبیه است. (۲) هر دو از مردمان جدّی تشبیه سازند و اینها اشیاء تشبیه است. ولی وجوه تفاوت در طرز تشبیه است (۱) اپوپوئیا سراسر بر یك وزن است، و ترگودیا در قسمتهای مختلف اوزان مختلفه بکار برد. (۲) اپوپوئیا داستان سرائی است و ترگودیا نمایش. (۳) اپوپوئیا میشود از هزاران بیت شعر باشد، و ترگودیا کم شود از هزار و شش سد بیت بیشتر باشد. در این خصوص رك.
Croiset : *Revue des Études Grecques*, I, 1888, p. 373.
(۴) اپوپوئیا از حیث زمان نا محدود است، و پیش آمدهای در ترگودیا در یك دوره آفتاب روی دهد.

وحدت زمان — این تفاوت چهارم در عصر نهضت بوحدت زمان معروف گشت، و آنچه در فصل ۲۴ گفته بوحدت مکان موسوم شد، و اینها نظریّه سه وحدت را بوجود آورد (les trois unités) که نخست در ایطالیا سپس فرانسه از قوانین مسلّمه لازمه ترگودیا شمرده شد. در حقیقت این اشتباهی بزرگ بود، زیرا هر چند ارسطو وحدت فعل یا یکتائی کردار را در فصلهای هشت تا یازده بشدّت و اصرار ذکر کند، آنچه از وحدت مکان و زمان گوید فقط وضعیّتی است که در ترگودیاهای آن ایام وجود داشته، و بهیچ وجه شرط اساسی قرار ندهد. چنانچه قرنها بعد شکسپیر بهترین ترگودیاها را بدون تمسّك بقانون سه وحدت نوشت. رك.
Pierre Corneille : 1 — *De l'utilité et des parties des poèmes dramatiques.*
2 — *De la tragédie.* 3 — *Des trois Unités.*

٦

اکنون از آنچه پیشتر گفته است جوهر ترگودیا را تحدید نماید.

حدّ (هوروس) — رجوع شود برساله ما بعد الطبیعه Metaph. 1039a19 باز رساله در باره اجزاء حیوانات De Part. Anim. 642a26 . ابن سینا گوید «الحدّ . . . القول الدالّ على ماهيّة الشيء . . . وهو ما يتحصّل له من جنسه القريب و فصله» رسالة فى الحدود . باز رك . النجاة . ص ۸۳ . باز Goichon. *Lexique . . . d'Ibn Sina*, p. 57

جوهر (اوسیا) — ابن سینا گوید «الجوهر . . . هو كل ما وجود ذاته ليس فى موضوع ، اىّ فى محل قريب قد قام بنفسه دونه بالفعل لا بتقويه» النجاة . این تحدید را شهرستانی در کتاب الملل والنحل عیناً نقل نموده . باز در رساله فى الحدود گوید «ويقال جوهر . . . لكل ذات وجوده ليس فى موضوع ، وعليه اصطلح الفلاسفة القدماء منذ عهد ارسطو فى استعمالهم لفظة جوهر» باز رك . Goichon, *Lexique* . . . p. 51 رك . روشنائی نامه ناصر خسرو «در جوهر و عرض» چاپ برلین ، ص ۱۸ . باز رك . مقابسات توحیدی . چاپ قاهره ص ۱۵۶ و ۲۹۱ . در انکه ترگودیا تشبیه است وتشبیه کردار در فصل اول ذکر نمود . در انکه تشبیه کرداری است جدّی در فصل دوم و چهارم ، و در انکه کامل و دارای یک اندازه بزرگی است باز در فصل چهارم . در باره وسایل تشبیه ترگودیا در فصل اول گفت و در طرز تشبیه که نمایش باشد نه داستان سرائی ، در فصل سوم .

جدّی (سپُودائیوس) — بعضی گویند serious یعنی بر خلاف خنده‌ٔ کومودیا . دیگران گویند de caractère élevé رك .
La Poetica introd. trad. Commento di Ferdinando Albeggiani. Firenze, p. 74.

کامل (تیلیئیوس) — بعضی گویند complete in itself دیگران گویند perfect . در رساله ما وراء الطبیعه بهر دو معنی آمده . رك . انتهائی که

مترجم فرانسوی بر آن کتاب افزوده.
Métaphysique, trad. J. Tricot. Paris, 1933.

بزرگی (میگیثوس) — مقصود از بزرگی را در فصل هفتم شرح دهد.

چاشنی دار (هیدوسمینوس) — این استعاره از پختن آمده یعنی مانند ترشی و چاشنی در خورش. این تعبیر نزد افلاطون نیز هست Rep. 607 A. باز نزد ارسطو Rhet. 1406a19 و نزد شکسپیر Hamlet 2.2.

این عواطف — متن را بعضی مانند Bywater و Hardie ترجمه کنند «اینگونه تأثرات» و بعضی مانند Butcher و Rostagni گویند این تاثرات. برای علت اختلاف رك. کتاب Butcher, p. 222

تعریف ترگودیا — در اینجا ترجمه یا شرح بعضی از مترجمان و گزارندگان محض مقارنه داده میشود:

ترجمهٔ ابو بشر متّی القُنائی: «فصناعة المديح هي تشبيه ومحاكاة للعمل الارادى الحريص الكامل، التى لها عظم و مداد، في القول النافع، ما خلا كل واحد واحد من الانواع التى هى فاعلة فى الاجزاء لا بالمواليد، و تعدّل الانفعالات و التأثيرات بالرحمة و الخوف، و تنقّى و تنظّف الذين ينفعلون»

شرح فارابى — «امّا طراغوديا فهو نوع من الشعر له وزن معلوم يلتذّ به كل من سمعه من الناس او تلاه، يذكر فيه الخير والامور المحمودة المحروض عليها ويمدح بها مدبّروا المدن.»

شرح ابن سينا — «و انحدّ الطراغوديه فنقول ان الطراغوديّه هى محاكاة فعل، كامل الفضيلة، عالى المرتبة، بقول ملائم جدًّا، لا يختص بفضيلة فضيلة جزئية تؤثر فى الجزئيات، لا من جهة الملكة، بل من جهة الفعل، محاكاة تنفعل لها الانفس برحمة و تقوى.»

شرح ابن رشد — «و الحدّ المفهم جوهر صناعة المديح هو انهـا نسبة

و محاكاة للعمل الارادى الفاضل الكامل ، الذى له قوّة كليّة فى الامور الفاضلة ، لا قوّة جزئية فى واحد واحد من الامور الفاضله ، محاكاة تنفعل لها النفوس انفعالاً معتدلاً بما يولّد فيها من الرحمة و الخوف و ذلك بما يخيّل فى الفاضلين من النقى والنظافة.»

BYWATER : — *A tragedy, then, is the imitation of on action that is serious and also, as having magnitude, complete in itself, in language with pleasurable accessories, each kind brought in separately in the parts of the work; in a dramatic, not in a narrative form, with incidents arousing pity and fear, wherewith to accomplish its catharsis of such emotions.*

HARDIE : — *Donc la tragedie est l'imitation d'une action de caractère élevé et complète, d'une certaine étendue, dans un langage relevé d'assaisonnements d'une espèce particulière suivant les diverses parties, imitation qui est faite par des personnages en action et non au moyen d'un reçit, et qui, suscitant pitié et crainte, opère la purgation propre à pareilles émotions.*

KONRAT ZIEGLER : — *Es ist also die Tragödie die nachahmende Darstellung einer ernsten und in sich abgeschlossenen, eine gewisse brösse besitzeden Handlung in kunstmassig gestalteter Rede unter gesonderter Anwendung jeder der Stilformen in den einzelnen Teilen, wobei die Personen handeln, nicht erzält wird, eine Darstellung, die durch Erregung von Mitleid und Furcht eine Reinigung von den so gearteten Affekten bewirkt.*

Pauly — Wiso. R. E. VI A.[2] *1937. c. 2023.*

ALBEGGIANI : — *La tragedia è dunque imitazione di azione di carattere elevato (2), e completa (3), di una certa estensione, in linguagio abellito (4), e che ha le diverse specie di abbellimenti separatamente distribuite nelle varie parti di essa, imitazione comfienta de attori e non in forma narrativa, e che suscitando il terrore e la pietà (5), perviene alla purificazione di tali affezioni (6).*

پاكسازى (كتارسيس) — در تفسير اين كلمه دانشمندان كتب و

مقالات بیشمار نوشته ، و هنوز هیچ دو گزارنده هم رأی نیستند و شاید هرگز نخواهند بود .

گزارندگان عصر نهضت در ایطالیا مانند Castelvetro و Robertello ، کثارسیس را حصر دو حس شفقت و ترس کرده ، گفتند آشنائی با وقایع ترسناك و شفقت انگیز آدمی را متانت اخلاقی دهد ، و برای نبرد زندگی ، از این دو حس که روح را ناتوان میدارد ، پاك و مجرّد نماید .

در دوره درخشنده سده هفدهم ، نویسندگان فرانسوی از حدود تفسیر اخلاقی تجاوز ننمودند ، ولی چون مذهب مسیحی شفقت و ترس را ستوده و آموخته است ، گفتند مقصود ارسطو انکه این عواطف بحالت اعتدال آید . در تفسیر کثارسیس کورنی (Pierre Corneille 1606-1684) گوید ترگودیا وامیدارد بکوشیم در « پاك کردن و باعتدال آوردن و اصلاح نمودن و حتی از ریشه بر کندن آن احساسی که مردمانی را که بحالشان تأسف خوریم ، پیش چشمهان ببدبختی کشاند . » و بگمانش ارسطو هر دو شفقت و ترس را لازم ندانسته ، چه همان ترس بس است تامارا عبرت دهد (2^me Discours sur le poème dramatique) . راسین (Racine 1639-1699) که بعضی قسمتهای رساله ارسطو را بفرانسوی ترجمه نموده ، گوید « بر انگیختن ترس و شفقت اینگونه احساسات را پاك کند و باعتدال آورد » رك .

Jules Lemaître : *Corneille et la Poetique d'Aristote.*

در سده هژدهم لسینگ (Lessing 1729-1781) نقّاد نامدار آلمانی در کتاب *Hamburgische Dramaturgie* مانند کورنی و راسین ، ولی با تحقیقات دانشمندانه ، ترگودیا را وظیفه اخلاقی دهد و کثارسیس را بر همان اساس تفسیر کند ، و از رسایل بلاغت و اخلاق ارسطو گواه آورد . در نظرش ترگودیا ترس و شفقت و احساسات مرتبطه بانها را بر انگیزد ، و کثارسیس عبارت از تبدّل تأثرات است بعادتهای نیکو tugendhaft Fertigkeiten یعنی شفقت و ترس را چنان باندازه نگاه دارد که بمقام فضایل رسد .

در سده نوزدهم دو دانشمند هر یك جداگانه و بدون آگاهی دیگری ، آنچه را که بتفسیر پزشکی کثارسیس معروف است با نجمنهای

علمی پیش نهاد کردند . اینها بنام هانری وایل و جاکوب برنایز بودند .

Henri Weil : *Etudes sur le drame antique.* 1847.

Jacob Bernays : *Zwei Abhandlungen ueber die Aristotelische Theorie des dramas.* 1880.

برنایز گفت کثارسیس کلمه طبّی است که ارسطو بطور استعاره استعمال کرده و در این رساله مقصود پاك نمودن مزاج است همچون مسهل از دو عاطفه ترس و شفقت . نمایش دادن وقایع ترسناك و شفقت انگیز آدمی را علاج نفسانی و داروی روان باشد ، و بحسب دستور طبّ یونانی علاج هر علّت و داروی هر درد را باید از خود آن درد یافت ، آنکه امروزه homeopathy گویند . خاقانی میگوید ،

نشاید بردن انده جز بانده   نشاید کوفت آهن جز باهن

محقّقان این نظریّه را سالهای زیاد پذیرفتند ، و گاهی با اندك تغییرات تکرار مینمودند ، ولی اخیرًا دلایل و براهین برنایز را ردّ نموده و بر اساس تحقیقات افلاطون و رساله سیاست ارسطو ، نظریّات تازهای پیش نهاد نمودهاند . رك . Hardy, p. 16 ; Bywater, p. 152.

Abercrombie : *Principles of Literary Criticism*, p. 106 ; Bosanquet : *History of Aesthetics*, p. 64.

Trench : *Function of Poetry accord. to Aristotle.* Studies. Dublin. XIX, 76. Dec. 1930.

G. F. Else : *Aristotle on the Beauty of Tragedy.* Harv. Studies. Class. Phil. XLIX, 1938.

تا وقتی که معلومات زیادتری بدست آید ، یا بخش دوم رساله شعر با تفسیر خود ارسطو پیدا شود ، شرح کامل و درست کثارسیس ممکن نیست . کی است که پس از دو هزار سال بتواند بگوید مقصود این فیلسوف اندك سخن و ژرف اندیشه از عبارت کثارسیس چه بوده . دانشمندان بررسی زیاد نموده ، و هوش را زحمتها داده و گزارشهای گوناگون در نامههای بیشمار نوشته ، ولی چگونه توان گفت نظریاتشان عین مقصود ارسطو است .

یکتا مدرکی که امروزه در دست هست و میتوان کلید فهم لفظ کثارسیس شمرد ، همانا قسمت اخیر رساله سیاست است . نخست در شرح تأثیر انواع موسیقی گوید « از این گذشته موسیقی مزمار تأثیر اخلاقی ندارد ، و بیشتر شور انگیز است (orgiastic) ، بطوری که در مناسباتی باید استعمال شود که مقصود حاضرین پاکسازی (کثارسیس) باشد نه آموزش » Pol. 1341a21 بنابر این در تأثیر عواطفی موسیقی مزمار و تأثیر اخلاقی انواع دیگر فرق است ، و کثارسیس فقط بسته بتأثیر عواطفی است . سپس گوید « چون تقسیم نغمه‌ها را همانطوری که برخی فلاسفه تقسیم نموده‌اند قبول کردیم ، که نغمه‌های اخلاقی هست و نغمه‌های کردار و نغمه‌های مهیّج ... میگوئیم هنر موسیقی نباید محض یك فائده ولی فوائد متعدّد نیز استعمال شود (زیرا هم بقصد آموزش است هم کثارسیس — و آنچه کثارسیس می‌نامیم ، اکنون بی تفسیر ذکر نمائیم ، ولی بجای خود در رساله هنر شعر روشنتر خواهیم شرح داد — و سوم بقصد گذراندن وقت و رامش و آسایش بعد از کوشش) . پس واضح است باید همه لحنها را بکار برد ، ولی نه جمیع را بر یك گونه ، بلکه آنچه از همه اخلاقی‌تر است برای آموزش ، و هنگام گوش دادن بنواختن دیگران ، لحنهای کردار و لحنهای تهیّج (زیرا تأثیری که در روان بعضی ها سخت روی دهد ، در همه هست ، و تفاوت انکه در یکی کمتر و در دیگری بیشتر است — مانند شفقت و ترس ، و دیگر مجذوب شدن . چنانچه مردمانی هستند در نتیجه اینگونه تأثرات نشئه روحانی یابند ، و هرگاه نغمه‌هائیکه روان را بشور آورد بکار برده ، می‌بینیم از آن نغمه‌های مقدس بحالتی آیند مانند انکه شفای طبّی و پاکسازی مزاج (کثارسیس) یافته‌اند . آنانکه بشفقت و ترس مایل هستند ، و کلیّه نفوس عواطفی دیگر را نیز هر یك باندازه‌ای که اورا اتفاق افتد لازم است چنین تأثرات وارد آید ، و همه را یك نوع پاکسازی (کثارسیس) و سبکباری لذّت بخشی روی دهد . همانگونه نیز لحنهای پاکساز (کثارتیکی) مردمانرا یك شادمانی خالی از زیان می‌بخشد » رك .

Pol. 1341^b^33 - 1342^a^17.

این یکتا جائی نیست که ارسطو لفظ کثارسیس را بکار برده ، و در آثار دیگرش مکرّر بمعنی پاك نمودن مزاج آمده ، و در طبّ یونانی و نوشته‌های بقراط (هیپوکریتس) و جالینوس (گلینوس) کثارسیس پاکسازی و دفع کامل عارضی است که درد و نا راحتی مزاج را فراهم آورد . ولی نباید فراموش نمود این لفظ اینجا بطور تشبیه است چنانکه مخصوصاً گوید « مانند الکه » و چه افلاطون چه ارسطو تشبیه بامور طبّی را دوست میداشته رك.

(*Greek Medecine as Paideia. Paideia.* Jaeger. Vol. III, 3)

در سعی پی درك معنی کثارسیس باید بآثار افلاطون نیز باز گشت چه شبهه نیست تمام نظریّات ارسطو، چه موافق باشد چه مخالف، با تحقیقات استاد خویش ارتباط زیاد دارد ، و در این مناسبت باید رجوع نمود بآنچه افلاطون در رساله نوامیس گوید- Laws, VII, 790-1 و بهم چنین در رساله فیدو Phaedo 69 C . در ذکر مردان آشفته و شیدا افلاطون بیاد آورد که پرستار کودکانرا با جنبش و آواز آرام کند . یونانیان میگفتند اینگونه مردمان شیفته یکی از خدایان شده و مجذوب (انثوسیاسموس) گشته ، پس بدست کشیشان میسپردند ، و اینها آشفتگی را بجنبش و جذبه و شور را بنواهای شور انگیز موسیقی شفا و آرام میکردند . آنچه نزد اهل تصوّف و مجالس ذکر نیز معمول گشت . پلوتارخوس گوید در ماتم نغمه‌های اندوهگین از راه بر انگیختن اندوه تأثرات سوگواران را آرام کند. رك. Butcher. p. 247 . ما اینجا بعضی از اسناد را بیاد آورده از ابدای رأی شخصی خود داری کنیم ، چه امید است در کتابی دیگر بدان اقدام شود.

منظره نمایش (اوپسیس) — اینجا مقصود پرده صحنه نمایش و پوشاك بازیگران و صورتهائی که بر سر و رو میگذاشتند و کفشهای بلندی که میپوشیدند تا بلند بالا و جلیل بنظر آیند همه این چیزها با هم ، که مردی مخصوص تهیّه میشود .

حقیقت کلّی (گنومی) — این را در رساله بلاغت تعریف کرده. رك.
Rhet. 1394a21

فرخندگی (اودایمونیا) — در رساله طبیعی گوید «فرخندگی یك نوع کردار است» رك. Phys. 197b4 و در ترجمه فرانسوی H. Carteron گوید «Le bonheur est une certaine activité» و در ترجمه عربی لطفی السیّد پاشا گوید «السعادة هی فاعلیة من جنس معیّن» باز رك. Nic. Eth. 1098b21, Nic. Eth. 1173a14 ; Pol. 1325a32

غایت (تیلوس) — در رساله ما بعد الطبیعه گوید غایت چیزی است که از برای چیز دیگری نیست و همه چیز برای او است. رك.
Metaph. 1022a7,994b9

گویندگان اخیر — گویا مقصود معاصرین ارسطو باشد.

زئوکسیس — نقّاشی یونانی، گویا صورتهایش زیبا ولی اخلاق نشان نمیداده این نوع در ایران در مکتب چینی و هندی بسیار دیده میشود.

سخن رانی (ریسیس) — افلاطون میخندد بر کسانی که گمان برده ترگودیا نیست مگر یك سلسله گفتارهای مؤثر متّصل بیکدیگر. رك.
Phaed. 268 C.

پیشینیان — یعنی شاعران پیش از اوریپیدیس. از خود این شاعر ببعد تأثیر تعالیم سوفسطائی در اشعار نمودار شود و ذوق مجادله و محاوره عیان آید.

خلق (إثوس) — سخن خلق دارد چون مقصود اخلاقی گوینده را ظاهر سازد. ابن سینا گوید «ان الخلق هو ملكة يصدر بها عن النفس افعال مّا بسهولة من غير تقدّم روية» رك. Goichon : *Lexique Phil. d'Ibn Sina*, p. 112

۷

کامل (تیلیئیوس) — رك رساله ما بعد الطبیعه Métaph. 1021b12 .
بایواتر گوید complete یعنی تام اجزاء کامل باشد . Else دلائلی آورد که مقصود perfect است یعنی نه تنها کامل ولی اجزاء تناسب (سومتریا) نیز داشته باشد . ا رجوع شود

Gerald E. Else : *Aristotle on the Beauty of Tragedy*. Harv. Stud. Class Phil. XLIX, p. 186.

تامّ (هولون) — رك . رساله ما بعد الطبیعه Métaph. 1023b26 یعنی whole

چیز جاندار (زوئون) — در تفسیر این کلمه که از حیث لغت یعنی جانور اختلاف هست . دانشمند محقّق Susemihl گفت مقصود ارسطو یعنی قطعه فنّی چه نقش چه مجسّمه . ولی Bywater و Butcher و Rostagni گویند چیز جاندار . مترجم فرانسوی Hardy گوید جانور . اخیراً Else در امریکا دو مرتبه بتفسیر Susemihl باز گشته آنرا می‌پذیرد .

Else : *Aristotle on the Beauty of Tragedy*. H.S.C.P. XLIX, p. 188.

افلاطون گوید گفتار ادبی چون چیز جاندار باید سر و تن و پا و آغاز و میانه و پایان داشته باشد . رك . رساله فیدروس Phaed 264 C و خود ارسطو در بلاغت Rhet. 1415b7

نظم تاکسیس) — در رساله توپیکا که در عربی الجدل نامیده ، گوید زیبائی در تناسب symmetry باشد Top. 116b21 . در رساله ما بعد الطبیعه گوید زیبائی در نظم و تناسب و تحدید است Métaph. 1078a36 . باز در رساله اخلاق Nico. Eth. 1123b26

درازی (میکوس) — اینجا ارسطو تمثیل یا قیاس تناسب analogy را

نشان دهد ، میان آنچه نظر باید فرا گیرد و آنچه عقل باید درک کند.
ناصر خسرو در زاد المسافرین برای امتداد کشید یکی گوید.

امکان یا احتمال (ایکوس) — مسئله احتمال یا لزومیت امور نزد یونانیان بویژه در دادگاه اهمیت داشته و مورد توجه میشده. برای این عقیده نزد افلاطون رك رساله تئاتیتوس Thaet. 149 C و تیمائیوس Tima. 40 E. و نزد ارسطو رك. رساله بلاغت Rhet. 1357a34 و در رساله برهان Anal. Post. 70a4 . ابن سینا گوید « امّا الممکن فهو الذی حکمه من سلب او ایجاب غیر ضروری و اذا فرض موجودًا لم یعرض منه محال » النجاة قسم منطق. قاهره ص ۱۷ و ۲۵.

لزومیت یا وجوب (انانکه) — باز رجوع شود ابن سینا. النجاة. ص ۲۰ و ۴۱ و ۴۲

۸

هر کلئید — اشاره ببعضی شاعران پس از هومیروس است که هر کلئید و ثسئید ساخته بودند. از جمله کسانی که مذکور است هر کلئید ساخته پریاسیس عموی هرودوتوس بود. هرکلیس پسر زئوس و یکی از قهرمانان افسانه‌ای یونان — ثسئوس پسر ایگئیوس باز یك قهرمان.

اودوسئیا — اودوسئیوس هنگامی که همراه پدر بزرگش اوتولیکاس بر کوه پارناسوس پی شکار میرفت ، گرازی اورا زخم زد. مدتها بعد چون از سفر باز گشت دایه‌ای که درکودکی داشت ، جای زخم را دیده اورا شناخت. رك. Odyss. XIX, 392-466 . و اودوسئیوس جای دیگر برای آنکه بجنگ نرود ، خودرا دیوانه وا نمود کرد ، و برای اثبات اسبی با گاو یوغ کرده زمین شخم میزد. ولی میلامیدس تیلیماخوس را پیش پای گاو انداخت. چون اودوسئیوس فورًا از شخم دست کشید ثابت گشت

دیوانه نیست. برای بحث کامل در وحدت دو منظومه هومیروس رجوع شود
S. E. Bassett : *The Poetry of Homer.* Univ. of Calif. 1938, p. 173.

۹

تاریخ (هیستوریا) — تاریخ منظوم در ادبیات فارسی زیاد است و بعضی آنرا شعر گمان کنند. اینگونه سخنان گرچه دلیل بر توانائی در زبان است شعر نتوان شمرد. در نظر ارسطو تاریخ وقایع نگاری است یعنی یك سلسله وقایع جداگانه که بترتیب زمان تدوین گشته، هر چند شاید ارتباطی بیکدیگر نداشته باشد. میان شعر و تاریخ دو فرق هست (۱) تاریخ ذکر وقایعی است که بالفعل روی داده و شعر وصف پیش آمدهائی که حسب احتمال یا لزومیّت امکان پذیر باشد. (۲) تاریخ چیزهائی گوید که در باره شخص مخصوص در یك وقت معیّن حقیقت داشته، و شعر چیزهائی که در همان مناسبات همیشه و برای همه کس حقیقت دارد، یعنی از حقیقت کلّی گوید نه جزئی یا فردی. باز بعد گوید وقایع تاریخی نیز با بعضی شروط ممکن است موضوع شعر قرار گیرد.

فلسفی‌تر — این جمله که شعر از تاریخ فلسفی‌تر و مقصودی جدّی‌تر دارد خیلی معروف است. بایواتر این قطعه را نقل کرده :

« O. RICHARDSON *! J'oserais dire que l'histoire la plus vraie est pleine de mensonges, et que ton roman est plein de verités. L'histoire peint quelques individus: tu peins l'espèce humaine... O peintre de la nature! c'est toi qui ne mens jamais.» Diderot· Eloge de Richardson*

ویکتور هوگو گوید

« *Peindre sous l'homme momentané l'homme éternel.* »

کلّی (کاثولو) — در رساله تفسیر ارسطو گوید « کلّی چیزی را مینامم که تواند طبعاً از مقولات یا صفات بسیار چیزها باشد، و فردی آنچه که نتواند، مثلاً آدمی از چیزهای کلّی است، و کالیاس از چیزهای فردی »

باز در رساله بلاغت شرح دهد De Interp. 17ª39 Rhet. 1356ᵇ28 ابن سینا در النجاة مقصود از کلیات را ذکر نموده . چاپ قاهره ص ۶۹.

در باره شخص مخصوص — آدمیان نمایشنامه صفات کلی دارند و شعر پی کلیات است گرچه ناچار آدمیان را از تاریخ نام آورد یا یك نامهای دیگر دهد . در اثینه ایام کومودیای قدیم *Old Comedy* در باره مردان حقیقی کومودیا میساختند، چنانکه اریستوفانیس در باره سقراط ساخت و در باره کلیئون یکی از مردان سیاسی . این سبب شورش و دشمنی آن شخص میگشت . در دوره کومودیای تازه *New Comedy* ایام خود ارسطو ، آدمیانرا نامهای ساختگی میدادند .

آگاثون — این همان آگاثون است که در نامه میخواری Symposium یکی از گفتگوهای افلاطون ، ذکرش آمده . از نمایشنامه انثیئوس اثری نمانده .

داستان ساختن — عقیده‌ای که شاعر باید داستان سازد و نه تنها سخنان موزون نزد افلاطون نیز هست . « شاعر اگر راستی شاعر است نباید تنها کلمات بهم گذارد ، ولی باید داستان سازد ... » Phaedo 61 B.

وقایع گذشته — اینجا ارسطو معترف شود که اگر وقایع تاریخی از امور محتمل و ممکن الوقوع بوده ، میشود موضوع ترگودیا گردد . آنچه امروزه گویند *historical plays*

افزایش (اپیسودیون) — در زبانهای اوروپائی عین لفظ یونانی مستعمل است . در رساله ما بعد الطبیعه گوید از حقایق امور معلوم میشود که طبیعت مانند ترگودیای بد ، عبارت از یك سلسله افزایش نیست Métaph. 1090ᵇ20 . داستان اپیسودیائی وحدت ندارد و مخالف است با آنچه در فصل هشتم گفت . بیشتر شبیه تاریخ است .

میتئوس — از این مورد معلومات درستی نیست ، ولی این واقعه را پلوتارخوس نیز حکایت کند .

۱۰

ساده و پیچیده — مقصود انکه چون کردار و وقایع گاهی ساده گاهی پیچیده است ، داستانها نیز همانگونه گاهی ساده گاه پیچیده است ، چه داستان تشبیه کردار است .

بعلت چنین و چنان — یعنی در یك حال علت و معلول را نشان دهد ، و در حال دیگر فقط تتابع زمانی وقایع داستان باید از نوع اول باشد، و وقایع تاریخ بیشتر از نوع دوم است .

۱۱

پریپتی — میان مترجمان در تعریف پریپتی اینجا ، اختلاف هست . در نمایش پریپتی گردش ناگهانی مجرای وقایع است . ولی در رساله بلاغت بمعنی گردش ناگهانی در زندگی افراد نیز آمده . رك Rhet. 1171b10 . برای شرح این دو تفسیر رك کتاب بایواتر .

اویدیپوس شاه — *Oedipus Tyrannus* . این ترگودیای معروف سوفوکلیس است که ارسطو در سراسر این رساله ستایش کند و سرمشق قرار دهد .

لائیوس پادشاه شهر تیبیس و ایوکاسته ملکه ، اولاد ندارند . ناچار بپرستشگاه رو آورند . کشیش خواهش آنها را پذیرفته پیش گوئی کند که فرزندشان چون بزرگ شود پدر خود را خواهد کشت و مادر را زنا شوئی نمود . هنگام بدنیا آمدن پسرشان ، پادشاه از ترس ، کودك را بدست چوپانی میسپرد تا در کوهستان بیندازد . چوپان از دلسوزی کودك را نزد پادشاه کورینثوس فرستد ، و آنجا پرورش یافته جوانی نیرومند گردد . در

اثر بعضی سخنانی که میشنود ، شاهزاده از پرستشگاه جویای اصل و نسب خویش شود ، ولی کشیش همین باز گوید که پدر خودرا خواهد کشت و مادر را تأهل نمود . از ترس کشتن پادشاه کورینتوس که پدر خویش می پنداشت ، اویدیپوس از شهرستان میگریزد و در سر سه راه ، از سخنان پیر مردی که با چهار نوکر در راه میگذشت بخشم آمده ، اورا میکشد .

پس از مرگ لائیوس آفریده شگفت آوری بنام سفینکس در شهر ثیبیس پیدا میشود ، و مردم را معما پرسیده هر که جواب نداند هلاك میکند . کرئون پادشاه تازه ، سخت پریشان ، فرمان میدهد که هر کس تواند معمای سفینکس را پاسخ آورد ، پادشاه شهر خواهد گشت . این خبر بگوش اویدیپوس رسیده سوی ثیبیس رود . سفینکس اورا پرسد چه جانوری در آغاز چهار سپس دو سپس سه پا دارد . اویدیپوس گوید آدمی در کودکی چهار دست و پا راه میرود ، و در بزرگی دو پا ، و در پیری عصا بدست سه پا دارد . در اثر این پاسخ سفینکس خود را میکشد و اویدیپوس پادشاه ثیبیس میگردد ، و ایوکاسته خواهر کرئون را تأهل کرده دو پسر و دو دختر دنیا میآید . در این جا داستان ترگودیای سوفوکلیس آغاز میشود .

و بائی هولناك در ثیبیس افتاده، اویدیپوس پی چاره جوئی میکوشد . بالاخره کرئون را نزد پرستشگاه میفرستد . کشیش پرستشگاه اپولون ، در پاسخ گوید تا کشنده لائیوس پیدا نشود ، و با پاك نخواهد شد . پس اویدیپوس سخت میکوشد . حسب خواهش سر کرده فرودستان ، مرد غیبگو را میخواند و آزاو میپرسد و چون پیر مرد لب نگشاید ، پادشاه اورا دشنام دهد و تهدید نماید . آنگاه غیبگو گوید « اگر راستی کشنده خونخوار را میجوئی آن مرد توئی » . شاه را وحشت دست دهد و گمان میبرد این دسیسه کرئون است تا دو مرتبه خودرا بپادشاهی رساند ، و پس از سخنان سخت ، بر کرئون شمشیر میکشد . در این اثنا ایوکاسته داخل میشود و سبب نگرانی را میپرسد . شاه گفتار غیبگو را باز گوید

و از ملکه چگونگی کشتار لائیوس را سئوال میکند . پاسخ ایوکاسته بر وحشت شاه میافزاید ، و خود راست و درست پیش آمدی که پیشتر داشته برای ملکه حکایت می‌نماید . همه در ترس و حیرت هستند . ولی یکتا مردی که روز کشتار لائیوس از آن واقعه زنده باز گشت ، گفت دزدی راهزن این عمل را مرتکب شد . شاه فرمان میدهد نوکر را بیاورند و خود و ایوکاسته داخل کاخ شوند . پس از اندکی ایوکاسته باز گردد ، و مردی فرستاده پیش آید و گوید آمده اویدیپوس را آگاهی دهد که پادشاه کورینثوس در گذشت و مردم اورا بپادشاهی خواهند . ایوکاسته شاد و امیدوار پادشاه را باز آورد ، و اویدیپوس غیبگو را دشنامها دهد و دروغش را برای فرستاده گوید . چون سخن را شنیده ، مرد فرستاده در اندیشه فرو میرود . آمده خوش خبر باشد وضع دگرگون گشت . در اثر سئوالات پی در پی ، فرستاده حکایت کند چگونه او پادشاه را در کودکی از مردی خوگبان گرفت و بدربار پادشاه کورینثوس برد . ایوکاسته فریاد میزند « و ای بر تو ای بدبخت » و داخل کاخ میشود . شاه گوید « من باك ندارم ، من فرزند بختم نه فرزند آدمی . » همچنانکه فرودستان آوازهای نرم و اندوهگین خوانند ، چوپان لائیوس پیر و ناتوان پیش آید و در صحنه نمایش با مرد فرستاده رو برو میشود و تمام داستان آشکار میگردد . در نتیجه ایوکاسته خودرا میکشد و اویدیپوس چشمان خودرا کور میکند . در پایان نمایش اویدیپوس کور و نابینا بر بخت خود زاری نماید « لعنت باد آنکسی که مرا در کودکی نجات داد و برای این بدبختی‌ها باز داشت . »

لینکئوس — ترگودیای ثیودکتوس از معاصرین ارسطو که در فصل ۱۸ ذکرش آمده . رك . Nauck, T.G.F.², p. 801

افیگینیا — افیگینیا در توروس ، ترگودیای اوریپیدیس که در فصل ۱٦ نیز ذکرش آمده — اوریستیس و پولادس را بناست بقربانی دهند . افیگینیا چون می‌بیند یونانی هستند ، پولادس را می‌بخشد و با او نامه‌ای

جهت برادرش اوریستیس میفرستد. از نامه اوریستیس میشناسد که افیگینیا خواهر گم شده اواست. پس بدلایل خودرا بافیگینیا میشناساند.

رنجبری — در ترگودیاهای یونانی رنجبری از جمله اجزاء مخصوصه بوده، و در فصل ۱۳ و ۱۴ مشروح گشته. رنجبری مانند پریپتی و شناسائی باید از وقایع داستان حاصل شود.

فعل مهلك یا دردناك — در رساله بلاغت وقایعی که شفقت میآورد بیان میکند. رك. Rhet. 28.1386^{a}4

۱۲

بعضی دانشمندان مانند Bernays و Ritter گفته این فصل از ارسطو نیست. دیگران دلایل خوبی در اثبات آورند. رك.

Bywater: *Arist. on the Art of Poetry*, p. 205.

اناپائیستوس — anapaest در عروض یونانی این نوع از سه مقطع ترکیب شده. یعنی دو مقطع کوتاه و یکی دراز (‿ ‿ –).

تروخیئیوس — trochee که از فعل دویدن آمده از دو مقطع است یکی دراز و دیگر کوتاه (– ‿) برای این دو نوع رجوع شود بکتاب

L. Laurand: *Manuel des Etudes Grecques et Latines*. Fasc. VII. Paris, 1942

در بسیار ترگودیاهائی که باقی مانده، در قسمت ستا سیمون که آوازی است فرودستان پس از جای گرفتن در صحنه نمایش خوانند، هم ابیات اناپائیستوس هست هم تروخیئیوس. پس شاید این سخن ارسطو در ترگودیاهای سده چهارم حقیقت داشته.

۱۳

پس از وصف شروط داستان کلیتا ، ارسطو متوجه آن نوع مخصوص می شود که تأثیر ترگودیا را ، یعنی بجنبش آوردن حس شفقت و ترس را ، بیشتر حاصل نماید .

ساده (هپلوس) — یك نمودار عدم توجه ارسطو بالفاظ انکه در یك جاهپلوس یعنی ساده بعکس پیچیده ، و جای دیگر یعنی یگانه بعکس دوگانه بهترین نوع ترگودیا داستان پیچیده دارد ، زیرا شگفتی تأثیر را زیادتر کند .

ترس (فوبوس) — ترس در نظر ارسطو انتظار رسیدن بلا است . رجوع شود برساله اخلاق Nic. Eth. 1115a9 و رساله بلاغت در دو جا Rhet. 1382a 20 ; 1382b 26

شفقت (إلیوس) — در حال شفقت ، بلا پیش چشم باشد و رنج دلسوزی آورد . در رساله بلاغت Rhet. 1385b13 گوید « شفقت احساس دردی است که از دیدن بلا دست دهد . یك بلای مهلك یا دردناك که بر مرد نا مستحق آمده و احتمال دارد بر سر خودمان یا دوستانمان آید و آنهم بزودی » تمام بخش هشتم از کتاب دوم رساله بلاغت در باره شفقت و دلسوزی است ، ولی مقصود دل رحمی قضات است در دادگاه و این غیر از دلسوزی تماشا کننده است در نمایش . لسینگ در شرح آن قسمت رساله بلاغت این دو نوع دلسوزی را داخل هم کرده . رك . *Hamburgische Dramaturgie*

اشتباه (هامارتیا) — *error of judgement* . اشتباهکاری (هامارتیا) اشتباه در نظر ارسطو بر اشتباهکاری وامیدارد . در رساله اخلاق گوید اینگونه اشتباهات نتیجه نادانی است نه بد سرشتی . رك Nic. Eth. 1135 b 12 .

جای دیگر گوید چون اشتباه نتیجه نادانی است، دیگر فعل از روی اختیار نیست و باید فاعل را بخشید رك. Nic. Eth. 1110^b31 باز در رساله بلاغت Rhet. 1374^b6

اوریپیدیس (۴۸۰ — ۴۰۶ پ.م.) — پس از ائیسخلوس وسوفوکلیس سوم بزرگترین ترگودیا نویس و آخرین شاعر بزرگ یونان . از مردم اثینه دل خوش نداشت ، پس بیشتر اوقات در غاری لب دریا میان مشتی کتاب بخواندن و نوشتن مشغول بود وعاقبت بمکدونیه رفت . در نوزده ترگودیائی که از او باز مانده ، اثر تعالیم سوفسطائیان زیاد است ، و از اینرو اورا فیلسوف نمایش مینامند . و نخستین شاعری است که مبدأ واقعی *realism* در نویسندگی را پیش گرفت . گوید « هیچ مرد مرگیابی آزاد نیست ، یا در بند پول است یا گرفتار سر نوشت » . ترگودیاهای اوریپیدیس در خارج یونان بویژه در ایران و ممالك خاور زمین سالهای دراز نمایش داده میشد و چنانچه در دیباچه گفته شد، در دربار شاهان اشکانی خیلی پسندیده بود . از بهترین آثارش ترگودیای میدئیا است . رك. G. Murray: *Euripides and his Age.*

۱۴

شاعر بوسیله سخن شبیه سازد . پس ترگودیا چه در نمایش چه در فقط خواندن باید همان اندازه تأثیر بخشد و حس شفقت و ترس ایجاد نماید .

وسایل خارجی — یعنی آنچه بشاعر علاقه ندارد ، مانند نقش و نگار منظره نمایش و پوشاك بازیگران .

خود رنجبری — یعنی رنجبری در حدود خود ، دیگرانرا بشفقت آورد .

اینها وقایعی است — رنجبری در دیگران یقیناً اثر دارد ، ولی چون اینگونه وقایع میان کسانی روی دهد که هرگز گمان نمیرود ، آن هم دلسوز باشد هم هولناك .

کلوتیمنسترا — حسب منظومه هومیروس، آگا میمنون چون از جنگ باز گشت، زنش کلوتیمنسترا با آیگیسثوس اورا بکشتند و نگذاشتند فرزندش را ببیند. هشت سال بعد اوریستیس در انتقام خون پدر، مادرش و آیگیسثوس را بکشت.

اریفوله — الکمئون مادر خودرا بنام اریفوله بکشت، زیرا برای یك گردن بند شوهر خودرا بکشتن داد.

میدئیا — در ترگودیای اوریپیدیس برای انتقام از بیوفائی شوهر، میدئیا دو فرزند خودرا بدست خود بکشت.

اویدیپوس سوفوکلیس — مخصوص گوید اویدیپوس بقلم سوفوکلیس زیرا دیگران نیز در اطراف این داستان ترگودیا ساخته بودند. رك.
Nauck. T. G. F.², p. 967

الکمئون — برای این غایشنامه رجوع شود Nauck. T. G. F.² p. 777,964
ترگودیای اودوسئیوس زخمی بقلم سوفوکلیس بوده.

کرسفونتیس — این ترگودیا بقلم اوریپیدیس بوده. رك.
Nauck. T.G.F.² p. 497

هله — از این ترگودیا معلوماتی نیست.

۱۵

اخلاق — مقصود اینجا اخلاق آدمیان غایش است. ابن سینا گوید «ان الخلق هو ملكة يصدر بها عن النفس افعال ما بسهولة من غير تقدم رويه» رك.
Goichon : *Lexique de la langue Philosophique d'Ibn Sina* p. 112.

زن — در رساله سیاست گوید مقام مرد از زن بالاتر است، یکی فرمانده

و دیگر فرمانبردار باشد. رك. Pol. 1254b13 باز گوید غلام قوت تعقل ندارد، و زن دارد ولی مسئولیت ندارد، و کودك دارد ولی هنوز خام است. رك. Pol. 1260a12

مردانگی — در رساله سیاست گوید دلیری مرد در فرمانروائی و دلیری زن در فرمانبرداری است Pol. 1260a24 . و شعر باستشهاد آورد که « زیور زن در خاموشی است » باز گوید اگر دلیری مرد باندازه زن باشد او جبان است و اگر زن باندازه مرد در سخن جسور باشد زبان دراز است Pol. 1277b20

پایدار — یعنی اخلاق آدمیان باید در سراسر نمایش بر یك قرار باشد و تغییر نکند.

اورستیس — مقصود ترگودیای اوریپیدیس.

سکولا – نوحه‌گری اودوسئیوس بخشی از سکولا بوده و این دیثورمبوس بقلم تیموثئوس بود. رك. Gomperz : *Hellenica, Band* I, p. 79

ملانیپه – ترگودیای اوریپیدیس بنام ملانیپه زن خردمند. رك. Nauck. T.G.F.², p. 509

افیگنیا در آولوس — ترگودیای اوریپیدیس.

از خود داستان — در ترجمه ابو بشر آمده « و من البیّن ان اواخر الخرافات انما ینبغي ان تعرض لها وتنوبها من العاده نفسها » یعنی گره گشائی داستانها باید از خود اخلاق بوجود آید نه از داستان، چنانچه متن یونانی گوید. ولی چون این با اهمیّت داستان که در فصل ششم گوید که مهمتر از اخلاق است، منافات دارد، مترجمان توجّه بدان نکرده‌اند.

واقعه‌ٔ خدائی (اپومیخانس) — این ترتیبی بود که ناگهان خداوندی پیدا میشد و مجرای وقایع را تغییر میداد *Deus ex Machina* ویا بوسیله چرخ

یکی از آدمیان نمایش نمایان یا پنهان میشد. این نیرنگها را افلاطون استهزاء کند. رك. Cratyllus 425 D.

کشتی نشینی — این در ایلیادا باشد. رك. Iliad II, 155

در باره شعرا — پیشتر گفته شد این رساله ارسطو از میان رفته و فقط قطعاتی از آن موجود که روستانی بچاپ رسانده.

۱۶

بعضی گفته این فصل از ارسطو نیست ، بعلت اینکه در فصل یازدهم از شناسائی سخن گفت : پس چرا دو باره بدان باز گردد. رك.
Hardy : *Aristote. Poetique*, p. 9

عدم توانائی — یعنی ناتوانی در هنر.

سر نیزه — این عبارت باید از نمایشنامه‌ای گمنام باشد. آفریدگان زمین یعنی سپارتائیها در شهرستان تیبیس.

کرکینوس — سه شاعر بدین نام بوده. اینجا مقصود کرکینوس پسر ثیودکتوس در حدود سال ۳۸۰ پ.م. از مردمان اثینه. از آثارش هیچ باقی نیست. ستارگان نشانه‌ای بوده که با زماندگان پیلو پس حسب افسانه از او ارث بردند.

تورو — این ترگودیا بقلم سوفوکلیس بوده و از آن قسمت کوچکی با زمانده ، Nauck. T.G.F.², p. 272

واقعهٔ حمام — در اودیسئیا Odyss. XIX . اودوسئیوس بلباس تبدیل بخانه خود باز گشت ، و حسب رسم لازم میبود مهمان را حمام برند. دایه‌اش اورکائیا اورا بحمام برده ، چون جای زخم پایش را دید بشناخت. این

شناسائی پسندیده است ، امّا اینکه اودوسئیوس محض خود شناسی زخم را بخوکبانان نشان داد ، از هنر دور است.

افیگنیا — باز مقصود ترگودیای اوریپیدیس است. افیگنیا چون شنید بیگانه‌ای از شهرستان آرگوس آمده ، بالطبع کوشید بدستیاری او نزد برادرش نامه‌ای بفرستد ، و بدین وسیله اورستیس اورا بشناخت . ولی اورستیس برای خود شناساندن بخواهر ، ذکر سوزن دوزیهای اورا کرد ، و این مانند خود شناسی اودوسئیوس بخوکبانان ، پسندیده نیست .

تیریئوس — برای پاره‌های این ترگودیا رك. Nauck. T.G.F.², p. 257 تیریئیوس پس از تصرّف نمودن فیلوملا ، زبان اورا ببرید تاکسی را آگاهی ندهد ، فیلوملا خواهرش را با صدای دوك در بافتن آگاه کرد. این نوع تیز در نظر ارسطو پسندیده نیست .

دیکائیوگنیس — ترگودیا نویس سده چهارم . از آثارش چند سطر باقی مانده . رك . Nauck. T.G.F.², p. 775 . در داستان قبریصیان پسر پس از مرگ پدر بلباس تبدیل بمنزل باز گردد ، و چون نقش پدر را ببیند، بگرید و دیگران اورا بشناسند .

گزارش الکینوس — در اودوسئیا Odyss. VIII, 521

خوئیفوروی — ترگودیای ائیسخلوس Choephores V, 168

پولوئیدوس — از قرار بایواتر، این مرد از نقادان ادب بوده و در یونان نقد ادب جزو هنر سوفسطائیان بود ، ولی Hardy گوید این مرد ترگودیا نویس بود و همان کسی است که نامش در دیودوروس آمده. رك . Diodorus of Sicily XIV, 46, 6.

تودئیوس — از این ترگودیا معلوماتی نیست.

فینئیدای — باز معلوماتی نیست . در یونان باستان دختران را هنگام تولد در کوهستان میگذاشتند تا هلاك شوند .

استدلال نادرست — در اینخصوص رك . Hardy, p. 83

فرستادهٔ دروغین — از این ترگودیا معلوماتی نیست .

۱۷

انجام دادن — باید پوشیده نماند که بنظر ارسطو ، در داستان سخن چیزی است ثانوی . انجام دادن اینجا یعنی بشکل کامل در آوردن .

کرکینوس — از ترگودیای این نویسنده که شاید نام امقیارائوس داشته معلوماتی نیست .

پر موهبت — یعنی کسی که طبع فطری دارد ، نه کسی که در نتیجه ورزش و درس شعر گوید .

شیدا (مانیکوس) — از حیث لغت یعنی دیوانه . یونانیان میگفتند شاعر هنگام شعر گوئی بهوش نیست و ملهم میباشد . و افلاطون در بعضی رسایل بطنز از دیوانگی ستایش کند . رك . Phaed. 245 A. . شمس قیس گوید « شاعر نظم سخن بشهوت طبع خویش کند . . . و فرق بسیار است میان آنچه بشهوت و خوش آمد طلبند ، و آنچه برای نیکوئی و ستودگی خواهند ، و شعر فرزند شاعر است » المعجم في معایير اشعار العجم . چاپ لندن و تهران .

آلهه — مقصود اینجا Artemis است که در اصل از خدایان ایرانی بود بنام اناهیتا سپس ناهید شد .

مقصود از رفتن — مقصود از رفتن اورستیس و رفیقش ، آوردن مجسمه آلهه بود باثینه .

پولوثیدس — در فصل شانزدهم ذکر نمود.

۱۸

گره گشائی (لوسیس) — در فرانسوی و انگلیسی denouement گویند. در ترجمهٔ عربی و ابن سینا حلّ و ربط آمده ما عین واژهٔ یونانی را بفارسی گردانده، چه مقصود گشودن رشتهٔ پیچ اندر پیچ وقایع است

لینکئوس — در فصل یازدهم ذکر این ترکودیا را کرد.

و باز — در اینجا متن افتادگی دارد. برای تصحیح رك. Bywater, p. 53. و باز Rostagni, p. 105

چهار نوع — برای بحث در این چهار نوع رك. کتاب Bywater, p. 250

ایثیانتس — برای نمایشنامه‌های بدین نام رك. Nauck. T.G.F.², p. 963

اکسیونیس — باز رك. Nauck, p. 965

فثیوتیدس و پلثیوس — بقلم سوفوکلیس. رك. Nauck, p. 282, 239, 554

فورکیدس و پرومیثوس — نمایشنامه‌های ساتوریك بقلم ائیسخلوس. رك. Nauck, p. 83, 62

آگاثون — از قرار معلوم آگاثون در ایام خود شهرتی بسزا داشته وارسطو مکرّر نام او را میبرد.

۱۹

علم بلاغت — در رساله بلاغت سه گونه سخن ذکر کرده (۱) بقصد کسب اعتماد شنوندگان. (۲) بقصد تأثیر بر احساسات شنوندگان. (۳) بقصد تأثیر بر افکار شنوندگان. اینجا تنها بدو نوع اخیر متوجه

شود. رك. Rhet. 1356ᵃ1, 1378ᵃ20, 1403ᵃ20 باز رك. دانش نامه علائی بقلم ابن سینا. چاپ تهران. ص ٥٦

دل انگیز — در خواندن این کلمه در متن یونانی اختلاف هست. بعکس Hardy و Spengel ما بر اساس ترجمه ابو بشر و Rostagni ترجمه کردیم.

طرز گفتار — اینجا یعنی لحن و چگونگی سخن. امّا نزد نحویان معنائی دارد معادل Figures of Speech. ایرانیان و عرب در گذشته σχήματα τῆς λέξεως را میگفتند البدیعیّات اللفظیّة، و σχήματα διανοιας، البدیعیّات المعنویّة. رك.
Medieval Islam, von Grunnebaum. Chicago Univ. 1945, p. 327

پروتاگوراس — استاد سوفسطائی نامی سده پنجم که ذکرش در آثار افلاطون خیلی آمده. این مرد سخن شناس پیش از ارسطو تفاوت میان امر و درخواست و پرسش و پاسخ را بحث نموده. و این از قرار کتاب Diogenes Laertius 9,53. ولی البتّه این ایرادی که از هومیروس گرفته و اینجا مذکور، بی مورد است.

۲۰

از جمله کسانی که گفته این فصل از ارسطو نیست یکی Ritter است. گرچه مطالبش بیشتر راجع بصرف و نحو و فقه اللغة باشد، باید فراموش نکرد در یونان صرف و نحو از تفسیر شعر عیان آمد. رك. کتاب بایواتر ص ۲٦۰

گفتار (لیکسیس) — در این باب رك. مقدّمه ابن خلدون فصل «علم اللغة» ص ٥٤٨

حرف (ستوخیئون) — یعنی حرف تهجّی. نخست افلاطون آن را

بمعنی عنصر element استعمال نمود ، سپس ارسطو . علمای اسلامی گاهی عنصر گاه اسطقس گفته .

نیم صدا دار — نزد نحویان یونانی اینها مانند سین و زاء و حرف کسا و پسا است که بعدها با حروف ساکنه ، حروف سالمه Consonents نامیده شد . در این خصوص در رسایل افلاطون رك .

Thaet. 203 B ; Cratyll. 424 C ; Phileb. 18 B.

تند — برای این اصطلاحات نزد نحویان یونانی رك . کتاب بایواتر ص ۲۶۶

حرف عطف — متن یونانی در این قسمت و در حرف تعریف ، خوانا نیست ، و این سبب اختلاف شده . جای حرف عطف حرف وصل نیز میتوان گفت . در یونانی هر دو لفظ از نام اعضای تن آدمی آمده . رك .
Rhet. 1407ª02

اسم (اونوما) — اینجا شامل اسم وصفت و ضمیر نیز هست . رك . رساله تفسیر که پیشینیان گاهی العبارة نامیده . De Interp. 16ª20 . ابن سینا در بخش منطق از رساله نجاة گوید « الاسم لفظ مفرد ، یدلّ علی معنی ، من غیر ان یدلّ علی زمان وجود ذلك المعنی من الازمنة الثلاثة » ص ۱۱

فعل (ریما) — شرحش در رساله تفسیر نیز هست . رك . De Interp. 16ª6-8 این لفظ نزد افلاطون شامل صفت هم بوده . رك . Cratyll. 399 A . شاید بدین سبب ابن سینا در منطق آن را کلمه گوید ، نه فعل . « الکلمه لفظ مفردة تدلّ علی معنی وعلی الزمان الذي كان ذلك المعنی موجودًا فيه لموضوع ما غير معيّن ، كقولنا مشی ، فانّه يدل على مشي لماش غير معيّن في زمان قد مضیٰ » ص ۱۱ . باز رك .

Goichon : *Lexique de la Langue Philosophique d'Ibn Sina*, p. 353

حالت (پتوسیس) — در ایام ارسطو این لفظ هنوز معنای حالت را بالتمامه نداشت . ابن سینا در گزارشنامهٔ خویش گوید « تصریف » ولی در

منطقش «اداة» آمده. «امّا الاداة فهی لفظة مفردة، انّما تدلّ علی امر لمعنی یصحّ ان یوضع او یحمل بعد ان یقترن باسم او کلمة، کقولنا فی، وعلی.» کتاب النجاة. ص ۱۱

قول (لوگوس) — شرح این در رساله تفسیر آمده. رك. De Interp. 17^a1 ابن سینا گوید «القول کل لفظ مرکّب» رك. النجاة ص ۱۲. باز «امّا القول فهو کلّ لفظ مؤلف، لجزئه معنی، و منه قول تامّ ومنه قول غیر تامّ» رك. Goichon: *Lexique de la Langue Philosophique d'Ibn Sina*, p. 319. باز رك. کتاب زاد المسافرین ناصر خسرو «اندر قول» ص ۷

جانور دوپا — این تعریف آدمی را ارسطو جاهای دیگر نیز آورده. رك. Metaph. 1030^a14 و باز در Topica 130^b8, 103^a27. ونزد ابن سینا نیز. رك. دانش نامه علائی ص ۱۹

۲۱

ساده (هپلوس) — در باره اسم ساده و مرکّب. رك. رساله تفسیر De Interp. 16^a23 و در رساله بلاغت Rhet. 1404^a36. ابن سینا گوید مفرد و مرکّب. رك. کتاب النجاة. ص ٥

هرموکائیکو کسانثوس — در نظر بعضی‌ها متن اینجا افتادگی دارد. ترجمه عربی افزوده «المتضرّع الی ربّ السموات».

معمولی (کوریون) — بایواتر گوید
established or familiar or propre name of a thing

زبان نا آشنا (گلوتا) — هاردی گوید *nom insigne*. مقصود اینجا هر کلمه‌ای که از زبان اثینه دور بود چه زبان بیگانه *foreign*، چه متعلّق

بدستهٔ‌ای جداگانه *dialect*، چه آنچه از استعمال افتاده *obsolete* که شمس قیس «مهجورات» نامد.

درخت (دورو) — این عبارت اخیر درمتن یونانی نیست و فقط در ترجمه عربی آمده. بر خلاف روستانی ما وجودش را لازم شمرده چه ممکن نیست مترجم عربی اینرا از خود آورده باشد.

استعاره (میتافورا) — این لفظ در یونانی یعنی جا بجا نموده. شمس قیس گوید «استعـارت نوعی از مجاز است و مجاز ضد حقیقت است». رشید الدین وطواط در فصل استعارت تفسیری بهتر دارد. رك. حدائق السحر في دقائق الشعر. چاپ تهران. یا ترجمه عربی این کتاب بقلم شواربی. چاپ قاهره ص ۱۲۲. ارسطو شرح استعارت را در رساله بلاغت نیز دهد. رك. Rhet. 1405^a3 ; 1410^b36 باز در رساله جدل Topica 6.2. 140^a9

جنس (گینوس) — ابن سینا گوید «الجنس هو المقول علی کثیرین مختلفین بالانواع فی جواب مـا هو» کتاب النجاة. ص ۸. بـاز رك.
Goichon : *Lexique de la Langue Philosophique d'Ibn Sina*, p. 405

تیغ روئین — این دو مثال از ایام Vahlen به امپدوکلیس منسوب گشته که در منظومهٔ کثارموی گفته، ولی معنی بدرستی معلوم نیست. شاید اولی یعنی شمشیر روئین و دوم کاسه‌های بادکش.

قیاس تناسب (انالوگون) = analogy. شمس قیس مـانند ابن سینا گوید تمثیل «این نوع استعارتی است بطریق مثال... واین صنعت خوشتر از استعارت مجرّد باشد» المعجم في معاییر اشعار العجم. برای تمثیل یا قیاس تناسب نزد ارسطو رك.
Nic. Eth. 1131^a31 باز Rhet. 1410^b36 باز Metaph. 1070^b17

و انواع قیاس نزد ابن سینا رك. کتاب النجاة ص ۳۱

جام بی می — این امثال از غایشنامه‌ای است بنام ایرانیان بقلم تیموثئوس که قطعاتش باقی است رك. Frag. 22 edit. Wilamowitz باز رك. Hardy, p. 85

آرایشی (کوسموس) — روستانی عقیده دارد که شرح کلمه آرایشی در اینجا از متن افتاده Rostagni, p 128.

ساختگی — کلمات نوساخته را یونانیان (اونوما توپوئیئیا) میگفتند رك. Topica VI, 2 از جمله کلماتی که خود ارسطو برای تعبیر افکار خویش ساخته دو صفت است ἐκεῖνινος (Metaph. VI, 7) و باز φῖλολοίοντος (Nico. Eth. I, 8) و دیگر اصطلاح فلسفی انتلیخیا است که اروپائیان اکنون بکار برند و نزد اسلامیان نیز مستعمل گشت، هر چند گاهی آن را الکمالات ترجمه مینمودند. رك. رساله ابن سینا «کتاب في النفس على سنة الاختصار ومقتضى طريقة المنطقيين» چاپ فاندیك قاهره. ص ۲۷

مذکر — این تقسیم اسامی را بمذکر و مؤنث و میانه، نخست پروتاگوراس، استاد سوفسطائی، نمود. رك. رساله بلاغت Rhet. 1407b7 باز کتاب فهرست ابن الندیم چاپ مصر ص ۲۴.

پنج — این پنج مثال در متن یونانی نیست، ما مانند بعضی دیگر، آن را از ترجمه عربی ابو بشر اقتباس کرده.

۲۲

ذکر این فصل در رساله بلاغت آمده رك. Rhet. 1404a39. و در باره انتخاب کلمات رك. Rhet. 1404b1-8 آثار این فصل در کتاب فقه اللغة بقلم ابن فارس که سیوطی ذکر نموده، درست آشکار است. رك. کتاب المزهر. ج ۱ ص ۲۳۵

کلیوفون — ذکر کلیوفون در فصل دوم آمد . سثنلوس یکی از ترگودیا نویسان بود . اریستوفانیس ، کومودیا نویس نامدار اثینه ، گوید سخن سثنلوس بی نمك و سرکه مزه ندارد .

سخن عامی (ایدیوتیکون) — بایواتر گوید
the prosaic as opposed to the poetic mode of expression.
برای فرق میان سخن عامی و سخن شاعرانه نزد افلاطون رك . Laws 890 A باز Symp. 178 B باز Phaed. 258 D

معما (آینیگما) — برای وجود استعاره در معما رك . رساله بلاغت Rhet. $1405^b4, 1405^a35$ در لغز و معما شمس قیس گوید « لغز آنست که معنئ از معانی در کسوت عبارتی مشکل متشابه بطریق سئوال بپرسند . . . » باز رك . شرح رشید الدین وطواط در فصل معما و دیگر در فصل لغز . حدائق السحر چاپ تهران و ترجمه عربی ص ۱۷۱ و ۱۷۲

زبان بیگانه (بربریسموس) — یونانیان هر نا یونانی را بربروس یعنی بیگانه گفته و زبان یا کلمات نا مفهوم بیونانیانرا بربریسموس نامیده و ضد آن میشود هلنیسموس *hellenism and barbarism* شمس قیس گوید « غریب » و این عین ترجمه یونانی است . و سیوطی در کتاب المزهر گوید « حوشی الکلام و حشیه و غریبه » رك . ج ۱ ص ۲۳۳ . ما گمان میبریم این نیز از تاثیر رساله ارسطو است نزد دانشمندان اسلامی .

درهم کرده — در رساله بلاغت گوید آمیختن کلمات معمولی و نا آشنا سخن را زیبندگی دهد . رك Rhet. 1414^a25 باز گوید مرد در سخن رانی باید اینها را درهم کند Rhet. 1404^b18

اوکلیدس — از این نقاد معلوماتی نیست . اینجا معنی اشعار اهمیت ندارد ، مقصود چگونگی تمدید و تغییر کلمات است . از جمله نقادانی که شاعران را در صحنه نمایش تنقید مینمودند ، اریستوفانیس کومودیا نویس

بود و بویژه اوریپیدیس را در یك نمایشنامه سخت استهزاء نموده .

امثال — این سه مثال از هومیروس است بدین ترتیب Iliad XVII, 265 Odyss. IX, 515 ; XX, 259

اریفرادس — معلومات درستی از او نیست .

استعاره — برای اهمیت استعاره در سخن رانی رك . Rhet. 1404^b32

نبوغ (اوفوئیا) — مقصود اینجا موهبت فطری و هنر طبیعی باشد ، آنچه از درس و کوشش نیاید . رك . رساله اخلاق Nic. Eth. 1114^b6

۲۳

لذّت مخصوص — هر نوع شعر چون دارای شروط هنر باشد لذّت مخصوص را میبخشد . لذّت مخصوص در ترگودیا و اپوپوئیا یکی است ، ولی در ترگودیا در شکلی جمتر و کاملتر است . رك . گزارش Else در مجلّه *Aristotle*, ... H.S.C.P. XLIX, p. 194

هشت ترگودیا — در این موضوعهائی که ذکر نموده خیلی شاعران ترگودیا ساخته . رك . بایواتر ص ۳۰۹

قبریصیان — برای قطعات منظومه قبریصیان و ایلیادای کوچك رك . *Epicorum Graecorum Fragmenta*. Kenkil. Leipzig. 1877 k

۲٤

گفتار — در رساله بلاغت نیز ذکر استعارات زنده و دلپذیر هومیروس را میکند . رك . Rhet. 1411^b31 .

یك مجلس شنیدن — یعنی در یك جلسه. در جشن دیونوسیوس مسابقه میان سه شاعر بود ، و هر شاعر سه ترگودیا نمایش میداد ، و پس از سه پنجم باضافه یك نمایش ساتوریك . مجموع اینهـا در حدود پانزده یا شانزده هزار بیت میشد . ایلیادا میان شانزده و هفده هزار بیت است .

اندام — در رساله بلاغت گوید شیوه نویسندگی باید سنگین باشد .
رك . Rhet. 1407^b26

همانند بودن — لزوم تغییر و تنوّع در رساله بلاغت نیز آمده. رك .
Rhet. 1371^a25

خایرمون — در فصل اول از او گفت .

تعاقب هکتور — این واقعه در ایلیادا آمده رك . Iliad XXII, 205

لذّت بخش — باز متذکّر شود که مقصود شعر ترگودیا لذّت بخشیدن است از راه ایجاد شگفتی . باز در رساله بلاغت. رك .
Rhet. 1371^a31, 1404^b10

قیاس (سوللوگیسموس) — ابن سینا گوید « قول مؤلف من اقوال ، اذا سلم ما اورد فیه من القضایا ، لزم منـه لذاته قول آخر ، و اذا اوردت القضایا فی مثل هذا الشيء الذی یسمّی قیـاساً او استقراء او تمثیلاً سمّیت حینئذ مقدّمات » در رساله اشارات. باز رك .
Goichon : *Lexique de la Langue Philosophique d'Ibn Sina*, p. 338

پیشین و پسین — ابن سینا گوید المتقدم والمتأخر *antecedent and consequence* در دانش نامه علائی میگوید پیشی و سپسی .

داستان حمام — در گذشته بهمه کتاب نوزدهم اودوسئیا نام نیپترا Niptra میدادند . اینجا مقصود ابیـات 248-365 است . اودوسئیوس بزبان مردی

بیگانه، وصف پوشاك اودوسئیوس را میکند. پس پینیلوپه بخود گوید اگر این مرد از پوشاك اودوسئیوس آگاه است، داستانش نیز باید راست باشد.

خرد ناپذیر (ألوگون) — شمس قیس گوید « بحدّ استحالت عقلی ».

الکترا — این ترگودیا از سوفوکلیس است. بازیهای پوثیك هر چهار سال یك مرتبه بافتخار اپولون در جشن بزرگی برپا میشد.

موسیانها — این گویا بقلم ائیسخلوس بوده. رك. Nauck T.G.F.², p. 47

اودوسئیوس لب دریا — این در فصل سیزدهم اودوسئیا است. رك. Odyss. XIII, 116 در آنجا گوید اودوسئیوس را در حال خواب بر لب دریا نزدیك ایثاکا از کشتی پیاده کردند.

۲۵

مسئلهها (پروبلیا) — از این لفظ که در لغت یعنی سختیهای در پیش راه مقصود مشکلاتی بود که نزد استاد یا درگروه دوستان موضوع گفتگو قرار میدادند. چنانچه در آثار افلاطون نیز ذکرش مکرّر آمده. و اساس مسئله همیشه یك سختی بود که در حلّش اختلاف داشتند و این در مدرسههای دوره اسلامی نیز معمول بود.

شاعر — در آغاز ارسطو سه قاعده گذارد که در حلّ مسئلهها ما را یاری کند. (۱) شبیه سازی شاعر، مانند نقّاش، میشود بر سه گونه باشد، یا آنچنانکه چیزها بوده، یا آنچنانکه گویند، یا آنچنانکه باید باشد. (۲) شاعر که بوسیلهٔ سخن شبیه سازد، در استعمال کلمات یك آزادی مخصوص خود دارد. سیوطی در کتاب المزهر گوید « والشعراء امراء الکلام، یقصرون الممدود، ویمدّون المقصور، و یقدّمون و یؤخرون و یومئون و یُشیرون، و یختلسون و یعیرون و یستعیرون . . . » چاپ قاهره

ج ۲ ص ۴۷۱ . (۳) شروط درستی در هـنر شعر و هنرهای دیگر یکی نیست . هر کدام میدان فعالیتی است جداگانه .

صورتگر دیگر — یعنی مانند مجسمه ساز .

یکی از سه طرز — در فصل دوم گفت مردمانرا میتوان چنین و چنان وصف نمود . اینجا گوید چیزها را ، تا انکه شامل همه اوصـاف شعری کلیتاً باشد .

تغییرات سخن — آنچه در فصل ۲۱ شرح داد . باید بیاد آورد که همـه رساله جواب ارسطو است بانتقـادات افلاطون در رساله جمهوریّت . جائی که گوید سخنان و اوصاف هومیروس مخالف حقیقت است . و پوشیده نیست که شاعران را در گذشته سرچشمه دانش و خردمندی میشمردند و سخنانشانرا فصل الخطاب میدانستند . ارسطو گوید حقیقت علمی یك چیز و حقیقت شعری چیز دیگر . شعر یك مقصود و وظیفه و وسایل و شروط درستی دارد که مخصوص آن است . ولی نباید استنتـاج نمود که ارسطو بنظریّه هنر تنها محض هنر *art for art's sake* عقیده داشته . زیرا این نظریّه بعدها در دوره عیسویت پیدا شد . هنگامی که پیشوایان دینی از یك سو نمی توانستند زیبائی اشعار هومیروس را منکر شوند و از سوی دیگر عقیده خدایان بی‌شمار و اخلاق نکوهیده آنانرا بپذیرند . پس گفتند باید بشعر تنها از نقطه نظر سخن و چگونگی تعبیر نظر نمود نه از وجهه راستی و درستی مطلب .

هنر سیاست — این هنر در نظر یونانیان شامل دستور و ترتیب زندگی آدمی بوده . رساله سیاست ارسطو که با رساله اخلاق خود مربوط نمـود ، این نظریّه را درست نشان دهد .

ذاتی و عَرَضی — ابن سینـا گوید « قد قیل فی التمییز بـین الذّاتی والعَرَضی ، ان الذّاتی مقوّم و العَرَضی غیر مقوّم » رك .

Goichon : *Lexique de la Langue Philosophique d'Ibn Sina*, p. 138

باز رجوع شود بتحقیق بسیار ژرف استاد پژوهنده دکتور پینیس در کتاب «مذهب الذرة عند المسلمین» ترجمه عربی دکتور ابوریده. قاهره ص۱۷و۱۸.

عدم توانائی – اینجا یعنی عدم هنرمندی چه هنر در نظر ارسطو یك نوع قوّت و توانائی است. فردوسی گوید «توانا بود هر که دانا بود».

انتقادات – مقصود انکه وجود مسئله خود یك نوع انتقاد بر شاعر است.

چون امور نا ممکن ساخته باشد – Ueberweg گوید طرز سخن اینجا دلیل است که این رسالهٔ سخن رانی بوده و بشنوندگان القا میشده.

تعاقب هکتور – که در فصل ۲٤ ذکر نمود.

نیزه‌هاشان – این بیت از هومیروس است. رك. Iliad X, 152. این ترتیب خوبی نیست، ولی شاعر گوید پیشتر چنین میکردند.

قاطرها – از هومیروس. رك. Iliad I, 50.

دولون – باز از هومیروس Iliad X, 316 مسئله انکه اگر دولون بد ترکیب بود، چگونه میشد تندپا باشد، و جواب انکه شاید مقصود انکه زشت رو بود.

زنده‌تر – باز از هومیروس Iliad IX, 202

همه خدایان – باز از هومیروس Iliad X, I

تنها او – باز از هومیروس Iliad XVIII, 489 مسئله انکه چه طور هومیروس گوید ستاره بزرگ بنات النعش Big Bear تنها در دریا نخسبد یعنی غروب نکند. جواب انکه این ستاره از همه مشهور تراست ومشهورترین

بودن خود یك نوع تنها بودن است . در بوندهشن این مجموعه ستارگان ، هفت آورنگ نام دارند . رك . مقساله استاد پهلوی در دانشگاه لندن .
Henning : J.R.A.S. Oct. 1942

هیپیاس — بعضی گویند شاید از نقّادان آواخر سده پنجم بوده . برای این مثال که از هومیروس است ، و بسته بچگونگی خواندن کلمه باشد ، رك . کتاب بایواتر ص۳۳۷ وباز Fyfe : *Aristotle's Art of Poetry*. Oxford, p. 75

امپدوکلیس — در باره شرح این مثال رك . بایواتر ص ۳۳۹

ایهام (امفیبولیــا) — برای شرح این مثــال که از هومیروس است Iliad X, 251 رك . بایواتر ص ۳٤۰ و روستانی ص ۱٦٤ . در شرح ایهام شمس قیس گوید « بگمان افکندن است ، و این صنعت چنان برد که لفظی ذو معنیین بکار دارد ، یکی قریب و یکی غریب ، تا خاطر ســامع نخست بمعنی قریب رود ، و مراد قایل معنی غریب باشد » المعجم فی معاییر اشعار العجم . باز شرح رشید الدین وطواط در فصل ایهام . چاپ تهران و ترجمه عربی ص ۱۳۵ .

خدایان می ننوشیده — خدایان برای خود مشروبی داشتند بنام نکتار که مانند می با آب درهم میکردند . آدمیزاد که مرگ پذیر است از این مشروب محروم بود چه هر که مینوشید زنده جاوید میشد .

نیزهٔ برنجی — این از هومیروس است Iliad XX, 272 . زره اخیلوس که هفائیستوس برایش ساخته بود یك روی زرّین داشت و دو روی روئین و دو روی فلزی . هومیروس گوید نیزه ئی که اینئیاس بر اخیلوس پرتاب کرد ، از دو روی گذشت و در روی زرین باز ماند .

مسئله — روی زرین البتّه روی خــارجی بود ، پس چگونه از دو رو گذشت و در روی زرّین باز ماند .

جواب - هر چند از دو رو گذشت آن روی زرّین نخستین بود که نیزه را باز داشت .

گلوکون - همان مفسر اشعار هومیروس است که افلاطون ذکر کرده Ion 530 D رك . روستانی ص ۱۶۶ .

ایکاریوس - در این مسئله رك . بایواتر ص ۳٤٤ و روستانی ص ۱۶۷ .

زئوکسیس - در فصل ٦ ذکرش آمده .

میدیئیا - در ترگودیا ، چون ایاسون میدیئیا را بیرون کرد ، ناگهان ایگیئیوس پادشاه اثینه پیداشد و اورا پناه داد . این امری بود نا محتمل ، چه بوقایع دیگر علاقه‌ای نداشت .

۲٦

کدام یك - معلوم میشود نزد مفکران روزگار افلاطون و ارسطو اختلاف بوده ، که کدام یك عالی‌تر است و ارزش بیشتر دارد ، شعر اپوپوئیا یا ترگودیا . و از قرار رساله نوامیس افلاطون (Laws 658 D) بعضی اعتقاد داشته شعر اپوپوئیا عالی‌تر است ، ولی ارسطو نخست دلایل آنها را ذکر نموده ، ردّ کند و از ترگودیا طرفداری نماید .

دیسکوس - همان قطعه گردی است از چوب که اکنون نیز در مسابقه‌های ورزشی پرت کنند .

سکولا - شاید مقصود غایشی است که در فصل پانزدهم ذکر کرد . رك . روستانی ص ۱۷۱

مونیسکوس - در باره مونیسکوس و کالیپیدیس رك . بایواتر ص ۳۵٤ و روستانی ص ۱۷۲

راپسود — اینها کسانی بودند که در دربار سر کردگان و در جشنهای عمومی حاضر میشدند و قبای قلاب دوخته پوشیده و تاجی بر سر نهاده و بر تخت نشسته پس از ستایش خدایان قطعه‌هائی از اشعار هومیروس با آب و تاب میخواندند . و درپی این کار از شهر بشهر میرفتند. کلمه عربی راویه تقریباً همان معنی را دهد و شاید در تقلید آنها بوده حمّاد راویه، آن مرد ایرانی نامدار ، همان پیشه را داشت و اشعار عرب را میخواند .

سوسیستراتوس — از سوسیستراتوس و مناسیثئوس معلوماتی نیست .

وظیفه هنر — در نظر ارسطو غایت اپوپوئیا و ترگودیا یکی است ، و وظائف هر کدام مشابه است ، یعنی ایجاد لذّتی که از جنبش حسّ شفقت و ترس آید . تشابه میان منظومه‌های هومیروس و ترگودیا را همه یونانیان قدیم میپذیرفتند و افلاطون نیز آنرا گفته . رك . رساله جمهوریّت . Rep. 605 C رك . بکتابی که بایواتر از آن نقل کند .

Adam : *Die aristotelische Theorie von Epos*, p. 33.

فهرست اصطلاحات ارسطو

۱ – تلفظ کلمه یونانی بنابر دستور Erasmus
۲ – (م) یعنی از قرار ابو بشر متّی، (س) از قرار ابن سینا، (ش) از قرار ابن رشد.
۳ – شماره ها بنابر ترتیب Bekker بی دو شمار نخستین
۴ – ترجمه انگلیسی از قرار Bywater وفرانسوی از قرار Hardy

ἀγαθός	— — agathós (50a28...) — good — bon	خوب
ἀγαθοί	— — agathoi (60b2) — excellences — qualités.	زیبندگیها – محسّنات
ἀγγελία	— — angelia (54b5) — announcing — annonce	آگهی
ἄγνοια	— — ágnoia (52a30...) — ignorance — ignorance.	ندانستن – نادانی
ἀγών	— — agón (50b18...) — public performance — concour.	مسابقه عمومی – الجهاد (م) المناظره (س)
ἀγωνίζομαι	— — agonizomai (60a9..) — coming forward — être en scène	خود پیش آوردن
ἀδιαίρετος	— — adiairetos (56b22..) — indivisible — indivisible.	تقسیم ناپذیر
ἀδυναμία	— — adunamia (60b17) — lack of power — impuissance.	ناتوانی
ἀδύνατον	— — adunaton (61b9) — impossible — impossible.	ناممکن – محال
ἀήθη	— — aethé (50a25..) — characterless — dépourvues de caractères.	خالی از خلقیّات
αἴνιγμα	— — ainigma (58a24..) — enigma — énigme.	معمّا
αἴσθησις	— — aisthesis (51a7) sensuous presentment — perception.	ادراك حسّی
	(54b16) — stage-effect — representation.	نمایش
	(54b38) — consciousness — reconnaissance.	آگاهی
αἶσχος	— — aíschos (49a35) — ugliness — laideur	زشتی
αἰτία	— — aitia (48b4) — reasons — causes.	سبب، علّت (س)

ακολυθεῖν — — akolutheiu (48a3..) — follow — ramener. متابعت نمودن
(49b10..) — agree — سازگار بودن - توافق داشتن
with — aller de paire avec

ακρόασις — — akróasis (59b22) — hearing — audition. عاس شنیدن

ἄκρων — — ákron (57a2..) — extremity — extremité. کناره

ἀληθής — — alethés (60a24) — true — vraie. راست

ἄλογον — — álogon (54b6) — improbable — irrationel. نا معقول - خرد ناپذیر

ἁμάρτημα — — hamártema (49a34) — mistake — défaut. نقص - زلل (م)

αμαρτία — — hamartía (53a9) — error of judgement — erreur. اشتباهکاری - خطا (م)

ἄμετρα — — ámetra (51b1) — in prose — en prose. سخن نا موزون

ἀμφιβολία — — amphibolía (61a25) — equivocal term — mot a double sens. ابهام

ἀναγκαῖον — — anankaion (54a29..) — necessity — necessité. لزومیت - وجوب

αναγνώρισις — — anagnórisis (52a29..) — recognition — reconnaissance. شناسائی - استدلال (م) (س) (ش)

ἀνάγνωσις — — anágnosis (62a17) — reading — lecture. خواندن

ἀναίσθητος — — anaísthetos (50b39) — imperceptible — imperceptible. نا محسوس

ἀνάλογον — — análogon (57b9) — analogy — analogie. تمثیل (س) - قیاس تناسب

ἀνάξιος — — anáxios (53a4) — underserving — sans mériter نا مستحق

ἀναπαίστος — — anapaistos (52b24) — anapaest — vers anapastique. ابیات اناپائیستوس

ἀνομοίος — — anomoios (49b30) — diverse — dissemblable. گونا گون - نا مانند

ἀνώμαλος — — anómalos (54a26..) — inconsistent — inégal a lui même. ناپایدار

ἀόριστος — — aóristos (49b14) — not limited — pas limité. نا محدود

απαγγελία — — apangelía (49b26) — narrative — récit. داستان سرائی

απαθές — — apathés (53b39) — devoid of suffering — sans coup de malheur. خالی از رنجبری

ἀπεικάζω — — apeikázo (47a19) — portray — tracer l'image. صورت کشیدن

ἄπειρον — — ápeiron (51a17) — infinity — infinité. بی پایان

ἀπεργασία — — apergasía (48b18) — execution — نگارش - الفعل (م)
(50b20) — getting up — mise en scéne. آراستگی

ἀπίθανον — — apíthanon (61b12) — unconvincing — incroyable. غير مقنع

ἁπλοῦς — — haploos (49b11) one kind — uniforme. بر يك نوع
(52a10) — simple — simple. ساده
(53a12) — single — simple.] يگانه

ἀποκοπή — — apokopé (58b2) — curtailed — raccourcis محذوف

ἀπόκρισις — — apókrisis (56b12) — answer — reponce. پاسخ – جواب

ἀπορία — — aporia (54b21) — lack of invention — faute de mieux. ناتوانى

ἀπρεπές — — aprepés (54a30) — incongruous — manque de convenance. نا شايسته
(59b34) — incongruous — choquant. نا موافق – نا سازگار

ἀρετή — — areté(48a3)—virtue—vertue(ش) (م) (الفضيلة)–فضيلت–نيكوئى
(58a18)—perfection—qualité éssentielle نيكى – كمال

ἄρθρον — — árthron (56b21) — article — article. حرف تعريف – الفاصلة (س). (ش)

ἁρμονία — — harmonia (47a22) — harmony — mélodie. آهنگ – النظم (م) الوزن (س)

ἀρχιτέκτων — — architékton (56b11) — professor of the art — spécialiste. استاد هنر

ἄσημος — — ásemos (56b35) — non-significant — dépourvu de signification. بر معنى دلالت نا كننده

ἀσθένεια — — asthéneia (53a34) — weakness — sentiment. سستى احساسات

ἄτεχνος — — átechnos (54b31) — inartistic — étrange a l'art. دور از هنر – بلا صناعة (م)

ἀτραγῳδον — — atragodon (52b3) — untragic — éloigné du tragique. از تأثير تركوديائى دور

ἀτυχία — — atuchia (52b37) — ill-fortune — malheur. بدبختى

αὔλησις — — aulesis (48a9) — flute-playing — jeu de flute. مزمار زنى – اوليطيقس (م)

αὐλός — — aulos (61a18) — flute — flute. مزمار – المزف (س)

αὐτομάτον — — automáton (52a5) — chance — hasard. اتفاق – الاتفاق (س)

αὐτοσχεδιάσμα — autoschediásma (48b23) — improvisation — improvisation. بديهه گوئى – ارتجل (س)

ἄφωνον — — áphonon (56b35..) — mute — muette. حرف بى صدا

ἄψυχος — — ápsychos (52a34) — inanimate — inanimé. بى جان – غير المتنفسه (م)

βαρβαρισμός — — barbarismós (58a24..) — barbarism — barbarisme. بیگانه – بربریا (م)

βαρύτης — — barýtes (56b33) — grave — grâve سنگین – الصلابة (م)

βλαβερός — — blaberós (61b23) — corrupting — méchant. اخلاقاً زیان آور

βραχύτης — — brachýtes (56b32) — short — brève. کوتاه – الانقباض (م)

γελοῖον — — geloion (49a36..) — ridiculous — risible. خندناك – المطانزة (م) الاستهزاء (ش)

γένος — — génos (47b8) — genus — genre. جنس – جنس (م) (س)

γενόμενα — — genómena (51b17) — things that have happened — choses arrivées. امور واقع شده

γλῶττα — — glótta (57b1..) — strange word — non insigne. زبان نا آشنا – لسان (م) لغة (س)

γνώμη — — gnómé (50a7) general truth — ce qu'ils décident. حقیقت کلی

γνῶσις — — gnosis (52a30 .) — knowledge — connaissance. دانائی – دانستن

γραφή — — graphé (55a1) — picture — tableau. نقش – الکتابات (م)

δασύτης — dasýtes (56b32) — aspirated — rude. سطبر – الاتصال (م)

δεινόν — deinón (53a22) — horrible — provoque la crainte. هولناك – صعب (م)

δέσις — — désis (55b24) — complication — nœud. گره افتادگی – رباط (م) (س) (ش)

διακωμῳδεῖν — — diakomodein (58b6) — ridicule — railler sur la scène. مورد استهزاء قرار دادن

διάλεκτος — — diálectos (58b32) — language of common life — conversation زبان گفتگو

διάνοια — — diánoia (50a6..) — thought — pensée. اندیشه – الاعتقاد (ش) (م) لرأی (س)

διαπονεῖν — — diaponein (60b3) — elaborate — être travaillé. زحمت کشیدن

διατηρεῖν — — diaterein (54b15) — keep in mind — observer. در نظر داشتن

διαφορά — — diaphorá (48a16) — difference — différence. تباین – الفصل (م)

διδασκαλία —— didaskalía (56b5) — explanation — éxpression verbale. بزبان آوردن – تعلیم (م)

διήγεσις —— diégesis (56b11) simple statement — récit. گزارش – حدیث (م)

διηγηματική —— diegematiké (59a17) — narrative — imitation narrative. داستان سرائی – القصصی (س)

διθύραμβος —— dithýrambos (48a14) — dithyramb — dithyrambe. دیثورمبوس – دیثورمبو (م)

διορίζειν —— diorízein (47b23..) — make distinction — faire distinction. تمیز دادن

(50b21) — to distinguish — determiner. تحدید نمودن – حدّد (م)

διορισμός —— diorismos (57a7) — dividing point — division de la phrase. تقسیم جمله

διπλοῦς —— diploos (53a13) — double — double. دوگانه – مضاعف (م)

δόξα —— dóxa (53a10) — reputation — renommée. نامداری – جلال (م)

(61b10) — opinion — opinion commun عقیده عمومی

δράμα —— drama (48a28) — drama — drame. نمایش – القینه (م) دراما طربانات (س)

δραματικός —— dramatikós (59a19..) — dramatic — dramatique. با تأثیر نمایشی – درما طیقیانا (م)

δύναμις —— dýnamis (47a9) — capacity — effet. زور – تأثیر – قوّة (م)

δυνατόν —— dynatón (51b16) — possible — qui pourrait arriver. آنچه تواند بود – امر ممکن

δυστυχία —— dystuchia (51a13) — bad fortune — infortune. بدبختی

ἐγκώμια — enkómia (48b27) — panegyrics — éloges. شعر ستایش – مدیحه – المدیح (م)

ἔθος — éthos (61a27) — custom — usage. اصطلاح

εἶδος —— eidos (47a8..) — specie — espèce. نوع – نوع (م) (س)

(49a8) — formative element — élément constitutif. جزء صورت دهنده

εἰκονογράφος —— eikonográphos (54b9) — portrait-painter portraitiste. صورتگر

εἰκονοποιός —— eikonopoiós (60b9) — maker of likeness — qui façonne des images. شبیه ساز

εἰκός —— eikós (48b29..) — probability — vraisemblance. احتمال

ἐκπληκτικός — — ekplektikós (54a4..) — astounding — cause surprise. دهشت آور

ἔκπληξις — — ékplexis (55a17..) — surprise — surprise. شگفتی

εκστατικός — — ekstatikos (55a34) — be beside himself — s'abondonner au délire. از خود بیخود شده

ἐλεγεία — — elegeia (47b12) — elegy — élegy. مرثیه – الفایا (م)

ἐλεεινός — — eleenós (53b17) — arousing pity — suscite la pitié. شفقت انگیز

ἔλεος — — éleos (56b1..) — pity — pitié. شفقت – رحمة (م) (س)

ἐλεγειοποιός — — elegeiopoiós (47b14) — elegiac-poet — poète elegiaque. شاعر مرثیه ساز

εμβόλιμα — — embólima (56a29) — interludes — chants intercalés. اندرگاهان – الدخیلة (م)

ἔμμετρα — — émmetra (50b14) — in verse — en vers. سخنان موزون

εναντίον — — enantion (52a22) — contrary — contraire. متضاد

ἐναργές — — enarges (55a24) — vividness — néttete. روشن بودن

ἐξηλλαγμένον — — exellagmenon (57b3) — altered in form — modifié. تغییر شکل خورده

ἑξάμετρος — — hexámetros (49a27) — hexameter — hexametre. وزن شش گانه – الاوزان السدسیه (م)

ἔξοδος — — éxodos (52b16) — exode — exode. بیرون شدن – مخرج الرقص (م)

ἐπεισόδιον — — epeisódion (49a28..) — act — épisode. پرده

(52b16) — episode — épisode. افزایش

επεκτεταμενον — — epektetaménon (57b2) — lengthened out — nom allongé. کشیدگی یافته

ἐπιεικής — — epieikés (52b35) — good — bon. خوب

(62a2) — cultivated — distinguèe. فرزانه

ἐπισκοπειν — — episkopein (60b22) — reflect — examiner. پژوهش

ἐπιτίμημα — — epitimema (56b14) — criticism-reproche. انتقاد – تهجین (م)

εποποιία — — epopoiia (47a13..) — epic poem — épopée. اپوپوئیا

πος — — épos (49a5..) — epic poem — épopee. اپوس

ἐποποιος — — epopoiós (47b14) — epic poet — poète épique. شاعر اپوس ساز

ἔργον — — érgon (49a30) — work — travaille. کار

(50a31) effect — œuvre. تأثیر فعلی – عمل (م)

(51a31) — function — œuvre. وظیفه – فعل (م)

(62a18) — acting — representation. نمایش دادن

ἑρμενεία — — hermeneia (50b14) — expression — traduction. تعبير

εὐδαιμονία — — eudaimonia (50a17) — happiness — bonheur. فرخندگی — الفائزين (م)

εὐλογως — — eulogos (60a35) — probable — avoir air de verité. معقول

ευμνημονευτον —— eumnemoneyton (51a5) taken in by memory — aisément saisir. بآسانی دریاد داشت

εὐπλαστος — — euplastos (55a33) — easily assume mood — se façonne à leur gré. بآسانی بحالت آمده

εὐσύνοπτος — — eusýnoptos (51a4) — be taken in by eye — aisément embrassé du regard. بآسانی بنظر فرا گرفته

εὐτελής — — eutelés (48b26) — mean — vulgaire. پست

(58b22..) — poor — médiocre. بی ارزش

εὐτυχία — — eutuchía (52b37) — good fortune — bonheur. نیك بختی

ευφραίνειν — — euphraínein (50b2) — delight — plaire. لذّت بخشیدن — سرّ (م)

εὐφυία — — euphyiá (59a7) — genius — dons naturel. نبوغ

εὐχή — — euché (53a35) — wish — préférence دلخواه — الدعاء (م)

(56b11) — prayer — prière درخواست — التضرع (س)

ἐφεξῆς — — ephexés (52a1..) — natural séquence — suite naturelle. تتابع طبیعی

ζωγράφος — — zográphos (60b8) — painter — peintre. نقّاش

ζῷον — — zóon (48b7) — animal — animal. جانور

(50b35..) — living creature — animal. چیز جاندار

ἡδονή — — hedoné (48b18) — pleasure — plaisir. لذّت

ἡδύ — — hedu (60a17..) — giving pleasure — agréable. لذیذ — دلپذیر

ἡδυσμένος — — hedysméno (49b25) — with pleasurable accessories — relevé d'assaisonnement. چاشنی دار — ملائم جداً (س)

ἠθική τραγῳδία —— ethiké tragodia (56a1) — tragedy of character — tragédie de caractère. ترگودیای اخلاق

ἠθικός — — ethikos (60b3) — with character — comportent caractère. اخلاق جلوه دهد

ἠθογράφος — — ethográphos (50a28) — character painter — peintre de caractère. نقّاش اخلاق — یکتب عادات (م)

ἦθος — — ethos (49b38..) — character — caractère. خلق - العادة (م) (ش)

ἡμίφωνον — — hemiphonon (56b25) — semi-vowel — demi-voyelle نيم صدادار

ἡρωικὸν μέτρον — — heroikón métron (59b32) — heroic metre — métre heroic. وزن هروئيك

θαυμαστόν — — thaumastón (60a12) — marvellous — merveilleux. شگفت آور

θέατρα — — theatra (53a34) — audiences — public. تماشا كنندگان - المعروف بثيوطرون (م)

θεωρία — — theoria (50b38) — view — la vue. نظر

(56b9) — inquiry — question. تحقيق

θρῆνος — — threnos (52b24) — lamentation — complainte نوحه گرى - الانتحاب (م)

ἰαμβεῖον — — iambeion (69b19) — iambic verse — vers iambique. ايمبيك - ايمبق (س)

ἰαμβίζω — — iámbizo (48b32) — to lampoon — lancer des railleries درشت گوئى - قاون (م)

ἰδέα — — idéa (49b8) — form — forme. شكل

(58a26) — nature — éssence. صورت

ἴδιος — — idios (49b16..) — peculiar to — propre à خاص - مخصوص

ἰδιωτικόν — — idiotikón (58a21) — prosaic — banal. سخن عاميانه

ἱκανῶς — — hikanos (49a8) — sufficient — assez. باندازه كفايت

(59b13) — due use — parfaitement باكفايت

κάθαρσις — — kathársis (55b15) purifying — purification پاك كردن - تطهير (م)

(49b28) — purgation — purgation. پاكسازى - تنق وتنظف (م)

καθ'ἕκαστον — — kath'hékaston (51b7) — the singular — le particulier. فردى

καθόλου — — kathólou (51b7) — universal — general. كلّى

κακία — — kakia (48a3) — vice — vice. زشتى

(49a32) — fault — vice. عيب - شرّ (س)

(53a8) — vice — méchancete. بدگوهرى - جور (م) الرذيله (ش)

κακοδαιμονία —— kakodaimonia(50a17)—misery—infortune. نا فرخندگی

καθ'αυτον —— kath'auton (60b16) — directly connected — rapporte a elle même. ذاتی

καλόν —— kalon (47a10) — good — belle. خوب — الجودة (م)
(48b25) — noble — belle با شکوه
(50b36) — beauty — beauté. زیبائی — الجودة (م)
(58b21) — fine — beau. زیبا

κατηγορία —— kategoria (62a5) — censure — reproche. طعن

κατά φυσιν —— kata physin (47a12) — naturel order — ordre naturel. ترتیب طبیعی

κατά μερος —— kata meros (47b28) — one after the other — tour a tour. یکی پس دیگر

κατά μικρον —— kata mikron(48b23)—gradual—petit a petit. اندك اندك

κατά συμβεβηκός —— kata symbebikós (50b16) — accidental — accidentelle. عَرَضی

κιθάρισις —— kitharisis (48a10) — lyre playing — jeu de cithare. چنگ زنی — الاعود (م)

κοινόν —— koinón (47b10) — common — commun. مشترك

κόμμος —— kómmos (52b18) — commos — comos. کوموس

κορυφαῖος —— koryphaios (61b32) — conductor — coryphée. سرکرده بازیگران

κόσμος —— kósmos (49b33) — equipment — ordonnance. آرایش — جمال و حسن (م)
(57b2) — ornamental word — nom d'ornement. اسم آرایشی

κυριον όνομα —— kyrion ónoma (57b1) — ordinary — nom courrant. واژه معمولی — حقیق (م) (س)

κωμῳδία —— komodía (47a14) — comedy — comedy. کومودیا — هجاء (م) قومودیا (س)

λαμπρά λέξις —— lamprá léxis (60b4) — ornate diction — élocution brillante. گفتار درخشان

λεκτικός —— lektikós (49a24) — speakable — dans le ton de la conversation. گویا

λέξις —— léxis (50b13) — diction—élocution. گفتار — القوله (م)
(60b12) — language — langage. زبان

λογος —— lógos (47a22) — language — langage. سخن — القول (م) الکلام (س)
(56b21) — speech — locution. قول
(60a27) — story — sujet. داستان

λύσις — — lysis (55b24) — de- nouement — dénouement. گره گشائی – حلّ (م) (س) (ش)
(60b6) — solution — solution. حلّ

μαθήσεις — — mathéseis (48b7) — lessons — connaissance. دانستنیها – تلمذات (م)
μανικός — — manikós (55a33) — with touch of madness — exalté. شیدا
μεγαλοπρέπεια — — megaloprépeia (59b29) — grandeur — grandeur. شکوه
μέγεθος — — mégethos (49b25) — magnitude — étendue. بزرگی – عظم و مداد (م)
(59b25) — length — étendue. درازی
μεθόδος — — methodos (47a12) — inquiry — recherche. مبحث
μελοποιία — — melopoiia (49b33..) — song — chant. آواز – النغمه (م) التلحین (س)
μέρος — — meros (49b16) — constituent part — element constitutif. اجزاء ترکیب کننده
(51a33) — part — partie. اجزاء
μεταβολή — — metabolé (52a23) — change — revirement. دگرگونگی – گردش – تغیر (م)
μεταφορὰ — — métaphorá (57b6) — metaphor — metaphore. استعاره – تأدّی (م) نقل (س)
μέτρον — — métron (47a30) — verse — vers. بیت شعر
(47b15) — meter — mètre. وزن
μῆκος — — mékos (49b12) — length — étendue. امتداد – درازی
(56a14) — scale — étendue. درازی
απο μηχανῆς — — apo mechanés (54b1) — stage-artifice — intervention divine. واقعه خدائی – الحیلة (م).
μιαρός — — miarós (52b36) — odious — répugnant. نفرت آور
μιμεῖσθαι — — mimeisthai (47a17) — to imitate — imiter تشبیه ساختن
(48a18) — to make — représenter. جلوه دادن
μίμησις — — mimesis (48a24) — imitation — imitation. تشبیه – تشبیه ومحاکاة (م) (س) (ش)
μῖμος — — mimos (47b10) mime — mime. میم
μνήμη — — mnéme (54b37) — memory — le souvenir. یاد آوری
μόριον — — mórion (47a11) — constituent part — partie constitutive. اجزاء ترکیب کننده

μορφή — — morphe (48b12) — form — forme. شكل – صورة (م)

μοχθηρία — — mochtheria (53a9) — depravity — perversité. بد سرشتی – بد منشی – تعب (م)

μῦθος — — mýthos (47a9) — plot — fable. داستان – الخرافة (م) (س) (ش)

μύουρον — — mýouron (62b6) — curt — mesquin. بريده

νόμος — — nómos (48a15) — custom — usage. رسم

(55b5) — nomic poetry — nome. نوموس

ξενικόν ὄνομα — — xenikon ónoma (58a22) — unfamiliar term — mot étranger à l'usage. نا معمول

ὄγκος — — onkos (59b28) — body — ampleur. اندام – حجم

ὀδυνερός — — odynerós (52b12) — painful — qui fait souffrir. دردناك

οἴησις — — oiésis (61b3) — notion — idée. عقيده

οἰκεῖος — — oikeios (53b11) — proper — propre à. ويژه – مخصوص

οἰκονομεῖν — — oikonomein (53a29) — execute — économie de l'œuvre. پروراندن مطلب – دبر (م)

οἰκτρός — — oiktros (53b14) — piteous — provoque la pitié. دلسوز

ὅλον — — holon (50b25) — whole — entière. تام

(51a35) — whole — le tout. كل

ὁμαλόν — — homalon (54a26) — consistency — constance. پايدار – المتساوى (م)

ὅμοιον — — hómoion (54a23) — like reality — résemblance. مانند اصل

ὄνομα — — onoma (56b21) noun — nom. اسم – نام

ὀξύτης — — oxýtes (56b33) — acute — aigue. تند – الحدة (م)

ὀργίλος — — orgilos (54b12) — quick to anger — violent تندخو

ὀρθότης — — éorthótes (60b14) — correctness — règle d'appreciation. درستی

ὁρισμός — — horismós (57a26) — definition — définition. تحديد

ὅρος — — hóros (49b23) — definition — définition. حدّ – حدّ (م) (س)

(59b18) — limit — limite. حدّ

ὀρχηστής — — orchestés (47a27) — dancer — danseur. رقّاص

οὐσία — — ousia (49b24) — essence — éssence. جوهر – جوهر (م)

ὄψις — — ópsis منظره نمایش – الوجه (م) النظر (ش) (م) البصر (س)
(49b33) — spectacle — spéctacle.
(50a13)—spectacle—appareil scénique. منظره نمایش

παθήματα — — pathémata (59b11) — scene of suffering — رنجبری
— coup de malheur.
(49b28) — emotions عواطف – تأثرات – انفعالات (م)

παθητική τραγῳδία pathetiké tragodia (55b34) — tragedy of suffering — pathetique. ترگودیای رنجبری

πάθος — — páthos (47a28) — what they suffer — passion. رنج
(52b11) — suffering — évènement pathetique. رنجبری

πάθη τῆς λέξεως — páthe tes lexéos (60b12) — modified forms of words — altération de laugage. تغییرات سخن

παράδειγμα — — parádeigma (60a26) — example — éxample. نمودار – مثال
(61b13) — model — éxample. سرمشق

παραλογισμός — — paralogismos (55a13) — bad reasoning — faux raisonnement. استدلال نادرست

πάροδος — — párodos (52b17) — parode — parodos. پرودوس (ورود) – عبور (م)

παρῳδία parodia (48a13) — parody — parodie. پرودیا

περαίνειν — — perainein (49b27) accomplish — operer. انجام دادن – عدل (م)

περιπέτεια — — peripéteia پریپتی (گردش بخت)–الانتقال (س) الادارة (م) (ش)
(52a22) — peripety — peripetie.

πίστις — pistis (54b27) — assurance — convaincre. اقناع

πεπλεγμένον — — peplegmenon (55b33) — complex — پیچیده – مقترن (م)

πεποιημένον ὄνομα pepoieménon ónoma (57b2) — coined word — nom formé par l'auteur. اسم ساختگی

πεποιημένον — — pepoiemenon (54b30) invented — inventé. ساخته شده

πλοκή — — ploké (56a9) — complication — nœud. گره افتادگی

ποιεῖν — — poiein (47b12) — make — faire. ساختن

ποιότης — poiotés (50a18) — quality — manière d'être. چگونگی

ποικιλία — — poikilia (59a34) — variety — diversité. تنوع

πονηρία — — poneria (54a28) — baseness — bassesse. پستی
(56a22) — villain — méchant. بدسرشت

ποῖος — — poios (47a11) — nature — nature. چگونه – کیف (س)

πόσος — — pósos (47a10) — number — nombre. چند — کم (س)

πρᾶγμα — — pragma (50b35) — thing — chose. موجود — چیز

πράγματα — — prágmata (50a15..) — incidents — faits. وقایع — الامور (م)

πρᾶξις — — praxis (49b36..) — action (م) العمل — فعل — کنش — کردار

πράττειν — — práttein (51b9..) — to do — faire. کردن

πράττοντες — — práttontes (48a1) — agents — hommes en action. صاحبان افعال — کنندگان

προαγορευσις — — proagoreusis (54b5) — forlelling — prédire پیش گوئی

προαιρεσίς — — proaíresis (50b9) — moral purpose — ligne de conduite. اختیار — اراده در کردار — رفتار

πρόβλημα — — próblema (60b22..) — problems — problèmes. مسائل — مشکلات

πρόλεγος — — prologos (52b16..) — prologue — prologue. پیش گفتار — مقدمة الکلام (م)

προσβολή — — prosbolè (56b26..) — addition — rapprochement de la langue ou lèvre. بهم زدن لب یا زبان

προσῳδία — — prosodia (61a22) — mode of reading — l'accent. چگونگی خواندن کلمهٔ

πρόσωπον — — prósopon (49a36..) — mask — masque. صورت عاریه — وجه المسخره (س)

πρότερον, ὕστερον — próteron, husteron (60a21) — antecedent, consequence antecedent, consequence. پیشین و پسین — المتقدم والمتاخر (س)

πτῶσις — — ptosis (57a18) — case — le cas. حالت — التصریف (س ش)

ῥαψῳδία — — rhapsodía (47b22) — rhapsody (م) چکامه — رقص المستبند

ῥῆμα — — rhema (57a14..) — verb — verbe. فعل — الکلمه (س ش)

ῥῆσις — — rhesis (50a29) — speech — tirade. سخن رانی — کلام (م)

ῥυθμὸς — — rhythmós (47a29..) — rythm — rythme ایقاع — ایقاع (س)

σατυρικὴ ποιησις —satyriké poiesis (49a22) — satyric poetry — satyrique. شعر ساتوریك — ساطوریقون (م)

σαφήνεια — — sapheneia (58a34) — clearness — clarté. روشنی

σεμνὴ λέξις — — semné lexis (58a21) — distinguished diction — noble. سخن برازنده — عفیف (م)

σεμνός — — semnós (48b25) — grave — a l'âme élevé. رزین

σημαντική — — semantiké (57a1..) — significant — significatif. دلالت کننده

σημεῖον — — semeion (49a25..) — evidence — indice. دلیل
(54b21) — sign — signe. نشانه
σκευοποιός — — skeuopoiós (50b20) — costumier — homme proposé aux accessoires. آنکه دستگاه تهیه کند
σκηνή — — skené (53a27..) — stage — la scène. صحنه نمایش - المسكن (م)
σκηνογραφία — — skenographia (49a18) — scenery — peinture de la scène. آرایش صحنه نمایش
σοφός — — sophós (56a22) — clever — habile. زرنگ
σπουδαῖος — — spoudaios (49b18) — good — bonne. خوب
(49b24) — serious — de caractère élevé. جدّی - الحريص (م) كامل الفضيلة (س)
στάσιμον — — stasimon (52b17) — stasimon — stasimon. ستاسیمون - المقام (م)
στάσιμος — — stasimos (59b34) — grave — grave. رزین
στοιχεῖον — — stoicheion (56b20) — letter — lettre. حرف - اللفظ (س) اسطقس (م)
στοχάζεσθαι — — stochazesthai (52b28..) — to aim at — viser. آماج قرار دادن
συλλαβή — — syllabé (56b21..) — syllable — syllabe. مقطع - مقطع (س) (ش)
συλλογισμός — — syllogismos (55a4..) — reasoning — syllogisme قیاس
σύμφυτον — — symphuton (48b5) — natural — در نهاد آدمی موجود
(54b22) — congenital — congénital. مادرزاد
συναπεργάζεσθαι — synapergazesthai (55a22..) — work out — donner l'achèvement. انجام دادن
σύνδεσμος — — syndesmos (56b21..) — conjunction — conjonction. حرف عطف - الرباط (س) (ش)
συνεχής — — synechés (52a15) continuous — coherent. پیوسته - متصلة (م)
συνήθεια — — synetheia (47a20) — practice — habitude. ورزش - العادة س
σύνθεσις — — synthesis (58a28) — combination — assemblage. ترکیب بندی - ترکیب (م)
συνθετή — — syntheté (56b35..) — composite — composé. مرکب
σύνολον — — sýnolon (47a16) — viewed as a whole — d'une manière générale. بطور کلّی
συνορᾶσθαι — — synorásthai (59b19) — be taken at one view — embrasser du regard. بیك نظر فرا گرفتن
σύριγγος — — syringos (47a26) — pipe — syrinx. نای - الصفر (م)

σύστασις —— sýstasis (50a15) — combination — assemblage. ترکیب بندی
(52a19) — structure — constitution. ساختمان
(53a15) — story — combinaison. ساختمان
(53b2) — structure — agencement. ترکیب بندی
σύστημα —— sýstema (56a11) — body — ensemble. مجموعه
σχῆμα —— schéma (47a19) — form — dessein. شکل
σχήματα τῆς λέξεως schemata tes léxeos (56b9) — turns to spoken language — modes de l'élocution. طرزهای گفتار

τάξις —— táxis (50b37) — order — ordre. انتظام — ترتیب (م)
ταπεινός —— tapeinós (58a20) — mean — basse. رکیك — پست
τέλειος —— téleios (49b25) — complete in itself — complète کامل
τέλος —— telos (57a7..) — end — fin. پایان
(50a22) — purpose — fin. غایت
τερατώδες —— teratodes (53b9) — monstrous — suscitent l'horreur. موحش
τετράμετρον —— tetrámetron (49a21) — tetrameter — tétramètre. وزن چهارگانه — رباعیة الوزن (م)
τέχνη —— techné (47a21) — art — art. هنر — الصنعه (م)(س)
τραγικόν —— tragikón (53b39) — tragic — tragique. با تاثیر ترگودیائی
τραγῳδία —— tragodia (47a13..) — tragedy — tragédy. ترگودیا — طراغودیا (س) مدیح (م)
τρίμετρον —— trimétron (47b11) — trimeter — trimetre. وزن سه گانه
τρόπος —— trópos (47a18) — manner — manière. رو — گونه — وجه (س)
τροχαῖος —— trochaios (52b24) — trochee — vers trochaique. تروخئیوس — طروخاس (م)
τύχη —— tyche (52a6..) — fortune — fortune. فرّ — بخت

ὕμνοι —— hýmnoi (48b27) — hymns — hymnes. سرودهای دینی — الثناء (م)
ὑπεναντία —— hypenantia (55a26) — incongruities — de nature à choquer. امور ناهموار
ὑπόθεσις —— hypothesis (55a14) — supposition. فرض
ὑποκριτής —— hypocritès (49a16) — actor — acteur. بازیگر — الاخذ بالوجوه (ش س) المنافقین (م)
ὑφῃρημένον ὄνομα — hypheremènon ónoma (57b2) — curtailed word — nom écourté. اسم کوتاه گشته

φαῦλος — — phaulos (49b18) — bad — mauvais. بد – مزيّف (م)
(48b26) — ignoble — vils. نکوهیده
(54a20) — worthless — médiocre. بی ارزش
(62a4) — uncultivated — médiocre. بی فرهنگ

φιλάνθρωπον — — philanthropon حس آدمیت – محبة الانسانية (م) تقيه (س)
(52b38) — human feeling — sentiment d'humanité.

φοβερόν — — phoberón (53b1) — arousing fear — qui excite la crainte. ترسناك

φορτική — — phortiké (61b27) — vulgar — vulgaire. عامیانه

φυσικόν — — physikón (47b16..) — natural — naturel. طبیعی

φυσιολόγον — — physiologon (47b19) physicist — naturalist. چهرشناس

φύσις — — physis (49a24..) — nature — la nature. چهر – طبیعت
(51a24) — instinct — génie. طبع فطری

φωνή — — phoné (47a20) — voice — voix صوت
(56b35) — sound — son. صدا

φωνῆεν — — phoneen (56b25) — vowell — voyelle. حرف صدادار

χαίρειν — — chairein (48b8..) — to delight in — prendre plaisir. لذّت بردن

χορηγία — choregía (53b8) — extraneous aid — resource matériel. وسایل خارجی – مؤنة (م)

χορός — — choros (49a17..) — chorous — choeur. فرودستان – جماعة الملحّنين (س) المستبد (م)

χροιά — — choriá (48b19) — colouring — couleur. رنگ آمیزی

χρόνος — — chrónos (57a18) — time — temps. زمان

χρῶμα — — chróma (47a18) — colour — couleur. رنگ

χώρα — — chóra (55b4) — land — pays. کشور

ψευδῆ — — pseude (60a19) — lie — tromperie دروغ

ψιλομετρία — psilometria (48a11) — verse without harmony — vers non occompagné de musique. نظم برهنه

ψιλός — — psilos (47a29) prose — prose. سخن برهنه – الساذج (س)

ψιλότης — — psilótes (56b32) — non-aspirated — ténue. نرم – المرسل (م)

ψόγος — psógos (48b27..) — invectives — blâmes. هجویّات

ψυχαγωγικός — psychagogikos (50b18) — an attraction — de nature a séduire. دلربا

ψυχή — — psyché (50a38) — soul — âme. روان
(60a25) — mind — ésprit. نفس

فهرست کتابها

۱ — در بارهٔ دیباچه .

— Rawlinson : *Herodotus* Oxford.
— H.W. Smyth : *Aeschylus*. Loeb Classics. 1922.
— J. Gilmore : *Persika of Ktesias*. 1888.
— Dryden : *Plutarch's Lives*.
— Xenophon : *Memorabilia*.
— Mills : *Zarathusra and the Greeks*.
— Benveniste : *The Persian Religion*. Paris. 1929.
— Bevan : *The House of Seleucus*. London 2 Vol. 1902.
— Jouguet : *L'Impérialisme macédonien et l'Héllénisation de l'Orient*. Paris. 1926.
— Grote : *A History of Greece*. Vol. XII.
— Hertzfeld : *The Archeological History of Iran*. London. 1935.
— Bailey : *Zoroastrian Problems in the Ninth Century Books*.
— Debevoise : *The Political History of Parthia*. Univ. of Chicago.
— Christensen : *L'Iran sous les Sassanides*.
— Sykes : *A History of Persia*. 2 Vol.
— A. Ghilain : *Essai sur la langue Parthe*. Louvain. 1939
— Wright : *History of Syriac Literature*. 1894.
— W.R. Inge : *The Philosophy of Plotinus*. 2 Vol. 1929.
— O' Leary : *Arabic Thought and its Place in History*. London 1939
— Arnold and Guillaume : *The Legacy of Islam* Oxford 1931.
— E. Loofs : *Nestorius and his Place in History*. 1914.
— E. G. Browne : *Arabian Medecine*. Cambridge. 1921.
— A. Baumstark : *Geschichte der syrischen Literatur*. Bonn. 1922.
— Duval : *La Litterature Syriaque*. Paris 1899.
— Gibbon : *Decline and Fall of the Roman Empire*.
— Agathias Scholasticus : *Patrologia Graeca*.
— Bywater : *Supplementum Aristotelium*. Berlin 1886.
— Land : *Anecdoton Syriacorum*. Brill. 1875.
— H. Lammens : *Études sur le siècle des Ommayyades*. *Beyrouth 1930*
— P. Hitti : *History of the Arabs*. London. 1946.
— G. L. Strange : *Baghdad during the Abbasid Caliphate*.

— Leclerc : *Histoire de la médecine arabe.*
— I. Madkour : *La Place d'al Farabi dans l'école philosophique musulmane.* Paris. 1934.
— Waltzer : *Plato Arabus.* London. 1934.
— A. Perrier : *Yahya ben Adi.* Paris. 1920.
— In Memory of E. G. Browne : *Ajab Namé.* Cambridge.
— Goichon : *Lexique de la langue philosophique d'Ibn Sina.* Paris.
— Goichon : *La Philosophie d'Avicenne et son influence en Europe Médiévale.* Paris. 1944.

۲ــ در بارهٔ فلسفه ارسطو .

— R. Adamson : *The Development of Greek Philosophy.* Edinburgh 1908.
— A. Benn : *The Greek Philosophers.* 2nd. ed. London 1914.
— Th. Gomperz : *Griechische Denker.* Engl. trans. 4 Vol. London. 1901-1912.
— L. Robin : *La Pensée Grecque et les Origines de l'Esprit Scientifique.* Paris. 1923. Engl. trans. London 1928.
— W. Jaeger : *Paideia.* Engl. trans. 3 Vol. Oxford. 1939.
— *The Basic Works of Aristole.* edit R. Mckeon. New York. 1941.
— O. Hamelin : *Le système d'Aristote.* Paris. 1920.
— W. D. Ross : *Aristotle.* London. 1923.
— G. R. Mure : *Aristotle.* New York. 1932.
— A. M. Goichon : *Vocabulaires Comparés d'Aristote et d'Ibn Sina.* Paris 1939.
— K. Svoboda : *L'esthétique d'Aristote.* Berne. 1927.
— W. Jaeger : *Aristotle. Fundamentals of the History of his Development.* Oxford. 1948.

۳ — در بارهٔ رساله شعر ارسطو .

— L. Cooper and A. Gudeman : *A Bibliography of the Poetics of Aristotle*. Yale Univ. Press. 1928.
— G. Valla : Arist. *Ars Poetica* G. V. interprete. Venetiis. 1498.
— L. Castelvetro : *Poetica d'Aristotele vulgarizzata e sposta*. Vienna. 1570
— A. Dacier : *La Poétique traduite en français, avec des remarques critiques*. Amsterdam-Paris. 1692.
— T. Twining : *Aristotle's Treatise on Poetry*. London. 1789.
— T. Tyrwhitt : *De poetica liber*. Oxonii. 1794.
— E. Bekker : *Arist. Poet.* (in Arist. opera) Berlin. 1831.
— E. Egger : *La Poétique d'Aristote*. Paris. 1849.
— B. St. Hilaire : *Poétique trad. en français*. Paris. 1858.
— J. Bernays : *Zwei Abhandlungen uber die aristotelische Theorie des Dramas*. Berlin. 1880.
— F. Lasinio : *Ilcommento di Averroe alla Poetica di Arist*. Pisa. 1872.
— J. Vahlen : *De artè poetica liber*. Berlin. 1868, 1874. Leipzig, 1885.
— D. S. Margoliouth : *Analecta orientalia ad Póeticam aristotelium*. London. 1887.
— A. O. Prickard : *Aristotle on the Art of Poetry*. London. 1891.
— G. Finsler : *Platon und die Aristotelische Poetik*. Leipzig. 1900.
— S. H. Butcher : *Aristotle's Theory of Poetry and Fine Art*. London, 1895, 1902.
— Th. Comperz : *Aristotele's, Poetik ubersetzt und eingeleitet*. Leipzig. 1895.
— I. Bywater : *Aristotle on the Art of Poetry*. Oxford. 1909.
— D. S. Margoliouth : *The Poetics of Aristotle, trans. from Greek into English and from Arabic into Latin*. London 1911.
— L. Cooper : *An Aristotelian Theory of Comedy*. Oxford 1924.
— H. Philippart : *La théorie aristotélicienne de l'Anagnorisis*. Revue des Etudes grecques. 1925.
— J. Tkatch : *Die arabische uebersetzung der Poetik des Aristoteles*... Wien 11-11. 1928-1932.
— J. Hardy : *Aristote. Poétique*. Les Belles Lettres. Paris 1932.
— F. Albeggiani : *Aristotele*. La Poetica. Firenze. 1934.
— E. Egger : *Essai sur l'histoire de la critique chez les Grecs*. 2e. ed. Paris 1886.
— C. Benard : *L'esthétique d'Aristote et de ses successeurs*. Paris. 1889.
— B. Bosanquet : *A History of Aesthetics*. Allen and Unwin. 1892.
— J. Walter : *Die Geschichte der Aesthetik in Altertum*. Leipzig. 1893.
— G. Saintsbury : *A History of Criticism and Literary Taste in Europe*. 3 Vol. London 1900.

— J. E. Spingarn : *History of Literary Criticism in the Rennaissance.* Oxford. 1912.

— J. E. Spingarn : *Creative Criticism.* Oxford 1926.

— B. Croce : *Estetica come scienza dell'espressione e linguistica generale.* 5a. ed. Bari 1922.

— G. Toffanin : *La fine dell'Umanesimo.* Torino. 1920.

— M. Arnold : *Essays in Criticism.* London. 1865.

— L. Abercrombie : *Principles of Literary Criticism.* London 1932.

— A. Quiller-Couch : *The Poet as Citizen.* Cambridge 1934.

— A. Rostagni : *Aristotele e aristotelismo nella storia dell'estetica antica.* Firenze 1921.

— J. Maritain : *Art et Scholastique.* Eng. trans. London. 1946.

— S. H. Butcher : *Some Aspects of the Greek Genius.* London. 1893.

— U. Von Wilamowitz-Moellendorf : *Einleitung in die attische Tragodie.* Berlin 1922.

— H. Weil : *Etudes sur le drame antique.* Paris. Hachette.

— A. Croiset : *Histoire de la littérature grecque.* Paris. 3ème. éd. 1929.

— J. Milton : *Samson Agonistes.* Preface.

— G. E. Lessing : *Hamburgische Dramaturgie.*

— W. Gœthe : *Nachlese zu Aristoteles Poetik.* 1826.

— J. Croissant : *Aristote et les mystères.* Paris. 1932.

— A. Gudeman : *Aristoteles Peri Poitikon. Mit Einleitung, Text und Adnotatio critica*...Berlin. 1934.

— : *Die syrisch-arabische Uebersetzung der Arist.* Poetik. (Philologus. 1920. pp. 239-65.)

— W. F. Trench : *Function of Poetry accord. to Aristotle.* Studies. Dublin. Vol. XIX. Dec. 1930.

— G. F. Else : *Aristotle on the Beauty of Tragedy.* Harvard Studies in Classical Philology. XLIX. 1938.

— A. Ph. McMahon : *On the 2nd. Book of Arist. Poetics*... Harvard Studies in Classical Philology. XXVIII 1917.

— L. Lobel : *The Greek MSS. of Aristotle's Poetics.* Oxford 1934.

— A. Rostagni : *Aristotele. Poetica.* Torino. 1945.

— P. H. Epps : *The Poetics of Aristotle.* Univ. of North Carolina. 1942.

— A. H. Gilbert : *Literary Criticism from Plato to Dryden.* 1938.

— W. H. Fyfe : *Aristotle's Art of Poetry.* Oxford. 1940.

— F. Solmsen : *The origins and methods of Aristotle's Poetics.* Classical Quarterly XXIX. 1935.

٤ — کتابهای فارسی و عربی .

— ابن الندیم — الفهرست — قاهره ۱۳٤۸
— ابن ابي اصيبعه — عيون الانباء في طبقات الاطباء — قاهره ۱۸۸٤
— ابن القفطی — تاریخ الحکماء — لیپزیگ ۱۹۰۳
— مسعودی — التنبیه والاشراف — بغداد ۱۹۳۸
— مسعودی — مروج الذهب — بغداد .
— ابو حیان توحیدی — مقابسات — قاهره ۱۹۲۹ .
— ابن خلدون — مقدمه — بیروت ۱۹۰۰ .
— ابن بطلان — خمس رسائل لابن بطلان ولابن رضوان المصری — قاهره ۱۹۳۷ .
— فارابی — رسالة في العقل — بیروت ۱۹۳۸ .
— ذکریا الرازی — رسائل فلسفیه — قاهره ۱۹۳۹ .
— ابن رشد — تلخیص کتاب المقولات لارسطو — بیروت ۱۹۳۲ .
— ابن رشد — تفسیر ما بعد الطبیعه لارسطو — بیروت ۱۹۳۸ — ۱۹٤۸
— ابن سینا — کتاب شفا — طهران ۱۳۰۳ .
— ابن سینا — کتاب الموسیقی — برلین ۱۹۳۱ .
— ابن سینا — تسع رسایل — قسطنطینه ۱۲۹۸ .
— ابن سینا — کتاب النجاة — قاهره ۱۹۲۸ .
— ابن سینا — دانش نامهٔ علائي — طهران .
— ابن سینا — رسالة النفس — قاهره ۱۳۲۵ .
— ابن سینا — کتاب الاشارات — ترجمهٔ فارسی . طهران .
— ظهیر الدین البیهقی — تاریخ حکماء الاسلام — دمشق ۱۹٤٦ .
— سیوطی — کتاب المزهر — قاهره .
— صاعد الاندلسی — طبقات الامم — قاهره .
— ابن العبری — تاریخ مختصر الدول — بیروت ۱۸۹۰ .
— محمد علیخان فروغی — حکمت سقراط — طهران ۱۳۰۵ .
— محمد علیخان فروغی — سیر حکمت در اروپا — طهران ۱۳۱۰ .
— محمد علیخان فروغی — فن سماع طبیعی ابن سینا — طهران .
— ناصر خسرو — زاد المسافرین — برلین ۱۳٤۱ .
— ناصر خسرو — سفر نامه — برلین ۱۳٤۱ .
— ناصر خسرو — آلهی نامه — برلین ۱۳٤۱ .
— عبد الوهاب قزوینی — ابو سلیمان منطقی سجستانی — شالون ۱۹۳۳ .

– عبد الوهاب قزوینی – بیست مقاله – بمبئی ١٣٠٧ .
– جاحظ – کتاب البخلاء – قاهره .
– احمد لطفی السید – السیاسة لارسطوطالیس – قاهرة ١٩٤٧ .
– احمد لطفی السید – علم الطبیعه لارسطوطالیس – قاهره ١٩٣٥ .
– ابن قتیبه – الشعر والشعراء – قاهره ١٩٣٢ .
– احمد عیسی – تاریخ البیمارستانات في الاسلام – دمشق ١٩٣٩ .
– سامی النشار – مناهج البحث عند مفکری الاسلام – قاهره ١٩٤٧ .
– عثمان امین – الفلسفة الرواقیة – قاهره ١٩٤٥ .
– عبد الرحمن بدوی – ارسطو عند العرب – قاهره ١٩٤٧ .
– عبد الرحمن بدوی – التراث الیونانی في الحضارة الاسلامیه – قاهره ١٩٤٠ .
– پینیس – مذهب الذرّة عند المسلمین . ترجمه عربی قاهره ١٩٤٦ .
– مصطفی عبد الرازق – تمهید لتاریخ الفلسفة الاسلامیة – قاهره ١٩٤٤ .
– احمد فرید رفاعي – عصر المأمون – قاهره ١٩٢٨ .
– محمد عثمان نجاتی – الادراك الحسّی عند ابن سینا – قاهره ١٩٤٦ .
– کریم عزقول – العقل في الاسلام – بیروت ١٩٤٦ .
– محمد حسین قریب – سازوشکنگ باستان – طهران .
– شمس قیس رازی – المعجم في معاییر اشعار العجم – لندن .
– رشید الدین وطواط – حدائق السحر في دقائق الشعر – طهران .
– مجتبی مینوی – نامه تنسر – تهران .
– پور داود – فرهنگ ایران باستان – تهران .
– مهدی بیانی – نمونهٔ سخن فارسی – تهران ١٣١٧ .

فهرست نامها

غلطنامه

صفحه	غلط	درست
۲۹	اعراب	عرب
۵۳	کتب مختلف	کتب مختلفه
۵۵	از فاریاب خراسان	از فاراب ترکستان
۵۷	مسلمن	مسلمان
۸۳	آئین	ائینه
۸۵	در بخش اول ، رساله	در بخش اول رساله
۱۰۹	بپش	پپاش
۱۱۰	بحکم	بحکم
۱۱۸	هاله	هاله
۱۲۲	گرکینوس	کرکینوس
۱۲٤	گرکینوس	کرکینوس
۱۲۷	بقرگودیای دیگر نیست تا	نیست تا بقرگودیای دیگر
۱۳۹	شنوا	شنیده
۱۴۵	را	راه
۱۶۱	مسایل	مسائل
۸۷۱	مپکوس	میکوس
۱۷۹	کشیدیگی	کشیدگی